

ت خبرگان ملت

شرح حال

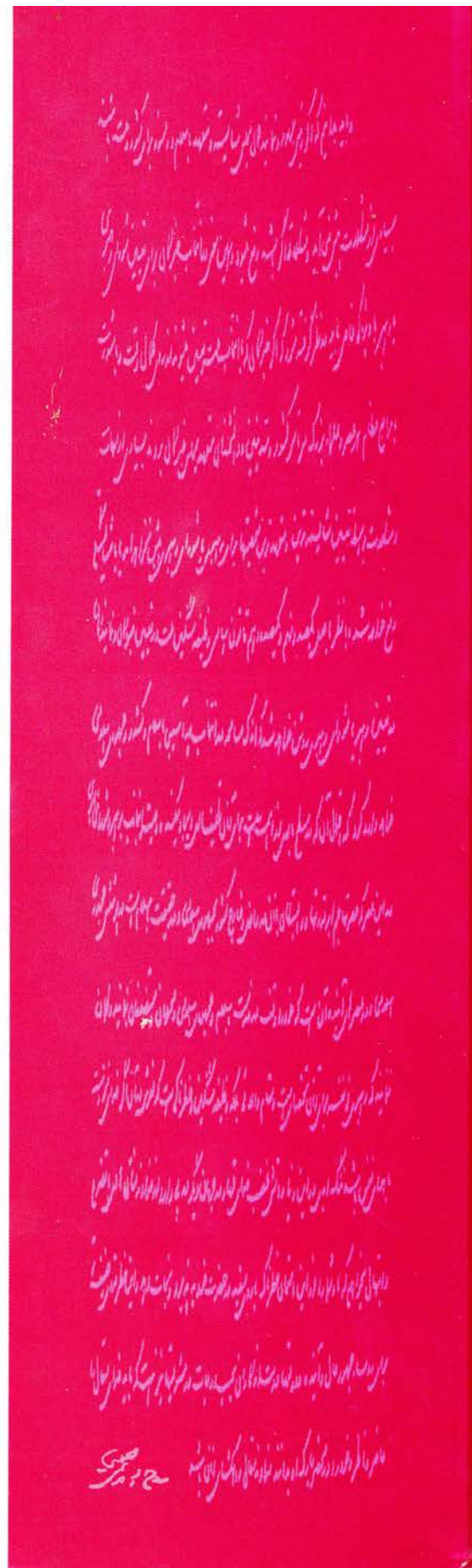
نمایندگان

مجلس خبرگان رهبری

دفتر سوم



تهیه و تنظیم:
دیپارخانه مجلس خبرگان رهبری



خبرگان ملت

شرح حال نمایندگان
مجلس خبرگان رهبری

دفتر سوم

تهیه و تنظیم: دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری

خبرگان ملت: شرح حال نمایندگان مجلس خبرگان رهبری / تهیه و تنظیم: دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری
- قم: دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۷۹ -
ج: عکس.

ISBN: 978-964-8071-14-6

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
فهرست نویسی بر اساس جلد سوم: ۱۳۹۰
۱. نمایندگان مجلس خبرگان رهبری - ایران - سرگذشتنامه. ۲. مجتهدان و علما - ایران - سرگذشتنامه.
الف. ایران. مجلس خبرگان رهبری. دبیرخانه
خ ۴۲ س/ ۱۷۸۹/ ۹/ JQ
۱۳۹۰
۳۲۸/۵۵۰۹۲۲

نام کتاب: خبرگان ملت / دفتر سوم

تهیه و تنظیم: دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری

ویرایش: دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری

ناشر: دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری

شمارگان: ۱۰۰۰

چاپ: چاپخانه اعتماد

تاریخ انتشار: خرداد ۱۳۹۰

بها: ۸۰۰۰ تومان

نشانی: قم، خیابان شهدا (صفائیه) کوچه آمار، دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری

ص. پ ۳۳۱۷، تلفن: ۴-۷۷۴۱۳۲۲، نمابر: ۷۷۴۱۳۲۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



فهرست

| | | |
|----|-------|--|
| ۲۳ | | □ مقدمه |
| ۲۹ | | □ اسحاق مدنی - محمد |
| ۳۱ | | دوران کودکی و تحصیل |
| ۳۱ | | عزیمت به پاکستان |
| ۳۳ | | مسافرت‌های خارجی در راستای وظایف اجرایی و تبلیغی |
| ۳۵ | | □ اسلامیان - علیرضا |
| ۳۷ | | تولد و دوران کودکی |
| ۳۷ | | دوران تحصیل |
| ۳۸ | | استادان و دوستان |
| ۳۹ | | فعالیت‌های علمی و فرهنگی |
| ۳۹ | | فعالیت‌های سیاسی |
| ۴۱ | | □ امامی کاشانی - محمد |
| ۴۳ | | تولد و دوران کودکی |
| ۴۴ | | دوران تحصیل |
| ۴۶ | | هجرت به تهران |
| ۴۸ | | هجرت به قم |

| | |
|----|--|
| ۵۰ | بازگشت به تهران |
| ۵۱ | فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی پیش از انقلاب |
| ۵۳ | خاطره‌ای از دوران مبارزه |
| ۵۴ | مسئولیت‌های پس از انقلاب |
| ۵۵ | فعالیت‌های فرهنگی پس از انقلاب |
| ۵۷ | □ ایزدی - عباس |
| ۵۹ | تولد و دوران تحصیل |
| ۶۳ | □ بهرامی خوشکار - محمد |
| ۶۵ | تولد |
| ۶۵ | تحصیل |
| ۶۶ | علوم حوزوی |
| ۶۶ | اساتید ادبیات عرب، شرح لمعه و اصول فقه |
| ۶۶ | اساتید اخلاق، اصول عقاید و تفسیر |
| ۶۷ | اساتید مکاسب، رسائل و کفایه |
| ۶۷ | اساتید فلسفه |
| ۶۸ | اساتید درس خارج |
| ۶۸ | علوم دانشگاهی |
| ۶۹ | فعالیت‌های علمی |
| ۶۹ | تدریس علوم حوزوی |
| ۶۹ | تدریس علوم دانشگاهی |
| ۷۰ | تألیفات |
| ۷۱ | فعالیت‌های اجتماعی |
| ۷۱ | قبل از انقلاب اسلامی |
| ۷۳ | بعد از پیروزی انقلاب اسلامی |
| ۷۳ | سنگر مدرسه |

فهرست + ۷

۷۴ جبهه و جهاد

۷۶ عضو هیأت علمی

۷۷ نمایندگی مجلس خبرگان رهبری

۷۹ □ پورمحمدی - محمد تقی

۸۱ تولد و دوران تحصیل

۸۱ مسئولیت‌های پس از انقلاب اسلامی

۸۲ فعالیت‌های فرهنگی

۸۲ فعالیت اجتماعی

۸۵ □ جمال یوسفی - ابراهیم

۸۷ تولد و دوران تحصیل

۹۱ □ حسینی پوشه‌ری - سید هاشم

۹۳ تولد و دوران کودکی

۹۳ دوران تحصیل

۹۴ اساتید

۹۴ فعالیت‌های علمی و فرهنگی

۹۵ فعالیت‌های سیاسی

۹۷ □ حیدری - محسن

۹۹ تولد و دوران کودکی

۱۰۰ دوران تحصیل

۱۰۲ فعالیت‌های علمی

۱۰۳ آثار منتشره به زبان عربی

۱۰۴ آثار منتشره به زبان فارسی

۱۰۷ آثار غیر منتشره به زبان عربی

- ۱۰۹..... آثار غیر منتشره به زبان فارسی
- ۱۱۱..... تدریس
- ۱۱۳..... فعالیت‌های مهم علمی و تحقیقاتی و ارتباط با مراکز علمی و تحقیقاتی
- ۱۱۳..... فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی و اجتماعی
- ۱۱۳..... الف) قبل از پیروزی انقلاب اسلامی
- ۱۱۳..... فعالیت‌های مهم اجتماعی و سیاسی
- ۱۱۴..... ارتباط با حضرت امام؛ و سایر مبارزان راه اسلام
- انواع و روش‌های مبارزاتی مثبت و منفی، فرهنگی و سیاسی - که عمدتاً در بند یک به آن اشاره شد -
- ۱۱۵.....
- ۱۱۵..... تهدید و دستگیری از سوی دستگاه امنیتی رژیم شاه
- ۱۱۵..... فعالیت‌های مهم در جریان پیروزی انقلاب اسلامی
- ۱۱۶..... خاطرات مهم دوران قیام حماسه‌ساز ملت مسلمان ایران تا انقلاب اسلامی
- ۱۱۸..... ب) بعد از پیروزی انقلاب اسلامی
- ۱۱۸..... فعالیت‌های مهم سیاسی و اجتماعی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی
- ۱۱۹..... مناصب و مسئولیت‌های مهم
- ۱۲۱..... خاطرات مهم بعد از انقلاب اسلامی
- ۱۲۷..... دوران دفاع مقدس و جنگ تحمیلی
- ۱۳۳..... نمایندگی مجلس خبرگان رهبری
- ۱۳۷..... □ خاتم یزدی - سید عباس
- ۱۳۹..... تولد و دوران کودکی
- ۱۴۰..... اشتغال به تحصیل و ورود به حوزه علمیه
- ۱۴۲..... تصمیم عزیمت به قم
- ۱۴۴..... مهاجرت به حوزه علمیه قم
- ۱۴۴..... دوستان هم‌مباحثه‌ای و هم‌حجره‌ای
- ۱۴۴..... کسالت و ضعف جسمانی
- ۱۴۵..... مقدمات مهاجرت به عتبات

فهرست + ۹

| | |
|-----|---|
| ۱۴۶ | تدریس، همراه تحصیل |
| ۱۴۷ | ورود به عراق و حوزه علمیه نجف |
| ۱۴۷ | اساتید |
| ۱۴۷ | اساتید یزد |
| ۱۴۹ | اساتید قم |
| ۱۵۱ | اساتید نجف |
| ۱۵۲ | خاطراتی از مرحوم حضرت امام و نهضت ایشان |
| ۱۵۴ | انگیزه‌های رژیم شاه از تبعید حضرت امام به نجف |
| ۱۵۵ | ورود حضرت امام به عراق و اقدامات مراجع و بزرگان |
| ۱۵۶ | ملاقات آیه‌الله شاهرودی با حضرت امام |
| ۱۵۷ | بازدید حضرت امام از علما و مراجع نجف |
| ۱۵۸ | روش تدریس حضرت امام در نجف |
| ۱۶۰ | ویژگی‌های تدریس حضرت امام |
| ۱۶۱ | روحیه شاگرد پروری مرحوم حضرت امام |
| ۱۶۲ | آغاز بحث ولایت فقیه |
| ۱۶۳ | مخالفت صریح حضرت امام با ترویج مرجعیتشان |
| ۱۶۴ | کارشکنی در برابر گسترش مرجعیت حضرت امام |
| ۱۶۵ | مذاکره با امام در زمینه مرجعیت ایشان |
| ۱۶۵ | اخراج ایرانیان و موضع‌گیری حضرت امام |
| ۱۶۸ | چگونگی رسیدن وجوهات به حضرت امام |
| ۱۶۹ | نحوه توزیع وجوهات و پرداخت شهریه |
| ۱۷۱ | پاسخ‌گویی به سؤالات و استفتائات |
| ۱۷۲ | دیدگاه مردم درباره اطرافیان حضرت امام |
| ۱۷۵ | □ خدایی - عبدالرحمن |
| ۱۷۷ | دوران کودکی و تحصیلات |
| ۱۷۷ | فعالیت مذهبی و علمی |

۱۷۸..... فعالیتهای سیاسی و اجتماعی

۱۷۹..... □ **رمضانی - رضا**

۱۸۱..... تولد و دوران تحصیل

۱۸۳..... مدارج علمی

۱۸۴..... دوران تحصیل

۱۸۴..... تألیفات و فعالیتهای علمی و فرهنگی

۱۸۷..... □ **سلیمانی - عباسعلی**

۱۸۹..... تولد و دوران تحصیل

۱۹۰..... پیروزی انقلاب و ادای وظیفه

۱۹۱..... خدمات ارائه شده در بایلسر و مازندران

۱۹۲..... خدمات ارائه شده در زاهدان

۱۹۲..... مسئولیتها

۱۹۵..... □ **شاه چراغ - سید محمد**

۱۹۷..... تولد و دوران تحصیل

۱۹۷..... اساتید

۲۰۱..... □ **شاهرخی خرمآبادی - سید محمد نقی**

۲۰۳..... تولد

۲۰۴..... تحصیلات ابتدایی

۲۰۴..... تحصیلات حوزوی

۲۰۵..... امتحان درس خارج

۲۰۶..... نام چند تن از هم مباحثه‌هایم

۲۰۶..... تدریس

۲۰۶..... دوره رضاخان و محمدرضا پهلوی و مبارزات

فهرست + ۱۱

| | |
|-----|---------------------------------|
| ۲۱۰ | مسافرت به خارج از کشور |
| ۲۱۰ | هدف از مسافرت به خارج از کشور |
| ۲۱۱ | بخشی از فعالیت‌های خارج از کشور |
| ۲۱۲ | آثار چاپ نشده از اینجانب |
| ۲۱۵ | ☐ شریعتی نیاسر |
| ۲۱۷ | زندگی نامه |
| ۲۱۸ | دوران کودکی و تحصیل |
| ۲۱۹ | مناصب و مسؤولیتها |
| ۲۲۱ | آثار و تألیفات |
| ۲۲۳ | ☐ شیخ الاسلامی - محمد |
| ۲۲۵ | تولد و دوران کودکی |
| ۲۲۷ | ☐ صالحی مازندرانی - اسماعیل |
| ۲۲۹ | ولادت |
| ۲۳۰ | تباری پاک |
| ۲۳۰ | دوران نوجوانی |
| ۲۳۱ | تحصیل |
| ۲۳۴ | عزیمت به مشهد مقدس |
| ۲۳۵ | هجرت به قم |
| ۲۳۶ | اساتید |
| ۲۳۷ | تدریس |
| ۲۳۸ | خصوصیات تدریس |
| ۲۳۹ | تألیفات |
| ۲۳۹ | برخی از آثار چاپ شده |
| ۲۳۹ | بعضی از آثار چاپ نشده |

- ۲۴۰ مبارزات و فعالیتهای سیاسی
- ۲۴۰ زندانی شدن در دوران رژیم پهلوی

- ۲۴۳ □ صانعی - یوسف
- ۲۴۵ تولد و تحصیلات
- ۲۴۶ عنایت حضرت امام خمینی علیه السلام
- ۲۴۷ حوزه تدریس
- ۲۴۷ حوزه افتاء

- ۲۴۹ □ طاهری خرمآبادی - سید مجتبی
- ۲۵۱ تولد و تحصیل
- ۲۵۱ آشنایی با امام خمینی علیه السلام
- ۲۵۲ خاطره‌ای از زمان طاغوت
- ۲۵۳ قبولی در کنکور و رهاکردن دانشگاه
- ۲۵۴ دوران تحصیل در قم
- ۲۵۶ تألیفات

- ۲۵۷ □ طباطبایی نژاد - سید یوسف
- ۲۵۹ تولد و دوران تحصیل
- ۲۶۰ دوران تدریس
- ۲۶۰ دوران تبلیغ
- ۲۶۱ دوران ورود به فعالیتهای اجتماعی و سیاسی بعد از انقلاب

- ۲۶۳ □ طه محمدی - غیاث الدین
- ۲۶۵ تولد و دوران تحصیل
- ۲۶۷ اساتید
- ۲۶۸ حکم امامت جمعه

فهرست + ۱۳

۲۶۹ □ عالمی - حسن

۲۷۱ تولد و دوران کودکی

۲۷۲ دوران تحصیل

۲۷۲ دوستان و معاشران

۲۷۳ عوامل مؤثر در شکل‌گیری شخصیت علمی و اخلاقی

۲۷۳ فعالیت‌های علمی

۲۷۴ تدریس

۲۷۴ فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی و اجتماعی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی

۲۷۴ فعالیت‌های بعد از پیروزی انقلاب

۲۷۴ مناصب و مسئولیت‌های مهم در جمهوری اسلامی

۲۷۵ نمایندگی مجلس خبرگان

۲۷۷ □ عاملی - سید حسن

۲۷۹ تولد و دوران تحصیل

۲۸۰ جوشش نهضت اسلامی و ورود به حوزه

۲۸۱ تحصیل در حوزه علمیه

۲۸۱ تحصیلات دانشگاهی

۲۸۲ حضور در جبهه‌های نبرد

۲۸۲ حضور در صحنه‌های تبلیغی

۲۸۳ تدریس

۲۸۴ امامت جمعه

۲۸۵ خبرگان

۲۸۶ خدمات

۲۸۹ □ عباسی فرد - محمد رضا

۲۹۱ تولد و تحصیل

۲۹۲ تحصیل در حوزه و دانشگاه

- ۲۹۲.....انجام وظیفه در تبلیغ
۲۹۳.....ادای وظیفه در لباس نمایندگی مجلس شورای اسلامی
۲۹۳.....سمت‌های اجرایی

- ۲۹۵.....**عبداللهی - عبدالمحمود**
۲۹۷.....تولد و دوران کودکی
۲۹۷.....دوران تحصیل
۲۹۷.....استادان
۲۹۸.....فعالیت‌های علمی و فرهنگی
۲۹۹.....فعالیت‌های سیاسی

- ۳۰۱.....**علم‌الهدی - سید احمد**
۳۰۳.....تولد و دوران کودکی
۳۰۴.....فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی
۳۰۴.....تألیفات و آثار منتشر شده
۳۰۵.....مقالات چاپ شده
۳۰۶.....آثار خطی

- ۳۰۷.....**فاکر - محمدرضا**
۳۰۹.....تولد و دوران کودکی
۳۰۹.....دوران تحصیل
۳۰۹.....استادان و دوستان
۳۱۰.....فعالیت‌های علمی و فرهنگی
۳۱۱.....فعالیت‌های سیاسی

- ۳۱۳.....**فقیه - سید محمد**
۳۱۵.....تولد و دوران تحصیل

فهرست + ۱۵

۳۱۷..... عزیمت به قم و تحصیل در حوزه

۳۱۸..... فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی

۳۲۱..... □ فیض گیلانی - محمدعلی

۳۲۳..... تولد و دوران کودکی

۳۲۳..... دوران تحصیل

۳۲۴..... استادان و دوستان

۳۲۴..... فعالیت‌های علمی و فرهنگی

۳۲۵..... فعالیت‌های سیاسی

۳۲۷..... □ فیضی - محمد

۳۲۹..... تولد و دوران کودکی

۳۲۹..... دوران تحصیل حوزوی

۳۳۳..... محل تدریس

۳۳۵..... فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی و اجتماعی

۳۳۷..... فعالیت‌ها و مبارزات این حقیر بعد از انقلاب

۳۴۱..... □ کازرونی - محسن

۳۴۳..... دوران تحصیل

۳۴۳..... حضور در عرصه‌های فرهنگی و انتخابات خبرگان

۳۴۵..... تألیفات

۳۴۷..... □ کعبی - عباس

۳۴۹..... تولد و دوران کودکی

۳۴۹..... دوران تحصیل

۳۵۰..... فعالیت‌های علمی و فرهنگی

۳۵۲..... فعالیت‌های سیاسی

- ۳۵۵ □ مجتهدی - محمد حسین
- ۳۵۷ تولد
- ۳۵۷ مبارزات پیش از انقلاب
- ۳۵۸ مسئولیت‌ها
-
- ۳۶۱ □ محفوظی - عباس
- ۳۶۳ تولد و دوران کودکی
- ۳۶۴ فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی و اجتماعی
-
- ۳۶۵ □ محمدی ایلامی - محمد
- ۳۶۷ تولد و دوران کودکی
- ۳۶۹ محیط و محل رشد
- ۳۷۲ دوران تحصیل
- ۳۷۶ فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی و اجتماعی
-
- ۳۷۹ □ مصباح یزدی - محمد تقی
- ۳۸۱ تولد و دوران کودکی
- ۳۸۱ دوران مدرسه
- ۳۸۲ آغاز طلبگی
- ۳۸۳ هجرت به نجف
- ۳۸۴ هجرت به قم
- ۳۸۵ آشنایی با امام خمینی
- ۳۸۵ آشنایی با علامه طباطبایی
- ۳۸۶ آشنایی با آیه‌الله بهجت
- ۳۸۸ دوستان دوران تحصیل
- ۳۸۸ تحصیلات، مطالعات و تحقیقات
- ۳۸۸ فقه و اصول

فهرست + ۱۷

| | |
|-----|--|
| ۳۸۹ | تفسیر |
| ۳۸۹ | فلسفه |
| ۳۹۰ | اخلاق و عرفان |
| ۳۹۱ | علوم جدید |
| ۳۹۲ | زبان خارجی |
| ۳۹۳ | تدریس |
| ۳۹۴ | تالیفات و آثار |
| ۳۹۴ | الف) آثار منتشر شده |
| ۳۹۷ | ب) آثار در حال تدوین |
| ۳۹۷ | فعالیت‌های اجتماعی - انقلابی و مبارزات سیاسی |
| ۳۹۷ | مبارزات سیاسی |
| ۳۹۷ | فصل اول |
| ۳۹۷ | مبارزه با استبداد |
| ۳۹۸ | ماجرای انجمن‌های ایالتی و ولایتی |
| ۳۹۸ | ارسال نامه خدمت امام خمینی در زندان قیطریه |
| ۳۹۸ | چاپ مخفیانهٔ اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های امام |
| ۳۹۹ | اعزام به مسافرت تبلیغی |
| | همکاری در تدوین اساسنامهٔ اولین تشکل سازمان‌یافتهٔ مبارزاتی روحانیت، موسوم به تشکل |
| ۳۹۹ | یازده نفری |
| ۴۰۰ | دبیری جلسات بحث حکومت اسلامی (ولایت) |
| ۴۰۱ | ایراد سلسله سخنرانی‌هایی با عنوان «حکومت اسلامی» |
| ۴۰۱ | تنظیم شکواییه به زبان انگلیسی و ارسال آن به سازمان ملل و کمیسیون حقوق بشر |
| ۴۰۱ | همکاری با نشریهٔ مخفی بعثت |
| ۴۰۲ | تأسیس نشریهٔ انقلابی «انتقام» |
| ۴۰۳ | تعقیب و گریز |
| ۴۰۴ | احضار و بازجویی در ساواک قم |
| ۴۱۰ | فصل دوم |

- ۴۱۰ مبارزه با الحاد، التقاط و انحراف.
- ۴۱۴ خدمات و فعالیت‌های دینی - فرهنگی
- ۴۱۵ نامه به آیه‌الله العظمی بروجردی و درخواست برگزاری درس اخلاق
- ۴۱۷ همکاری با شهیدان بهشتی و قدوسی در مدرسه حقانی
- ۴۱۹ تأسیس بخش آموزش مؤسسه در راه حق و توسعه آن
- ۴۲۲ تربیت و اعزام مبلغ در بدو پیروزی انقلاب
- ۴۲۳ تأسیس دفتر همکاری حوزه و دانشگاه
- ۴۲۶ تأسیس بنیاد فرهنگی باقرالعلوم
- ۴۲۷ تأسیس مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی
- ۴۳۱ □ معلمی - علی
- ۴۳۳ تولد و نام‌گذاری
- ۴۳۳ دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی
- ۴۳۴ ورود به مدرسه دولتی
- ۴۳۴ خاطرات تلخ و شیرین
- ۴۳۵ مدرسه مرحوم حاج رضا خان و اساتید دلسوز آن
- ۴۳۶ تقدیر الهی مقدم بر تدبیر انسانی
- ۴۳۷ کرامتی از مرحوم آیه‌الله حاج سید محمود شاهرودی
- ۴۳۹ علاقه‌مندی و نزدیکی به امام
- ۴۴۰ پس از ورود به نجف
- ۴۴۱ خاطره‌ای از عاشورای پنجاه و هفت
- ۴۴۳ شهادت فرزندان
- ۴۴۴ سابقه نمایندگی در مجلس شورای اسلامی
- ۴۴۴ مسئولیت و کارهای اجرایی
- ۴۴۷ □ ملک حسینی - سید کرامة الله
- ۴۴۹ تولد و دوران کودکی

فهرست + ۱۹

| | |
|-----|--|
| ۴۵۰ | وضعیت و موقعیت خانوادگی |
| ۴۵۱ | دوران تحصیل |
| ۴۵۲ | دروس و مواد درسی |
| ۴۵۳ | اساتید |
| ۴۵۵ | دوستان و معاشران همدرس |
| ۴۵۵ | عوامل مؤثر در شکل‌گیری شخصیت علمی و اخلاقی |
| ۴۵۶ | عوامل مؤثر بر شکل‌گیری شخصیت سیاسی و اجتماعی |
| ۴۵۷ | فعالیت‌های علمی |
| ۴۵۷ | حوزه‌ها و مراکز محل تدریس |
| ۴۶۰ | فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی و اجتماعی |
| ۴۶۰ | الف) قبل از پیروزی انقلاب اسلامی |
| ۴۶۷ | ب) بعد از پیروزی انقلاب اسلامی |
| ۴۶۷ | فعالیت‌های مهم سیاسی و اجتماعی |
| ۴۶۸ | مناصب و مسئولیت‌های مهم در جمهوری اسلامی |
| ۴۶۹ | خاطرات مهم بعد از انقلاب اسلامی |
| ۴۷۱ | نماینده‌گی مجلس خبرگان رهبری |
| ۴۷۱ | الف) حوزه انتخابیه و دوره‌های مجلس |
| ۴۷۱ | ب) مسائل مربوطه به انتخابات داخلی مجلس (هیأت رئیسه، منشی‌ها، کمیسیون‌ها) |
| ۴۷۱ | ج) مهم‌ترین واقعه و امر سرنوشت‌ساز در مجلس خبرگان رهبری |
| ۴۷۳ | □ ممدوحی - حسن |
| ۴۷۵ | تولد و وضعیت زندگی |
| ۴۷۵ | دوران تحصیل |
| ۴۷۶ | علوم جدید |
| ۴۷۶ | علوم حوزوی |
| ۴۷۷ | محل تحصیل و وضعیت تحصیل |
| ۴۷۷ | حوزه و اساتید بزرگ |

| | |
|-----|--|
| ۴۷۸ | اساتید |
| ۴۷۹ | شکل‌گیری علمی |
| ۴۸۱ | فعالیت‌های علمی |
| ۴۸۱ | آثار منتشر شده (شرح و ترجمه) |
| ۴۸۱ | آثار منتشر نشده |
| ۴۸۲ | کتاب‌های تدریس شده |
| ۴۸۳ | فعالیت‌های علمی و تحقیقاتی |
| ۴۸۳ | فعالیت و مبارزه سیاسی |
| ۴۸۴ | خاطرات مهم از انقلاب |
| ۴۸۵ | مناصب و مسئولیت‌ها |
| ۴۸۷ | □ نمازی - حسن |
| ۴۸۹ | دوران کودکی و تحصیل |
| ۴۹۱ | اساتید |
| ۴۹۱ | تدریس |
| ۴۹۳ | □ نورانی - مصطفی |
| ۴۹۵ | تولد و دوران تحصیل |
| ۴۹۵ | حوزه نجف |
| ۴۹۶ | فعالیت‌های علمی |
| ۴۹۷ | فعالیت‌های قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی |
| ۴۹۸ | تألیفات |
| ۴۹۸ | الف) تألیفات و آثار منتشر شده |
| ۴۹۹ | ب) تألیفات و آثار در دست انتشار |
| ۵۰۱ | □ نوری - حسین |
| ۵۰۳ | زندگی و دوران تحصیل |

فهرست + ۲۱

- ۵۰۴..... خصوصیات مرحوم والد
- ۵۰۵..... حوزه علمی همدان و ویژگی های تحصیلی و مدیریتی آن
- ۵۰۸..... خصوصیات اخلاقی و علمی اساتید
- ۵۲۱..... سفرها
- ۵۲۲..... فعالیت ها و مبارزات در رژیم پهلوی
- ۵۲۷..... مرجعیت و اعلیت امام خمینی
- ۵۲۹..... خاطرات دوران تبعید در خلخال و سقز
- ۵۳۰..... فعالیت های علمی - پژوهشی
- ۵۳۳..... آثار منتشر نشده
- ۵۳۴..... فعالیت ها و اشتغالات
- ۵۳۷..... □ واعظ طبسی - عباس
- ۵۳۹..... دوران کودکی و تحصیل
- ۵۴۰..... شروعی برای مبارزه
- ۵۴۱..... پس از پیروزی انقلاب اسلامی
- ۵۴۳..... □ واعظ موسوی - سید محمد
- ۵۴۵..... تولد و محیط خانوادگی
- ۵۴۵..... تحصیلات کلاسیک
- ۵۴۶..... تحصیلات حوزوی
- ۵۴۶..... تدریس
- ۵۴۷..... فعالیت های دیگر
- ۵۴۷..... تألیف
- ۵۴۹..... □ واعظی - محمد تقی
- ۵۵۱..... تولد و محیط رشد و نمو
- ۵۵۳..... تحصیل در حوزه

۵۵۴..... فعالیتهای اجتماعی قبل از پیروزی انقلاب

۵۵۵..... □ هاشمیان - محمد

۵۵۷..... کودکی و دوران تحصیل

۵۵۸..... تحصیل در حوزه

۵۶۰..... مبارزات قبل از انقلاب

۵۷۱..... □ هاشمی شاهرودی - سید محمود

۵۷۳..... تولد و محیط خانوادگی

۵۷۳..... تحصیلات حوزوی

۵۷۴..... امتیازات استاد

۵۷۵..... همکاری در مبارزات

۵۷۵..... تدریس در حوزه

۵۷۶..... عناوین کتب تدریس شده

۵۷۶..... خدمات علمی - فرهنگی

۵۷۷..... مسئولیتها

۵۷۸..... آثار منتشر شده

۵۸۱..... □ یکتایی - هیبت الله

۵۸۳..... دوران کودکی و تحصیل

مقدمه

نهضت مردم مسلمان ایران با رهبری بی نظیر امام خمینی رحمته الله علیه، جهت رفع ظلم و حاکمیت اسلام شکل گرفت و به همین دلیل در همه پرسی اول انقلاب بیش از ۹۸ درصد به جمهوری اسلامی رأی دادند و این امر موجب فعلیت یافتن نظام جمهوری اسلامی در ایران شد. با تحقق چنین نظامی در ایران، نیاز به تدوین قانون اساسی برای آن ضرورت یافت و این کار به عهده‌ی مجلسی به نام خبرگان قانون اساسی گذاشته شد که با رأی مستقیم مردم پدید آمد.

مجلس خبرگان رهبری با ویژگی‌های خاص خود در بین نظام‌های حقوقی سیاسی جهان معاصر، نهادی بی نظیر است؛ چراکه در آن، متخصصان عادل خبره جهت تعیین رهبر و نظارت و حفاظت از قدرت جمع شده‌اند. تا زمان وقوع انقلاب اسلامی در ایران، زمینه‌های مقتضی فراهم نشده بود که مسلمانان برای تعیین رهبری جامع الشرائط، از یک نهاد قانونی و مردمی برخوردار باشند و نهاد مزبور را بر اساس معیارها، اصول، ضوابط و قانون اساسی، تأسیس نمایند.

این مجلس بی نظیر، میراث گران‌بهای امام خمینی و انقلاب اسلامی ایران و حاصل مبارزات ۲۰۰ ساله‌ی اخیر علمای بزرگ و روحانیت و مجاهدان است و یک نهاد اساسی پیش‌بینی شده‌ی مستقل در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نظیر

مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان می‌باشد که برای تحقق هدف‌ها و مسؤولیت‌های معینی شکل گرفته است.

به دلیل این که در نظام جمهوری اسلامی ایران ولایت فقیه محور نظام بوده و حاکمیت بر عهده‌ی اوست و در حقیقت همه نهادها مشروعیت خود را از رهبری می‌گیرند، تعیین رهبر توسط اعضای مجلس خبرگان، به عنوان نمایندگان مستقیم مردم، از حساسیت و اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. در این نظام، رهبر که مشروعیت او الهی است، علاوه بر آن که مکلف به انجام وظایف الهی خود در رهبری و خدمت به مردم است، در برابر مجلس خبرگان مسؤولیت حقوقی و سیاسی دارد. مجلس خبرگان، مستقل‌ترین نهاد در نظام جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌آید و از نهادهای اساسی در نظام جمهوری اسلامی بوده، از جایگاه بسیار مهم و حیاتی برخوردار است. اهمیت فوق‌العاده‌ی این مجلس از آن جا است که مطابق قانون اساسی^۱، وظایف مهم تعیین رهبر و نظارت بر استمرار شرایط رهبری را بر عهده دارد. از این رو، به همان اندازه که رهبری در نظام جمهوری اسلامی جایگاه بلندی دارد، نقش مجلس خبرگان نیز بسیار حساس و حیاتی است. در حقیقت، مجلس خبرگان رهبری، پیونددهنده‌ی مظهر و نماد تبلور جمهوریت و اسلامیت نظام جمهوری اسلامی ایران است.

در زمینه‌ی جایگاه و نقش مجلس خبرگان و کارکردهای آن، مباحث مختلفی در محافل علمی و سیاسی و غیر آن مطرح شده است.

یکی از مسائل اساسی در نظام‌های حقوقی سیاسی، کیفیت تعیین رئیس و تصمیم‌گیرنده‌ی اصلی، جهت حفظ، هدایت و پیش‌برد اهداف نظام است. چه بسا این موضوع در نظام‌های مختلف، براساس مبانی مورد قبول آن‌ها مختلف و متفاوت

جلوه کرده است. نظام جمهوری اسلامی ایران که مبتنی بر مبانی اسلامی است، در تأسیس و حفظ قدرت، دیدگاه خاص خود را دارد و نهاد مجلس خبرگان در این نظام، برگرفته از مبانی اسلامی تأسیس شده است.

با توجه به اهمیت مسأله‌ی رهبری نظام و ولایت امر یک ملت و پرهیز از خطر هر گونه تعدد و تفکیک و تجزیه در مهم‌ترین رکن نظام سیاسی، مجلس خبرگان تشکیل شده است. در این مجلس فقیه‌شناسان مناطق مختلف کشور که مورد وثوق مردم آن منطقه می‌باشند، به تبادل نظر می‌پردازند و پیرامون مبادی و مبانی فقهی و حقوقی رهبری نظام می‌اندیشند، به عنوان بینه شهادت می‌دهند و یا به عنوان خبره، رأی کارشناسی صادر می‌کنند، - با شهادت آنان که از حس سرچشمه می‌گیرد و با رأی کارشناسی شان که از حدس مایه می‌گیرد، - فوائد فراوان فقهی و حقوقی حاصل می‌شود که از جمله‌ی آنها:

۱. «قیام بینه‌ی شرعی» یا «قیام آراء اهل خبره» تحقق می‌یابد که مورد پذیرش عقلاء و امضای شارع مقدس است.

۲. از شهادت گواهان یا کارشناسی خبرگان، طمأنینه یا علم به صلاحیت رهبری حاصل می‌شود؛ زیرا منتخبان مجلس خبرگان، چهره‌های مورد اطمینان علمی و عملی جامعه اسلامی می‌باشند.

۳. با وجود مجلس خبرگان، از تعارض بینه‌ها یا تعارض گزارش خبریان، پرهیز می‌شود که گذشته از بهره‌ی فقهی، ثمره‌ی حقوقی نیز دارد؛ زیرا بر اساس قانون اساسی - که مورد پذیرش اکثریت قاطع ملت مسلمان ایران می‌باشد - همگان تعهد نموده‌اند تا حاکمیت رهبری نظام - که از سوی خبرگانی که خود انتخاب کرده‌اند تا فقیه جامع‌الشرائط را تشخیص دهند - را بپذیرند. چنین تعهد ملی - دینی که در همه‌پرسی قانون اساسی ظهور کرده است، به امضای فقیه جامع‌الشرائطی مانند امام راحل علیه‌السلام رسیده است و صبغه‌ی حقوقی آن، هماهنگ با جنبه‌ی فقهی اش تأمین شده

است.

با توجه به جایگاه حساس و مسؤولیت‌های خطیری که نهاد خبرگان بر عهده دارد، بسیار ضروری است که مردم، با دقت و ریزبینی، دیدگاه‌ها و مواضع اعتقادی، فقهی، سیاسی و عملکرد آنان را، چه در گذشته و چه در حال مورد مطالعه قرار بدهند و دلسوزان انقلاب و اسلام ناب را از میان آنان برگزینند.

راهنمایی‌ها و معیارهایی که حضرت امام علیه السلام در مواضع متعددی بیان فرموده‌اند، امروز باید بیش از هر زمان دیگر، نصب‌العین و هدف توجه آحاد جامعه قرار گیرد. اعتقاد راسخ به مبانی فقه اسلام، حمایت علمی و عملی از اصل ولایت فقیه و نظام جمهوری اسلامی، آشنا بودن به مسائل و مصالح نظام، تقوا و خداترسی، از مهمترین ویژگی‌هایی است که باید در انتخاب خبره به آن‌ها توجه شود. لازم است مردم عزیز در شناخت هر چه بهتر صالح‌ترین افراد، از میان کارشناسان خبره و روحانیان خبره شناس، پرسش و تحقیق کنند و پس از بررسی و مشورت، به افراد صالح رأی بدهند. همان‌گونه که در امور مهم زندگی خود عمل می‌کنند، باید در مسائل اجتماعی نیز با دقت بیشتر و آگاهی جامع‌تر وارد شده، تصمیم بگیرند و افرادی که در انجام دادن وظیفه، کوشاترند، انتخاب شوند تا خبرگانی قدرتمند و واقف به وظیفه به وجود آید. بدیهی است با توجه به وظایف مهم مجلس خبرگان رهبری، نمایندگان آن خود باید بهره‌ای از صفات و شرایط رهبری را داشته باشند تا بتوان اطمینان کرد که تشخیص آنان مقرون به صواب است. در اصل پنجم و یکصد و نهم قانون اساسی، از صفات قابل توجه رهبری سخن به میان آمده است که عبارتند از: علم، تقوا، مدیریت، شجاعت و... شناخت و تشخیص درست این موارد می‌طلبد که خود اعضای مجلس خبرگان رهبری، بهره‌ای از این صفات داشته باشند.

قانون اساسی، به صراحت، شرایط نمایندگان را بیان نکرده و تعیین آن را مطابق اصل ۱۰۸ - برای نخستین دوره - به فقهای اولین دوره شورای نگهبان و پس از آن،

به خود مجلس خبرگان واگذار کرده است. اما با دقت در اصول مربوط، می توان کلیاتی را در مورد شرایط اعضای مجلس خبرگان به دست آورد.

به ضرورت تناسب حکم و موضوع، اعضای خبرگان، اولاً: باید دارای درجه‌ای از فقاہت و آگاهی بر مسائل سیاسی و اجتماعی روز باشند که قدرت تشخیص «اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا شخص واجد مقبولیت عامه» را داشته باشند و ثانیاً: دارای مرتبه‌ای از تقوا باشند که در اظهار نظر خویش، فقط مصالح اسلام و مسلمانان را در نظر بگیرند و نه منافع فردی و گروهی را. از سوی دیگر، در صورتی که اهل خبره، به آن چه که می‌گویند، اعتقاد نداشته باشد و یا دارای سوابق سوء سیاسی و اجتماعی باشد، بدون تردید، نمی‌توان به تشخیص او اعتماد کرد.

در قانون انتخابات مجلس خبرگان، شرایطی به شرح زیر آمده است:

خبرگان منتخب مردم، باید دارای شرایط زیر باشد^۱:

۱- اجتهاد در حدی که قدرت استنباط بعضی از مسائل فقهی را داشته باشد و بتواند ولی فقیه واجد شرایط رهبری را تشخیص دهد. لذا تجزی در اجتهاد به معنای صلاحیت افتاء در برخی ابواب فقه نیز کفایت می‌کند.

۲- اشتها به دیانت و وثوق و شایستگی اخلاقی و وجیه و مردم‌دار (برخوردار از مقبولیت و آراء مستقیم مردم).

۳- نداشتن سوابق سوء سیاسی و اجتماعی.

۴- معتقد و متعهد به اسلام، نظام و رهبری.

۵- متخصص، بصیر و شجاع در تشخیص مصالح و دفع مفاسد نظام.

۶- بینش سیاسی و اجتماعی و آشنایی با مسائل روز.

۱. قانون انتخابات خبرگان.

مسأله‌ی مهمی که در خصوص نمایندگان مجلس خبرگان وجود دارد، مرجع تشخیص واجدان شرایط است. طبق تبصره‌ی یکم ماده‌ی سوم قانون انتخابات مجلس خبرگان، مرجع تشخیص دارا بودن شرایط مورد نظر را فقهای شورای نگهبان دانسته است. به‌طور معمول، فقهای مزبور، برای کسانی که اجتهادشان محرز نیست، اقدام به برگزاری امتحان و اختبار می‌کنند و شرایط دیگر را با تحقیق و تفحص احراز می‌کنند. مطابق تبصره‌ی دوم ماده‌ی ۳، کسانی را که رهبر، صریحاً و یا ضمناً اجتهاد آنان را تأیید کرده باشد، از نظر عمومی، نیازی به تشخیص فقهای شورای نگهبان نخواهد داشت.

اینک در دوره‌ی چهارم مجلس خبرگان رهبری به سر می‌بریم و این نهاد همچنان بر انجام امور محوله استوار است و پشتوانه‌ی محکمی برای حفظ اصول و دست آوردهای این نظام مقدس می‌باشد.

نوشتار حاضر - که جلد سوم آن خدمت خوانندگان تقدیم می‌شود - جهت آشنایی با سوابق علمی و عملی خبرگان ملت در دوره‌های مختلف تهیه شده و عمدتاً از سوی خود نمایندگان محترم مجلس خبرگان تدوین شده است که از مساعی ایشان قدردانی می‌گردد. بدیهی است آشنایی با نمایندگان این نهاد بر جسته، موجبی برای آشنایی بیشتر با اصل نظام و ثبات و استحکام آن خواهد بود.

دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری



محمد علی
بیرنجی

● نام: محمد

● شهرت: اسحاق مدنی

● نام پدر: پیرمحمد

● زادگاه: شهرستان سراوان

● سال تولد: ۱۳۲۵

● مسئولیت: نماینده مردم سراوان در مجلس شورای اسلامی به مدت دو دوره؛

نماینده مردم استان سیستان و بلوچستان در مجلس خبرگان رهبری به مدت سه دوره

متوالی؛ مشاور در امور اهل سنت در دوره نخست وزیر مهندس میرحسین موسوی،

ریاست جمهوری آیت الله هاشمی رفسنجانی و حجة الاسلام والمسلمین خاتمی (از

سال ۱۳۶۴ تاکنون)



دوران کودکی و تحصیل

این جانب در سال ۱۳۲۵ در شهرستان سراوان متولد شدم و از سن ۷ سالگی در منزل شروع به خواندن قرآن مجید نمودم. بعد از خواندن قرآن مجید و کتب فارسی همانند گلستان، مالابد منه، بوستان و غیره. کتب ذیل را در علوم مختلف نزد علمای شهرستان تلمذ نمودم: از علم فقه، نور الایضاح، قدوری، کنز الدقائق، شرح وقایه در دو جلد و از علم اصول فقه، اصول الشاشی و نور الانوار و از علم صرف، میزان و منشعب، صرف میر و ارشاد الصرف و از نحو، نحو میر، هداية النحو، کافیه ابن حاجب و شرح جامی و از علم منطق، صغری، کبری، مرقات و ایساغوجی. از استادان گرانقدر بنده در ایران تنها حضرت مولانا عبدالعزیز ساداتی در قید حیات می باشند.

عزیمت به پاکستان

در سال ۱۳۸۲ق عازم پاکستان شدم و طبق روال طلبگی آن زمان در مدارس لاهور دوره تخصص تفسیر قرآن و از علم منطق، سلم العلوم و از فلسفه، میبذی و از علم بیان و بلاغت، مختصر المعانی و مطول و از علم اصول فقه، تسهیل الوصول و از فقه، هدایه مرغینانی و از تفسیر، جلالین را به پایان رسانیدم.

در سال ۱۳۸۵ق جهت اخذ آخرین مدارک حوزوی اهل سنت که عموماً به طلبه واجد شرائط اعطا می گردد و پس از آن، اجازه تدریس داده می شود، وارد دارالعلوم

کراچی شدم. بعد از خواندن کتب ذیل: صحیح بخاری، صحیح مسلم، ترمذی، نسائی، مؤطا، ابن ماجه، شرح معانی آثار، مشکوة المصابیح در علم حدیث و نخبه الفکر در اصول حدیث و الامور العامة در فلسفه و در منطق قاضی مبارک شرح سلّم العلوم و التصریح در علم هیئة و اقلیدس در هندسه موفق به اخذ مدرک شدم و از سال ۱۳۸۸ لغایت ۱۳۹۲ق در همان حوزه علمیه، مشغول تدریس شدم. در سال ۱۳۹۲ق جهت مجاورت حرم نبوی و به بهانه ادامه تحصیل، وارد جامعه اسلامیة مدینه منوره شدم و موفق به دریافت لیسانس از «کلیة الشریعة» با رتبه جید جدا گردیدم و در سال ۱۳۵۶ش به وطن بازگشتم. از سال ۱۳۵۶ تا سال ۱۳۶۰ در زاهدان به فعالیت های فرهنگی و اجرایی ذیل اشتغال داشتم: دبیر دبیرستان های زاهدان، درس تفسیر قرآن و معارف اسلامی که به صورت مرتب از رادیو زاهدان پخش می شد، حاکم شرع هیأت ۷ نفره و مشاور استاندار سیستان و بلوچستان.

از سال ۱۳۶۰ به عنوان نماینده مردم سراوان در مجلس شورای اسلامی به مدت دو دوره انتخاب شدم و نیز سه دوره به نمایندگی مردم استان سیستان و بلوچستان در مجلس خبرگان انتخاب شدم و در سال ۱۳۶۰ با انتخاب نمایندگان مجلس شورای اسلامی همراه با هیئتی از نمایندگان مجلس در کنفرانس بین المجالس در کشور کوبا شرکت کردم.

از سال ۱۳۶۴ ضمن این که نماینده مجلس بودم، به عنوان مشاور در امور اهل سنت از سوی جناب آقای مهندس میر حسین موسوی؛ نخست وزیر وقت منصوب گردیدم و بعد از آن همه مدت ۸ سال به عنوان مشاور رئیس جمهور در خدمت جناب آقای آیه الله هاشمی رفسنجانی مشغول انجام وظیفه شدم و ضمن انجام وظایف نمایندگی مجلس، در تألیف کتب ویژه مذهب حنفی از مقطع ابتدایی تا سطح دبیرستان، شرکت جستیم و اکنون مدت ۶ سال است که به عنوان مشاور جناب آقای خاتمی، ریاست محترم جمهور در خدمت نظام مقدس جمهوری اسلامی می باشم.

مسافرت‌های خارجی در راستای وظایف اجرایی و تبلیغی

چندین بار به کشورهای پاکستان، هند، عربستان سعودی، سوریه، لبنان، تانزانیا، موزامبیک، مغرب، آلمان، سوئد، سوئیس، اسپانیا، چین، بنگلادش، روسیه، قرقیزستان، قزاقستان، ازبکستان، تاجیکستان، سنگال، ساحل عاج، قطر، ترکیه، افغانستان، مالزی، اندونزی، کانادا و امارات جهت دیدار و گفت‌وگو با علما و شرکت در سمینارها و کنفرانس‌ها و کارهای تبلیغاتی مسافرت نموده‌ام و یک بار هم شرف همراهی مقام معظم رهبری در زمان ریاست جمهوری معظم‌له که سفری به کشورهای پاکستان، تانزانیا، موزامبیک و غیره را داشتند نصیب این جانب شده است و یک بار نیز در کنفرانس غیر متعهدها در اندونزی در معیت آیه‌الله هاشمی رفسنجانی؛ ریاست جمهور وقت به عنوان عضو هیأت همراه، حضور داشتم و در حال حاضر در دانشگاه مذاهب اسلامی مشغول تدریس فقه و اصول فقه حنفی می‌باشم.





محمد علی رضا
بیرنجی

- نام: علی رضا
- شهرت: اسلامیان
- نام پدر: عبدالحسین
- زادگاه: قم
- سال تولد: ۱۳۷۲ق
- مسئولیت: نماینده مجلس خبرگان رهبری در دوره چهارم استان چهار محال بختاری.



تولد و دوران کودکی

حجة الاسلام و المسلمین اسلامیان در سال ۱۳۷۲ هجری قمری در قم و در خانواده‌ای متدین و دلباخته‌ خانندان پاک پیامبر اسلام (ص)، چشم به جهان گشود. پدرش از کسبه شهر قم و از ارادتمندان به علما و مجتهدان این شهر عالم‌پرور بود که از راه چینی و بلورفروشی روزگار می‌گذرانید.

دوران تحصیل

ایشان تحصیلات دبستانی خود را در مدرسه محمدیه قم به پایان رسانید. سپس به سفارش پدر، به نزد دایی خود که از فضیلتی حوزة علمیه قم بود رفت و دروس حوزوی را نزد او آغاز کرد. پس از او خدمت چند استاد دیگر در زمینه ادبیات عرب مشرف شد، ضمن این‌که روابط علمی خود را با دایی خود قطع نکرد. پس از اتمام بخشی از دروس دوره مقدمات به مدرسه علمیه حقانی رفت. مدرسه علمیه حقانی در آن روزگار از مدارس مهم حوزة علمیه قم به شمار می‌آمد که با روشی جدید به آموزش دروس حوزوی همت گماشته بود. در این مدرسه که مسئول آن، شهید آیه‌الله قدوسی (ره) بود، علاوه بر دروس حوزوی، دروسی که هر طلبه در امور تبلیغی خود بدان نیاز داشت، آموزش داده می‌شد، از جمله زبان انگلیسی، ادبیات فارسی و....

وی در آن مدرسه، دروس مقدمات را پی گرفت و سپس دروس دوره سطح را در آن جا به اتمام رسانید و به درس خارج عالمان و استادان مشهور دوره خود راه یافت و سال ها از محضر آنان بهره مند شد؛ ضمن این که در طی این سال ها در دروس اخلاق نیز شرکت جدی داشت تا همواره علم خود را با عمل توأم سازد.

استادان و دوستان

حجة الاسلام و المسلمین اسلامیان در سالیان تحصیل خود به محضر استادان بسیاری راه یافت. او که دروس «جامع المقدمات» و «سیوطی» را نزد دایی خود و حجج اسلام علی طیبی و صدیقین فرا گرفته بود، در درس «مغنی» حجة الاسلام و المسلمین فیاضی یزدی قمی و درس «معانی و بیان» آیه الله خزعلی و آیه الله گرامی شرکت کرد. او «اصول فقه» را نزد حضرات آیات خزعلی، جنتی و استادی؛ «معالم الاصول» را نزد استادان تقوی و اشتهاردی، و «شرح لمعه» را نزد حضرات آیات حرم پناهی، گرامی، محمدی گیلانی، مظاهری، مصلحی اراکی، طاهری خرم آبادی، فاضلی اشتهاردی، شهید قدوسی و شهید سلطانی اشتهاردی آموخت و در درس «رسائل» حضرات آیات محمدی گیلانی، صانعی، آذری و درس «مکاسب» حضرات آیات خزعلی و احمدی میانجی حاضر شد. بخشی از «کفایة الاصول» را نیز نزد آیه الله صانعی و «تفسیر» را نزد آیه الله مصباح یزدی فرا گرفت، ضمن این که در طی این سال ها، دروسی همچون ادبیات فارسی و زبان انگلیسی را نیز آموخته بود.

او با پایان یافتن دوره سطح به درس خارج آیه الله العظمی شیخ کاظم تبریزی (ره)، آیه الله العظمی سید محمدرضا گلپایگانی (ره)، آیه الله العظمی شیخ مرتضی حائری (ره)، آیه الله العظمی وحید خراسانی، آیه الله العظمی شیخ جواد تبریزی و آیه الله شاه آبادی رفت و سال ها از خرمن دانش و معرفت آنان خوشه چید. در بخش فلسفه نیز از محضر آیات عظام جوادی آملی، مؤمن قمی، امینی و صدر بهره برد.

او در سال های تحصیل خود با فضلا و عالمان بسیاری رابطه دوستی داشت که از جمله آنان می توان از حجج اسلام آقایان شب زنده دار، عندلیب، علی مؤمن و محمود رجبی نام برد.

فعالیت های علمی و فرهنگی

ایشان در سال های مختلف زندگی خود فعالیت های علمی و فرهنگی بسیاری را به انجام رسانده است که از جمله آنها، شرکت در «مجمع الفقه» است که در آن به تألیف رساله ها و نوشته های گوناگون فقهی پرداخته می شود. وی در طول سال های تحصیل و پس از آن به مناطق گوناگونی سفر نموده و به تبلیغ عقاید شیعه پرداخته است که از جمله آنها می توان به سفر او به شهر مهران و دره شهر در سال های نخستین پیروزی انقلاب اسلامی اشاره کرد. همچنین وی مدتی در دفتر امام (ره) به بررسی نامه های رسیده و اقدام مقتضی آنها می پرداخته است.

فعالیت های سیاسی

حجة الاسلام و المسلمین اسلامیان در طول سال های رژیم طاغوت و پس از آن، همواره چون مردم ایران اسلامی، زندگی توأم با مبارزه را طی نموده است. از فعالیت های سیاسی وی در زمان رژیم شاه، می توان به افشاگری های او اشاره کرد که باعث شد در سال ۱۳۵۱ به مدت دو ماه به زندان بیافتد.





محمد کاشانی
بیرنجای رهنما

- نام: محمد
- شهرت: امامی کاشانی
- نام پدر: ابوتراب
- زادگاه: کاشان
- سال تولد: ۱۳۱۰ شمسی
- مسئولیت: عضو شورای نگهبان، نماینده دوره اول مجلس شورای اسلامی، امام جمعه موقت تهران، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در سه دوره متوالی و....



تولد و دوران کودکی

این جانب به سال ۱۳۱۰ شمسی «کَلَهَر» کاشان به دنیا آمدم. پدرم آقای میرزا ابوترابِ امام جمعه، از علمای کاشان بود. وی در مسجد میرعماد کاشان اقامهٔ جماعت می‌کرد.

مرحوم پدرم کتابی داشت که تاریخ تولد همهٔ فرزندان را در آن ثبت می‌کرد و تاریخ تولد من نیز در آن به ثبت رسیده است. شهرت ایشان امام جمعه بود؛ چون در همان زمان طاغوت ایشان نماز جمعه را اقامه می‌نمود. البته همهٔ اجداد ما امام جمعه بودند و نماز جمعه را اقامه می‌کردند. آنان گرچه از نظر معیشتی چندان در وسعت نبودند، ولی از نظر علمی و موقعیت روحانی، بحمدالله از موقعیت مناسب و معتبری برخوردار بودند. ما پنج برادر بودیم و به علت وضعیت بد اقتصادی خانواده، برادران من، شوقی برای تحصیل علوم دینی از خود نشان ندادند؛ ولی بحمدالله این توفیق الهی نصیب من شد و من علاقه‌مند شدم تا در این راه گام بردارم. زمانی که به سلك روحانیت درآمدم، همهٔ بستگان و آشنایان می‌گفتند: او چگونه زندگی خواهد کرد و به چه صورت وضع معیشت خود را خواهد گذراند؟ البته وضع غالب روحانیت در آن زمان بدین‌گونه بود که از نظر اقتصادی در تنگنا به سر می‌بردند.

پدر من - خدا رحمتشان کند - به مسجد، تفسیر قرآن و موعظهٔ بعد از نماز، علاقهٔ خاصی داشت و من به خلاف دیگر برادرانم از همان کودکی، یعنی از هفت - هشت

سالگی، به همراه پدرم به مسجد می رفتم و با ایشان نماز می خواندم و به حرفش گوش می دادم و همین موضوع در روحیه من اثر گذاشته بود. علاوه بر این، ویژگی دیگر پدر من، این بود که شب‌ها بعد از نماز در منزل، کتاب را با صدای بلند می خواند، گاهی هم که خسته می شد آن کتاب را با صوت حزینی می خواند و معمولاً کتاب تاریخ ائمه علیهم‌السلام را می خواند. به خاطر ندارم در شب‌های تابستان، پدرم مطلب علمی یا حدیثی را نفرماید، البته پیوسته نبود. گاهی از شب‌ها قرآن می خواند. ایشان برای قرائت قرآن، سوره نبا را انتخاب می کرد و آن را با صدای حزینی تلاوت می نمود. گاهی هم آن را به صورت تحت اللفظی برای ما معنا می کرد. به نظر من، این‌ها در روایات ما به صورت غیر مستقیم اثرات زیادی داشت؛ یعنی پدرم مستقیماً چیزی را به ما نمی گفت، ولی بعدها دیدیم این رفتارها روی ما بسیار تأثیر داشته است.

دوران تحصیل

من از هفت سالگی به دبستان رفتم. رئیس آن دبستان (سید محمد سلیمی)، روحانی بسیار خوبی بود. وی قیافه‌ای بسیار جذاب و جالب داشت. من تا کلاس ششم در آن دبستان به تحصیل مشغول بودم.

معلمی داشتم به نام آقای مروّج که او نیز سید بود. ایشان گرچه روحانی نبود، ولی گاهی شال سبزی، نه عمامه، دور سرش می پیچید. کلاس دوم یا سوم بودم که ایشان در صحبت هایش گفت: «شما آقازاده‌ای، سعی کن مثل پدرت باشی». نمی دانم برای چه بود که با بچه‌ها دعوی مان شده بود. معلم برای این که مرا متنبه کند، به من گفت: «سعی کن مثل پدرت باشی». این حرف، خیلی روی من اثر گذاشت به طوری که علاقه مند شدم که ملبس به لباس روحانیت شوم و در نه سالگی بود که این علاقه در من تبلور پیدا کرد. به نظر من، حرف ایشان خیلی روی من اثر داشت، به گونه‌ای که

وقتی سال پنجم دبستان بودم، معلم ما - که اهل اصفهان بود و به نظرم انسان شایسته‌ای نبود - روزی گفت: وقتی شش کلاستان را خواندید، می‌خواهید چه کاره بشوید؟ هر کس چیزی پاسخ گفت و من گفتم: می‌خواهم مجتهد بشوم، می‌خواهم مفسر قرآن باشم، وقتی این را گفتم او خیلی عصبانی شد و با کتابی که در دستش بود - با این که من معمولاً شاگرد اول کلاس بودم - بر صورتم زد و گفت: با این همه زحمتی که برایت می‌کشم، آخرش می‌خواهی آخوند بشوی؟ من چیزی به او نگفتم. رفتم منزل و به پدرم گفتم. پدرم چیزی نگفت، بعد فهمیدم با مرحوم سلیمی (مدیر مدرسه) صحبت کرده که این معلم چرا این کار را کرده و بعد از مدتی هم او را منتقل کردند، نه تنها از دبستان، بلکه شاید از کاشان. به هر حال، در سیزده سالگی، گواهی کلاس ششم ابتدایی را گرفتم، ولی بعد از همان سال که آن جریان با آن معلم اصفهانی پیش آمد، به پدرم گفتم: من می‌خواهم درس عربی را شروع کنم. ایشان گفت: خیلی خوب است، شروع کن و مرانزد مرحوم آقا شیخ محمد سلیمانی که از علمای کاشان بود، فرستاد و گفت: ادبیات عرب را در خدمت ایشان بخوان. و خود ایشان (پدر) هم به من گفت: من از اول تفسیر صافی شبی دو - سه خط عبارت را برای شما می‌خوانم، البته من آن موقع جامع المقدمات می‌خواندم؛ ایشان هم عبارت را می‌خواندند و معنا می‌کردند. از زمانی که گواهی پایان دوره ابتدایی را گرفتم و تقریباً سیزده ساله بودم، وارد مدرسه مرحوم آیه الله سید علی یتربی - حوزه معروف آن زمان در کاشان - شده و رسماً طلبه شدم. هنوز کتاب سیوطی را شروع نکرده بودم که پدرم گفت: عمامه بر سر بگذار. شخصی به نام آقای اصولی که از رفقای پدرم بود، گفت: آقا (مرحوم میر سید علی یتربی) به من گفت: فلانی پسر فلان شخص، خوب است که عمامه بر سرش بگذاریم تا از طلبگی خارج نشود. چون برادران من در این راه نبودند، احتمال این بود که بنده نیز طلبگی را رها کنم. از این رو، عمامه را در حالی بر سر گذاشتم که هنوز چهارده سالم به پایان نرسیده و مکلف نشده بودم. بنده از هشت - نه سالگی نماز می‌خواندم،

ولی چون ضعیف بودم، با این که معمم هم بودم تا پیش از بلوغ، روزه نمی‌گرفتم. به هر حال، درس را در کاشان تا حدود نوزده سالگی ادامه دادم. ابتدا درس را در مدرسه آیه الله یثربی شروع کردم و بعد به مسجد گذر باباولی رفتم و درس‌های شرح نظام، مغنی و شرح شمسیه را در آنجا خواندم و علت این که در آنجا به تحصیل مشغول شدم، آن بود که استاد ما در آنجا، حضرت آیه الله راستی کاشانی بود. که الآن در قم هستند. و بسیار جالب درس می‌دادند. و کتاب مغنی و شرح شمسیه را خیلی خوب تدریس می‌کردند. از این رو، من درس ایشان را پسندیدم و به آنجا رفتم. مطول را نزد شیخ جعفر صبوری خواندم. عمدتاً اساتید آنجا بودند که مرا به آن مدرسه کشاندند. در آن زمان که در مدرسه مرحوم آیه الله یثربی بودم، ایشان کفایه را تدریس می‌کرد و من چون صلاحیت شرکت در درس آن بزرگوار را نداشتم، آنجا را رها کردم و به مدرسه باباولی رفتم و به تحصیل مشغول شدم و مقداری مطول و معالم را در آنجا خواندم.

هجرت به تهران

پدرم چون از علمای کاشان بود و در منزل ایشان رفت و آمد زیاد بود، به ناچار برای پذیرایی و سایر امور، وقت من نیز گرفته می‌شد، از این رو، قرار بر این شد که برای ادامه تحصیل، از کاشان هجرت کنم. پدرم در جلسه‌ای این مطلب را با میرزا سید علی یثربی در میان گذاشت، ایشان گفت: در تهران علمای برجسته‌ای مثل مرحوم عصّار هستند در مدرسه سپه سالار هستند، آنجا خیلی جای خوبی است. پدرم با این که قم را بیش تر دوست می‌داشت، ولی از این که در قم کسی نیست که او بنده را با این سن کم به دست او بسپارد، نگران بود. از این رو، با رفتن من به تهران موافقت کرد؛ زیرا دو تن از برادرانم در تهران بودند و من در آنجا تنها نمی‌ماندم. سرانجام بنا به سفارش مرحوم میرزا سید علی به مدرسه سپه سالار رفتم و سه ماه

در آن مدرسه به سر بردم. مرحوم عصّار که فیلسوف برجسته‌ای بود، فلسفه تدریس می‌کرد. مرحوم راشد، منظومه و مرحوم لواسانی، شرح لمعه را تدریس می‌کردند. بنده که در آن زمان حدود نوزده سال داشتم، مطول را نزد آقای لواسانی و شرح لمعه را نزد آقای وحید دستجردی شروع کردم. انصافاً آنها اساتید خیلی خوبی بودند. در آن زمان، اگر چه فضای مدرسه، از نظر اقتصادی بسیار خوب بود، زیرا در آن زمان (پنج‌جاه سال قبل) به طلبه‌های مدرسه سپه سالار ماهیانه شصت تومان شهریه می‌دادند و این در حالی بود که برای هر طلبه، روزی دو تومان زیاد بود؛ اما فضای علمی و تحصیلی نبود و غالباً طلبه‌های آن‌جا، اهل تحصیل نبودند و مباحثه و این حرف‌ها در کار نبود. از این‌رو، سه ماه در آن‌جا بودم و خیلی نگران از این‌که و قتم دارد تلف می‌شود و این در حالی بود که من برای استفاده کردن بهتر از وقت به تهران آمده بودم. به هر حال، خیلی نگران بودم و با خود می‌گفتم: اگر بخواهم به قم بروم، وضع مالی پدرم مناسب نیست تا برایم پولی بفرستد که در آن‌جا محلی اجاره کنم. در این فکر بودم که چه کنم؟ عصر پنج‌شنبه‌ای بود، کنار یکی از غرفه‌های مدرسه نشسته بودم و ساعت مدرسه هم مرتّب زنگ می‌زد، با خود گفتم: عجب! ساعت حدود هفت شد، ولی بنده نه مباحثه‌ای کردم و نه درسی جالب وجود دارد! همین‌طور که غصّه می‌خوردم و ناراحت بودم، وارد اتاق شدم. نزدیک غروب بود. چشمم به مفاتیح‌الجنان افتاد. آن را باز کردم، دیدم نوشته است: نماز امام زمان (عج) به این صورت خوانده می‌شود و این دعا بعد از آن خوانده می‌شود و چنان‌چه شب جمعه به پهلوی راست بخوابید، خواب می‌بینید، حاجت خود را بخواهید. بنده هم در یک شب جمعه‌ای (شب تابستانی بود) وقتی که طلبه‌ها خوابیدند، رفتم در حوض مدرسه سپه سالار (مدرسه عالی شهید مطهری فعلی) غسل کردم و نماز خواندم و خوابیدم. همین‌که به خواب رفتم، یک مرتبه دیدم در حجره باز شد و سیدی وارد گردید و به من فرمود: «به سوی پیغمبر بیا!». با شنیدن این جمله، از خواب بیدار شدم و تقریباً

پس از یک هفته که گذشت - چون تعطیلی تابستان بود - به کاشان رفتم.

هجرت به قم

روزی یکی از علمای کاشان به نام سیّد محمود اعتمادی در بازار کاشان مرا دید و گفت: پدرتان به من گفت: شما در تهران هستید! و من توصیه می‌کنم که به قم بروید. گفتم: قم رفتن مشکلاتی دارد؛ زیرا از یک سو وضع اقتصادی پدر ما چندان عالی نیست که به ما کمکی برساند و از سوی دیگر، مرحوم آیه الله بروجردی اجازه نمی‌دهد که به کم‌تر از بیست ساله‌ها حجره داده شود و من حدود یک سال و نیم از بیست سالگی کم دارم شهریه را هم - که مبلغ دوازده تومان است - پس از اتمام رسائل و مکاسب پرداخت می‌کنند، در حالی که من تازه می‌خواهم در قم کتاب قوانین، لمعه و بعد رسائل و مکاسب را بخوانم که تقریباً چهار سال طول می‌کشد. از این‌رو، نمی‌توانم به قم بروم. مرحوم سیّد محمود اعتمادی به من گفت: به پدرت بگو نامه‌ای به مرحوم آیه الله بروجردی بنویسد و بگوید که این پسر من است، می‌خواهم به قم بیاید و درس بخواند. گفتم آیه الله بروجردی پدرم را نمی‌شناسد و معلوم نیست که به نامه ایشان ترتیب اثر بدهد. ایشان گفت: آیه الله بروجردی به علمای شهرستان‌ها احترام می‌گذارد. همین که ایشان بدانند پدر شما از علمای کاشان است، به آن نامه توجه می‌کند. بنده که در آن زمان، هزار بیت شعر سیوطی (الفیه) را حفظ داشتم و در حدود یک ساعت و بیست دقیقه تمام شعرهای الفیه را می‌خواندم، سیّد محمود اعتمادی به نقل از فرزندش (سیّد عباس) گفت: آقای بروجردی به کسی که ادبیات را خوب بلد باشد، خیلی علاقه دارد و صد تومان به کسی که الفیه را حفظ باشد، جایزه می‌دهد. از این‌رو، شما آن نامه را تهیه نمایید و خدمت آقای بروجردی ببرید. من هم نامه‌ای برای یکی از علمای قم به نام شیخ قوام و شنوه‌ای - که از او تاد و مردان خوب قم بود و مرحوم شد - نوشتم و موضوع را به ایشان گفتم. بنده نامه پدر را گرفتم و به

محضر آقای بروجردی بردم. ایشان نامه را خواند و مدتی گذشت که بعدها شیخ قوام به ما گفت: به قم بیا و من از شهریور ماه همان سال، به قم رفتم. مرحوم آیه الله بروجردی دفتری داشت که حسب الامر نام داشت و ماهی بیست تومان برای من شهریه قرار داد که در آن زمان، بیست تومان، شهریه کسی بود که کفایه می خواند و نیز حجره ای در مدرسه فیضیه - که حاج آقا عبدالله آل آقا که از سوی مرحوم آیه الله بروجردی رئیس فیضیه بود - به من دادند. همان گونه که عرض کردم، بنده الفیه را خوب حفظ بودم. روزی سر حوض مدرسه فیضیه ایستاده بودیم و چند بیت شعر ابن مالک را در حضور برخی طلبه ها (آقای مهدوی کنی و شیخ علی تهرانی - علیه ما علیه -) برای حاج آقا عبدالله آل آقا خواندم، آقای مهدوی کنی و شیخ علی تهرانی هر دو در کنار حوض ایستاده بودند که آقای آل آقا به آنان (مهدوی کنی و شیخ علی تهرانی) - که با هم، هم حجره بودند - گفت: خوب است این کاشی هم بیاید پیش شما. این ها هر دو گفتند: بیاید. رختخوابی بود، بردم داخل حجره و خیلی خوشحال شدم. در آن حجره ماندم و تحصیلاتم را تا سطح ادامه دادم.

بخشی از کتاب قوانین و شرح لمعه را از خدمت مرحوم آقای صدوقی و بخشی دیگر را نزد شیخ اسدالله و بخشی را از محضر آقا شیخ جواد تبریزی - از مراجع فعلی - فرا گرفتم. کتاب رسائل را نزد آیه الله مشکینی - که خیلی خوش بیان بود - تلمذ کردم، من چون درس رسائل ایشان را از دیگر درس ها بهتر می پسندیدم، به صورت مرتب در درس ایشان حاضر می شدم. مکاسب را نزد آیه الله مجاهدی تبریزی - که او هم استاد بسیار خوبی بود - تلمذ کردم، نیز بخشی از کفایه (بحث الفاظ) را خدمت ایشان خواندم. هم چنین جلد دوم کفایه را خدمت آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله علیه فرا گرفتم و پس از آن به درس خارج امام رحمته الله علیه راه یافتم؛ یعنی در ۲۳ سالگی سطح را تمام کردم و هر روز در سه درس حاضر می شدم و آن درس ها را مباحثه نیز می کردم. در آن دوران شاید من در شبانه روز چهار ساعت می خوابیدم و بقیه روز در تلاش بودم از این رو

بود که در ۲۳ سالگی توانستم در درس خارج بزرگانی چون مرحوم داماد، گلپایگانی، حضرت امام، شاهرودی، اراکی و بروجردی حاضر شوم و از محضرشان کسب فیض نمایم. وقتی به درس فقه و اصول امام علیه السلام راه یافتیم، تبیین و تحریر بحث ایشان را از بقیه بهتر یافتیم. در آن زمان مرحوم آیه الله سید محمد داماد نیز درس طهارتی داشتند که بنده باب تیمم را نزد ایشان فرا گرفتم.

بازگشت به تهران

سی ساله بودم که آیه الله بروجردی درگذشت و من پس از رحلت ایشان به تهران بازگشتم. البته پیش از آمدن به تهران، در قم اغلب اوقات با آقای مهدوی کنی مباحثه می‌کردم که معمولاً درس امام را با هم بحث می‌کردیم. در درس سطح، هم مباحثه‌های متعددی داشتم که یکی از آنان آقای الهی قمی بود. بخشی از کتاب رسائل را با ایشان و بخشی دیگر را با مرحوم طاهری شاهرودی بحث می‌نمودیم، ولی در درس خارج با آقای مهدوی کنی، هم مباحثه بودم. همچنین در درس منظومه (بخش فلسفه) آقای منتظری و قریب شش سال در درس اسفار مرحوم علامه طباطبایی شرکت کردم و در دو تابستان با بعضی از رفقا از جمله آیه الله مهدوی کنی، سید جلال آشتیانی، برادر آقای مهدوی کنی؛ آقای باقری به قزوین رفتیم و اسفار و شرح فصوص را نیز خدمت سید ابوالحسن قزوینی تلمذ کردیم.

در تهران با آقایان مهدوی کنی و رضی شیرازی، کتاب اسفار و متن جواهر را مباحثه می‌کردیم و در خلال این بحث، در مدرسه حاج ابوالفضل تدریس هم داشتم. بعد هم به مدرسه عبدالعظیم - که مدرسه معروف آقای لاله زاری بود - رفتم و در آنجا نیز به تدریس پرداختم که عمده تدریس های من معمولاً کتاب های رسائل، مکاسب، کفایه و منظومه بود. در آن زمان در کنار تدریس، منبر هم می‌رفتم و وقتی ممنوع المنبر شدم، فقط به مسجد می‌رفتم و ضمن برگزاری نماز جماعت، صحبت می‌کردم.

پس از رحلت آیه الله بروجردی - در سال ۱۳۴۰ شمسی - وقتی در تهران مستقر شدم، به فکر ازدواج افتادم. برای این امر، به کاشان رفتم و با دختری از خانواده روحانی ازدواج کردم که از لحاظ پدر و جد از روحانیان زاهد و اوتاد بودند. وقتی ازدواج کردم، از لحاظ مادّی از سوی پدرم کمکی نمی رسید. به ناچار، برای گذران زندگی، در مدرسه به تدریس پرداختم و بابت آن، حقوق دریافت می کردم. اولین منزلی که تهیه کردیم، خانه‌ای در خیابان ری بود که دو اتاق داشت. در آنجا صاحب یک فرزند شدیم. پس از مدتی خانه‌ای دیگر اجاره کردیم و تا مدت‌ها به همین منوال گذشت تا این که سرانجام در مسجد چهارراه کوکاکولا، اقامه نماز جماعت را شروع کردم که از این طریق نیز کمکی به زندگی ما صورت می گرفت.

فعالیت های سیاسی - اجتماعی پیش از انقلاب

فعالیت های سیاسی - اجتماعی ما در قم از مدرسه آقای حجّت آغاز شد. در آنجا با آقایان هاشمی رفسنجانی، مرحوم شهید باهنر و شهید ایران منش کرمانی آشنا شدم؛ اما بیش تر با آقای رفسنجانی مانوس بودم. از همان زمان‌ها، بحث می کردیم که باید کار فکری کرد. از این رو بود که مجله مکتب تشیّع را به راه انداختیم. در مدرسه آقای حجّت بعضی شب ها پس از شام در حیاط مدرسه قدم می زدیم و روی این موضوع (مجله مکتب تشیّع) فکر می کردیم. فعالیت سیاسی ما در آن زمان، تقریباً راه اندازی این تشکّل بود. گاهی در جلسات می رفتم و صحبت می کردم. علاقه خاصی به مرحوم نواب صفوی داشتم، البته در گروه ایشان نبودم. وقتی مرحوم نواب و یاران او می آمدند در مدرسه فیضیه و صدای شان را بلند می کردند و فریاد «وا اسلاما، وا اسلاما» سر می دادند، ما خوشحال می شدیم.

وقتی نواب را دستگیر کردند، ما با گروهی رفتیم منزل مرحوم سید صدرالدین صدر. یادم هست وقتی مرحوم آقای صدر وارد ایوان منزل شدند، ما همه شروع

کردیم به گریه کردن و ایشان فرمودند: «این عرق دینی شما قابل ستایش است، ولی ما هم این عرق دینی را داریم، اگر از شما بیش تر نداشته باشیم کمتر هم نداریم؛ ولی ما بعضی از مصالح را در نظر می‌گیریم که شما نمی‌دانید». البته این فرمایش ایشان ما را قانع کرد. ایشان احترام خاصی برای علما قائل بود. مرحوم سید محمد تقی خوانساری هم شهامت و شجاعت خاصی داشت و ما خیلی به او علاقه داشتیم؛ چون ایشان از حالات روحی خوب طلبگی - که جنبه‌های سازندگی و انقلابی داشت - برخوردار بود.

در تهران که بودم، گاهی در منبرها حرف تند و تیز بیان می‌کردم، ولی به واسطه این که ناشناس بودم، کاری با من نداشتند و به حرف‌هایم خیلی توجه نمی‌کردند. یادم هست مدتی در مسجد هدایت تهران - که مرحوم طالقانی در آنجا اقامه جماعت داشت - منبر می‌رفتم و درباره انفال صحبت می‌کردم؛ متن مبسوط را می‌خواندم و توضیح می‌دادم. در آن جلسات، جوانان زیادی شرکت می‌کردند. مهندس بازرگان هم شب‌های جمعه به آن مسجد می‌آمد، البته نه برای گوش دادن سخنرانی، بلکه برای خواندن دعای کمیل. یک وقتی مرحوم طالقانی به من فرمودند: اگر حرف‌هایی را که شما گفتید، من می‌گفتم، تمام این استانبول پر از پلیس و افسر می‌شد؛ ولی چون کسی شما را نمی‌شناسد، حساس نمی‌شوند. به هر حال، این کار خوبی است و باید طلبه‌های فاضل و روشن رادعوت کرد تا مشهور نیستند بیایند و وقتی که شناخته شدند بروند. این برنامه ما بود تا جامعه روحانیت مبارز تهران تشکیل شد، هسته اولیه آن تشکیلات، متشکل بود از بنده، شهید مطهری، شهید بهشتی، مهدوی‌کنی، شهید شیخ فضل الله محلاتی، هاشمی رفسنجانی، موسوی اردبیلی و مروارید. از کارهای مهم جامعه روحانیت در آن زمان این بود که اطلاعیه‌های امام علیه السلام را تحلیل کرده و بر اساس آن، حرکت می‌کرد. وقتی که ممنوع المنبر شدم، کارم را به صورت کلاس‌داری با تخته سیاه شروع کردم و به نظرم، ابتدا در تهران بود که با تخته سیاه آشنا شدم. وقتی

هم به کاشان می رفتم، گاهی با تخته سیاه به وظیفه تبلیغی ام عمل می کردم. زمانی در مسجد چهارراه کوکاکولای تهران نماز می خواندم که در آن جا با تخته سیاه برای مردم درس می گفتم، روزی ساواک مرا احضار کرد و گفت: شما نباید درس بگویید. گفتم: من برای اینان درس ادبیات عرب می گویم؛ یعنی «ذهب، ذهب، ذهب» می گویم. گفت: بله، این جا ذهب، ذهب، ذهبوا می گویی؛ ولی بعد این جوان ها را می بری در زیر زمین مسجد به آنان درس «قام، قاما، قاموا» یاد می دهی و به آنان اسلحه می دهی. به هر حال، مرا از کار کردن با تخته سیاه هم محروم و سپس در سال ۱۳۵۴ شمسی به گنبد تبعید کردند.

خاطره‌ای از دوران مبارزه

زمانی که بنده در مسجد چهار راه کوکاکولا نماز می خواندم و برای جوانان برنامه هایی اجرا می کردم، جناب آیه الله مهدوی کنی نیز در مسجد میدان فردوسی تهران نماز می خواند و آن جا را محل تجمع جوانان قرار داده و واقعاً خدمت می کرد؛ زیرا در همان زمان، ایدئولوگ های منافقین، جوانان را تحریک می کردند که در جلسات شرکت نکنند و خودشان آیات قرآن را به دل خواه خود تفسیر می کردند، به نحوی که بوی انحراف به مشام می رسید. وقتی به جوانان تذکر داده و از انحراف آن ها خبر می دادیم، حرف ما را باور می کردند و از آنان دور می شدند.

روزی در ایام ماه مبارک رمضان به مناسبت میلاد امام حسن مجتبی علیه السلام در روزنامه اطلاعاتیه دادیم که در شب ولادت ایشان، برنامه سخنرانی با موضوع شخصیت و زندگانی امام حسن مجتبی علیه السلام برقرار است که در لباس صلح بر دیکتاتور زمان پیروز شد. این اطلاعاتیه که در سال ۱۳۵۴ شمسی - که سال اوج قدرت ساواک بود - در روزنامه چاپ شد، باعث شد به ساواک احضار شوم. به من گفتند: تا بیست و چهار ساعت دیگر خطری به تو می رسد و از این حرف ها؛ یعنی، می خواستند مرا به گنبد تبعید نمایند، ولی به سراغ من نیامدند. مدتی از این قضیه گذشت تا زمانی که

حضرت امام علیه السلام به فرانسه رفتند. برای رفتن به فرانسه، نیاز به پاسپورت پیدا کردم. وقتی برای گرفتن پاسپورت اقدام نمودم، گفتند: شهربانی تو را می خواهد. یک نفر در شهربانی گفت: شما محل اقامتتان کجاست؟ من هم خبر نداشتم. گفتم: تهران. آن مأمور به اتاق دیگر رفت و با ساواک صحبت کرد و آمد، بعد گفت: فعلاً بروید تا بعد. من فهمیدم قضیه‌ای در کار است و شنیدم که آنها می گفتند: چطور محل سکونتش تهران است؟ او باید در گنبد باشد! بعد از پیروزی انقلاب روزی به مرکز اسناد رفتم. یک آقای در آن جا به من گفت: می خواهی پرونده‌ات را ببینی؟ گفتم: بلی. پرونده خیلی قطور و جالبی بود. آن را مطالعه کردم تا رسیدم به این جا که برای تبعید من، به ژاندارمری دستور داده شده بود. ژاندارمری فکر می کردند شهربانی ما را جلب کرده و شهربانی هم فکر می کردند ژاندارمری ما را جلب کرده و برای همین بود که به سراغ من نیامدند.

مسئولیت های پس از انقلاب

اولین مسئولیتی که حضرت امام علیه السلام به من واگذار کردند، مسئولیت مدرسه عالی شهید مطهری (سپه سالار) بود. شهید مطهری به من تلفن کرده و گفتند: ما در یکی از اتاق های مدرسه علوی خدمت حضرت امام هستیم، راجع به مدیریت مدرسه سپه سالار صحبت شد و حضرت امام شما را معرفی کردند. به آقای مطهری گفتم: من در چهارراه کوکاکولا، کار زیادی دارم. کسی را در نظر بگیرید که وقت بیش تری داشته باشد. آقای مطهری از قول حضرت امام فرمودند: قبول کن. وقتی مدیریت مدرسه را پذیرا شدم، دیدم مدرسه در تصرف چند نفر است که با صبر و تحمل آنان را از مدرسه بیرون کردیم. بعد هم جریان مجلس مطرح شد و من در کاشان کاندیداً شدم. آن وقت نهضت آزادی که فعالیت قانونی داشته و روزنامه منتشر می کرد، مرا برای تهران کاندیداً کردند. آقای سید رضا صدر که در آن زمان وزیر بازرگانی بود، کاندیدای کاشان بود و آنان می خواستند وی به مجلس راه پیدا کند و چون می دیدند

اگر من به کاشان بیایم به احتمال زیاد رأی بیاورم، از این رو مراکاندیدی تهران معرفی کردند. وقتی به آقای صدر گفته بودند: رقیب شما در کاشان فلان کس است، گفته بود: من چون وزیرم و شخصیت کشوری دارم، پیروز می شوم در حالی که در شمارش آرا دو سوم رأی از آن بنده و یک سوم از آن ایشان بود.

به هر حال، من نماینده مجلس بودم و بعد از مجلس به دیوان عدالت رفتم و پس از آن به عضویت شورای نگهبان درآمدم و از همان دوره اول، عضو خبرگان بوده ام. در مورد نماز جمعه تهران هم باید بگویم: وقتی که من در مجلس بودم، روزی آقای هاشمی رفسنجانی به من گفت: ما خدمت امام بودیم، درباره نماز جمعه صحبت شد و حضرت امام فرمودند که بهتر است نماز را چند نفر بخوانند. مقام معظم رهبری در آن جلسه فرموده بود: من هم حالا هستم، ولی آقای امامی، موسوی اردبیلی و... نیز هستند. امام فرمود: اینها همه برای نماز جمعه اهلیت دارند و بر این اساس، شما در بعضی از اوقات نماز جمعه را بخوانید. در آن زمان هم آقای هاشمی ائمه جمعه را تعیین می کردند.

فعالیت‌های فرهنگی پس از انقلاب

در مدرسه عالی شهید مطهری، سالیانی تدریس منقول (فقه و اصول) و معقول (فلسفه و منطق) داشتم؛ ولی الآن دو سال است که ترک شده و دلیل آن هم این است که مشغول نوشتن کتابی هستم و وقتم را بیش تر برای این کتاب گذاشته ام. یک دوره تقریرات درس فقه و اصول حضرت امام علیه السلام را نوشته بودم که متأسفانه از این نوشته ها مقدار کمی به جا مانده و بیش تر آن در زمان حمله ساواک به منزل ما، توسط برخی از بستگان در زیر خاک در حیاط خانه دفن شد که بعدها باران آمد و بیش تر نوشته ها از بین رفت. کتاب مهم دیگری در دست تألیف دارم درباره هویت حضرت ولی عصر (عج) که شاید بیش از حجم الغدیر باشد و همه مباحث آن، تحقیقی است.





محمد عبّاس بیربنیای

- نام: عبّاس
- شهرت: ایزدی
- نام پدر: محمد
- زادگاه: نجف آباد
- سال تولد: ۱۳۰۱
- سال وفات: ۱۳۷۱
- مسئولیت: نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دوره اول.



تولد و دوران تحصیل

این جانب عباس ایزدی^۱ در سال ۱۳۰۱ شمسی در شهرستان نجف آباد، در خانواده‌ای مذهبی و متوسط از نظر مالی به دنیا آمدم. تحصیلات ابتدایی را در دبستان دهقان - تنها مدرسه این شهر - به پایان رسانیدم. و در سال ۱۳۱۵ شمسی به مدت سه سال در مغازه عموی خود - که از افراد متدین و آگاه به مسائل اسلام و علوم دینی بود - به شاگردی پرداختم. در این مدت به راهنمایی عموی خود به جلسات مذهبی و مراسم و محافل دینی راه یافته، در منزل حاج علی منتظری (پدر آیه الله منتظری) به تحصیل علوم دینی مشغول شدم. کتاب های دوره مقدماتی علوم دینی، مانند صرف، نحو، منطق و کتاب های ابتدایی فقه و اصول فقه را نزد علمای بزرگوار نجف آباد، مانند مرحوم شیخ احمد و مرحوم شیخ ابراهیم ریاضی - اعلی الله مقامهما - گذراندم. با این که در آن زمان خویشاوندان و حتی پدرم با تحصیل علوم دینی و طلبه شدن بنده موافق نبودند، اما به علت اشتیاق وافر به تحصیلات دینی و با تشویق متدینان محل و پس از آگاه شدن از این که برای تحصیل علوم دینی، اجازه پدر و مادر شرط نیست، از نجف آباد به حوزه علمیه قم هجرت کردم و در مدرسه حاج ملاصادق به تحصیل مشغول شدم. بیش تر تحصیلات دوره سطح (لمعه، رسائل و مکاسب) و قسمتی از

۱. شرح حال مرحوم آیه الله عباس ایزدی برگرفته از متنی است که در زمان حیات وی منتشر شده است که در اینجا بدون دخل و تصرف و تنها با ویرایش منتشر می شود.

شرح تجرید علامه را نزد استاد وارسته خویش، شیخ عبدالرزاق نائینی تحصیل نمودم و کفایة الاصول را از مرحوم استاد محقق سیّد محمد داماد و حضرت آیه الله گلپایگانی رحمتهما فرا گرفتم. در همان ایام، مرحوم آیه الله بروجردی رحمتهما در قم اقامت گزید و اداره حوزة علمیة قم را بر عهده گرفت. با راهنمایی آیه الله منتظری و آیه الله شهید مطهری، در درس فقه و اصول آیه الله بروجردی حضور یافتم و همواره مرتب در درس معظّم له شرکت می کردم و در این مدت از درس خصوصی منظومه و اسفار حضرت امام خمینی رحمتهما و نیز از درس اصول و فقه وی استفاده کردم. در همین زمان، مرحوم علامه طباطبایی رحمتهما در قم اقامت گزید و توفیقی نصیب دوست داران علم و فلسفه و تفسیر شد تا از محضر معظّم له استفاده کنند. من نیز فرصت را مغتنم شمرده، در جلسات درس فلسفه و تفسیر قرآن ایشان حاضر شدم و همچنین در جلسات شبانه ای که محصول آن، کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم بود، شرکت کردم. علاوه بر اشتیاق به فراگیری علوم اسلامی و استفاده از اساتید بزرگ، همواره به تدریس علوم می که فرا گرفته بودم، می پرداختم و به حدیث شریف «زکاة العلم نشره» عمل می کردم. حدود دو ماه پیش از رحلت مرحوم آیه الله بروجردی رحمتهما به نجف آباد بازگشتم و در آن شهر اقامت نمودم و تاکنون مقیم این شهر می باشم. در تابستان که حوزة علمیة قم تعطیل و طّلاب به شهرستان های خود باز می گشتند، در حوزة علمیة اصفهان به تدریس مشغول می شدم و از محضر مرحوم آقا رحیم ارباب و جناب آقای فیض نیز استفاده می کردم.

علاوه بر فعالیت های سیاسی و فرهنگی، در جریان حوادث پانزدهم خرداد ۱۳۴۲، پس از رحلت آیه الله حکیم رحمتهما که مسئله مرجعیّت مطرح شد، همراه با دیگر شاگردان امام، نسبت به شناساندن حضرت امام به عنوان مرجع و رهبر، اقداماتی را انجام دادم. هم زمان با شهادت آیه الله سعیدی، مجلس بزرگداشتی به مناسبت شهادت وی در نجف آباد برپا کردم و جنایات رژیم خون خوار پهلوی را برملا و

ایزدی - عباس + ۶۱

حضرت امام خمینی را به عنوان تنها مقام لایق مرجعیت و زعامت معرفی نمودم. به دنبال این مسئله، به مدت شش ماه به شهر زابل تبعید شدم که از برکات الهی دوران تبعید، آشنایی و معاشرت با شهید سید محمد تقی حسینی - از شهدای واقعه هفت تیر - و هم‌منزل شدن با چند تن از دیگر تبعیدیان بزرگوار مثل آیه الله خزعلی و... بود.

پس از اتمام تبعید به نجف آباد بازگشتم و امور مربوط به روحانیت را در این شهر عهده‌دار شده و ارشاد مردم، نظارت بر فعالیت‌های عقیدتی، برپایی نماز جماعت، مسئولیت اداره حوزه علمیّه نجف آباد و تأمین طلاب را بر عهده گرفتم.

از فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی این جانب، اقامه نماز پرشکوه جمعه در نجف آباد، قبل از پیروزی انقلاب اسلامی است که در آن با مطرح کردن بحث‌های اصیل اسلامی، به روشنگری جامعه می‌پرداختم و به همین علت، چندین بار از سوی رژیم طاغوت دستگیر و مورد ضرب و شتم قرار گرفتم و بلافاصله پس از آزادی، دوباره به اقامه نماز مشغول می‌شدم. پس از واقعه هفدهم شهریور، به علت اقامه نماز جمعه و برپایی نماز با شکوه عید فطر، دستگیر و مدت‌ها در زندان مورد آزار و شکنجه قرار گرفتم و پس از آزادی، به فاصله کوتاهی واقعه اسفبار آتش زدن نجف آباد به دست ساواک خیانت‌کار رخ داد و منزل این جانب نیز مورد حمله و حشيانه مزدوران رژیم پهلوی قرار گرفت و به آتش کشیده شد. در فعالیت‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی و مبارزه با منافقین و لیبرال‌ها نیز همواره حضور داشته، از انقلاب اسلامی دفاع کرده‌ام.

هم اکنون نیز مشغول تدریس درس‌های تفسیر قرآن، فلسفه، فقه، ادبیات عرب برای خواهران و برادران حوزه علمیّه نجف آباد می‌باشم و مسئولیت امامت جمعه و نمایندگی حضرت امام را بر عهده دارم.





محمد علی
بیرنجی

نام: محمد

شهرت: بهرامی خوشکار

نام پدر: حسین

زادگاه: بافت کرمان

سال تولد: ۱۳۴۱ شمسی

مسئولیت: عضو هیأت علمی مدرسه عالی شهید مطهری؛ معاونت امور طلاب
مدرسه عالی شهید مطهری؛ عضو دفتر استفتائات مقام معظم رهبری؛ نمایندگی دوره
چهارم مجلس خبرگان رهبری از استان کرمان.



تولد

این جانب محمد بهرامی خوشکار فرزند حسین در سال ۱۳۴۱ شمسی در روستای خوشکار از توابع بافت کرمان دیده به جهان گشودم. دوران کودکی خود را با خاطره‌های شیرین کودکی و شمیم و طراوت گل‌های طبیعت و نسیم سحری گذرانده‌ام و ره توشه آن دوران، اعمال و رفتار ساده و بی‌آلایش پدر و مادرم می‌باشد که همواره برای به دست آوردن لقمه نانی حلال، در تلاش بودند. تلاش و کوشش خستگی‌ناپذیر را از پدرم و عشق به اهل بیت، مخصوصاً حسین علیه السلام را از مادرم به ارث برده‌ام.

تحصیل

دبستان را در روستای خوشکار و دوران راهنمایی و دبیرستان را در شهرستان بافت به اتمام رساندم و در رشته ریاضی، دیپلم گرفتم و در تمام سال‌های تحصیل، جزء نفرات برتر بودم و در امتحانات نهایی جهت اخذ دیپلم ریاضی، شاگرد اول شهرستان شدم. پس از آن به یاری حضرت حق، دروس حوزوی را تا اجتهاد ادامه داده‌ام - گرچه هنوز در محضر اساتید بزرگ تلمذ می‌نمایم - و در رشته حقوق نیز موفق به دریافت مدرک دکتری از دانشگاه شدم. لازم به ذکر است این جانب مفتخرم که به دست مبارک مقام معظم رهبری حضرت آیه‌الله خامنه‌ای دام ظلّه العالی معمم شدم.

علوم حوزوی

از آن جاکه این جانب به لطف الهی علاقه خاصی به روحانی شدن داشتم، پس از اخذ دیپلم به حوزه علمیه راه یافتم و به تحصیل طلبگی پرداختم و به جهت همین علاقه، کتاب های مذهبی را به طور فراوان مطالعه می نمودم و در حوزه علمیه هم با جدیت تمام درس و بحث را ادامه داده و با شرکت در دروس اساتید محترم و مباحثه آنها با دوستان طلبه، دوره های ادبیات، سطح و خارج را با موفقیت گذرانده ام. اساتید محترم و عزیزی که دروس حوزوی را در محضر ایشان تلمذ کرده ام، عبارتند از:

اساتید ادبیات عرب، شرح لمعه و اصول فقه

دروس ادبیات و منطق را در حضور حجج اسلام جناب آقای نصرتی و مرحوم معصومی عطرالله مرقده و حضرت آیه الله مرعشی فرا گرفته ام. بیشتر شرح لمعه را از محضر استاد محترم، حضرت آیه الله اوسطی بهره بردم و قسمتی از آن را از اساتید محترم حضرت آیه الله مرعشی و مرحوم حضرت آیه الله سید ابوالفضل موسوی تبریزی عطرالله مرقده فرا گرفتم. اصول فقه مظفر را در محضر استاد محترم حضرت آیه الله محمد حسن مرعشی تلمذ نمودم و کتاب های اصول دیگری را در این مقطع مثل معالم الاصول و حلقات شهید صدر خواندم.

اساتید اخلاق، اصول عقاید و تفسیر

سال ها در درس اخلاق حضرت آیه الله مجتبی تهرانى شرکت کرده ام و از محضر ایشان، اصول اخلاقی و پندها و مواعظ را فرا گرفته ام و از کلاس های اخلاق حضرت آیه الله امامی کاشانی و پندها و مواعظ ایشان بهره فراوان برده ام. انشاء الله که خداوند متعال توفیق عمل به آنها را عنایت فرماید.

بهرامی خوشکار - محمد + ۶۷

یک دوره کامل اصول عقاید را که مشتمل بر توحید، معاد، عدل، نبوت و امامت می باشد از محضر استاد محترم حضرت آیه الله اوسطی فراگرفتم.
در درس تفسیر از محضر استاد محترم، حضرت آیه الله خزعلی بهره گرفتم.

اساتید مکاسب، رسائل و کفایه

مکاسب محرمه را از حضور استاد محترم حضرت آیه الله امامی کاشانی فراگرفتم و کتاب بیع مکاسب و خیارات و... را از حضور استاد مرحوم، حضرت آیه الله سید ابوالفضل موسوی تبریزی - عطرالله مرقدہ - بهره بردم.

همچنین بیشتر کتاب رسائل شیخ اعظم؛ انصاری را در نزد حضرت آیه الله مرحوم سید ابوالفضل موسوی تبریزی - عطرالله مرقدہ - خواندم و بخشی از آن را از حضور اساتید محترم حضرت آیه الله محمد حسن مرعشی و حضرت آیه الله کریمی استفاده کردم.

جلد اول کفایه الاصول مرحوم آخوند خراسانی را از حضور استاد محترم حضرت آیه الله امامی کاشانی بهره گرفته و جلد دوم آن را نزد استاد محترم، حضرت آیه الله موسوی بجنوردی فراگرفتم.

اساتید فلسفه

کتاب بدایة الحکمه علامه طباطبایی را در محضر حضرت آیه الله نجفی خوانده ام و کتاب منظومه ملاحادی سبزواری را از حضور حضرت آیه الله خوشوقت و حضرت آیه الله سید مصطفی محقق داماد بهره بردم.

بخشی از اسفار ملاصدرا را از محضر حضرت آیه الله محمدی گیلانی استفاده

بردم.

اساتید درس خارج

درس خارج فقه و اصول را در حضور اساتید محترم حضرت آیه الله خامنه ای؛ رهبر عزیز انقلاب و حضرت آیه الله مجتبی تهرانی تلمذ نموده ام، بدین گونه که قریب پانزده سال در درس خارج فقه و اصول حضرت آیه الله مجتبی تهرانی شرکت نموده و از ایشان بهره برده ام و خارج کتاب الجهاد و مکاسب محرّمه را از حضور پرفیض مقام معظم رهبری بهره گرفته ام.

خارج کتاب اجاره را نزد حضرت آیه الله رضوانی تلمذ نموده و خارج کتاب های دین و مضاربه را از حضور حضرت آیه الله امامی کاشانی استفاده کرده ام. خارج بعضی از قواعد فقه را در محضر حضرت آیه الله طاهری خرم آبادی و حضرت آیه الله موسوی بجنوردی فرا گرفته ام. علم رجال و درایه را نیز در درس حضرت آیه الله امامی کاشانی شرکت کرده ام.

علوم دانشگاهی

این جانب در علوم دانشگاهی دارای دکترای حقوق می باشم. لازم به ذکر است که تحصیلات علوم حوزوی و علوم دانشگاهی این جانب در تقویت یکدیگر نقش داشته و از آن جاکه در رشته حقوق و فقه تحصیل نموده ام، تحلیل های قواعد فقهی و قواعد حقوقی به کمک یکدیگر آمده و نقش فقه و حقوق را در جامعه بهتر نشان داده اند.

دروس را خوب مطالعه نموده و از دست رئیس جمهور وقت و رئیس مجلس شورای اسلامی وقت، جایزه علمی و لوح تقدیر دریافت نموده ام.

از پایان نامه دکترای خود در حضور داوران متخصص حوزه و دانشگاه دفاع نموده و به دریافت درجه عالی نائل آمدم. نکته حائز اهمیت آن است که این پایان نامه در بین دانشگاه های رشته حقوق و علوم سیاسی، به عنوان پایان نامه عالی و برتر و

نمونه شناخته گردید، البته هرچه بوده است توفیق خداوند بزرگ و عزیز می باشد.

فعالیت های علمی

تدریس علوم حوزوی

از آن جاکه به تدریس و تعلیم علاقه زیادی داشته و دارم، سعی و تلاشم بر این بوده است که تمام دروسی را که خوانده‌ام، تدریس نمایم؛ زیرا عقیده دارم که با این روش هم دروس بهتر در عمق جان می نشیند و هم عده‌ای دیگر از معلومات انسان بهره‌مند می گردند و در نتیجه زکات علم هم پرداخت می گردد. از این رو نخست به تدریس دروس ادبیات پرداخته و سپس فقه و اصول را تدریس نمودم.

اصول فقه مظفر و شرح لمعه شهید ثانی را بارها تدریس کرده و در علم کلام، تجرید الاعتقاد خواجه نصیر الدین طوسی و کشف المراد علامه حلی را چند دوره تدریس نموده‌ام و شروحاتی را که بر این کتاب نوشته شده است، مورد ملاحظه قرار داده‌ام. کتاب الهیات تألیف استاد محترم حضرت آیه الله سبحانی را نیز تدریس کرده‌ام.

در علم رجال و درایه، مقدمه معجم رجال الحدیث آیه الله خوئی و قواعد فقه را نیز تدریس کرده‌ام. هم اکنون علاوه بر تدریس کتاب های فوق، کتاب رسائل شیخ اعظم؛ انصاری و کتاب مکاسب ایشان و همچنین کتاب کفایة الاصول مرحوم آخوند خراسانی را تدریس می نمایم.

تدریس علوم دانشگاهی

به موازات تدریس و تعلیم علوم حوزوی، تدریس و تعلیم در دانشگاه را نیز در نظر داشته و با خیل کثیری از دانشجویان در ارتباط بوده‌ام و همیشه تلاش و کوشش می کردم که مسیر درست و راه و روش صحیح و اسلامی را به دانشجویان بیاموزم.

در دانشگاه در مقاطع لیسانس، فوق لیسانس و دکتری به تدریس کتاب‌ها و عناوین حقوقی و فقهی اشتغال داشته و دارم و عناوین حقوق مدنی و حقوق جزاء و حقوق بین الملل عمومی را تدریس کرده و به تدریس آیات الاحکام قرآن کریم و فقه تطبیقی نیز پرداخته‌ام.

تألیفات

در کنار تعلیم و تعلم، تحصیل و تدریس، سعی کرده‌ام که از نگارش و اشتغال به نویسندگی هم غافل نباشم. در نتیجه، حاصل آن، تعدادی کتاب و مقاله بوده است که بعضی از آنها چاپ شده است و بعضی از آنها فقط به صورت دست نوشته باقی مانده است. این تألیفات عبارتند از:

- ۱- قواعد ارث در قانون مدنی و فقه امامیه؛
- ۲- قاعده «الحدود تدرء بالشبهات»؛
- ۳- قضاوت زن در اسلام؛
- ۴- شهادت زن در اسلام؛
- ۵- حقوق تعهدات (جزوه تدریسی)؛
- ۶- تحلیل کیفیت استناد به حدیث رفع؛
- ۷- رساله‌ای در اجاره (دست نویس)؛
- ۸- رساله‌ای در بیع بین المللی (دست نویس)؛
- ۹- معرفت روایت و راوی در علم درایه و رجال؛
- ۱۰- بررسی روایات استصحاب از نظر سند و دلالت (دست نویس)؛
- ۱۱- مقالات فقهی و حقوقی.

لازم به ذکر است این جانب در نگارش پایان نامه‌های زیادی که توسط دانشجویان و طلاب به رشته تحریر در می‌آید، به صورت راهنما و یا مشاور، شرکت داشته که

تعدادی از آنها را ذیلاً از نظر می‌گذرانم:

- ۱- شبیه‌سازی انسان و احکام آن در اسلام؛ ۲- مضاربه و بررسی آن در رابطه با سپرده‌گذار و بانک؛ ۳- علم قاضی؛ ۴- تشریح بدن مسلمان؛ ۵- اجراء علنی حدود اسلامی؛ ۶- نظم عمومی؛ ۷- پیوند اعضا؛ ۸- محاربه و ارتداد؛ ۹- مذاق شریعت؛ ۱۰- احکام کارت‌های اعتباری در حقوق اسلام؛ ۱۱- قوانین جنگ در اسلام؛ ۱۲- احکام طلاق خلع؛ ۱۳- شروط تحمیلی؛ ۱۴- شروط ضمنی؛ ۱۵- معاطات در اسلام؛ ۱۶- قاعده «تلف المبیع قبل القبض فهو من مال بايعه»؛ ۱۷- ترجمه و شرح و تحقیق باب القضاء کتاب سرائر؛ ۱۸- ترجمه و شرح و تحقیق کتاب احیاء موات شهید اول در دروس؛ ۱۹- نکاح در مکاتب مختلف اسلامی؛ ۲۰- جرم سیاسی؛ ۲۱- بررسی خمس در اسلام؛ ۲۲- بررسی سقط جنین و...

فعالیت‌های اجتماعی

قبل از انقلاب اسلامی

حدود شانزده سال داشتم که رایحه انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - به مشام رسید. این جانب مثل سایر نوجوانان در راهپیمایی‌ها شرکت می‌کردم و اعلامیه‌های حضرت امام خمینی را توزیع می‌نمودم. توضیح المسائل ایشان را به دقت مطالعه نموده و در جریان انقلاب، عکس‌های آن رهبر عزیز را به هر زحمت پیدا می‌کردم و به مردم نشان می‌دادم. به صورت پیوسته با مساجد که سنگر مبارزه با طاغوت بودند، آمد و شد داشتم. روحانی مسجد جامع بافت؛ حاج آقا کریمی در آشنایی با احکام اسلامی و برانگیختن روح مبارزه در ما، تأثیر به‌سزایی داشت.

یادم می‌آید که در یکی از شب‌های زمستانی که مسجد جامع بافت از مردم موج می‌زد، خواهران از طبقه دوم مسجد، اعلامیه‌ها را به طرف طبقه پایین رها کردند.

اعلامیه‌ها چون کبوترانی سفید، ورق ورق شده و به پایین می‌آمدند. ما هم دست‌ان خودمان را باز کرده و هر کدام چند اعلامیه را گرفته و از ترس ساواک در جیب یا زیر پیراهن خود پنهان نمودیم و برای شنیدن سخنرانی یک روحانی که در مسجد دیگری برگزار می‌شد، رفتیم. پس از استماع سخنرانی، زمانی که مسجد را ترک کردیم، شخصی که او را می‌شناختیم، ما را سوار بر ماشین خود کرد و نرسیده به شهربانی ما را پیاده نمود. ما هم سر خود را پایین انداخته و آهسته از جلو شهربانی گذشتیم، اما پاسبانان رژیم طاغوت که مأموریت سرکوب انقلابیون را برعهده داشتند ما را دستگیر کرده و پس از بازرسی بدنی، تمام اعلامیه‌ها را پیدا کردند و ما را که چند نفر نوجوان بین ۱۵ تا ۱۷ ساله بودیم، به درون حیاط شهربانی بردند و مثل گله‌ای گریه‌گر که به جان چند گوسفند می‌افتند، با مشت و لگد و باتوم، ما را به بادکتک گرفتند. آنها اصلاً از خود نمی‌پرسیدند که آیا سن و سال این‌ها اقتضای این اذیت و آزار را دارد؟ به هر حال، ما را با شکنجه‌های عجیب و غریبی تهدید می‌کردند که اگر تا آن موقع در اعلامیه‌ها و کتاب‌ها می‌خواندیم که این ظالمان، انقلابیون را این‌گونه شکنجه می‌دهند؛ آن موقع بر ما عیان گردید که این‌ها واقعیت دارد. سرانجام سر و کله رئیس شهربانی پیدا شد و با کلی تهدید و گرفتن تعهد، ما را آزاد کرد. البته ما مرتکب هیچ جرمی نشده بودیم، الا این‌که در آن اعلامیه‌هایی که با خود داشتیم، نوشته شده بود:

«استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی»؛ «تا خون در رگ ماست، خمینی رهبر ماست»؛ «می‌میریم، می‌جنگیم، سازش نمی‌پذیریم»؛ «مرگ بر شاه»؛ «تا شاه کفن نشود این وطن، وطن نشود» و «رکس آبادان را، مسجد کرمان را، شاه به آتش کشید». در هر صورت، آن شب‌های سرد سپری شد و در سپیده دم ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، نور منفجر گردید و انقلاب اسلامی ایران را وارد پهنه گیتی نمود.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی

سنگر مدرسه

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، دبیرستان را ادامه دادم، اما مدارس و دبیرستان‌ها هم مثل دانشگاه از وجود گروه‌هایی کج‌سلیقه و ضد انقلاب خالی نبود. طرفداران این گروه‌ها که بعضی از آنها هم ادعای کمونیستی می‌کردند، در صدد بودند که ذهن دانش‌آموزان و دوستان ما را از انقلاب دور کرده و به خود نزدیک نمایند. این جانب به کمک سایر هم‌کلاسی‌ها با آنها به مبارزه می‌پرداختیم و حتی المقدور از نفوذ آنها در کلاس می‌کاستیم و پیوسته به دوستان و هم‌کلاسی‌های خود می‌گفتم که راه اینان گمراه‌کننده و انتهای آن تباهی است. از آن‌جا که خداوند متعال به این جانب توفیق عنایت کرده بود که درس‌ها را خوب می‌خواندم و خوب یاد می‌گرفتم و احیاناً مشکلات دوستان و هم‌کلاسی‌ها را بدون هیچ‌مستی حل می‌نمودم، آنها هم به حرف‌هایم درباره انقلاب خوب گوش می‌دادند و می‌پذیرفتند. این خود یک امتیاز بسیار خوبی بود که پیوسته نفوذ ما بیشتر از گروه‌های کج‌سلیقه بود و مسائل انقلابی، علمی و عاطفی، ترکیبی درست کرده بود که مانع نفوذ ضد انقلاب در میان هم‌کلاسی‌ها می‌گشت. علاوه بر فعالیت در مدرسه، در روستا هم کلاس قرآن دایر نمودم و از این رهگذر، دانش‌آموزان آن‌جا را از دبستان تا دبیرستان تعلیم و روخوانی قرآن می‌دادم.

پس از اخذ دیپلم ریاضی، از آن‌جا که به انقلاب اسلامی و آرمان‌های آن علاقه زیادی داشتم، وارد سپاه پاسداران شدم و پس از حدود یک سال خدمت در سپاه، به حوزه علمیه هجرت نموده و به تحصیل دروس حوزوی روی آوردم. در حوزه علمیه با جدیت تمام به درس و بحث پرداخته و با حضور در کلاس درس اساتید، درس‌ها را با سایر دوستان طلبه مباحثه می‌نمودم و دوره‌های مقدمات، سطح و خارج را گذراندم.

جبهه و جهاد

در زمان جنگ تحمیلی، در حد توان خود تلاش داشتیم به رزمندگان اسلام، چه در جنبه رزمی و چه در جنبه تبلیغی، کمک برسانیم. در نتیجه، حتی المقدور در جبهه‌ها حاضر می‌شدم و رزمندگان اسلام را مورد تشویق و ترغیب قرار می‌دادم و از حماسه‌ها و روح بلند و همت والای رزمندگان مسرور می‌شدم و احساس غرور می‌کردم که مکتب امام خمینی، این چنین سربازانی را در دامن خود پرورده است.

در این جا خالی از لطف نیست که یکی - دو خاطره هم از جبهه نقل بنمایم:

خاطره اول: مقارن عملیات رمضان بود که نگهداری یکی از خطوط مقدم جبهه به یکی از گردان‌های لشکر ثارالله کرمان واگذار گردید. این جانب در آن گردان به عنوان یک رزمنده آرپی چی زن، مشغول انجام وظیفه بودم. در یکی از آن شب‌های پر خاطره که عده‌ای از دوستان در سنگرهای نگهبانی، حرکات دشمن را زیر نظر داشتند و دیگران هر یک به کاری، مثل خواندن دعا، فراگرفتن احکام و صحبت درباره جنگ و جهاد مشغول بودند، ناگهان رزمنده‌ای وارد شد و به فرمانده گروهان گفت: امشب از گروهان شما شخصی را می‌خواهیم که با تعدادی دیگر از رزمندگان گروهان‌های دیگر، جلو حمله احتمالی تانک‌های دشمن را سد کنند. فرمانده گروهان هم بنده و تعداد دیگری از اعضای گردان را به آنها معرفی کرد. در نتیجه ما حدود ده نفر از مجموع گردان، آر-پی - جی‌های خود را روی دوش انداخته و با قمقمه‌های پر از آب و مجهز به انواع سلاح‌های دیگر، با یاد خدای بزرگ آن دشت کویر را در آن شب ظلمانی به طرف دشمن در نور دیدیم و در جایی که مظان حمله و عبور و مرور تانک‌های دشمن بود سنگر گرفتیم و آر-پی - جی‌های خود را به طرف دشمن نشانه رفتیم؛ نفس‌ها را در سینه حبس کرده و انگشت خود را روی ماشه گذاشتیم تا به محض لزوم، شلیک نماییم. خمپاره‌های دشمن پی‌درپی، زوزه می‌کشید و در اطراف ما به زمین می‌خورد و زمینی را که خداوند برای استراحت خلق آفریده بود، مانند یک

زلزله چند ریشتری می لرزاند. گلوله‌های رسام رزمندگان اسلام، چون ستاره‌های دنباله‌دار، شب را می‌شکافت و با منوره‌های آسمانی آنها که در حمایت از ما زده می‌شد، به صورت تار و پود در آسمان تلاقی پیدا می‌کرد و ظلمت شب را مثل روز روشن می‌کرد. با همه این سر و صداها، لحظاتی پیدا می‌شد که در آن موقع، سکوت توأم با آرامشی فضا را پر می‌کرد به گونه‌ای که انسان دوست داشت به وسعت همان دشت به فکر فرو رود. در همین گیر و دار بود که ناگهان پرنده‌ای بسیار زیبا و کوچک روی نوک گلوله آرپی جی من که آماده شلیک بود، نشست و بعد از چند لحظه رقص‌کنان، به هوا پرید و در دل ظلمت شب محو گردید. هنوز در فکر هستم که در آن دشت لم یزرع که حتی در روز روشن پرنده پیدا نمی‌شد، وجود آن پرنده زیبا در دل شب چه پیامی را داشت؟ پرنده‌ای که تحمل سر و صداها را معمولی را ندارد و حتی لانه خود را به جهت پرهیز از آن برای همیشه ترک می‌کند، اکنون چه سنجیتی با خمپاره و گلوله و آتش پیدا کرده است؟ نمی‌دانم. شاید می‌خواست بگوید با وجود آن‌که این دشت زیبا را، دشمن زبون، تبدیل به گلوله و باروت و دود کرده است، باز هم به زیبایی‌های خدای زیبا، فکر کن؛ به این فکر کن که عاقبت، دشمن شکست خواهد خورد و چهل چراغ خون‌های زیبای شهیدان این دشت را تا ابد روشن نگاه خواهد داشت.

خاطره دوم: یکی از گردان‌های لشکر ثارالله کرمان، پهن دشت پاسگاه زید را درنوردید و به سرعت در خاکریزهای خط مقدم سنگر گرفت. عیسی یکی از جوانان جیرفت کرمان بود که از سواد خواندن و نوشتن بهره‌ای نداشت، اما با قلبی بسیار پاک و نیتی خالص پا به عرصه جهاد گذاشته بود. با او و تنی چند از رزمندگان اسلام در یک سنگر جای گرفتیم. حال و هوای سنگر بسیار دل‌پذیر بود. هر ساعت گلوله‌های تانک‌ها و خمپاره‌های دشمن زوزه‌کشان در کنار سنگر می‌نشست. اگر در آن هنگام رزمنده‌ای بیرون از سنگر قدم می‌زد و حدس می‌زد که گلوله در نزدیکی او به زمین

می خورد، مانند عقاب روی زمین دراز می کشید تا از ترکش های آن در امان باشد. گاهی اوقات دشمن از ترس رزمندگان اسلام شروع به ریختن آتش تهیه می کرد، به گونه ای که تقریباً تمام فضا پر از آتش و گلوله می شد. با همه این اوضاع و احوال، رزمندگان با آرامش خاص خود در سنگرها به کارهای خود مشغول و همیشه از مشیت الهی راضی بودند. ضمن آن که سنگرهای نگهبانی با تمام قوا آمادگی داشت که به کوچک ترین حرکت دشمن پاسخ گوید.

از عیسی آن جوان جیرفتی می گفتم، این جانب به کمک دوستان اراده کردیم که در همان سنگر و در زیر گلوله های توپ و تانک به او سواد خواندن و نوشتن یاد بدهیم و او را با احکام اسلامی، بیشتر آشنا کنیم. مدتی این کار را ادامه دادیم و او هم با ذوق و شوق فراوان به درس و بحث گوش می داد، اما در یکی از همین روزها، بنده به جهت جراحی که برداشتم به پشت خط منتقل شده و سپس از آن جا جهت مداوا به بیمارستان جندی شاپور اهواز اعزام گردیدم. پس از مدتی دوستان رزمنده به ملاقاتم آمدند. آنها برایم تعریف کردند زمانی که عیسی به همراه یکی دیگر از رزمندگان در سنگر نگهبانی مشغول انجام وظیفه بود، خمپاره دشمن به سنگر آنها اصابت نموده و او به لقاء الله پیوست و آخرین کلمه ای که به محض اصابت خمپاره بر زبان او جاری شد، «یا ابا الفضل» بود. روحش شاد و نامش ماندگار.

عضو هیأت علمی

هم اکنون عضو هیأت علمی مدرسه عالی شهید مطهری می باشم و به تدریس دروس حوزوی و دانشگاهی اشتغال دارم. علاوه بر آن، معاونت امور طلاب آن مدرسه عالی را هم برعهده دارم که به امور اخلاقی، رفاهی و درسی طلاب گرامی رسیدگی می کنم. در دفتر مقام معظم رهبری در بخش استفتائات، پاسخگوی سؤالات شرعی نیز می باشم.

در کنار تحصیل و تدریس، کوشش داشته‌ام از تبلیغ دین که رسالت اساسی هر روحانی است، غافل نباشم و حتی المقدور به صورت امام جماعت سعی کرده‌ام که پیام اسلام، قرآن و معصومین علیهم‌السلام را به گوش مردم برسانم.

به جهت اطلاعات حقوقی که دارم از طرف قوه قضاییه به این جانب وکالت پایه یک اعطاء گردیده است، اما به خاطر اشتغالات علمی و علاقه به تدریس و تعلیم، فعلاً هیچ گونه فعالیتی در زمینه وکالت ندارم.

به توفیق الهی، نتیجه تدریس و تعلیمی که در حوزه و دانشگاه داشته‌ام، تعداد کثیری طلاب و دانشجو می‌باشد که هم اکنون عده زیادی از آنها در قم مشغول ادامه تحصیل هستند و عده زیادی از آنها در کرسی تدریس دانشگاه انجام وظیفه می‌نمایند و عده‌ای از آنها نیز در حرفه قضاوت یا وکالت، دین خود را به جامعه ادا می‌نمایند.

نمایندگی مجلس خبرگان رهبری

زمانی که حدود سی سال و اندکی داشتم جهت شرکت در انتخابات خبرگان رهبری ثبت نام نمودم. جهت نیل به این مطلب، لازم بود که شورای محترم نگهبان امتحان بگیرد تا این که اجتهاد بنده محرز گردد. این جانب در امتحان شورای نگهبان شرکت کردم.

مواد امتحانی عبارت بودند از: رسائل و مکاسب شیخ اعظم انصاری؛ کفایة الاصول مرحوم آخوند خراسانی؛ جواهر الکلام و ریاض المسائل. به توفیق الهی در آن امتحان که تقریباً سخت بود قبول شدم. پس از آن، نوبت به امتحان شفاهی رسید که آن را هم در حضور دو نفر از مجتهدان تراز اول قم با موفقیت گذراندم و به توفیق حضرت حق، قبول شدم.

مردم مؤمن و شریف استان کرمان در دوره چهارم انتخابات مجلس خبرگان رهبری به این جانب رای دادند و هم اکنون عضو مجلس خبرگان رهبری می‌باشم،

علاوه بر آن که در اجلاس‌های آن شرکت می‌کنم، عضو کمیسیون آیین نامه نیز هستم. در پایان امیدوارم آنچه گفتیم و نوشتیم و آنچه که می‌گوئیم و می‌نویسیم مورد قبول درگاه خداوند متعال واقع گردد و با توفیقات بی‌دریغ او بتوانیم در راه اعتلای دین اسلام و مکتب معصومین علیهم‌السلام و تعمیق انقلاب اسلامی قدمی برداریم و انشاءالله امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - ظهور کرده و چشم ما با رؤیت جمال عالم آرای آن یوسف زهرا روشن گردد.

سرفرازم کن شبی از وصل خود ای نازنین

تامنور گردد از دیدارت ایوانم چو شمع

۱۳۸۶/۱۱/۶



محمد تقی
بیرنجی

● نام: محمد تقی

● شهرت: پورمحمدی

● نام پدر: سلطانعلی

● زادگاه: مرند

● سال تولد: ۱۳۳۵

● مسئولیت: فرماندهی سپاه اردبیل؛ امامت جمعه برخی شهرهای استان
آذربایجان؛ مدیر حوزه علمی تبریز؛ رییس سازمان تبلیغات استان آذربایجان شرقی
و نماینده دوره چهارم مجلس خبرگان رهبری.



تولد و دوران تحصیل

این جانب در سال ۱۳۳۵ شمسی در یک خانواده مذهبی در حومه شهرستان مرند چشم به جهان گشودم.

پس از طی مراحل ابتدایی تحصیلی، در سال ۱۳۵۰ شمسی رهسپار حوزه علمیه تبریز شدم و پس از اتمام دروس مقدماتی، در سال ۱۳۵۴ شمسی به قصد ادامه تحصیل به حوزه مبارکه قم عزیمت کردم.

دروس سطح حوزه را از محضر اساتید محترم، حضرات آیات: شیخ علی پناه اشتهاردی رحمته الله علیه، میرزا محسن دوزدوزانی، سید ابوالفضل موسوی تبریزی رحمته الله علیه، شیخ مصطفی اعتمادی، میرزا یدالله دوزدوزانی، مرحوم آیه الله پایانی رحمته الله علیه، انصاری شیرازی، حسن زاده آملی و جوادی آملی استفاده کردم و قریب به ده سال دروس خارج فقه و اصول را از محضر اساتید محترمی چون حضرات آیات عظام: حاج شیخ جواد تبریزی رحمته الله علیه، مکارم شیرازی، جعفر سبحانی و فاضل لنکرانی رحمته الله علیه استفاده کردم و برخی از دروس ایشان را نیز به رشته تحریر درآوردم.

مسئولیت‌های پس از انقلاب اسلامی

۱. فرماندهی سپاه اردبیل در دوران دفاع مقدس؛
۲. امامت جمعه شهرهای جلفا، هادی شهر، اهر، مراغه و امام جمعه موقت تبریز؛

۳. مدیریت حوزه علمیه تبریز؛

۴. ریاست سازمان تبلیغات اسلامی استان آذربایجان شرقی؛

۵. نماینده بعثه مقام معظم رهبری در استان‌های آذربایجان شرقی، غربی و اردبیل. این جانب در دوران دفاع مقدس با حضور حدود چهل ماه در جبهه‌های حق علیه باطل، همکاری زیادی با فرماندهان دوران دفاع مقدس از جمله شهیدان بزرگوار، فرمانده دلاور لشکر عاشورا آقا مهدی باکری، حمید باکری و مرتضی یاغچیان داشتم.

فعالیت‌های فرهنگی

بنده علاوه بر فعالیت‌های تبلیغی و تدریس در حوزه و دانشگاه، به تنظیم و نگارش کتاب‌ها و مقالات مختلف و چاپ بعضی از آنها در نشریات پرداخته‌ام و با تلاش فراوان، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی مراغه را آماده و چاپ نمودم تا در اختیار محققین و علاقه‌مندان به نسخه‌های خطی، قرار گیرد.

فعالیت اجتماعی

۱. تأسیس مدارس علمیه برادران و خواهران در هادی‌شهر؛
۲. احداث خانه سازمانی و دفتر امام جمعه جلفا؛
۳. احداث خانه‌های سازمانی جهت سکونت اساتید حوزه هادی‌شهر؛
۴. احداث هشت باب مغازه به عنوان منبع درآمد برای حوزه علمیه هادی‌شهر؛
۵. تکمیل و راه اندازی مدرسه علمیه امام صادق علیه السلام اهر؛
۶. توسعه مسجد شیخ عماد اهر؛
۷. تأسیس و احداث مدارس علمیه برادران و خواهران شهرستان مراغه؛ هر کدام در سه طبقه که در حال حاضر چهارصد و سی نفر طلبه در این مدارس، مشغول

تحصیل علوم دینی می‌باشند؛

۸. دعوت و جذب چهارده نفر از فضلاء حوزه علمیه قم، جهت تدریس در حوزه علمیه مراغه؛
۹. توسعه و تکمیل مسجد جامع مراغه؛
۱۰. همکاری در انجام امور خیریه و عام‌المنفعه، از قبیل مساجد، مدارس، سی‌تی‌اسکن بیمارستان، کمیته امداد، انجمن حمایت از زندانیان؛
۱۱. تأسیس سازمان تبلیغات اسلامی در مراغه و مساعدت در اهدای زمین و احداث ساختمان اداری آن؛
۱۲. عضویت در هیأت امنای دانشکده علوم قرآنی مراغه؛
۱۳. عضویت در هیأت مدیره مصلاهی امام خمینی تبریز؛
۱۴. عضویت در هیأت امنای و رئیس هیأت مدیره مؤسسه فرهنگی حضرت ولی عصر - عجل‌الله‌تعالی فرجه الشریف - تبریز؛
۱۵. عضویت در هیأت امنای و رئیس هیأت مدیره مؤسسه خیریه انصار التوحید تبریز.





● نام: ابراهیم

● شهرت: جمال یوسفی (معروف به دشتی)

● نام پدر: جواد

● زادگاه: روستای گنجک از توابع منطقه دشتی استان بوشهر

● سال تولد: ۱۳۱۸

● مسئولیت: عضویت در جامعه مدرسین حوزه علمیه قم؛ عضویت در هیأت

مدیره مدرسه عالی فرهنگی و قضایی طلاب قم (هم اینک دانشگاه قم)؛ امامت جمعه

بوشهر؛ عضو و مسئول دبیرخانه مرکزی ائمه جمعه؛ نمایندگی دوره اول مجلس

شواری اسلامی از رودباران و نمایندگی دوره اول مجلس خبرگان رهبری از استان

بوشهر.



تولد و دوران تحصیل

این جانب در یک خانواده روحانی در گنجک؛ یکی از روستاهای منطقه دشتی واقع در استان بوشهر متولد شدم. پس از پایان تحصیلات ابتدایی در مکتب‌خانه، حدود سه سال در همان روستا به کارهای روستایی، مانند کشاورزی و دامداری پرداختم.

در سال ۱۳۳۳ جهت تحصیل علوم دینی به نجف اشرف مشرف شدم و مجموعاً شانزده سال در حوزه علمیه نجف به تحصیل اشتغال داشتم. در سال‌های ابتدای تحصیل بود که پیرو احساس نیاز به ابعاد معنوی و اخلاق اسلامی، با مرحوم شیخ محمدعلی سرابی که به حق در این مسائل استاد بودند، آشنا شدم و به‌خاطر همین احساس و تلاش، برای یافتن راهی جهت فعالیت‌های اجتماعی بودم که با شهید آیه‌الله مدنی و حجة الاسلام راستی آشنا شدم و در جمع دوستان و همفکرانی قرار گرفتم که بعداً در کنار حضرت امام حضور یافتند. پس از پایان دوره سطح و در آستانه درس خارج، حدود یکی - دو سال به تحقیق در مبانی و شیوه‌های مختلف استدلال در مسائل فقه و اصول پرداختم. سپس قسمت عمده درس خارج را خدمت استاد بزرگوار حضرت آیه‌الله مرحوم میرزا باقر زنجانی بودم و مدتی هم از درس آیه‌الله‌العظمی خوئی و شهید صدر استفاده کردم و از زمانی که حضرت امام تدریس را شروع کردند مدتی هم در محضر ایشان کسب فیض نمودم.

هم‌زمان مطالعات جنبی خود را در زمینه تفسیر، تاریخ و حدیث متمرکز کردم. در این هنگام بود که با فقه حضرت آیه الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه با مطالعه کتاب «صلوة مسافر» نوشته حضرت آیه الله منتظری آشنا شدم که برای بنده خیلی جالب توجه بود.

در سال ۱۳۴۸ به علت بیماری همسرم به ایران آمدم و حدود یک‌سال در قم ماندم که ضمن استفاده از درس حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی، بیش‌تر به مطالعه و مباحثه کتاب «جواهرالکلام» مشغول بودم. در سال ۱۳۴۹ به دعوت آقای علامه، مؤسس مدارس علوی، جهت همکاری در آن مدارس به تهران رفتم و تقریباً یک‌سال تحصیلی در جلسات معلمان و مدیران مدارس فوق‌الذکر شرکت داشتم که شیوه‌ها و مسائل مختلف تعلیم و تربیت در آن جلسات مورد بحث قرار می‌گرفت. در خلال این مدت، ضرورت تأسیس مدارس برنامه‌ای علوم دینی را احساس کرده و به خاطر مقابله با وضع آن روز دانشگاه‌ها و مدارس عالی که جای مناسبی برای تبلیغ و ترویج همه نوع مکاتب الحادی شرق و غرب و نشر فرهنگ فساد و منزوی‌کردن هر چه بیش‌تر دانشجویان مذهبی شده بود و نیز ایجاد یک خط ارتباطی بین دانشجویان مذهبی با حوزه و طلاب و همچنین تمرکز دادن هر چه بیش‌تر به جوانان مستعد مذهبی، این فکر در من قوت گرفت که فعالیت‌های خود را به امور آموزشی طلاب اختصاص داده تا شاید نتایج سودمندتری حاصل آید. بدین منظور، پس از تبیین اهداف و تعیین برنامه‌ها به قم مراجعت کرده و مدرسه علوم دینی رسالت را تأسیس نمودم.

این مدرسه، برنامه آموزشی خود را در اولین سال تأسیس، به تفسیر، عقائد، تاریخ اسلام و نویسندگی برای عده‌ای از طلاب که در سطح علمی کتاب‌لمعه و بالاتر بودند اختصاص داد که عده‌ای از طلاب همین دوره، در تدریس و اداره مدرسه در سال‌های بعد، همکاری داشتند. از سال دوم به بعد، با برنامه کامل درسی شروع به فعالیت

نمودیم که تا سال ۱۳۵۷، یک صد و پنجاه و پنج نفر طلبه در آن، مشغول به تحصیل بودند که اکثر قریب به اتفاق آنان در جریان فعالیت های انقلابی طلاب، همکاری قابل ملاحظه ای داشتند. این مدرسه که به صورت شبانه روزی اداره می شد با برنامه ریزی های نسبتاً دقیق و حساب شده و گنجاندن مواد درسی ضروری جدید که تا آن زمان کم تر مرسوم بود، طولی نکشید که از بهترین مدارس حوزه شناخته شد و می توان گفت به عنوان یکی از پل های مؤثر ارتباطی بین دانشجویان و طلاب در قبل از انقلاب عمل می کرد.

از سال ۱۳۵۶ تصمیم گرفتیم که تابستان ها اردوی مشترکی برای طلاب مدرسه و دانشجویان مستعد و علاقه مند دانشگاه ها برگزار کنیم که در تابستان همان سال موفق شدیم اولین اردوی مورد نظر را در دماوند ترتیب دهیم. مواد مختلفی از جمله ایدئولوژی، نهج البلاغه، شناخت و جهان بینی و اقتصاد اسلامی که توسط حضرات آیات، شهدای معظم انقلاب آقایان مطهری و باهنر و نیز حضرت آیه الله مهدوی کنی و حجة الاسلام موسوی تبریزی و آقای رضا اصفهانی تدریس می شد، از برنامه های این اردو بود که این برنامه در سال های بعد به جهت تلاقی با جریانات انقلاب، ادامه پیدا نکرد. مشخصه دیگر این مدرسه، تقدیم حداقل بیست و پنج شهید به انقلاب خونبار اسلامیمان می باشد که این تعداد یک ششم کل طلاب مدرسه را تشکیل می دهد. ضمناً اکثر محصلین مدرسه بعد از پیروزی انقلاب در فعالیت های اجتماعی شرکت فعال داشته و مورد رضایت نهادها و ارگان ها بوده اند. بعد از تعیین شورای مدیریت برای حوزه، احساس کردم که کلیه زحمات سی ساله اخیر برای رفع نواقص و اصلاح امور مربوط به تعلیم و تربیت طلاب علوم دینی توسط مرحوم مظفر، شهید صدر، شهید بهشتی، شهید قدوسی، آیه الله مشکینی و از جمله کوشش های بنده، نادیده گرفته شده و لذا مدرسه رسالت را به شورای مدیریت واگذار نمودم.

بعد از پیروزی انقلاب، مدتی در کمیته انقلاب اسلامی بوشهر فعالیت داشتم. پس

از مراجعت به قم، چند ماهی عضو جامعه مدرسین بودم که به علت عدم تحقق شرایط و در نتیجه رکود، استعفا دادم. همچنین به مدت یک سال عضو هیأت مدیره مدرسه عالی فرهنگی و قضایی طلاب در قم بودم. پس از آن، چند ماهی امام جمعه بوشهر بودم که بر اثر کسالت مجبور به استعفا شدم. پس از بازگشت مجدد به قم و رفع کسالت، به عنوان عضو و مسئول دبیرخانه مرکزی ائمه جمعه اشتغال داشتم که تا این اواخر در آنجا مشغول به خدمت بودم. ضمناً در تمام این مدت چه قبل از پیروزی و چه بعد از پیروزی انقلاب، سعی داشتم که در حد توان از همکاری‌های جنبی در مسائل مختلف انقلاب از جمله امور مربوط به استان بوشهر دریغ نورزم. از شهریور ماه ۱۳۶۲، از طرف شورای مرکزی ائمه جمعه مسئول برگزاری کنگره جهانی ائمه جمعه و جماعت شدم و در حال حاضر، نماینده مردم رودباران در مجلس شورای اسلامی و نماینده مردم استان بوشهر در مجلس خبرگان نیز می‌باشم.



بیت‌نخستینای محمد بن عبدالمطلب

- نام: سید هاشم
- شهرت: حسینی بوشهری
- نام پدر: سید ابوالقاسم
- زادگاه: بخش بُردخون از حوالی بندر دیر
- سال تولد: ۱۳۳۵
- مسئولیت: نماینده دوره چهارم مجلس خبرگان رهبری و رئیس هیات مدیره مرکز جهانی - معاون جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - عضو شورای عالی حوزه علمیه قم.



تولد و دوران کودکی

این جانب سید هاشم حسینی بوشهری در سال ۱۳۳۵ در بخش بردخون از حوالی بندر دیر استان بوشهر به دنیا آمدم. پدرم روحانی بود. اگرچه بسیاری از درس رسمی حوزه را نخوانده بودم، اما در منطقه خود مورد اعتماد مردم بوده، به حل و فصل امور مردم و حل منازعه بین آنها می پرداخت و خود از راه کشاورزی روزگار می گذراندم. مادرم نیز خود دختر عالمی فرزانه بود و در شکل گیری شخصیت بنده نقش به سزایی ایفا می کرد.

دوران تحصیل

پس از به پایان رساندن دوره دبستان، به تحصیلات علوم دینی روی آوردم. مشوق اصلی من در این امر، پدرم بود. لذا تحصیلات خود را در مدرسه علمیه بوشهر آغاز کردم و پس از طی بخشی از درس مقدمات، به حوزه علمیه قم عزیمت نمودم. در قم درس های باقیمانده از دوره مقدمات را فرا گرفته و سپس دوره سطح را با موفقیت به پایان رساندم و به تحصیل در دوره درس خارج پرداختم؛ ضمن این که در درس اخلاق استادان خود شرکت می نمودم. به علت علاقه به تدریس، همگام با تحصیل، آنچه آموخته بودم را نیز تدریس می کردم.

اساتید

این جانب در حوزه علمیه بوشهر و قم به محضر عالمان و استادان بسیاری شرفیاب شدم. دروس مقدمات را در مدرسه علمیه بوشهر آغاز کردم و پس از فراگرفتن جامع المقدمات و بخشی از کتاب سیوطی به حوزه علمیه قم وارد شدم. در قم نیز ادامه کتاب سیوطی و نیز کتب مغنی و معانی و بیان و شرح لمعه را به صورت خصوصی از محضر اساتید آن زمان فرا گرفته و بخش عمده‌ای از رسائل و مکاسب را نیز نزد مرحوم آیه الله ستوده آموختم.

بخش‌هایی از رسائل، کفایه و قوانین را از محضر آیه الله میرزا محسن دوزدوزانی بهره برده و بسیاری از مباحث کفایه را نیز از درس مرحوم آیه الله پایانی استفاده کردم. با اتمام دروه سطح، در درس خارج فقه آیات عظام گلپایگانی، فاضل لنکرانی و تبریزی شرکت کردم.

در زمینه اصول نیز مدتی از محضر مرحوم آیه الله میرزا هاشم آملی بهره برده، سپس یک دوره کامل اصول را از خدمت آیه الله مکارم شیرازی و بخش‌های بسیاری را نیز از محضر آیه الله وحید خراسانی فرا گرفتم.

طی این سال‌ها، حکمت و عرفان را از محضر درس آیه الله حسن زاده آملی و آیه الله انصاری شیرازی استفاده کرده و اسفار را نزد این عالمان وارسته آموختم.

فعالیت‌های علمی و فرهنگی

بنده از نخستین سال‌های تحصیل به امر تدریس اهتمام ویژه‌ای داشتم؛ به گونه‌ای که مصمم بودم هر درسی که می‌آموزم، به دیگران بیاموزانم. از این رو، با شروع سیوطی، به تدریس پرداختم که این مسأله هم اکنون نیز ادامه دارد و بسیاری از نوارهای درسی این جانب به صورت مداوم مورد استفاده طلاب حوزه علمیه قم قرار می‌گیرد.

حسینی بوشهری - سید هاشم + ۹۵

این جانب تدریس مکرر دروس مقدمات، شرح لمعه، رسائل، مکاسب، کفایه و بخش هایی از عروة الوثقی را در کارنامه خود دارم. در فن خطابه نیز پس از نگارش جزوه ای در این زمینه، سالیانی چند به تدریس برای علاقه مندان به آشنایی با فن سخنوری اشتغال داشتم که در طی این سال ها، شاگردان بسیاری را برای خدمت به اسلام تربیت کردم.

در کنار این فعالیت ها، از تدریس در دانشگاه ها باز نمانده و به گونه ای مستمر به تدریس در دانشگاه های تهران و قم اشتغال داشتم.

در عرصه تحقیق و تألیف، کتاب ها و مقالاتی را به رشته تحریر در آوردم که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. شرحی بر کتاب اجتهاد و تقلید عروة الوثقی؛
۲. شرح عربی بر کتاب اصول فقه؛
۳. تقریرات دروس فقه و اصول.

همچنین به تناسب تدریس، مقالات و جزوات بسیاری در زمینه های فقه و اصول، اخلاق و تفسیر قرآن به رشته تحریر در آورده ام.

از همان سال های اولیه تحصیل، اهتمام ویژه ای به امر تبلیغ داشتم؛ به گونه ای که به مناطق مختلف در داخل و خارج کشور جهت تبلیغ مبانی دین مبین اسلام سفر کرده ام.

فعالیت های سیاسی

این جانب در طول سال های مبارزه امام و امت مسلمان ایران بر ضد رژیم پهلوی، همواره با این سیل خروشان همراه بوده ام و مبارزه را از سنین نوجوانی و در شهر بوشهر آغاز نمودم و در قم نیز آن را با انتشار و پخش اعلامیه های امام (ره) پی گرفتم که این مسأله موجب شد چندین بار دستگیر شده، مورد بازجویی مأموران شاه قرار گیرم.

پس از انقلاب هم در فعالیت های گوناگون علمی و فرهنگی حضور داشته ام که از جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. مدیریت مدارس علمیه حجتیه، رسالت و حضرت آیه الله گلپایگانی؛
 ۲. نایب رئیس و عضو هیأت امنای مرکز جهانی علوم اسلامی و سازمان حوزه ها و مدارس خارج از کشور؛
 ۳. عضویت در هیأت امنای جامعه الزهراء؛
 ۴. ریاست ممتد مجمع نمایندگان طلاب و فضایی حوزه علمیه قم طی پنج دوره؛
 ۵. مدیر مسئول مجله پیام حوزه؛
 ۶. مدیر مسئول هفته نامه افق حوزه؛
 ۷. قائم مقام مرکز مدیریت حوزه علمیه قم؛
 ۸. مدیر مرکز مدیریت حوزه علمیه قم؛
 ۹. عضویت در شورای عالی حوزه علمیه قم.
- هم اکنون نیز در جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به عنوان یکی از اعضا به فعالیت سیاسی و فرهنگی ادامه می دهم و علاوه بر مدیریت حوزه علمیه قم، به تدریس علوم دینی و تربیت طلاب مشغول هستم.



بیت‌نخستینای محمد بن عبدالمطلب

● نام: محسن

● شهرت: حیدری

● نام پدر: عبید

● زادگاه: شوش دانیال

● سال تولد: ۱۳۳۶

● مسئولیت: امامت جمعه موقت اهواز، نماینده طلاب و فقهای اهواز در مجمع نمایندگان طلاب، مسئول بسیج عشایر استان خوزستان، مسئول تبلیغات و انتشارات سپاه منطقه ۸ خوزستان و لرستان در زمان دفاع مقدس و نماینده مجلس خبرگان رهبری در دوره چهارم.



تولد و دوران کودکی

این جانب بر حسب آنچه در شناسنامه ام آمده است و قرائنی که تا حدودی آنرا تأیید می‌کند، در تاریخ چهارم مهرماه سال ۱۳۳۶ هجری شمسی، مصادف با اول ربیع الاول ۱۳۷۷ هجری قمری، در یکی از روستاهای تابعه شوش دانیال عنه السلام از استان خوزستان، موسوم به آبادی خلف، که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به نام «حر ریاحی» تغییر نام یافت، متولد شدم. این روستا در سال ۱۳۸۴ به شهر تبدیل شده و به نام شهر حر، موسوم گشته است.

والد این جانب، مرحوم عبید فرزند علی (علیوی) بود که در سن ۱۰۳ سالگی در سال ۱۳۶۵ درگذشت. تیره خانوادگی ما به نام «بیت کریم» از عشیره «بیت صخر» وابسته به طایفه بزرگ «بنی طرف» معروف است. والدهام مرحومه حده‌ن، فرزند مرحوم ملا عبدستاوی بود.

محیط و محل رشد من در دوران کودکی، در همان روستای محل تولد بود. وضعیت معیشتی خانواده‌ام در حد متوسط روستایی بود. معیشت ما، آن موقع که پدرم در حال کشاورزی بود، از راه زراعت و بعد از آن زمان که دوران پیری و سال خوردگی آن مرحوم رسید، عمدتاً از طریق دست‌رنج کارگری اخوی بزرگم، مرحوم حاج حسن که در شرکت نیشکر هفت تپه شاغل بود، تأمین می‌گردید.

از نظر دینی، خانواده‌ام از خانواده‌های معروف به تدین و وابسته به روحانیت

بود. پدرم با این که سواد نداشت، ولی از استعداد و حافظه قوی برخوردار بود. بر اثر مجالست با روحانیون محل، بسیاری از سوره‌ها، دعا‌های مفصل، تاریخ زندگانی پیامبر ﷺ و ائمه اطهار به ویژه مقتل سیدالشهداء علیه السلام و خیلی از مسائل مبتلا به شرعی را در حافظه خود داشت. ایشان اهل تهجد بود و بر شرکت در نماز جماعت مسجد در اوقات سه گانه، مواظبت می نمود. جد مادری بنده هم روحانی و اهل منبر و معروف به زهد و تقوی بود.

دوران تحصیل

تحصیلات این جانب از نظر علوم جدید از این قرار است: با این که بنده متولد ۱۳۳۶ بودم، ولی بنا به عللی از ده سالگی به دبستان رفتم (۱۳۴۶). دوره ابتدایی را در همان روستای محل تولد و مقطع راهنمایی را در هفت تپه و دبیرستان را در اهواز گذراندم. در تمام دوازده سال تحصیل، شاگرد اول بودم. پس از پیروزی انقلاب در کنکور سراسری شرکت نمودم و با کسب رتبه اول در استان خوزستان، در دانشکده الهیات دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۸ مشغول به تحصیل شدم. بعضی از ترم‌ها را نیز در زمان جنگ تحمیلی در دانشگاه شهید چمران اهواز گذراندم. در سال ۱۳۶۸ با کسب رتبه دوم کشوری، مقطع کارشناسی ارشد را در رشته الهیات و معارف اسلامی با گرایش علوم قرآنی و حدیث در دانشگاه تهران آغاز و در سال ۱۳۷۱ به پایان رساندم و مقطع دکتری را در رشته تخصصی تفسیر حوزه علمیه قم گذراندم. از نظر علوم حوزوی، این جانب در سال ۱۳۵۰ طلبه شدم. تحصیلات مقدماتی و قدری از سطح را در حوزه علمیه اهواز، ابتدا در مدرسه علمیه آیة الله کرمی و مدتی در دارالعلم آیة الله بهبهانی و نیز مدرسه مرحوم آیة الله مرعشی گذراندم. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۸، جهت ادامه تحصیل به حوزه علمیه قم رفتم. در آن جا سطوح عالی و خارج فقه و اصول را تا سال ۱۳۷۲ گذراندم. بعد از

حیدری - محسن + ۱۰۱

برگشت به اهواز چند سال در درس خارج فقه حوزه علمیه اهواز شرکت نمودم. اساتید مبرز این جانب در مرحله مقدمات و سطح در اهواز عبارت بودند از: حضرات آیات، آقایان مرحوم شیخ محمد کرمی، مرحوم سید محمد حسن مرعشی، مرحوم سید اسماعیل مرعشی و در حوزه علمیه قم، حضرات آیات، آقایان: شیخ حسین راستی کاشانی، مرحوم شیخ محمد حسن قدیری، سید حسن طاهری خرم آبادی، شیخ صلواتی، مرحوم شیخ محمد تقی ستوده، مرحوم شیخ احمد پایانی، مرحوم شیخ محمد علی مدرس افغانی و مرحوم وجدانی فخر. مدرسین خارج فقه و اصول در قم، حضرات آیات عظام: آقایان سبحانی، مرحوم فاضل لنکرانی، و حید خراسانی، مرحوم میرزا جواد تبریزی، مکارم شیرازی، سید محمود شاهرودی و در اهواز، آقای موسوی جزایری بودند.

در زمینه تفسیر، کلام، حکمت و اخلاق از محضر حضرات آیات، آقایان: شیخ عبدالله جوادی آملی، مکارم شیرازی، مرحوم شیخ محمد هادی معرفت، شیخ تقی مصباح یزدی، شیخ حسین مظاهری، مرحوم شیخ علی مشکینی، شیخ ابوالقاسم خزعلی، مرحوم طاهر شمس، سید علی محقق داماد، مرحوم شیخ علی احمدی میانجی، شیخ حسین شب زنده دار و نکونام استفاضه نمودم.

اساتید گرانقدر، حضرات آیات، آقایان: سبحانی، معرفت و موسوی جزایری کتباً اجتهاد و قدرت این جانب را بر استنباط احکام شرعی، تأیید فرموده اند. از دوستان و معاشران همدرس در مقدمات و سطوح، آقایان حجج اسلام مرحوم سید محمد موسوی، سید یونس هاشمی، شیخ سعید سواری، حجت یارعلی و عبدالمطلب فریدی فر بودند.

از دوستان همدرس در خارج فقه و اصول و تفسیر نیز می توان از حجج اسلام شیخ علی اصغر تجری، محمد فاکر میبیدی، محمد احسانی فر، احمد قدسی و شهید بزرگوار محمد شهبابی نام برد.

از عوامل مؤثر بر شکل‌گیری علمی و اخلاقی این جانب در دوران قبل از طلبگی، مسجد و روحانی روستا و کتاب‌خانه آن‌جا به نام قائم آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَام و در اهواز مدرسین حوزه علمیه اهواز و دانشمندانی که از قم در مجالس عمومی، مثل حسینیه اعظم، عباسیه و مکتب قرآن سخنرانی می‌کردند، مثل حضرات آیات: شهید آیه‌الله مطهری، شهید بهشتی، شهید باهنر، محمد آل اسحاق، رضا گل‌سرخی، آیه‌الله خزعلی، محسن قرائتی، مهدی پیشوایی، سید جواد هشترودی و غیره بودند.

در قم، جو عمومی حوزه علمیه قم به ویژه جلسات درسی و معنوی حضرات آیات آقایان راستی، مظاهری، مشکینی و مخصوصاً در بحث خارج آیه‌الله سبحانی که ارتباطات خاص علمی و تحقیقاتی با آن دانشمند فرزانه داشته و دارم، در این جهت، فوق‌العاده مؤثر بود. از عوامل مؤثر بر شکل‌گیری شخصیت سیاسی و اجتماعی این جانب، در مرحله اول نهضت تاریخی امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، می‌توان پیام‌های روح‌بخش و نوارهای سخنرانی آن امام دوران‌ساز و شخصیت‌های برجسته انقلابی، مثل آیه‌الله موسوی جزایری در اهواز و از بین دوستان، مرحوم سید محمد موسوی که شخصی انقلابی و از مؤسسين تشکیلات مسلحانه اسلامی (گروه موحدين) بود. شرکت در مجالس عمومی مذهبی در اهواز که قبل از این ذکر شد، علاوه بر تأثیر علمی و اخلاقی، تأثیر به‌سزایی از نظر شکل‌گیری شخصیت سیاسی و اجتماعی بر این جانب داشت. در نهایت، دوران دفاع مقدس و حضور در سنگرهای رزمندگان و نیز سفرهای متعدد به بیت‌الله‌الحرام جهت انجام حج تمتع و عمره، زیارت عتبات، ارتباط با حزب الله لبنان و دوران خدمت در سنگر امامت جمعه موقت اهواز، تأثیرات شگرف و همه‌جانبه‌ای در این جهت داشته است.

فعالیت‌های علمی

فعالیت‌های علمی این جانب در دو زمینه قابل ذکر است:

حیدری - محسن + ۱۰۳

الف) تألیفات، تحقیقات و آثار علمی

برخی از آثار قلمی این جانب اعم از کتاب، رساله و مقاله، به چاپ رسیده و برخی هنوز به چاپ نرسیده است.

آثار منتشره به زبان عربی

۱. ولاية الفقيه، تاريخها - مبانيها؛ چاپ اول و دوم آن در بيروت، انتشارات دارالولاء بوده، که به عنوان کتاب درسی در برخی جلسات عقیدتی حزب الله لبنان و نیز در دانشگاه کشور مراکش برگزیده شده است.
۲. عيد الغدير که تا به حال چهار بار و با تیراژ سی هزار نسخه در قم توسط بنياد بين المللی غدیر به چاپ رسیده است.
۳. تحليلان حول الحرب المفروضة؛ این کتاب توسط بخش عربی سپاه خوزستان در دوران دفاع مقدس به چاپ رسید.
۴. الشهيد المطهري فكر و ثورة؛ این کتاب نیز توسط بخش عربی سپاه خوزستان در دوران دفاع مقدس به چاپ رسید.
۵. صلاة الضحى؛ خلاصه‌ای از رساله مفصل که ضمن کتاب البدعه، نوشته آية الله العظمی سبحانی به چاپ رسیده است.
۶. العلاقة ما بين الرب و التربية که در مجله علوم قرآنی دانشگاه شهید چمران اهواز به چاپ رسید.
۷. القصص القرآنية؛ این مقاله در مجله بقیة الله (از مجلات حزب الله) در بيروت به چاپ رسید.
۸. اضواء على فريضة الزكاة که توسط کمیته امداد امام خمینی علیه السلام در لبنان با همت مرحوم عطائی نژاد به چاپ رسید.
۹. ماهو موقف الاسلام تجاه الاعراب العشائرية؛ این تحقیق چندین نوبت توسط

ستاد رسیدگی به امور فرهنگی و اجتماعی عشایر خوزستان در اهواز چاپ شد.

۱۰. حق المرأة فی الانتخاب و الترشیح علی ضوء الشریعة؛ این مقاله در روزنامه

القبس کویتی در سال ۱۳۷۸ چاپ شد.

۱۱. الجهاد و الادب فی حیاة العلامة المجاهد السید جابر الموسوی.

۱۲. قاعدة لا ضرر؛ چاپ اول این رساله، ضمن کتاب الرسائل الاربع، زیر نظر

آیة الله العظمی سبحانی در مؤسسه امام صادق علیه السلام و چاپ دوم آن به صورت مستقل

در انتشارات جامعه مدرسین قم انجام شد.

۱۳. علاقة السید القائد بالشعراء العرب فی خوزستان؛ در ضمن کتاب فلسطین فی

الشعر الخوزستانی در سال ۱۳۸۶ منتشر شد.

علاوه بر کتب و مقالات فوق، مصاحبه‌های زیادی در روزنامه‌های سراسری

داخلی و نشریه‌های محلی و نیز سایت‌های اینترنتی از این جانب درباره موضوعات

دینی - اجتماعی منتشر گردیده است. همچنین بر چند کتاب دینی، تاریخی، قرآنی و

ادبی، مقدمه نگاشتم که بسیاری از آنها به چاپ رسیده است.

آثار منتشره به زبان فارسی

۱. حزب علوی و حزب اموی؛ این کتاب تفسیر موضوعی نهج البلاغه پیرامون

بنی‌امیه است و تا به حال سه بار در انتشارات جامعه مدرسین قم به چاپ رسیده است.

۲. پیشینه‌ها و مبانی ولایت فقیه نزد فقهای شیعه؛ این کتاب تا به حال سه بار در

انتشارات جامعه مدرسین به چاپ رسیده است و قبل از آن به صورت سلسله مقالاتی

در روزنامه کیهان چاپ شده بود.

۳. حماسه جاوید؛ پیرامون قیام عشایر خوزستان علیه استعمار انگلیس در جنگ

جهانی اول می‌باشد.

۴. چشمه‌سار غدیر؛ این کتاب تا به حال چهار بار و با تیراژی حدود چهل هزار

حیدری - محسن + ۱۰۵

- نسخه در قم توسط بنیاد بین‌المللی غدیر به چاپ رسیده است.
۵. نقش زنان در نهضت عاشورا که توسط روزنامه قدس به شکل سلسله مقالات و در ضمن کتاب مجموعه مقالات سمینار زن و دفاع مقدس، توسط امور بانوان استانداری خوزستان در سال ۱۳۷۵ به چاپ رسید.
۶. گام‌های عملی تفسیر قرآن کریم؛ این اثر در ضمن کتاب ما و قرآن، از سوی انتشارات شورای سیاست‌گذاری ائمه جمعه کشور در تهران، سال ۱۳۸۵ به چاپ رسید و در روزنامه رسالت به شکل سلسله مقالات منتشر گردید.
۷. نقد و بررسی شروح نهج البلاغه که در ضمن کتاب ما و نهج البلاغه، از سوی انتشارات شورای سیاست‌گذاری ائمه جمعه در سال ۱۳۸۵ منتشر گردید.
۸. فرهنگ دینی و فرهنگ ملی؛ این مقاله در مجله فرهنگ جمعه در سال ۱۳۸۴ به چاپ رسید.
۹. شهید مظلوم آیه‌الله دکتر بهشتی و لیبرالیسم؛ این کتاب در سال ۱۳۷۷ در اهواز به چاپ رسید.
۱۰. آداب و سنن عشایری از دیدگاه اسلام؛ این کتاب در اهواز توسط ستاد رسیدگی به امور فرهنگی و اجتماعی عشایر خوزستان چندین نوبت در سال ۱۳۷۲ چاپ شد.
۱۱. نقش و ضرورت امامت و رهبری؛ این تحقیق با همکاری شهید شیخ محمد شهبابی در ضمن کتاب مجموعه مقالات توسط دارالقرآن الکریم مدرسه آیه‌الله العظمی گلپایگانی قم در سال ۱۳۷۳ به چاپ رسید.
۱۲. خاطرات سفر لبنان که به صورت سلسله مقالاتی در روزنامه نور خوزستان در سال ۱۳۸۵ منتشر شد.
۱۳. مبانی حکومت اسلامی؛ این اثر در مجله پژوهش دانشگاه شهید چمران اهواز چاپ شد.

۱۴. موانع وحدت حوزه و دانشگاه که در نشریه آفتاب خوزستان در سال ۱۳۷۴ به چاپ رسید.
۱۵. سفیر نامدار (علی بن مهزیار) که در روزنامه جمهوری اسلامی به چاپ رسید.
۱۶. جوایز معاویه و جوایز آمریکایی (نقدی بر مقاله دکتر سروش)، چاپ شده در روزنامه‌های کیهان و جمهوری اسلامی در سال ۱۳۷۹.
۱۷. ولایت فقیه از دیدگاه آیه‌الله خوئی. روزنامه کیهان در سال ۱۳۷۸ این مقاله را به چاپ رسانید.
۱۸. ترویج سکولاریسم از رهگذر نفی عصمت ائمه علیهم‌السلام (نقدی بر مقالات دکتر سروش) چاپ شده توسط روزنامه کیهان در سال ۱۳۷۹.
۱۹. مبانی حرمت تصدی مسئولیت برای مخالفین نظام، چاپ شده در روزنامه کیهان.
۲۰. عید سعید فطر از دیدگاه قرآن و سنت که نشریه اهواز در سال ۱۳۸۰ به چاپ آن اقدام نمود.
۲۱. انسان‌مداری و توسعه پایدار که در نشریه محیط زیست خوزستان منتشر شده است.
۲۲. فلسفه اجرای علنی حدود شرعی که در روزنامه‌های کیهان و جمهوری اسلامی انتشار یافت.
۲۳. آیا دفاع، برادرکشی بود یا جنگ میان اسلام و کفر؟، این مقاله نقدی بر مصاحبه عطاءالله مهاجرانی است که در روزنامه جمهوری اسلامی، سال ۱۳۸۰ به چاپ رسید.
۲۴. مبارزه فرهنگی با آداب و سنن غلط که در هفته نامه اهواز، سال ۱۳۷۶ چاپ شد.
۲۵. بنیان نظری حکومت دینی که در سال ۱۳۷۸ توسط روزنامه کیهان، منتشر شد.
۲۶. نسبت دموکراسی با حکومت اسلامی. این مقاله در روزنامه کیهان، سال ۱۳۷۸

حیدری - محسن + ۱۰۷

چاپ شد.

۲۷. ولایت فقیه به روایت چهل فقیه نامدار شیعه که در روزنامه کیهان، سال ۱۳۷۸

منتشر شد.

۲۸. لوازم نفی حکومت دینی در مکتب سکولاریسم؛ این پژوهش در روزنامه

کیهان، سال ۱۳۷۸ انتشار یافت.

۲۹. ولایت فقیه در عصر غیبت که در روزنامه کیهان، سال ۱۳۷۸ چاپ شد.

۳۰. ولایت فقیه از دیدگاه شیخ مفید و شیخ انصاری؛ این اثر در روزنامه کیهان،

سال ۱۳۷۸ منتشر شد.

آثار غیر منتشره به زبان عربی

۱. کتاب الارهاب و العنف علی ضوء القرآن و السنة و التاريخ و الفقه المقارن - که

در سه جلد آماده چاپ است -؛

۲. دراسة حول الاضرار بالنفس؛

۳. اضواء علی بدعة التراویح؛

۴. احکام السفر (وجوب قصر الصلاة و الافطار فی السفر)؛

۵. حجیة ظواهر الكتاب؛

۶. دراسة مقارنة حول المطلق و المقید؛

۷. مواصفات عباد الرحمن؛

۸. تفسیر سورة النور؛

۹. تفسیر سورة الفرقان؛

۱۰. تفسیر سورة الانشقاق؛

۱۱. بحوث فی فقه اللغة القرآنیة؛

۱۲. بحث حول الرحمن الرحیم؛

۱۳. لانسخ و لا تخصیص فی آیه «لا اکراه فی الدین»؛
۱۴. دراسة فی المنهج التفسیری لتفسیر المنار؛
۱۵. الاستضعاف و الاستکبار فی القرآن؛
۱۶. الحریة فی القرآن؛
۱۷. الارهاب فی القرآن؛
۱۸. مسألة البداء؛
۱۹. الرد علی الشبهات حول الولاية؛
۲۰. سيرة الامام الحسن المجتبی علیه السلام؛
۲۱. النظر و احكامه؛
۲۲. البيعة للامام الرضا علیه السلام بولاية العهد؛
۲۳. فی رحاب الثقلين؛
۲۴. دور العلماء فی قيادة الامة؛
۲۵. شخصية الرسول ﷺ علی ضوء القرآن الکریم؛
۲۶. فی رحاب الامام الخمينی رحمه الله؛
۲۷. نشأة التشيع و المذاهب الاسلامیة الاخری؛
۲۸. لما ذا لم يذكر اسم علی علیه السلام فی القرآن؛
۲۹. ما هی الفرقة الناجیة؛
۳۰. نفی التحریف عن القرآن؛
۳۱. ما هو حکم المنکر لولاية اهل البيت عليهم السلام؛
۳۲. اللعن و السب؛
۳۳. مناقشة نظریة عدالة الصحابة؛
۳۴. المقاومة و شرعیة ها و آثارها؛
۳۵. شبهة تزویج ام کلثوم علیها السلام بعمر؛

۳۶. الفقه المقارن فی المسائل الخلافية؛
۳۷. الغزو والثقافي؛
۳۸. ازمة الهوية؛
۳۹. الطلاق فی الاسلام و المجتمع؛
۴۰. الامامة فی نهج البلاغة؛
۴۱. آیات الولاية فی القرآن الکریم؛
۴۲. الوهابية جذورها السلفية و آثارها الارهابية؛
۴۳. الاجتهاد؛
۴۴. تفسير سورة الحجرات؛
۴۵. تفسير خطبة المتقين؛
۴۶. تقريرات فی اصول الفقه؛ تقرير دروس مرحوم ميرزا آية الله فاضل لنكراني و آية الله سبحانی در ۲۵ دفتر؛
۴۷. تقريرات فی الفقه؛ تقرير دروس آيات آقاين مرحوم ميرزا جواد تبريزی، وحيد خراسانی، مكارم شيرازی، هاشمی شاهرودی و موسوی جزایری در ۲۵ دفتر.

آثار غير منتشره به زبان فارسی

۴۸. فلسفه و بركات نماز جماعت؛
۴۹. دیدگاه فقهی امام خمینی علیه السلام درباره غیبت؛
۵۰. ویژگی های عباد الرحمن؛
۵۱. نقد و بررسی کتاب التفسیر و المفسرون ذهبی؛
۵۲. شهادت در قرآن؛
۵۳. تفسیر ترکیبات مشکله در جزء بیستم قرآن؛
۵۴. قصه قرآنی (ترجمه القصص القرآنی آية الله معرفت)؛

۵۵. شرح و تفسیر نامه ۳۱ نهج البلاغه؛
۵۶. مفهوم زهد از دیدگاه اسلام؛
۵۷. درآمدی بر اخلاق اسلامی؛
۵۸. درس های تربیتی از زندگانی امام خمینی رحمته الله علیه؛
۵۹. برتری حضرت فاطمه علیها السلام بر بانوان جهان؛
۶۰. شعر و شعار در نهضت عاشورا؛
۶۱. شعر و شاعری از دیدگاه اسلام؛
۶۲. تفاوت جوهری بین جامعه اسلامی و جامعه مدنی؛
۶۳. راه های مقابله با خرافات و موهومات؛
۶۴. تحجر و تمدن؛
۶۵. مشروعیت ازدواج موقت از دیدگاه اسلام؛
۶۶. دفاعی از حکمت در سخنی با حکمتیار؛
۶۷. موانع وحدت حوزه و دانشگاه؛
۶۸. جریان شناسی (مبانی فکری جریانات فرهنگی و سیاسی غرب زده)؛
۶۹. پروتستانتیسیم اسلامی و نقد آن؛
۷۰. حزب الله و حزب الشیطان؛
۷۱. خاطرات سفر کویت؛
۷۲. خاطرات سفر عتبات؛
۷۳. نگرشی بر شخصیت امام خمینی رحمته الله علیه؛
۷۴. اصلاح طلبی در قرآن و نهج البلاغه؛
۷۵. ایمان و علائم مؤمن؛
۷۶. ترسیم شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه؛
۷۷. امامت؛

۷۸. جایگاه تعاون در فقه شیعه؛

۷۹. قواعد فقهی؛

۸۰. حیات سیاسی در عصر شیعه؛

۸۱. اهل البیت علیهم السلام در آیه تطهیر؛

۸۲. خوزستان دروازه ورود تشیع و ورود امام رضا علیه السلام به ایران؛

۸۳. شرحی بر زیارت جامعه کبیره.

تدریس

تدریس این جانب عمدتاً در حوزه‌های علمیه قم و اهواز می‌باشد؛ در بعضی مقاطع زمانی نیز در برخی دانشگاه‌ها تدریس نموده‌ام که اهم آنها عبارتند از:

کتاب ادبیات، مانند قطر الندی در نحو، در حوزه علمیه اهواز (مدرسه علامه شیخ محمد کرمی) در سال‌های ۵۵ و ۵۶ و کتاب جواهر البلاغه در سال ۱۳۶۸ در حوزه علمیه قم (مجمع الفکر الاسلامی)، کتاب جامع المقدمات (عوامل ملامحسن، الکبری فی المنطق...) در حوزه علمیه اهواز، مدرسه الامام الخمینی علیه السلام در سال ۱۳۶۲.

کتاب فقهی و اصولی سطح، مانند شرح لمعه در حوزه علمیه اهواز (دارالعلم آیه الله بهبهانی) در سال‌های ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۵ و اصول فقه مظفر در حوزه علمیه قم در سال ۱۳۶۸؛ تحریر الوسیله امام خمینی علیه السلام در سال‌های ۶۸ و ۶۹ در قم (مجمع الفکر الاسلامی) و همچنین در دانشکده اصول دین دزفول در سال ۱۳۷۶؛ زبدة الاحکام امام خمینی علیه السلام در سال ۱۳۶۰ در بخش عربی سپاه اهواز و کتاب تحریر الروضه در دانشگاه آزاد اسلامی اهواز - رشته حقوق (متون فقهی) در سال‌های ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱

کتاب سطح عالی، مانند مکاسب شیخ انصاری در دارالعلم آیه الله بهبهانی اهواز از سال ۱۳۷۳ تا ۱۳۸۰ و نیز در سال ۱۳۸۶ و رسائل در مدرسه الامام الخمینی علیه السلام اهواز در سال‌های ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۹ و کفایة الاصول در دارالعلم آیه الله بهبهانی اهواز در

سال‌های ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۵ و دوره دوم کفایه در سال ۱۳۸۷ و اختیارات مکاسب در مدرسه‌الامام در سال ۱۳۸۷.

خارج فقه: مشاوره خارج فقه در مدرسه‌الامام اهواز از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۳؛ خارج فقه مقارن در دارالعلم آیة‌الله بهبهانی از سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۶ و همچنین تدریس قواعد فقهی در دوره کارآموزی قضات دادگستری خوزستان در سال ۱۳۸۳.

تفسیر قرآن و علوم قرآنی در دارالعلم آیة‌الله بهبهانی و همچنین در حوزه خواهران مکتب الزهراء اهواز از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۰؛ تفسیر قرآن در جلسات قرآن معلمان؛ تفسیر موضوعی برای عموم در برخی مساجد و حسینیه‌های اهواز و نیز در لشکر ۷ ولی عصر (عج)؛ تدریس علوم قرآنی در دوره تربیت مبلغ مدرسه‌الامام الخمینی (ره)؛ تدریس صیانه القرآن عن التحریف در سطح ۳ مدرسه علمیه الزهراء (س) در سال ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷ و تدریس فقه اللغة در مرکز تخصصی تفسیر علوم قرآنی حوزه علمیه قم از سال ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۸.

تفسیر نهج البلاغه در دارالعلم آیة‌الله بهبهانی؛ مدرسه علمیه سفیران هدایت اهواز؛ مکتب الزهراء و برخی مساجد و حسینیه‌های شهر اهواز از سال ۱۳۷۴ تا کنون. کلام؛ پاسخ به شبهات عقیدتی در دارالعلم آیة‌الله بهبهانی از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۵؛ طرح عقاید خاص شیعه در مکتب الزهراء - سطح ۳؛ بحث شیعه‌شناسی در دوره‌های آموزش ضمن خدمت آموزش و پرورش خوزستان از سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۷؛ طرح مباحث مربوط به شیعه‌شناسی در دوره‌های طرح ولایت دانشجویان خوزستان؛ تدریس معرفت‌شناسی در دوره مبانی اندیشه اسلامی جهت برادران و خواهران در مساجد اهواز در راستای کادرسازی و تربیت مربی برای مساجد و تربیت جوانان در آن محیط‌های اسلامی.

تاریخ اسلام در دارالعلم آیة‌الله بهبهانی از سال ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۵.

اخلاق در دانشکده سپاه قم و شرح زیارت جامعه در برخی از حسینیه‌ها و مساجد

حیدری - محسن + ۱۱۳

اهواز و مباحث اخلاقی در دارالعلم آیه‌الله بهبهانی و مدرسه امام خمینی رحمته‌الله و همچنین سفیران هدایت.

علم الرجال: در دارالعلم آیه‌الله بهبهانی در سال ۱۳۷۹.

فعالیت‌های مهم علمی و تحقیقاتی و ارتباط با مراکز علمی و تحقیقاتی

ارتباط علمی و تحقیقی با مؤسسه تحقیقاتی امام صادق علیه‌السلام قم و انجام چند پروژه تحقیقی زیر نظر آیه‌الله سبحانی - دامت برکاته -.

ارتباط علمی با مرکز رشته تخصصی تفسیر حوزه علمیه قم زیر نظر آیه‌الله مکارم شیرازی - دامت برکاته -.

تأسیس دارالتحقیق حوزه علمیه اهواز؛ این مرکز علمی، پژوهشی را تحت اشراف نماینده ولی فقیه در خوزستان در حوزه علمیه اهواز در سال ۱۳۷۵ تأسیس نمودم. این مرکز دارای یک کتابخانه با بیش از ۳۱ هزار جلد کتاب و یک مرکز رایانه است. این مرکز به صورت روزانه پاسخگوی صدها تن از مراجعه کنندگان می‌باشد که غالباً از فضایی حوزه، دانشگاهیان و فرهنگیان می‌باشند. در آنجا فعالیت‌های تحقیقی و علمی انجام می‌دهند و خود این جانب در آن مرکز فعالیت علمی داشته و دارم.

فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی و اجتماعی

الف) قبل از پیروزی انقلاب اسلامی

فعالیت‌های مهم اجتماعی و سیاسی

اهم فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی این جانب، قبل از انقلاب از این قرار بود:

ارتباط با علمای مبارز و حضور فعال در جلسات دینی و سیاسی اهواز؛

شرکت در تظاهرات مردمی ضد شاه در نقاط مختلف استان خوزستان و در تهران

و قم؛

ایراد سخنرانی های افشاگرانه علیه رژیم فاسد پهلوی در اهواز، شوش، هفت تپه و روستای حر ریاحی؛

هدایت تظاهرات مردمی در بعضی از مناطق؛

توزیع اعلامیه‌ها و نوارهای سخنرانی حضرت امام علیه السلام؛

تشکیل اولین انجمن اسلامی در سال ۱۳۵۴ در دبیرستان فرهنگ اهواز با همکاری برخی از معلمان متدین و دانش‌آموزان و هدایت فعالیت‌های دینی و سیاسی در آن دبیرستان؛

مسافرت به قم و تهران به همراه بعضی از طلاب انقلابی در راستای ارتباط با مبارزین و آوردن نوارها و اعلامیه‌های ضد رژیم به خوزستان؛
تشکیل کلاس‌های تفسیر قرآن برای جوانان در برخی مناطق و تربیت کادر جوان؛

حضور فعال در حوادث چهارشنبه سیاه اهواز؛

ارتباط مبارزاتی با برخی از گروه‌های انقلابی متدین و در خط امام که مشی مسلحانه در پیش گرفته بودند؛ مثل گروه موحدین.

ارتباط با حضرت امام علیه السلام و سایر مبارزان راه اسلام

موقعیت زمانی و مکانی، امکان ارتباط با حضرت امام را ایجاب نمی‌کرد، ولی با مبارزان راه اسلام از قبیل: نماینده امام در خوزستان و دیگر مبارزان خوزستانی و نیز با علمای مبارزی که از قم و تهران به اهواز می‌آمدند از قبیل: مرحوم شهید آیه الله مطهری، آیه الله خزعلی، مرحوم حجة الاسلام والمسلمین شیخ رضا گل‌سرخ‌ی و غیره، فی الجمله ارتباط داشتم.

حیدری - محسن + ۱۱۵

انواع و روش‌های مبارزاتی مثبت و منفی، فرهنگی و سیاسی - که عمدتاً در بند یک به آن اشاره شد - .

تهدید و دستگیری از سوی دستگاه امنیتی رژیم شاه

از سوی ساواک دزفول تحت تعقیب بودم. به طوری که ساواک برگزاری مراسم عزاداری عاشورا در منطقه حر ریاحی را مشروط به عدم حضور این جانب قرار داده بود. در یک نوبت توسط پاسگاه ژاندارمری هفت تپه دستگیر شدم؛ ولی بر اثر برخورد ارشادی با رئیس آن پاسگاه، وی متنبه شد و موجبات آزادی مرا فراهم ساخت و تا زمانی که در مسجد جامع هفت تپه به خاطر دستگیری امام جماعت مبارز آن، سخنرانی داغ ایراد نمودم، رئیس ساواک دزفول که در پاسگاه نشسته بود و صدای بلندگو را مستقیماً می شنید، دستور اکید بازداشت حقیر را داد، ولی رئیس آن پاسگاه به رغم دیدنم، تغافل نمود. جهت ایراد سخنرانی به دعوت جوانان انقلابی شوش به آن جا رفتم، ولی مأمورین نظامی از تجمع مردم در مسجد جامع شوش جلوگیری کردند و در موردی پس از ایراد سخنرانی داغ در شهرک سلمان فارسی در اطراف شوش، تحت تعقیب نیروهای رژیم قرار گرفتم و با متواری شدن از محل سخنرانی، نجات پیدا کردم.

فعالیت‌های مهم در جریان پیروزی انقلاب اسلامی

به اهم آن فعالیت‌ها در بند اول اشاره شد. خوب است که به این مورد در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی اشاره کنم: وقتی بازگشت امام خمینی علیه السلام به وطن در ۶ بهمن ۱۳۵۷ مطرح شد، به اتفاق چهار نفر دیگر از دوستان طلبه انقلابی به قم و تهران رفتیم. چند روزی در کتابخانه مسجد چهل ستون مهمان مرحوم آیه الله شیخ حسن سعید بودیم. آن روزها در تظاهرات مردمی تهران شرکت می کردیم و در روز ۶ بهمن به بهشت زهرا رفتیم، ولی دولت بختیار از بازگشت امام جلوگیری کرد. در آن روز

مرحوم شهید دکتر بهشتی در بهشت زهرا سخنرانی تاریخی و اعتراض آمیزی را ایراد فرمود. در همان روز بنا به پیشنهاد آیه الله شهید مطهری، روحانیون در دانشگاه تهران تحصن کردند و ما در تظاهرات خونین اطراف دانشگاه شرکت داشتیم. بالاخره به خاطر تمام شدن هزینه سفر مجبور به مراجعه به خوزستان شدیم. لذا برای شرکت در مراسم استقبال حضرت امام در ۱۲ بهمن توفیق نیافتیم. در همان ماه های آخر سال ۱۳۵۷ با برخی از دوستان انقلابی بنای تشکیل گروه مسلحانه گذاشتیم و مقدمات تهیه سلاح فراهم شد که به پیروزی انقلاب منجر گردید.

خاطرات مهم دوران قیام حماسه ساز ملت مسلمان ایران تا انقلاب اسلامی

به برخی از خاطرات اشاره شد؛ خوب است چند خاطره دیگر هم اضافه شود. الف) بعد از ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، اولین راهپیمایی گسترده مردمی در اهواز از دارالعلم آیه الله بهبهانی شروع و به حسینیه اعظم منتهی شد. پیشاپیش صفوف مردم، علمای مبرز شهر از قبیل مرحوم آیه الله سید محمد جعفر مروج؛ صاحب کتاب منتهی الدرایه و مرحوم آیه الله سجادی حضور داشتند. در وسط خیابان نادری با مخالفت نیروهای ارتشی مواجه شدیم. مرحوم حاج محمد یحوی از طرف علما برای مذاکره با فرمانده ارتشی ها و تذکر این که مردم با حضور علما قصد تخریب و آتش کشیدن بانک ها و غیره را ندارند و عازم تجمع در حسینیه اعظم اند، رفت. در طول این مدت از بنده خواسته شد با بلندگو قرآن بخوانم. بنده هم در آن موقع تنها آیه ای که به خاطر آمد، این بود: ﴿الذین امنوا یقاتلون فی سبیل الله و الذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا﴾ - سوره نساء، آیه ۷۶-. این آیه را که گویا در آن روز ترسیم کننده تقابل مردم مسلمان انقلابی با نیروهای رژیم بود، چند بار تلاوت نمودم.

ب) چند روز پس از آن، جمعی از جوانان انقلابی برای حمایت از اعتصابیون

حیدری - محسن + ۱۱۷

شرکت نفت، دست به راهپیمایی زدند. در آن راهپیمایی از روحانیون، فقط آیه‌الله موسوی جزایری و چند نفر از طلاب انقلابی حضور داشتند که حقیر هم با آنها همراه بودم. در وسط راه در مقابل قبرستان قدیمی که در حال حاضر محل مصلی نماز جمعه است، مورد تهاجم نیروهای رژیم قرار گرفتیم. جمعیت به ناچار متفرق شد، اما تنها کسی که وسط خیابان ماند، آیه‌الله جزایری بود و ما هم در کنار ایشان بودیم. چون خطر دستگیری ایشان حتمی بود. لذا ما چند طلبه سریعاً از راننده وانت باری که در آن حوالی بود، خواستیم که حاج آقا را از آن موقعیت منتقل نماید که همین طور هم شد. و ما هم قبل از این که نیروهای رژیم برسند، از دیوار قبرستان به داخل آن پریدیم و برنامه تمام شد.

ج) به دنبال فرار شاه در ۲۶ دی ماه سال ۱۳۵۷، مردم اهواز روز ۲۷ دی ماه در دو جا تجمع داشتند. اول در دانشگاه با سخنرانی آیه‌الله خزعلی بود، و دوم در حسینیه اعظم. مردم در هر دو جا مورد تهاجم نیروهای عصبانی ارتشی و نیز چماق‌داران تحت امر سپهد جعفریان، استاندار نظامی خوزستان قرار گرفتند. بنده در حسینیه اعظم بودم که نماینده امام در خوزستان سخنرانی کرد و پس از او حجة الاسلام و المسلمین شیخ مهدی پیشوایی مشغول صحبت بود که خبر آوردند، جمعی از ارتشی ها جهت پیوستن به مردم نزدیک حسینیه شدند. تعدادی جوان از جمله حقیر به استقبال آنها شتافتیم، در حالی که شعار درود بر برادر ارتشی می دادیم. صف اول آنها که غیر مسلح بودند، کنار رفتند و نیروهای اسلحه به دست، جمعیت استقبال کننده را به رگبار بستند. بنده با چشم خودم دیدم که جوان ها همانند برگ خزان بر زمین می افتادند. پس از این کار، حسینیه اعظم به محاصره نیروهای نظامی در آمد. مردم از راه های خروجی خارج شدند و علما در حسینیه دست به تحصن زدند. حدود یک شبانه روز در آن جا ماندند. عصر آن روز - که این جانب در مدرسه آیه‌الله مرعشی واقع در خیابان کاوه ساکن بودم و به اتفاق جوان های محله با چماق داران طرفدار

رژیم مبارزه می‌کردیم - دیدیم که دو نفر در چهار راه حافظ - کاوه - مشغول شعار دادن بودند که نیروهای رژیم به سمت آنها تیراندازی کرده و آنها را نقش بر زمین ساختند. بنده به آن جوان هایی که همراهم بودند، گفتم: برویم آن دو نفر تیرخورده را به بیمارستان برسانیم. در وهله اول، آن دوستان تردید داشتند. وقتی دیدند من به تنهایی به طرف آن دو جوان که یکی از آنها به نام شهید خوانساری (ساعت ساز) بود، حرکت کردم. آنها هم به دنبال من دویدند و آن دو زخمی را به مدرسه علمیه منتقل کردیم. یکی از آن دو، چشمانش را باز کرد و با تبسم به خانم هایی که در همان اطراف بی تابی می‌کردند، گفت: مردم گریه نکنید! من خوشبخت شدم. پس از آن، چشمهایش را بست و ما آنها را به وسیله وانت بار به بیمارستان جندی شاپور منتقل کردیم.

ب) بعد از پیروزی انقلاب اسلامی

فعالیت‌های مهم سیاسی و اجتماعی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی

از فعالیت‌هایی که خداوند توفیق انجام آنها را به حقیر داد، می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

ایراد سخنرانی و یا نوشتن مقاله و جزوه به منظور ترویج آرمان‌های انقلاب اسلامی و تبیین مواضع رهبری بین عامه مردم به ویژه جوانان. تشویق مردم به شرکت در انتخابات و حضور فعال در فرآیند جمهوری اسلامی و سایر انتخابات.

تصدی برخی از مسئولیت‌های اجرایی که در بند آتی ذکر خواهد شد. شرکت فعال در دفاع مقدس و بسیج کردن آحاد مردم برای حضور در جبهه‌ها با سابقه حضور به مدت ۴۳ ماه و ۱۵ روز و نائل شدن به مقام جانبازی در عملیات خیبر. سفرهای تبلیغی خارج از کشور به منظور ترویج مذهب و آرمان‌های انقلاب اسلامی از قبیل ۱۸ سفر حج تمتع و ۵ سفر عمره و اعزام یا به عنوان مبلغ و یا روحانی

حیدری - محسن + ۱۱۹

کاروان، و یا رابط بعثه مقام معظم رهبری و نیز سفر به لبنان، سوریه، عراق و کویت. نامزدی در انتخابات مجلس خبرگان رهبری در دوره سوم و چهارم. تصدی امامت جمعه موقت در اهواز.

رسیدگی به مشکلات مختلف روستاها و مناطق حاشیه نشینی شهر با دعوت کردن از مسئولین اجرایی و مطرح کردن مشکلات با حضور آنها از زبان مردم و پی گیری اجرای وعده های مسئولین از طریق دفتر امام جمعه. رسیدگی به مشکلات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مردم در دفتر امام جمعه و پی گیری حل آنها از طریق مجاری اداری و قانونی.

مناصب و مسئولیت های مهم

مسئول ستاد شوراهای اسلامی روستایی در شهرستان شوش. در این راستا، حدود ۱۲۰ شورای اسلامی روستایی در سال ۱۳۵۹ تشکیل گردید.

حاکم شرع در هیأت واگذاری زمین دزفول و شوش در سال ۱۳۵۹.

مسئول بسیج عشایری در شوش در سال ۱۳۵۹.

مسئول بخش عربی سپاه خوزستان از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۱.

مسئول واحد تبلیغات و انتشارات و عضویت در شورای فرماندهی سپاه

پاسداران منطقه ۸ (خوزستان و لرستان) در سال ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲.

مسئول تبلیغات خارج کشور در عملیات خیبر با حکم فرمانده کل سپاه در سال

۱۳۶۲.

معاون مدرسه الامام الخمینی علیه السلام در سال ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳.

نماینده طلاب و فضایی اهوازی (خوزستانی) در اولین دوره مجمع نمایندگان

طلاب و فضایی حوزه علمیه قم در سال های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۰.

مسئول تبلیغات انتخابات دومین دوره مجلس خبرگان رهبری در جامعه

مدرسین حوزه علمیه قم.

امام جمعه موقت اهواز از سال ۱۳۷۱ تاکنون. در سال ۱۳۸۱ نیز رسماً حکم انتصاب این جانب از شورای سیاست‌گذاری ائمه جمعه صادر گردید.

رئیس هیأت امنای شورای مشارکت‌های مردمی بهزیستی استان خوزستان. عضو شورای آموزش و پرورش استان خوزستان و راه‌اندازی دوره‌های آموزش ضمن خدمت برای معلمان با موضوع شیعه‌شناسی و مقابله با تهاجم فرهنگی.

رئیس ستاد امر به معروف و نهی از منکر شهرستان اهواز.

قائم مقام بنیاد بین‌المللی غدیر - شاخه خوزستان.

مدیر دارالعلم آیه‌الله بهبهانی.

رئیس هیأت امنای دارالتحقیق حوزه علمیه اهواز.

عضو شورای برنامه ریزی حوزه علمیه اهواز.

قائم مقام ستاد رسیدگی به امور فرهنگی و اجتماعی عشایر خوزستان.

عضو شورای فرهنگ عمومی خوزستان.

رئیس هیأت مدیره بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود - عجل الله تعالی فرجه

الشریف - شاخه خوزستان.

رئیس هیأت امنای مؤسسه خیریه فرهنگی و آموزشی ۲۲ بهمن اهواز.

مسئول دفتر نمایندگی بعثه مقام معظم رهبری در منطقه خوزستان.

رابط بعثه مقام معظم رهبری در سفرهای حج و عمره.

عضو هیأت امنای دانشگاه امیرالمؤمنین (ع).

مسئول ستاد مراسم فاطمیه در خوزستان.

نماینده دوره چهارم مجلس خبرگان رهبری در سال ۱۳۸۵ از استان خوزستان.

خاطرات مهم بعد از انقلاب اسلامی

الف - در راستای مقابله با حرکت ضد انقلاب و عناصر تجزیه طلب در استان خوزستان، در عصرگاه اولین روزی که به مناسبت نیمه شعبان سال ۱۳۹۹ ق (خرداد ۱۳۵۸) در حوزه علمیه اهواز معمم شدم، به دعوت برادران انقلابی و متدین هویزه به آن شهر رفتم و در مسجد جامع آن پیرامون میلاد امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - صحبت کردم و به تبیین مبانی انقلاب اسلامی و توطئه های استکباری جهانی پرداختم و حرکت تجزیه طلبی را در راستای توطئه استکباری بر شمردم. این تحلیل بر عناصر ضد انقلاب آن جاگران آمد. لذا حدود ۱۰ الی ۱۲ نفری از آنها موقع خروج من از مسجد، با سردادن شعارهای ضد انقلابی به این جانب تعرض نمودند و ضمن ایجاد جراحت مختصر، عمامه ام از سرم افتاد. آن شب با حمایت مردم و شناسایی آنها توسط نیروهای انقلابی، توطئه خنثی گردید و خدای را شاکر شدم که در اولین روز معمم شدنم، ضد انقلاب و وابسته به اجنبی را مورد تهاجم قرار دادم و آنها را خشمگین ساختم. پس از آن به کمیته انقلاب اسلامی سوسنگرد رفتم؛ افراد دستگیر شده را آوردند. فرمانده کمیته از من سؤال کرد با آنها چه کنیم؟ گفتم: من از حق شخصیم گذشتم، زیرا شاید آنها جاهل و فریب خورده باشند، اما اگر حق حکومتی هست به من مربوط نیست.

ب - در روز ۱۳ آبان ۱۳۵۸ در مراسم تجمع دانشجویان دانشگاه تهران شرکت نمودم. در آن مراسم، شیخ علی تهرانی سخنرانی کرد، اما گویا آن مراسم سرکاری بود و مراسم اصلی که همان اشغال لانه جاسوسی بود، در همان روز صورت گرفت و بنده به خاطر عدم اطلاع از مراسم دوم، در اول شرکت کرده بودم.

ج - بعد از نیمه شعبان سال ۱۳۵۸ به همراه جمعی از طلاب و خطبای خوزستانی که جهت دیدار با امام خمینی علیه السلام و سایر مراجع تقلید به قم آمده بودند، موفق شدم حضرت امام علیه السلام را از نزدیک ببینم. در آن جلسه نسبتاً خصوصی، حضرت امام آن

جمع دیدارکننده را با بزرگواری فراوان مورد تفقد قرار دادند. در آن سفر، جمع مزبور توسط اساتید مبرز حوزه علمیّه قم از نظر اخلاقی و سیاسی به خوبی توجیه شدند. پس از آن، از سوی دفتر تبلیغات قم به شهرها و روستاهای خوزستان اعزام شدند و بنده هم در این راستا به اهواز اعزام شدم.

د- در سال ۱۳۵۹ به مناسبت انقلاب فرهنگی به همراه دانشجویان دانشکده الهیات در حسینیه جماران به ملاقات حضرت امام توفیق پیدا کردم. در آن دیدار، رؤوس برنامه‌های اصلی انقلاب فرهنگی از سوی امام امت اعلام گردید.

ه- در سال ۱۳۵۹ جمعی از طلاب و جوانان دیگر انقلابی، جهت اعزام به سفر حج تمتع گزینش شدند. از جمله حقیر هم در میان انتخاب شدگان بودم. در بین آن جمع، شهید سید حسین علم‌الهدی، مرحوم سید محمد موسوی و دیگران بودند. جلسات مستمر برنامه‌ریزی و آموزشی برگزار شده بود، اما به خاطر آغاز جنگ تحمیلی و محروم شدن حجاج ایرانی از رفتن به مکه، آن برنامه به هم خورد.

و- در سال ۱۳۶۰ به همراه جمعی از نیروهای یکی از نهادهای انقلابی، عازم مکه شدم، ولی به خاطر همراه داشتن کتب انقلابی و عکس حضرت امام علیه السلام در فرودگاه جده به همراه ۲۴ نفر دیگر، بازداشت شدیم.

به دلیل این که این حرکت، اولین حرکت انقلابی در جریان حج بود، مسئولین عربستان دچار تلاطم شدند و زمانی که تصمیم گرفتیم در بازداشتگاه اعتصاب غذا کنیم، نماینده‌ای از طرف ملک خالد برای دیدار ما اعزام شد. آن نماینده که معاون وزیر اوقاف سعودی بود، بنده را که به دلیل تسلط به زبان عربی، عملاً سخنگوی آن گروه شده بودم، برای ملاقات با آن شخص بردند. در آن جلسه، محکم از انقلاب اسلامی و سیاست استفاده از اجتماع حج در راستای برائت از مشرکین و در رأس آنها آمریکا و اسرائیل و حمایت از فلسطین و دیگر ملت‌های مظلوم، با استفاده از آیات و روایات دفاع کردم. معاون وزیر، مسئله برگرداندن آن جمع را مطرح ساخت که با

حیدری - محسن + ۱۲۳

گرفتن قول برگشت مجدد در همان سال به حج با ویزای جدید، قانع شدم. پس از مراجعت به تهران آن جمع مجدانه در پی گرفتن ویزای جدید آن هم با انجام توسلات ویژه برآمدند. و موفق به رفتن مجدد به عربستان شدند، اما بار دوم با وجود این که بدون هیچ گونه کتاب و اعلامیه و عکسی رفتیم، باز هم بازداشت شدیم. از کنار بازداشتگاه فرودگاه جده به طور اتفاقی معاون وزیر اوقاف رد شد. با دیدن او، وی را صدا کردم و قولی را که به ما داده بود، یادآوری نمودم. وی از آمدن مجدد ما بسیار تعجب کرد، اما چون غافل گیر شده بود و بهانه ای برای بازگرداندن مجدد ما به ایران نداشت، با آزادی ما و رفتن به مکه موافقت نمود. در آن سفر، برای اولین بار خبرنامه ای برای حجاج در بعثه حضرت امام علیه السلام انتشار یافت و این جانب از همکاران هیأت تحریریه آن بودم و کارهای تبلیغی دیگری نیز انجام می دادم و کار بازرسی یکی از کاروان ها را هم به عهده ام گذاشته بودند. در آن سفر، جریان بازرسی هم اولین تجربه حج انقلابی بود.

ز - در همان سفر حج سال ۱۳۶۰، به محل اقامت نماز شیعیان به امامت آیه الله شیخ محمدعلی عمروی که پشت بقیع بود رفتیم. وقتی جمعیت را دیدم، به ذهنم افتاد که درباره انقلاب اسلامی و دفاع مقدس به زبان عربی صحبت کنم، اما به من گفته شد که باید شیخ محمدعلی عمروی اجازه بدهد. جهت اجازه گرفتن، جلوی درب اندرونی خانه شیخ عمری ایستادم. وقتی بیرون آمد، سلام کرده و خودم را معرفی کردم. پس از آن، اجازه سخنرانی خواستم. ایشان به ساختمانی که قفل بزرگی بر درش بود اشاره کرد و گفت: این مسجد را با هزار و یک زحمت ساختیم. روزی که خواستیم افتتاح کنیم، شرطه ها از بیرون آن را قفل کردند. الان اگر مایل هستید خانه ام را هم ببندند، بفرمایید سخنرانی کنید! من با کمال شرمندگی عرض کردم: اگر شرایط این گونه است، من از خیر سخنرانی گذشتم.

ح - در سفر سال ۱۳۶۱، بنده به عنوان روحانی کاروان مشرف بودم. در مدینه، بعثه

حضرت امام علیه السلام مورد تهاجم شرطه‌های سعودی قرار گرفت و نماینده امام اخراج گردید. جو ضد ایرانی خیلی ملتهب بود و سفر خیلی طول کشید. بنا بود حدود هفتم محرم به ایران باز گردیم، اما چون اول محرم در ایران منبر داشتیم، با توسل به امام حسین علیه السلام، دعا کردم که اول محرم در ایران باشم. دو روز قبل از محرم جهت رفتن به حرم برای ادای نماز مغرب، دچار شک و تردید شدم و به قرآن تفأل زدم. آیه ۳۵ از سوره یوسف در آمد: «لیسجننه حتی حین». یقین پیدا کردم که اگر به حرم بروم، باز داشت می شوم. به رغم آن مطلب، استخاره را فراموش کردم و با همراه بردن مقداری اعلامیه، به مسجد النبی رفتم. پس از ادای نماز مغرب و عشا، موقع خروج قدری اعلامیه توزیع نمودم و پیاده به طرف شارع المطار؛ محل اقامت کاروان رفتم. در وسط راه از کنار مسجد مباحله رد شدم. تصمیم گرفتم باقیمانده اعلامیه‌ها را به نمازگران آن مسجد بدهم. چند نفر نیروی امنیتی با لباس مبدل ناظر کارم بودند. یکی از آنها در میان نمازگزاران بود. وقتی اعلامیه را به او دادم، مچم را گرفت و با کمک افراد دیگر بازداشتم کردند و به شرطه‌خانه بردند. در آن جا بازجویی و شکنجه شدم. در بازداشتگاه برای زندانیان ایرانی صحبت کردم و روضه خواندم و با شرطه‌ها درباره مسائل اسلامی و جهان اسلام صحبت کردم. لذا همان شب، مرا از سایر زندانیان جدا کردند و دست‌بند بردست، به اتفاق یک برادر اصفهانی که کارمند ارشاد اسلامی اصفهان بود به فرودگاه مدینه بردند. در هواپیما به یکی از زن‌های بی‌حجاب که پذیرایی می‌کرد، اعتراض کردم. شرطه‌هایی که ما را همراهی می‌کردند، دچار وحشت شدند.

به یکی از مسافرین ایرانی که در ردیف جلوی صندلی ما نشسته بود، پیام دادم که خبر مرا به کاروان آقای صانع اهواز برساند. همان شب ما را به زندان بین‌المللی جده بردند. در آن زندان که از ملیت‌های مختلف مصری، فلسطینی، یمنی و سایر ملیت‌ها بودند. بنده با هم سلولی‌ها درباره مسائل ایران و انقلاب صحبت کردم. بعضی از زندانی‌ها مربوط به انتفاضه مسجدالحرام در سال ۱۳۵۸ به رهبری عبدالکریم بن

حیدری - محسن + ۱۲۵

جیهمان بودند. وقتی متوجه حضور من به عنوان یک ایرانی انقلابی شدند، از کنار سلول من رد می شدند و ابراز احساسات می کردند و اشاره می نمودند که به وضو خانه بیا. به آن جا رفتم و آنها ابراز کردند که ما طرفدار انقلاب اسلامی ایران هستیم؛ شنیدیم که جنگی علیه شما تحمیل شده است! من هم در حد میسور اطلاعاتی از اوضاع ایران و جنگ تحمیلی به آنها دادم. گویا این ها آخرین گروهی بودند که در همان ایام اعدام گردیدند. شرطه ها پس از مشاهده تحرک فرهنگی بنده در زندان و استقبال زندانیان، روز بعد بنده را همراه با آن رفیق اصفهانی از زندان خارج ساخته و دست بسته به هواپیمای ایرانی هدایت کردند و بالاخره در شب اول محرم به وقت ایران، وارد تهران شدم و بدین ترتیب دعا و توسل به اجابت رسید.

ط - در سال ۱۳۸۱ دو بار به لبنان سفر کردم که دومی به دعوت حزب الله بود. در آن جا برنامه های مختلف فرهنگی انجام دادم، از جمله در مصاحبه هایی در موضوعات دینی و سیاسی با شبکه المنار به صورت پخش زنده و غیر زنده انجام دادم. همچنین دو مرتبه حضرت حجة الاسلام و المسلمین سید حسن نصرالله ملاقات داشتم. در ملاقات اولی، ایشان نیاز فرهنگی حزب الله را به فقه سیاسی شیعه مطرح کرد. به دنبال این مسئله، کتاب «ولایة الفقیه، تاریخها، مبانیها» را نوشتم و در ملاقات دوم، آن را به ایشان تقدیم نمودم. ایشان ضمن توروک کتاب فرمود: این کتاب بسیاری از مشکلات فکری ما را درباره ولایت فقیه حل می کند. به دنبال این دیدار، انتشارات «دارالولاء» بیروت این کتاب را به چاپ رساند. طبق نقل واسطه محترم چاپ، آن کتاب در برخی جلسات عقیدتی حزب الله به عنوان کتاب درسی مورد استفاده قرار گرفت و بر اساس نقل نماینده جمهوری اسلامی ایران در بانک توسعه اسلامی در جده، بنابر تصمیم دکتر عبدالله بالقزیز دبیر کل کنفرانس اسلامی، کتاب مزبور به عنوان کتاب درسی در دانشگاه کشور مغرب برگزیده شد.

ی - از سوی ضد انقلاب داخلی خوزستان، بارها مورد تهدید قرار گرفته ام و در دو

نوبت، توطئه سوء قصد آنها کشف و خنثی گردید؛ یکی در سال ۱۳۶۳ در زمان جنگ تحمیلی و پس از بازگشت از سفر حج، به دعوت سپاه شوش در ایام محرم جهت سخنرانی در گلزار شهدا مشغول سخنرانی بودم که ضد انقلاب می خواست عملیات ترور را انجام دهد، ولی نتوانست. رهبر باند آن گروه را که دستگیر شده بود، در عالم رؤیا در مکه دیده بودم که می خواست آمپولی سمی به من تزریق کند، ولی به استعانت خدا او را بر زمین زدم. بار دوم در شب دهم محرم سال ۱۳۸۴، به دنبال اغتشاشات اهواز و بمب گذاری های آن سال، پس از مراجعت از مجلس عزاداری، پنج نفر موتور سوار مسلح، قصد سوء داشته که با حضور به موقع بسیجیان، توطئه آنها نیز خنثی شد.

ک - در ایام نوروز سال ۱۳۸۵ به طرز غیر منتظره ای، مقام معظم رهبری حضرت آیه الله العظمی خامنه ای به عنوان دیدار با خانواده های شهدا عشایر به خوزستان آمدند و در محل شهادت دکتر چمران در دهلاویه ایراد سخنرانی نمودند. بنده که به همراه دیگر دوستان مسئول برنامه ریزی آن دیدار بودیم، به خاطر عدم اعلام آن برنامه، تصور می کردیم فقط دو الی سه هزار نفر جمع خواهند شد؛ اما بر خلاف انتظار، بیش از سی هزار نفر در همان محوطه جمع شدند و شور و احساسات عجیبی نسبت به آقا ابراز نمودند و آقا هم کمال عنایت را به مردم خوزستان اظهار داشتند. این سفر در آن موقعیت، همچون آب سردی بود که التهاب خوزستان را خوابانید. به دنبال آن سفر، از دفتر آقا به این جانب زنگ زدند که حدود سی نفر از شعرای عرب خوزستانی را جهت حضور در جلسه شعری شعرای ایرانی و کشورهای عربی به مناسبت کنفرانس فلسطین، دعوت کنید! این جانب به اتفاق شعرای مذکور در آن جلسه تاریخی دیدار شعرا با مقام معظم رهبری شرکت نموده و قصیده ای را به زبان عربی فصیح درباره فلسطین و پیروزی حزب الله در آن محفل سرودم که مورد تشویق فراوان مقام معظم رهبری قرار گرفت از جمله فرمودند: «آقای حیدری

حیدری - محسن + ۱۲۷

نمی دانستم شما شاعر هم هستید!» جالب این جا است که در آن قصیده، سخن از پیروزی حزب الله لبنان به میان آمد و این آرزو در چهار ماه بعد تحقق پیدا کرد.

دوران دفاع مقدس و جنگ تحمیلی

خداوند مقدر فرموده که این جانب از اول دفاع مقدس، به صورت مستمر تا اواسط سال ۱۳۶۳ و پس از آن تا سال ۱۳۶۷ به صورت منقطع - به خاطر اشتغال به تحصیل در حوزه قم - به مدت ۴۳ ماه و ۱۵ روز در خوزستان حضور داشته باشم. در طول آن مدت، عمدتاً به این صورت ایفای نقش نمودم:

الف - حضور در جبهه ها به عنوان نیروی رزمی - تبلیغی؛

ب - ساماندهی و فرماندهی نیروهای بسیج عشایری در اوایل دفاع مقدس؛

ج - پشتیبانی تبلیغاتی و فرهنگی در ایام تصدی مسئولیت در سپاه منطقه هشت؛

د - مسئولیت تبلیغات خارج از کشور در عملیات خیبر؛

ه - سازماندهی برنامه تبلیغی جهت جذب نیروی بسیجی از سراسر استان

خوزستان؛

و - سازماندهی حرکت جنگ روانی علیه دشمن از طریق گفت و گو با سربازان

عراقی با بلندگو؛

ز - راه اندازی بخش عربی سپاه با همکاری بعضی از دوستان به منظور

فعالیت های فرهنگی در راستای اهداف دفاع مقدس، از قبیل: تربیت کادر مؤمن،

انتشار مجله، اعزام مبلغ، اجرای برنامه های رادیویی و غیره. در این بخش و با کمک

دوستان همکار، موفق شدیم با همکاری حوزه، حدود یکصد طلبه متعهد و مستعد

عرب جذب حوزه کنیم که بسیاری از آنها به مقاماتی از فضل رسیدند و بعضاً به

عضویت مجلس خبرگان، مجلس شورای اسلامی و هیأت دولت و قوه قضاییه

در آمدند و بیش از یک هزار نفر از آن برادران، جذب سپاه و بسیج شدند.

اینک بعضی از خاطراتی را که از این دوران در ذهن مانده است، تقدیم می‌کنم:

الف - یک هفته قبل از آغاز رسمی جنگ تحمیلی بنا به مأموریت هیأت واگذاری زمین خوزستان، جهت هماهنگی و ایجاد این هیأت در استان ایلام به اتفاق جمعی از دوستان به آن منطقه رفتیم. در آن جا مشاهده کردیم که جنگ تمام عیاری توسط صدام تحمیل شده است و اکثر شهرهای مرزی استان ایلام به حالت جنگ بسر می‌بردند، بدون این که از طریق رسانه‌ها اعلام شود. این حادثه یکی از خیانت‌های بنی صدر بود؛ زیرا اگر آن وضعیت اعلام شده بود، مردم ایران تلاش می‌کردند آمادگی لازم برای دفاع از مرزهای کشور را به دست آورند و شاید جنگ به آن صورتی که رخ داد، اتفاق نمی‌افتاد.

ب - روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ جهت اقامه نماز ظهر و سخنرانی در شرکت نورد لوله اهواز، دعوت شده بودم. در حین سخنرانی، صدای بمباران فرودگاه اهواز و نواحی دیگر شنیده شد. در همان روز، جنگ تحمیلی رسماً آغاز گردید. در آن روز یا یک روز پس از آن، جهت انجام وظیفه دفاع آماده شدم و با حکم نماینده حضرت امام در خوزستان و فرماندهی سپاه این استان، آقای علی شمخانی، مسئولیت بسیج عشایر شوش را عهده‌دار شدم. حدود صد تفنگ برنو از مرحوم حجة الاسلام سید محمد موسوی تحویل گرفتم. نامبرده پانصد قبضه تفنگ جهت بسیج عشایر استان از لشکر ۹۲ تحویل گرفته بود. بلافاصله به منطقه شوش رفتم و کار سازماندهی بسیج عشایر آن منطقه را در محل سپاه شوش آغاز کردم.

ج - در عمل، متوجه شدیم که نیروهای بسیجی، با فنون نظامی آشنایی ندارند. لذا به اهواز رفتم و با گرفتن نامه‌ای از نماینده امام در استان به محضر آیه الله خامنه‌ای که آن روزها در دانشگاه اهواز به همراه دکتر چمران مستقر بودند، رفتیم. وقتی نامه را خواندند به دکتر چمران فرمودند: من نماز عصر را نخوانده‌ام، ببینید این آقا چه می‌خواهد؟! آقای دکتر چمران که متوجه شد بنده طلبه هستم و لباس رزم پوشیده‌ام،

حیدری - محسن + ۱۲۹

خوب تحویل گرفت و حدود نیم ساعت با من درباره روش فرماندهی نظامی صحبت کرد و قرار شد نیروهای ما را در همین اهواز آموزش بدهند.

د- سرعت حوادث جنگ، مهلت چندانی برای کارهای آموزشی نمی داد. لذا وقتی با خطر اشغال شهر شوش مواجه شدیم، نیروهای ما با آموزش خیلی مختصر و یا حتی بدون آموزش، جهت دفاع و مقابله با دشمن اعزام شدند. در اوایل مهرماه، نیروهای ارتشی از فکه عقب نشینی کرده و به شوش رسیدند و دشمن تا رودخانه کرخه پیشروی کرد. همان وقت تلفنی به نماینده حضرت امام در استان وضعیت را گزارش دادم. بعدها از ایشان سؤال کردم که گزارش آن روز چگونه منعکس شد؟ اظهار داشتند که همان وقت با دفتر حضرت امام تماس گرفتم تا گزارش شما و دیگر گزارش ها را به حضرت امام منتقل کنم. آقای رسولی محلاتی پشت تلفن بود. وقتی مطلب را گفتم، اظهار داشت که همین الان آقای بنی صدر پیش حضرت امام است و همه این گونه گزارش ها را به شدت تکذیب می کند. وی می گوید این گزارش ها غیرکارشناسانه است و صحت ندارد! شما خود قضاوت کنید امام در مقابل این مسأله چه باید بکند؟ از این جریان هم خیانت بنی صدر قابل اثبات است.

ه- در همان روزها، نیروهای بسیجی عشایر را سازماندهی کرده و در همان شبی که دشمن نزدیک شوش رسیده بود، تا صبح مشغول فرستادن نیرو و به نزدیک کرخه بودیم تا در مقابل دشمن مقاومت کنند. صبح همان روز که فقط من و یکی از برادران مانده بودیم، با دو قبضه اسلحه و یک قمقمه آب و چند تا سیب درختی با یک جیب ارتشی جهت اطلاع پیدا کردن از وضعیت نیروها به پیشه؛ بین شوش و کرخه رفتیم. در آن جا یکی از بسیجی ها را دیدیم که زخمی شده است. من به رفیقم گفتم: تو این زخمی را با جیب به بیمارستان برسان، من پیاده دنبال بقیه نیروها می روم. آن روز تا عصر در همان پیشه دنبال نیروها می گشتم. گلوله ها همچون تگرگ به منطقه می رسید و نیروها با دادن تلفات پراکنده شده بودند. در عصر آن روز یک برادر طلبه را که سر

دسته نیروها بود، دیدم که از فرط تشنگی چشمانش چیزی را نمی‌دید. با آب گرمی که در قمقمه مانده بود، او را نجات دادم.

و - یکی از فعالیت‌های بسیج عشایر در اوایل جنگ، تهیه اطلاعات توسط نیروهای عشایر محلی از وضعیت استقرار دشمن در منطقه سرخه و به طور کلی غرب کرخه و ارسال فوری اطلاعات به دست آمده به محل ستاد ارتش مستقر در دزفول به ریاست فرمانده نیروی زمینی ارتش، مرحوم تیمسار ظهیرنژاد بود. این اطلاعات را به خود تیمسار یا سرهنگ امین، فرمانده اطلاعات نیروی زمینی می‌دادیم. این اخبار و اطلاعات به قدری در عملیات پدافندی مؤثر بود که فرمانده اطلاعات نیروی زمینی ارتش می‌گفت: اگر این اطلاعات توسط نیروهای ارتشی تهیه می‌شد، برای هر کدام باید پنجاه شهید می‌دادیم. نهایتاً فرد فعال در گردآوری اطلاعات محلی به نام شهید عبود سرخه، در شب عاشورای سال ۱۳۵۹ در حین انجام مأموریت به شهادت رسید. وی چند شب قبل از شهادت، وقتی برای جمعی از عشایر صحبت می‌کرد، آرزوی خود را در مورد شهادت در روز عاشورا ابراز کرده بود و در نهایت به آرزوی خود رسید.

ز - در جریان عملیات فتح‌المبین که به اتفاق جمعی از دوستان بخش عربی سپاه، در کنار نیروهای رزمنده بودیم، وقتی با پدیده اسیران فراوان عراقی مواجه شدیم، جهت بازجویی از آنها با هماهنگی فرماندهی ارتش و سپاه، تیمی از دوستان آن بخش را سازماندهی کردیم و در زائر سرای شوش دانیال بازجویی‌های اولیه از افسران اسیر عراقی شروع شد که برای روند عملیات بسیار مفید بود. یکی از نکات جالب آن جریان، این بود که یکی از برادران بازجو می‌گفت: این افسر عراقی با این که مسن است می‌گوید من سرباز و وظیفه‌ام! گفتم او چه می‌گوید؟ نام برده گفت: او می‌گوید انا موظف. عرض کردم برادر موظف به معنی کارمند است، نه سرباز و وظیفه. این جریان آن روزها مایه شوخی و مطایبه برادران شده بود.

حیدری - محسن + ۱۳۱

ح - در جریان عملیات بیت المقدس در سال ۱۳۶۱، فعالیت ما به صورت عمده، بسیج نیروها جهت اعزام به جبهه و پشتیبانی تبلیغی از رزمندگان بود. روز فتح خرمشهر در همان حوالی بودیم، و عصر آن روز (۳ خرداد) به مسجد جامع خرمشهر که تازگی آزاد شده بود، رسیدیم. ذوق و شوق و شادمانی در آن روز تاریخی، حقیقتاً قابل توصیف نبود.

ط - در جریان عملیات مقدماتی والفجر، که آن زمان در منطقه ۸ (سپاه خوزستان و لرستان) مسئولیت داشتم، در شب عملیات در مرکز قرارگاه خاتم الانبیا توفیق حضور پیدا کردم. در آن جا جمعی از مسئولین مملکتی و استانی حضور داشتند. پس از خواندن دعای توسل و دادن رمز عملیات توسط شهید سرهنگ صیاد شیرازی و برادر محسن رضایی، ملاحظه کردم که سرهنگ صیاد شیرازی با شتاب به درب اتاق فرماندهی رفت. در آن موقع مرحوم آیه الله میرزا جواد تهرانی از علمای عارف و زاهد خراسان که با لباس نظامی و یک عرقچین بر سر و عبایی بردوش بود، وارد شده و جلوی درب اتاق نشست. با اصرار سرهنگ بلند شد، ولی وقتی پروژکتورهای قوی تلویزیونی را مشاهده کرد، پس از برداشتن چند قدم در همان جا نشست. بنابر نقل موثق، مرحوم میرزا جواد تهرانی، دو بار به جبهه آمده بود و با وجود پیری، در کنار رزمندگان به نبرد پرداخته بود.

ی - در آستانه عملیات خیبر در اسفند ۱۳۶۲، آقای رضایی فرمانده کل سپاه از طریق شهید حاج علی هاشمی در سپاه سوسنگرد، دنبال من فرستاد و مسئولیت انجام تبلیغات را در مناطقی که بنا بود بر اثر عملیات خیبر آزاد شود، بر عهده ام گذاشت. بنده هم با کمک برخی از دوستان طلبه و پاسدار، تشکیلات مناسب را تدارک دیدیم و به صورت فعال در آن عملیات شرکت نمودیم. برخی از دوستان ما اسیر و برخی جانباز شدند. خود بنده هم در آن عملیات شیمیایی شدم و تا مدت ها وقتی سرفه می کردم، اخلاط خونی از سینه ام بیرون می آمد. ولی بحمدالله بدون معالجه آن چنانی، عارضه

مرتفع گردید.

ک - بعد از آن که جهت ادامه تحصیل از سپاه استعفا دادم به قم برگشتم، هر چند وقت یک بار، راهی جبهه می شدم. برای این که در ایام جبهه از درس و بحث عقب نمانم، با خود کتاب و دفتر و تعدادی نوار درسی می بردم و در ساعات بیکاری، استماع می نمودم، حتی در زمانی که در هورالعظیم روی یونولیت مستقر بودم. یادم هست در سال ۱۳۶۴ مدتی در هورالعظیم کنار رزمندگان بودم و چون استقرار آنها وسط آب بود، شب و روز روی یونولیت خیمه زده بودیم در همان جا هم نماز جماعت برگزار می کردیم. شبی بین الصلوات مشغول سخنرانی بودم که فرمانده اشاره کرد: یواش! همین الان یک قایق عراقی از نزدیک وارد شد. پس از یک ساعت آن قدر اطراف را با خمپاره زدند که سابقه نداشت، ولی رزمندگان از گلوله ها هیچ هراسی نداشتند. عمده هراس آنها از موش های درشت هور بود؛ چون یکی از انگشتان بچه ها را خورده بود.

ل - در آستانه عملیات کربلای پنج، در سال ۱۳۶۵ از قم به خوزستان آمدم، اما چون جبهه نیازمند نیروی بسیجی بود، فرماندهی سپاه خوزستان به این جانب پیشنهاد تشکیل ستادی جهت جذب نیروی بسیج عشایری داد. بنده نیز با کمک بخش عربی سپاه خوزستان و سپاه برخی از شهرهای عشایری، مانند اهواز، دشت آزادگان، شادگان، شوش، ماهشهر و ملاتانی، توانستیم بحمدالله آن ستاد را راه اندازی کنیم و در مدت کوتاهی در حدود ۱۵ گردان نیروی بسیجی از جمله قریب یک گردان از زادگاه خودم (حر ریاحی) جذب و به جبهه ها اعزام شدند.

م - وقتی که در سال ۱۳۶۷ امام امت بیانیه معروف پذیرش قطعنامه را صادر فرمود و دشمن مجدداً به خوزستان حمله ور شد، امام جمعه تهران حضرت آیه الله خامنه ای و نیز امام جمعه اهواز با لباس رزم پیام پیوستن به جبهه را دادند. بنده هم راهی جبهه ها شدم و تا نزدیکی زمان آتش بس؛ یعنی آخر مرداد ماه در آن جا ماندم، اما از

حیدری - محسن + ۱۳۳

آن جاکه از قبل به عنوان روحانی کاروان زیارت عتبات سوریه معرفی شده بودم، به سفر زیارتی رفتم و در نماز جمعه زینبیه دمشق در روز اعلان آتش بس، از بنده دعوت شد تا به زبان عربی برای جمعیت حاضر به عنوان سخنران قبل از خطبه سخنرانی کنم و بنده موضوع سخنرانی خود را به تحلیلی از دفاع مقدس و علل پذیرش قطعنامه و مواضع امام امت اختصاص دادم که مورد استقبال جمعیت انبوه نمازگزار و امام جمعه سوریه، مرحوم آیه الله سید احمد فهری قرار گرفت.

نمایندگی مجلس خبرگان رهبری

الف - حوزه انتخابیه این جانب، خوزستان دارای جمعیتی بیش از چهار میلیون و دویست و هفتاد و پنج هزار نفر، ۲۳ شهرستان، ۴۸ شهر و بیش از ۴۳۸۲ روستا می باشد و از استان های استراتژیک کشور با داشتن بیشترین مرز خاکسای و آبی در همسایگی کشورهای عربی خلیج فارس، عربستان و عراق قرار دارد. این استان از قطب های کشاورزی و صنعتی است که ۸۴٪ نفت کشور از این استان استخراج می شود. به لحاظ بافت جمعیتی، مردمان آن، عرب، لر، بختیاری، دزفولی، شوشتری و دیگر اقوام فارس می باشند. مذهب همه مردم این سامان، شیعه اثنی عشری است. این استان به عنوان کربلای ایران، مدار جذب میلیون ها دل عاشق حماسه های بیادماندنی دوران دفاع مقدس است. این جانب در انتخابات دوره سوم مجلس خبرگان رهبری در سال ۱۳۷۷ نامزد شدم، ولی به مجلس راه نیافتم و در دوره چهارم آن، عضو مجلس خبرگان شدم.

ب - مسائل مربوط به انتخابات داخلی مجلس (هیأت رییس - منشی ها و کمیسیون ها و...)

به عنوان یکی از اعضای مجلس خبرگان، طبیعی است که در انتخابات مذکور شرکت داشتم و در انتخابات کمیسیون ها به عضویت کمیسیون سیاسی - اجتماعی

درآمد.

ج - عنوان کمیسیون و نقش بنده در آن

در کمیسیون سیاسی - اجتماعی که فعال ترین کمیسیون مجلس خبرگان است، شرکت و حضور فعال داشته و دارم. برخی از پیشنهادات این جانب مورد تصویب قرار گرفته و در تعیین دستور کار اجلاسها و تعیین سخنرانان، مؤثر واقع شده است، از جمله بنا به پیشنهاد این کمیسیون، رئیس جمهور محترم در اجلاس سوم این دوره به عنوان سخنران دعوت شد. پس از ایراد سخنرانی ایشان پیرامون انسجام اسلامی، این جانب پشت تریبون رفته و درباره موضوع بحث انتقاد نموده و عرض کردم: توقع نمایندگان مجلس خبرگان این بود که ایشان به عنوان مسئول اجرایی و سیاست داخلی و خارجی کشور، درباره مسائل جاری مملکت به سخنرانی بپردازد تا به سئوالات و ابهامات اعضای مجلس در این خصوص پاسخ دهد. یکی دیگر از فعالیت هایم در کمیسیون، انجام تحقیقات مفصل درباره جریان انحرافات دینی در عراق پیرامون مهدویت است که در اجلاس چهارم به عنوان گزارشی به مجلس ارائه گردید. از جمله طرح های این کمیسیون، تهیه بولتن سیاسی - اجتماعی مخصوص اعضای مجلس خبرگان است؛ چون رسالت اصلی کمیسیون، اطلاع رسانی مسائل سیاسی و اجتماعی برای اعضا می باشد.

د - وقایع مهم و تصمیمات سرنوشت ساز مجلس خبرگان در دوره نمایندگی
تغییر ریاست مجلس بعد از وفات مرحوم آیه الله مشکینی از مهم ترین وقایعی بود که در این دوره اتفاق افتاد. رئیس فعلی مجلس بر خلاف دوره های قبلی، دفتری برای پی گیری امور تأسیس نموده و فعالیت این دفتر چشم گیر است. یکی از مسائلی که به شدت پی گیری می شود، افتتاح دفاتر استانی مجلس خبرگان در مراکز استان ها است.

ه - خاطرات مهم دوران نمایندگی

حیدری - محسن + ۱۳۵

در اولین اجلاس دوره چهارم، نطق قبل از دستور داشتم. در این نطق، ضمن اشاره به فعالیت‌های علمی حوزه‌ها، از جمله در خوزستان به جریانات امنیتی و دینی استان و زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اغتشاشات و راه‌کارهایی برای حل آنها، اشاره نموده و بر نفی تهمت تغییر مذهب در این استان تأکید نمودم. در اولین دیدار اعضای مجلس خبرگان با مقام معظم رهبری، طومار بیعت مجدد سران عشایر خوزستان را به محضر ایشان تقدیم نمودم. ایشان هم ضمن تشکر، فرمودند به عشایر خوزستان سلام و تحیت مرا ابلاغ نمایید. در دومین اجلاس، در ضیافت شام ریاست مجمع تشخیص مصلحت، پیرامون مشکلات استان صحبت داشتم و در اجلاس سه سوم در جریان دعوت رئیس جمهور به مجلس خبرگان، عملاً با هیأت ریسه از پشت تریبون مباحثه نمودم.

فعالیت‌ها و خاطراتی که گذشت، صرفاً لطف الهی بود که نصیب حقیر گردید. امیدوارم خداوند عواقب همه ما را در سایر عنایت‌های آقا امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - به عنوان سربازانی مخلص، ختم به خیر فرماید.

۱۳۸۷/۸/۲۴





بیرنجی‌های
محمد باقر

● نام: سید عباس

● شهرت: خاتم یزدی

● نام پدر: سید یحیی

● زادگاه: یزد

● سال تولد: ۱۳۰۹

● سال وفات: ۱۳۸۰

● مسئولیت: عضو دفتر استفتائات امام خمینی؛ عضو جامعه مدرسین حوزه

علمیه قم؛ دبیر شورای سیاستگذاری ائمه جمعه و نماینده مجلس خبرگان رهبری در

دوره دوم و سوم از استان یزد.



تولد و دوران کودکی

نام حقیر سید عباس خاتم یزدی است. در سال ۱۳۰۹ شمسی در شهر یزد و در خانواده‌ای روحانی پا به عرصه وجود گذاشتم. پدرم، مرحوم سید یحیی احمد آبادی معروف به آقا سید یحیی، بزرگ فرزند سید حیدر؛ روحانی موجه یزد بود که در جوانی برای تحصیل علم راهی شهر یزد و سپس اصفهان می‌شود و بعد از مدتی، عازم نجف اشرف می‌گردد و پس از کسب مدارج بالایی علمی و نیل به درجه اجتهاد به یزد باز می‌گردد و در ابتدا به قصد گام نهادن در وادی فقاہت و اجتهاد، با تمهید مقدماتی در صدد نوشتن رساله عملیه بر می‌آید؛ لکن به علت اختناق رضاخانی و مسئله کشف حجاب و تعویض لباس روحانیون، ناچار شد برای این‌که عمامه‌اش را به کلاه شابگاه تبدیل نکنند، از این کار منصرف و به تبلیغ و سخنرانی روی آورد و لذا چندین سال به یکی از روستاهای مهریز یزد به نام «دره» مهاجرت کرد و به تبلیغ و سخنرانی و روضه‌خوانی برای مردم پرداخت؛ کاری که در یزد ممنوع و غیر ممکن بود. اگرچه این روستای دور افتاده نیز از شر مأموران رضاخان در امان نبود، منتها به جهت رفاقت پدرم با کدخدای ده، وی مأموران را دست به سر می‌کرد و ایشان با خیالی آسوده به کار تبلیغی خود ادامه می‌داد. همان‌طور که می‌دانید در زمان رضاخان، فشار بر مردم به ویژه روحانیت، فوق‌العاده زیاد بود؛ روحانیون را مجبور می‌کردند لباس روحانیت را از تن درآورده و کت و شلوار و کلاه پهلوی بر سر بگذارند و در

مجالس عمومی زن‌هایشان را بدون حجاب با خود ببرند، اما این درخواست‌ها برای مرحوم پدرم که انسان فوق‌العاده غیوری بود، قابل قبول نبود.

پدرم در تاریخ ۱۳۱۷/۱۰/۲۹ هجری شمسی به رحمت حق شتافت. من در آن موقع حدوداً نُه ساله بودم. مادرم بی بی هاجر نیز زنی مؤمنه و عفیفه و از خانواده‌ای مذهبی و روحانی بود. ایشان معلمه قرآن و از جمله زنان با سواد یزد بود که کتاب‌های حافظ و گلستان و بوستان سعدی را هم تدریس می‌کرد. پدرش مرحوم حاج ملا غلامرضا به جهت علاقه‌ای که به مراتب فضل و کمالات علمی پدرم پیدا کرده بود، دخترش را به عقد ایشان درآورد و نه تنها چیزی از ایشان دریافت نکرد، بلکه به جهت تمکن مالی که داشت یک خانه با اسباب و لوازم مورد نیاز و دو دانگ آب و زمین زراعتی را نیز به ایشان داده بود. در هر حال، ثمره این ازدواج، پنج دختر و دو پسر بود.

مادرم را نیز در سنین جوانی از دست دادم. ایشان همیشه آرزوی رفتن به کربلا و نجف و زیارت قبور ائمه اطهار علیهم‌السلام را داشت و حتی قطعه زمینی را که ملک شخصی اش بود، برای تشریف به عتبات عالیات فروخت و تا مرز عراق هم رفت، ولی متأسفانه به دلایلی مجبور به بازگشت شد و من وقتی به نجف مشرف شدم، همیشه حسرت داشتم که «ای کاش مادرم زنده بود تا من ایشان را به آرزویش می‌رساندم». جدّ هفتم من که در احمدآباد زندگی می‌کرد، علاوه بر اشتغال به کارهای روحانیت، کاتب قرآن نیز بود و معروف است که چهل قرآن به خط خود نگاشته است.

اشتغال به تحصیل و ورود به حوزه علمیه

بنده قبل از ورود به حوزه، دروس مرسوم مکتب‌خانه‌ها را خواندم؛ به این ترتیب که قرآن را نزد زن معلمه‌ای در مدت شش ماه فرا گرفتم و کتاب‌هایی مانند حافظ، گلستان و بوستان سعدی را نزد شخصی به نام آقا سید ابوالقاسم خواندم. در خانواده

خاتم یزدی - سید عباس + ۱۴۱

ما معروف است که من همیشه با آن معلمه قرآن به جهت این که روزانه مقدار کمی از قرآن را به من درس می داد، مشاجره می کردم. سپس با این که برای امرار معاش خانواده مشغول کار شده بودم، با تشویق و راهنمایی های مرحوم والده و آشنایان، از جمله شوهر خاله ام مرحوم سید عبدالکریم که خود از روحانیون و وعاظ یزد به شمار می رفت و نیز مرحوم حاج سید علی محمد وزیری که از علما و وعاظ درجه اول یزد بود، دست از کار کشیده و وارد حوزه علمیه و تحصیل دروس قدیمه شدم.

لازم به ذکر است که مرحوم آقای وزیری هم از نظر مادی و هم از نظر معنوی واقعاً حق بزرگی برگردن من دارد. ایشان از جمله علما و وعاظ درجه اول یزد بود و خدمات ارزنده ای انجام داد که شاخص ترین آنها، تأسیس کتابخانه وزیری و احیای مجدد حوزه علمیه یزد است. آن مرحوم علاقه وافری به کتاب داشت و هر جا کتاب تازه ای می دید به هر طریق ممکن، آن را تهیه می کرد. در همین راستا، ایشان نقل می کرد یک روز در کربلا هنگامی که عازم حرم حضرت ابوالفضل بودم، چشمم به تابلوی یک کتاب فروشی افتاد. ذوق زده شده و باشتاب خود را به داخل مغازه رساندم، ولی متوجه شدم که از شدت شوق به کتاب، کباب فروشی را کتاب فروشی دیده ام.

بنده در ابتدای تحصیل علوم دینی، وارد مدرسه شفیعیه واقع در میدان خان یزد شده و مشغول آموختن دروس مقدماتی شدم و بحمدالله خداوند منان شوق و شغف زائد الوصفی نسبت به کسب علم در من پدید آورد، به طوری که شبانه روز مشغول درس و بحث بودم و به عنوان طلبه ای که تمام اوقاتش را صرف تحصیل علم می کند، شهرت یافتم. چون حافظه ام خوب بود، تمام نصاب و تمام صرف زاهد و تمام الفیه را به تمام معنا، حفظ کرده بودم.

مدرسه شفیعیه اولین مدرسه ای بود که بعد از رضاخان در اختیار علما و روحانیون قرار داشت و مجالس و محافل درس و بحث از آن جا آغاز شد. پیش از آن، همه مدارس علوم دینی یزد - که زیاد هم بود - یا در اختیار آموزش و پرورش قرار

داشت و یا شهرداری از آنها استفاده نامطلوب می‌کرد. بعضی از مدارس را بازاری‌ها، انبار کالاهای خود کرده بودند و بعضی نیز پاتوق دراویش گشته بود. خادم مدرسه مصلی می‌گفت: «یکی از مأمورین شهرداری آمد و همه زیلوهای کوچک مدرسه را برد و در زیر پای اسب‌ها پهن کرد. سپس آمد و به من گفت چون هوا سرد است به زیلوی بیشتری احتیاج دارم؛ من گفتم: «تنها یک زیلوی بزرگ باقی مانده است و حیف است که در زیر پای اسب‌ها پهن شود»؛ ولی او بدون توجه به حرف من، با چاقو یک تکه از آن زیلو را پاره کرد و من هم چون خیلی ناراحت شده بودم با این‌که ترس داشتم، ولی گفتم: «خدا شکمت را پاره کند». بعداً شنیدم او در یک سفر با ماشین به دره‌ای پرت شده و تکه تکه شده است. به هر حال، بعد از سقوط پهلوی اوّل، مدارس یزد مثل مدارس خان بزرگ، خان کوچک، مصلی، چهار منار و عبدالرحیم خان، به تدریج در اختیار روحانیت قرار گرفت و طلبه‌ها به کسب علم در آن مدارس پرداختند. بنده در مدتی نزدیک به دو سال، دروس مقدماتی مانند صرف، عوامل جرجانی، نصاب الصبیان، انموذج، شرح نظام جامی، سیوطی، منطق، مغنی، حاشیه و شرح شمسیه را فرا گرفتم. گفتمی است که مدرسه «شفیعیه» برنامه درسی و امتحانی نسبتاً منسجمی داشت. بعد از فراغ از مقدمات علوم دینی در مدرسه شفعیه، به مدرسه «خان» یزد رفته و حجره‌ای گرفتم و کتاب‌های مطول، شرح مطالع، منظومه، خلاصه الحساب، قوانین معالج، شرح لمعه، رسائل، مکاسب و تفسیر را فرا گرفتم.

تصمیم عزیمت به قم

تصمیم بنده و یکی از دوستانم به نام میرزا علی اصغر مدرسی - که همسایه ما بود و با هم مشغول تحصیل شده بودیم و در تمام درس‌هایی که در یزد خواندم، با ایشان مباحثه می‌کردم - راجع به عزیمت به قم و ادامه تحصیل در این شهر مقدس با مخالفت جدی اساتیدمان، به ویژه دو تن از آنها؛ یعنی مرحوم آقا شیخ احمد علوم‌ی و مرحوم

خاتم یزدی - سید عباس + ۱۴۳

آقای کازرونی، روبه‌رو گشت. علت اصلی این مخالفت - اگر به حساب خودستایی گذاشته نشود - این بود که ما دو نفر از طلاب ممتاز و برجسته حوزه یزد به شمار می‌رفتیم و هجرت ما از حوزه یزد، لطمه زیادی به این حوزه وارد می‌ساخت؛ خصوصاً که غیر از ما دو نفر، هفت - هشت طلبه خوب و فاضل دیگر هم نظیر حاج شیخ محمود علومی، حاج شیخ ابوالقاسم مناقب، حاج سید محمد باقر حسینی منش، آقای رضوی و آقای عجمین در یزد بودند که در همان سال و هم‌زمان با ما به قم آمدند. متأسفانه آقای میرزا علی اصغر در همان سالی که به قم آمد، دچار بیماری شد و به مدت پانزده روز در بیمارستان فاطمی (سهامیه سابق) بستری شد و ظاهراً به علت سهل‌انگاری پزشکان بیمارستان از دنیا رفت و در قبرستان نوبه خاک سپرده شد.

بعضی از این بزرگان، خودشان نیز به خوبی می‌دانستند که ما در حوزه علمیه قم بهتر می‌توانیم درس بخوانیم؛ منتها به فکر حوزه یزد بودند و نمی‌خواستند که آن حوزه از استعداد های جوان خالی شود. مرحوم آقای علومی می‌گفت: «این صحیح نیست که ما گنجشک‌های ناتوان و بی‌پر و بال را تحت حمایت خود بگیریم و پرورششان بدهیم و آنها رشد کنند و پر و بال بگیرند و پرواز کنند و از دست ما فرار کنند». بعد خطاب به ما می‌فرمود: «امیدوارم که شما بروید و بعد از اتمام تحصیلات در قم، دوباره به دامان ما برگردید». مرحوم آقای کازرونی که یکی دیگر از اساتید ما بود و در یزد جلسه تفسیر قرآن و نقل احادیث داشت، نظرشان چیز دیگری بود؛ ایشان معتقد بود که طلبه اگر بخواهد، می‌تواند در هر محیطی درس بخواند و رشد علمی بکند. اما حوزه علمیه قم که حوزه‌ای جوان و فعال و پُر نشاط بود، برای ما جذابیت داشت، علاوه بر این که اساتید بزرگوارمان در یزد، دیگر نمی‌توانستند ما را از نظر علمی اشباع کنند؛ لذا علی‌رغم نصایح و اصرار اساتید بزرگوارمان در یزد، نتوانستیم از آن چشم‌پوشی کنیم و بالأخره برای ادامه تحصیلات به قم آمدیم.

مهاجرت به حوزه علمیه قم

در ابتدای ورود به قم، حجره‌ای را در مدرسه حجّتیّه گرفتم و باقیماندهٔ دروس یزد را؛ یعنی از اول بیع تا پایان خیارات مکاسب، تتمهٔ رسائل، منظومه و کفایه از ابتدا تا انتها، شرح تجرید، اسفار، قاعدهٔ لاضرر، هیأت و تفسیر را نزد اساتید قم فراگرفتم. البته رجال و درایه و بخشی از مکاسب محرّمه را نیز خودم مطالعه و تحقیق کردم.

دوستان هم‌مباحثه‌ای و هم‌حجره‌ای

دوستان هم‌مباحثه‌ای بنده در کفایه، آقای حاج شیخ محمدرضا توسلی و آقای شیخ عبدالله کنی بودند و البته غالب روزها بنده بحث را طرح می‌کردم و مکاسب را نیز با بعضی از رفقای یزدی، مانند آقای شیخ محمود علومی و آقای میرزا محمد پیشوایی و آقای موسوی مباحثه می‌کردیم.

سپس دروس سطح ما به تمام معنا کامل شد و وارد دروس خارج فقه و اصول شدیم و از محضر علما استفاده کردیم.

من مدت پنج سال در قم بودم که چهار سال از این پنج سال را در مدرسه حجّتیّه و یک سال را نیز در مدرسه دارالشفای گذراندم. در مدرسه حجّتیّه دو تا هم‌اتاقی داشتم؛ یکی از آنها آقای فتاح الجنان بود که اکنون پدر دو شهید است. هم‌اتاقی دیگرم، طلبه‌ای از شهر کاشان بود. وی به شدت با رژیم پهلوی مخالف بود. در مدرسهٔ دارالشفای، من یک هم‌اتاقی به نام سید محمد باقر حسینی داشتم که او هم اکنون پدر شهید است.

کسالت و ضعف جسمانی

بنده در مدت پنج سالی که در قم بودم به جهت توجه بیش از اندازه به درس و بحث و مطالعه شبانه‌روزی و بی‌توجهی به وضعیت جسمانی خودم، دچار بیماری و

خاتم یزدی - سید عباس + ۱۴۵

ضعف مفراط شدم. می خواهم بگویم که در این مدت، حتی یک بار هم در رختخواب استراحت نکردم، بلکه رختخواب من یک عبای کلفت نائینی بود که هر وقت از مطالعه خسته می شدم و خوابم می گرفت، آن را به خودم می پیچیدم و می خوابیدم و در زمستان ها، هنگامی که سرمای کذایی که سابقاً در قم می شد، خواب را از سرم می ربود، به جای این که برای گرم شدن به زیر پتو یا لحاف بروم، در همان عبا می خوابیدم تا دوباره سردم شود و بیدار شوم و چنان شوق به مطالعه پیدا کرده بودم که بعد از آن، دیگر نسبت به هیچ کاری، آن شوق را پیدا نکردم.

از نظر تغذیه نیز عمده مواد غذایی مانان و ماست بود که معمولاً از مغازه ای که در کنار مدرسه حجتیه قرار داشت تهیه می کردیم و آقای سید عبدالوهاب موسوی که مقسم شهریه آقای حجت نیز بود و تقریباً هر روز مرا موقع خرید ماست می دید، می گفت: «بنده هر وقت ماست می بینم به یاد آقای سید عباس می افتم».

به هر حال، تداوم این وضعیت باعث شد که من در سال آخر دچار زخم معده شدیدی بشوم، به طوری که حتی نمی توانستم غذا بخورم. ضمن این که سردرد هم داشتم و متأسفانه مراجعه مکرر به پزشکان قم و یزد و تهران نیز سودی نبخشید و بنده، هم از باز یافتن سلامتی ام و هم از ادامه درس و کسب علوم دینیه مأیوس شدم؛ به همین دلیل تصمیم گرفتم که برای استشفای عازم عتبات عالیات شوم و بعد از بازگشت، به یزد رفته و به کارهای متعارف آخوندی مانند منبر و پیش نمازی و این طور چیزها پردازم.

مقدمات مهاجرت به عتبات

بعد از قطعی شدن عزم مهاجرت به عتبات، بنده برای گرفتن تذکره در یزد اقدام کردم و بعد از آن، عازم اصفهان شدم. چون در آن زمان هنوز یزد استان نشده بود، بخشی از امور مربوط به یزد در اصفهان، صورت می گرفت. بالآخره بنده با دوندگی

زیاد در اصفهان، تذکره پانزده تومانی را گرفتم، ولی کار الصاق تمبر تذکره ما باقی ماند و متأسفانه تمبر آن بخشی که ما به آن مراجعه کرده بودیم، تمام شده بود و چون آن روز، روز پنجشنبه بود و روز بعدش هم تعطیل بود، باید دو روز دیگر صبر می‌کردیم و در اصفهان می‌ماندیم تا روز شنبه کارمان درست شود و این برای من فوق‌العاده سخت و عذاب‌آور بود؛ به همین جهت، به معاون اداره که آقای منصوری نام داشت مراجعه کردم و ایشان - که من همیشه به یادش هستم و برایش دعا می‌کنم - گفت من مقداری تمبر دارم که در مواقع ضروری استفاده می‌کنم و از آن تمبرها به تذکره من و دو - سه نفری که از یزد همراه من آمده بودند، چسباند و تذکره‌های ما را امضا کرد و به ما داد و هر چه اصرار کردیم، در قبال دادن این تمبرها از ما پولی نگرفت و فقط از ما خواست به هنگام تشریف به اماکن مقدسه و قبور ائمه، برای او در هر مکان مقدس یک زیارت «أمین الله» بخوانیم. ما هم تذکره‌ها را گرفتیم و به طرف قم حرکت کردیم و از قم با ماشین به طرف کرمانشان و قصر شیرین و مرز عراق رفتیم.

تدریس، همراه تحصیل

بنده بعد از این که مقداری از مقدمات علوم دینی را فرا گرفتم، تدریس این علوم را به طلابی که در رتبه پایین تری قرار داشتند، آغاز نمودم. به عنوان نمونه من در یزد سیوطی و مغنی و شرح نظام و مطول و لمعه را تدریس کردم و در قم، علاوه بر این کتب، معالم و حاشیه ملا عبدالله را نیز به طلاب درس گفتم. علت روی آوردن من به تدریس، علاوه بر شوق و اشتیاقی که خودم داشتم، مراجعه و درخواست مکرر طلبه‌های دیگر نیز بود و همواره توصیه من به طلاب این است که در کنار تحصیل، تدریس را فراموش نکنند؛ چون باعث درک و فهم و استقرار بیشتر مطالب درس در ذهن خود انسان می‌شود.

ورود به عراق و حوزه علمیه نجف

بنده در بدو ورود به عراق، وارد شهر سامرا^۱ شدم و ضمن زیارت قبور ائمه اطهار، دو - سه روزی در آنجا اقامت داشتم و سپس به طرف کربلا حرکت کرده و پس از زیارت اماکن مقدسه، وارد نجف اشرف و متوسل به ائمه اطهار و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، مخصوصاً حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شدم؛ دعا کردم، گریه‌ها کردم، تضرع نمودم، ضجه‌ها زدم و از حضرت طلب کمک کردم که به برکت آن وجود مقدس، بیماری ما به تمام معنای رفع شد و نجف برای من مکانی بسیار دوست‌داشتنی و شفابخش شد که دیگر علقه‌ای به هیچ‌کجا به غیر از نجف نداشتم. پس از این‌که بهبودی حاصل شد، برای ادامه تحصیلات، در مدرسه بزرگ مرحوم آخوند ساکن شدم. بعد از مدتی به مدرسه مرحوم آقای بروجردی نقل مکان کردم. این مدرسه که نزدیک حرم مطهر قرار داشت، در سه طبقه به صورتی زیبا و مجلل ساخته شده بود و بنده در همان طبقه اول کنار راه پله، حجره‌ای گرفته و مشغول درس و بحث شدم و تا آخر هم همان حجره در اختیار ما بود و در دروس خارج فقه و اصول شرکت می‌کردیم.

اساتید

اساتید یزد

یکی از اساتید من، مرحوم شیخ حیدرعلی کوچه بیوکی بود^۱ که نصاب الصبیان، صرف زاهد و عوامل جرجانی را نزد ایشان خواندم. ایشان پیرمردی بود با معنویت که معنویت ایشان از جهت درسی اش بیشتر بود و لکن در حد خودش یک آدم فاضلی بود و در مقدمات هم خیلی وارد بود و در ادبیات، نوعاً نزد ایشان درس می‌خواندند.

۱. «کوچه بیوک» اطراف یزد بود که الآن جزء شهر یزد شده است و ایشان از آنجا به مدرسه شفیعیه می‌آمدند و درس می‌گفتند.

انموذج و مقداری از سیوطی را نزد آقای سید حسین بنادکی^۱ در مدرسه شفیعیه خواندم. بقیّه سیوطی، شرح نظام، مقداری از حاشیه، جامی و مغنی را نزد مرحوم شیخ عبدالحسین عرب عجم (عجمین) فرا گرفتم. ایشان استادی بود واقعاً از پدر مهربان‌تر؛ یعنی هم استاد درس بود و هم جنبه پدری داشت و خیلی نسبت به ما مهربانی می‌کرد و کمک‌های مالی هم داشت. ایشان روحانی موجه یزد و انسانی دست و دل باز و سخی بود. ایشان در «باقی آباد» که نزدیکی «طزرجان» است، باغی داشت که تابستان‌ها به آن جا می‌رفت و بنده و مرحوم میرزا علی اصغر و پسر ایشان هم به آن جا می‌رفتیم و خدمت ایشان، همان جا درس می‌خواندیم.

مقداری از قوانین، معانی و بیان و مطول را نزد مرحوم آیه‌الله حاج شیخ محمود فرساد خواندم. ایشان استاد بزرگواری بود و طبع شعر هم داشت، اصول و فقه و ادبیاتش هم خوب بود و در فلسفه هم تبحر داشت و از جمله اساتید جامع معقول و منقول بود. ایشان فوق‌العاده خوش‌بین بود و مطالب را به سادگی به شاگردان منتقل می‌کرد. خیلی خوش‌اخلاق بود و ما چند سالی خدمت ایشان بودیم. ایشان نقل می‌کرد یک روز برای تدریس رفتیم و هیچ شاگردی در کلاس نبود؛ در همان حال این بیت را سرودم:

بر این درس و تدریس باید گریست که استاد آن هست و شاگرد نیست
مقدار دیگری از قوانین، معانی و بیان، مطول، خلاصه الحساب، شرح منظومه و رسائل را نزد آیه‌الله حاج شیخ جلال آیه‌اللهی فرا گرفتم. یک مقدار از لمعه را نزد مرحوم حاج شیخ جلال علومی و مقدار دیگری از آن را نزد مرحوم حاج شیخ احمد علومی که برادر ایشان بود، خواندم.

بقیه رسائل و مکاسبی را که در یزد خواندیم، نزد مرحوم حاج سید علی محمد

۱. «بنادک سادات» روستایی است در اطراف مهریز یزد که ایشان از اهالی آن محل بودند.

خاتم یزدی - سید عباس + ۱۴۹

کازرونی بودیم. ایشان جزء مجتهدین مسلمی به شمار می‌رفت که در حوزه علمیه اصفهان تحصیل کرده بود و در فقه و اصول و فلسفه، مدارج بالای علمی را طی کرده بود. ایشان نیز دارای شخصیتی روحانی و معنوی بود. مرحوم آقای کازرونی در یکی از مساجد یزد هم تفسیر می‌گفت که ما در آن درس نیز شرکت می‌کردیم.

یکی دیگر از اساتید بنده، مرحوم سید علی اکبر علوی بود که از جمله مجتهدین و علمای صاحب‌نام و متواضع یزد بود و به تبلیغ و سخنرانی در روستاهای اطراف یزد می‌پرداخت و برای خودش شأن و منزلت دنیوی قائل نبود. سخنانش بر دل مردم می‌نشست و در پی جمع کردن مرید و هوادار برای خود نبود.

تفسیر را در یزد نزد مرحوم حاج شیخ غلامرضا فقیه خراسانی که یکی از مجتهدین و اوتاد یزد بود خواندم. ایشان کتابی در مقدمه تفسیر داشت به نام «مفاتیح العلوم» که همان را برای ما تدریس می‌کرد. مرحوم حاج شیخ از نظر معنوی، انسانی و ارسته و اهل سیر و سلوک بود و در این مسیر به مدارج عالی دست پیدا کرده بود. مرحوم حاج شیخ غلامرضا، ریاست حوزه علمیه یزد را بیش از چهل سال برعهده داشت.

اساتید قم

قسمتی از رسائل را در قم نزد مرحوم آقای سید حسن سریزدی خواندم و مقداری از رسائل و منظومه را نزد مرحوم آیه‌الله فکور و آیه‌الله منتظری فرا گرفتم. مکاسب محرمة و رجال و درایه را خود بنده مطالعه کرده و مابقی مکاسب از اول بیع تا پایان خیارات و مقداری از قاعده لاضرر را از محضر مرحوم آیه‌الله حاج شیخ مرتضی حائری استفاده کردم.

کفایه را از ابتدا تا انتها نزد مرحوم شیخ عبدالجواد اصفهانی (خمینی شهری) استفاده کردم. ایشان از نظر بیان مراد صاحب کفایه و تفهیم مطالب، خیلی عالی بود و

آنچه ایشان فرمود، به فارسی به رشته تحریر درآوردیم. ایشان به تعبیر امام خمینی «مجسمه علم و تقوی» بود.

در کلام، تمام شرح تجرید را نزد مرحوم علامه شهید مطهری خواندم و ایشان اول صبح، نزدیک طلوع آفتاب، در طبقه بالای مدرسه فیضیه در اتاقش درس می‌گفت. در هیأت، مقداری نزد یک شخص اردبیلی که از نجف آمده بود و آدم فاضلی بود، استفاده کردیم. در مدرسه فیضیه یک ایوانی مقابل کتابخانه است که ایشان در آن جا می‌نشست و تدریس می‌کرد.

تفسیر و اسفار را هم نزد مرحوم علامه طباطبایی فرا گرفتیم. مقداری از تفسیر را نیز نزد مرحوم شیخ ابوالفضل زاهدی که در مسجد امام نیز نماز می‌خواند، استفاده کردم.

در دروس خارج فقه و اصول از محضر اساتید معظم حوزه علمیّه قم، حضرات آیات عظام گلپایگانی، اراکی، محقق داماد، شیخ عباسعلی شاهرودی، بروجردی و امام خمینی، بهره بردم و پس از مدتی، دروس خارج را منحصر به اصول حضرت امام و فقه آیه الله بروجردی نمودم.

درس آقای بروجردی که می‌رفتیم، بحث «تعیین بسم الله سوره» و «اذان و اقامه» و... بود. ایشان خیلی شیرین بحث می‌کردند. جمعیت هم از کوچک و بزرگ همه حاضر می‌شدند. موقعی که ما درس ایشان می‌رفتیم حضرت امام هم می‌آمد، مرحوم آقای داماد هم می‌آمد، مرحوم آقای گلپایگانی هم می‌آمد. روش تدریس ایشان خوب بود. اقوال علمای سنی را هم نقل می‌کرد و عقیده‌شان این بود که در روایاتی که وارد شده است، باید فتاوی علمای سنی را هم بدانید؛ چون در فهم آن روایات مهم است که آیا تقیه است یا تقیه نیست؟ و به درد می‌خورد یا نمی‌خورد؟ بعد از نقل آرای علمای سنی، اقوال علمای شیعه را نقل می‌کرد. روایت را می‌خواند و از خود روایت استفاده می‌کرد. ایشان در ضمن بحث، درباره سند روایات هم بحث می‌کرد. البته

خاتم یزدی - سید عباس + ۱۵۱

ایشان اصول را هم عصرها در مسجد عشقعلی شروع کردند که ما هم می رفتیم، ولی دوران کم بود. بحث اصول ایشان راجع به «کل شیء حلالٌ حتی تُعرف أنه حرام» بود.

مدتی در درس آقای گلپایگانی شرکت کردم؛ ایشان در مسجد امام بحث مکاسب داشت. درس اصول را خدمت آقای داماد بودیم؛ ایشان بحث «ترتُّب» را در مسجد عشقعلی می فرمودند، البته بسیاری از بخش های اصول را نزد آقای اراکی خواندیم؛ ایشان خیلی آرام صحبت می کرد به گونه ای که انسان خیال می کرد اصلاً صدایش در نمی آید و لکن وقتی در بحث می افتاد، خصوصاً وقتی کسی اشکال می کرد، نمی دانید چه داد و قالی می کرد! ایشان در آن زمان، بحث «اجماع منقول» و «خبر واحد» داشتند.

اساتید نجف

بنده در ابتدای ورود به نجف، برای تعیین استاد، تقریباً در همه جلسات درس خارج شرکت کردم. مثلاً در درس صلوة مرحوم عبدالهادی شیرازی؛ حج و صوم مرحوم سید محمود شاهرودی و مضاربه مرحوم سید محسن حکیم حاضر شدم، اما دیدم برای من چندان قابل استفاده نیست. بعد در درس مرحوم آقای خوئی، دو سال در بحث «طهارت» مرحوم شیخ حسین حلی - یکی از علما و بزرگان نجف - مدتی هم در درس اصول مرحوم آقای بجنوردی و یک دوره اصول، طبق مبنای آقا ضیاء به مدت ده سال در درس مرحوم آقا سید یحیی یزدی شرکت کردم و در میان آنها، دروس خارج فقه و اصول مرحوم آقای خوئی را بیشتر پسندیدم و بیش از دو دوره در جلسات خارج اصول و مقدار زیادی در درس خارج فقه ایشان شرکت کردم. به این ترتیب که ابتدا در بحث «تعادل و تراجیح» که ایشان مشغول طرح آن بود تا پایان مباحث کفایه، حاضر شدم و سپس از ابتدای مباحث کفایه تا آخر در دو دوره هفت ساله شرکت نمودم و در فقه نیز مدتی در بحث خارج مکاسب و سپس بحث عبادات

از اول عروه، حضور یافتیم که این حضور تا هنگام ورود امام به نجف اشرف و آغاز تدریس ایشان، ادامه داشت و در این زمان، علاوه بر درس آقای خوئی در درس حضرت امام نیز شرکت می‌کردم و پس از مدتی، درس را منحصر به مرحوم حضرت امام نمودم. حضرت امام درسشان را از اول بیع مکاسب آغاز کردند و تا پایان خیارات ادامه دادند که در تمام این درس‌ها شرکت داشتم و بعد از آن، بحث «خلل صلوة» را شروع نمودند که این دروس به قلم خود حضرت امام با عنوان «الخلل فی الصلوة» مکتوب شده بود و بنده و یکی از دوستان به امر حضرت امام آن را تصحیح نمودیم و سپس به چاپ رسید.

مرحوم امام بنا به جامعیتی که داشتند، همچنان که در قم اصول می‌فرمودند، طلاب نجف اصرار زیادی داشتند که ایشان اصول را هم در نجف شروع کنند، ولی بنا به دلایلی نپذیرفتند و فقط فقه را می‌فرمودند و لکن لابه‌لای مباحث فقهی، بحث‌های اصولی مورد نیاز را مطرح می‌کردند که می‌توان به بحث «استصحاب ازلی» و «اصل مثبت» اشاره کرد.

در ضمن، در مدتی که در نجف بودم، اسفار را هم در محضر مرحوم شیخ صدرا بادکوبه‌ای استفاده کردم.

خاطراتی از مرحوم حضرت امام و نهضت ایشان

با تبعید حضرت امام به ترکیه، جنب و جوش زیادی در نجف پدید آمد و نگاه‌ها متوجه اوضاع و احوال ایران گردید و طلاب جوان و انقلابی برای اعلام حمایت از امام و قیام ملت ایران و استمداد از مراجع عظام به طور دسته جمعی به بیوت این بزرگان می‌رفتند و مراجع نیز در حدّ توان خویش، قول همکاری و مساعدت می‌دادند؛ البته در میان مراجع نجف، مرحوم آقای خوئی پیش‌گام بود و حتی در خصوص بعضی از مسائل داخلی ایران، داغ‌تر از حضرت امام موضع‌گیری می‌نمود.

خاتم یزدی - سید عباس + ۱۵۳

ایشان در اعلامیه‌هایی که به قلم خودشان تحریر می‌شد، به اموری مثل حرمت کار در ادارات برای نظام طاغوت و نفوذ صهیونیست‌ها در کشور اشاره می‌کرد. همچنین ایشان به جهت وظیفه و رسالتی که بر دوش خود احساس می‌کرد، در ابتدا خیلی خوب وارد میدان شد، اما مرحوم آقای حکیم، آن‌طور که انتظار می‌رفت در قبال حوادث ایران واکنش نشان نداد. ایشان با این‌که از مراجع صاحب نفوذ و مبارز نجف بود، ولی حمایت صریح و قاطعی از نهضت مردم ایران و رهبری آن به عمل نیاورد که به نظر بنده، علل عمده آن بعضی اطرافیان ایشان و بعضاً مأموران رژیم شاه در عراق بودند که قضایای داخل ایران را وارونه جلوه می‌دادند و حضرت امام را آن‌طور که باید و شاید، معرفی نمی‌کردند. مأمورین و سفیر ایران در عراق نیز هر چند وقت یک‌بار با مرحوم آقای حکیم ملاقات می‌کردند و ضمن کتمان فساد دستگاه حاکم در ایران و شخص شاه، وی را دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام و کمر بسته حضرت ابوالفضل علیه‌السلام معرفی می‌نمودند، خصوصاً که این تعریف و تمجیدها با اعمالی مثل درست کردن ضریح برای قبور ائمه و ارسال آن به عراق همراه می‌گردید و مرحوم آقای حکیم به این نتیجه می‌رسید که رژیم ایران، رژیمی سالم و ملتزم به دستورات شرع مقدس است. به همین خاطر، آن مرحوم نه تنها در جهت مبارزه با رژیم پهلوی اقدامی نمی‌کرد، بلکه بعضاً از فعالیت و اقدامات طلاب و فضایی انقلابی حوزه نجف نیز ممانعت می‌نمود و برداشت من از این قضیه در آن زمان و هم اکنون، این است که واقعیات و حقایق مربوط به رژیم پهلوی و ماهیت قیام حضرت امام و شخص امام، آن‌طور که باید و شاید به ایشان منتقل نمی‌شد و موضع‌گیری‌های ایشان بر اساس همان اطلاعات ناقص و نادرست اتخاذ می‌گردید و الا آقای حکیم، کسی نبود که اگر حقایق را به وضوح بداند، به خاطر مصلحت‌اندیشی‌های سیاست‌مداران، موضع ناصحیح اتخاذ کند.

به هر حال، در خصوص تبعید امام به ترکیه اقداماتی در سطح بین‌المللی نیز

صورت گرفت و نامه‌هایی به ویژه از سوی آقای خوئی برای سازمان ملل و سازمان حقوق بشر و سران بعضی از کشورهای اسلامی، فرستاده شد. بعضی از اطرافیان آقای خوئی نیز مثل مرحوم آیه‌الله آقامیرزا حبیب‌الله اراکی (ابوالزوجه بنده) که علاقه خاصی به حضرت امام داشتند، با تشکیل جلسات و ارسال نامه‌هایی به مراجع ذیصلاح برای رهایی امام خمینی، تلاش کردند. متنها مجموعه این اقدامات به نتیجه مطلوب نرسید. در خصوص سفر به ترکیه و ملاقات با حضرت امام نیز تلاش‌هایی صورت گرفت، ولی با عدم موافقت رژیم عراق، عملی نشد.

انگیزه‌های رژیم شاه از تبعید حضرت امام به نجف

دستگاه پهلوی و بلکه آمریکا - که سردمدار اصلی حکومت پهلوی بود - به قصد انزوای امام و مستهلک کردن ایشان در حوزه نجف، حضرت امام را روانه عراق نمود. رژیم پهلوی می‌دانست که در خود ایران، چنین زمینه‌ای وجود ندارد و ایشان شخصیتی است که از نظر علمی، جامع معقول و منقول و استاد برجسته حوزه علمیّه در فقه و اصول و فلسفه می‌باشد و شاگردان مبارز ایشان، مثل شهید مطهری از اساتید حوزه و دانشگاه و دارای نفوذ و موقعیت ویژه در ایران هستند و از نظر علمی و اخلاقی نیز مراتب فضل و کمال و معنویت ایشان بر کسی پوشیده نیست و آن بزرگوار به عنوان معلم اخلاق حوزه و انسانی متخلّق به اخلاق الهی زبان زد خاص و عام است. بنابراین، تصور کردند که حوزه نجف با قدمتی هزار ساله و با وجود بزرگان و مراجع استخوان‌دار و سرد و گرم چشیده، این توان را دارد که افراد را پایین یا بالا ببرد و شخصیتی چون امام خمینی را در خود مستهلک کند و شأن علمی و سیاسی ایشان را تنزل دهد.

ورود حضرت امام به عراق و اقدامات مراجع و بزرگان

بعد از تبعید امام به ترکیه، در حالی که هیچ کس انتظار نداشت، ایشان به عراق تبعید شد. این خبر با یک تلفن به مرحوم آقای خلیخالی اطلاع داده شد. ایشان نیز وقتی از مسائل و همراهی حاج آقا مصطفی با امام خبردار گردید، به همراه جمع زیادی از طلاب و اطرافیان و دوستان مرحوم آقای خوئی، با تعداد زیادی ماشین برای استقبال از حضرت امام، عازم کاظمین شدند. حضرت امام بعد از چند روز اقامت در کاظمین به سامرا رفت و از آنجا راهی کربلا گردید که با استقبال شایانی از سوی بزرگان کربلا روبه‌رو شد.

به هر حال، امام بعد از ده روز، از کربلا عازم نجف شد. در نجف نیز وقتی خبر عزیمت امام پخش شد، طلاب و روحانیون به استقبال ایشان رفتند؛ همچنان که عده‌ای از اهالی نجف که از موضوع اطلاع پیدا کرده بودند به سوی کربلا راه افتادند. از طرف آقای خوئی و آقای سید محمود شاهرودی هم هیأتی با چند دستگاه سواری به منظور استقبال از امام، از نجف خارج شدند و در میانه راه نجف و کربلا در منزلگاه «خان نص»، دو گروه عظیم استقبال‌کننده و مشایعت‌کننده حضرت امام با هم تلاقی کردند و طلاب و روحانیون عمدتاً ایرانی و افغانی، مشتاقانه به دیدار امام رفتند. به هر ترتیب، حضرت امام وارد نجف شد و مدت مدیدی جلوس نمود و مراجع و بزرگان نجف و طلاب و فضلا و توده مردم به صورت گروهی به دیدار ایشان رفتند. در این دیدارها، طلاب ایرانی و عراقی و افغانی با خواندن اشعاری در تجلیل از حضرت امام به ابراز احساسات می‌پرداختند. در میان مراجع، ابتدا مرحوم آقای خوئی به ملاقات امام رفت و بعد از ایشان، مرحوم آقای شاهرودی و سه روز بعد از تشریف امام به نجف، مرحوم آقای حکیم به ملاقات ایشان رفت.

ملاقات آية الله شاهرودى با حضرت امام

درباره ملاقات آقای شاهرودى و امام نیز آنچه گفتنی است این که مرحوم آقای شاهرودى مطابق معمول با نقل داستان‌ها و حکایت‌هایی که بعضاً خنده‌دار هم بود، از گفت‌وگو درباره موضوعات سیاسى خوددارى نمود. ایشان که از زرنگى خاصى برخوردار بود، آرا و افکارش را به ویژه در زمینه مسائل سیاسى و اجتماعى، کتمان مى‌کرد. به همین جهت، دوستى مى‌گفت: «من پنجاه سال در نجف بودم و تا آخر هم نتوانستم پی ببرم که آقای شاهرودى چه جور آدمى است!» اما حضرت امام، مثل همیشه در این جلسه نیز کم حرف و کم صحبت بود و شایسته است که این خصوصیت حضرت امام سر مشق همه ما قرار گیرد. مرحوم حاج آقا مصطفی مى‌گفت: «امام همواره به من و احمد سفارش مى‌کند که هیچ‌گاه حرف دست مردم ندهید و در مجالس عمومى، بیشتر شنونده باشید تا گوینده.» در همین مورد بى‌مناسبت نیست اشاره کنم که در همان ایام حضور امام خمینى در نجف، یک روز مرحوم حاج آقا مصطفی از سوى آبادى حسن البکر؛ رئیس جمهور وقت عراق، بازداشت شد و از آن جاکه مرحوم حاج آقا مصطفی از روحانیون فاضل و برجسته و خوش‌برخورد بود و طلاب علاقه ویژه‌ای به ایشان داشتند، بازداشت ایشان موجب تأثر و ناراحتى زیاد آنها گردید، البته چیزى که ناراحتى طلبه‌ها را مضاعف مى‌کرد، مسأله قساوت و ددمنشى رژیم بعث عراق بود.

به هر حال، شب آن روز حاج آقا مصطفی آزاد شد؛ منتها نه ایشان و نه حضرت امام سخنى درباره علت این بازداشت بر زبان نیاوردند. در بین مردم معروف شد که از حاج آقا مصطفی تعهد گرفته‌اند که حضرت امام در صورت درگیرى و کشمکش بین آقای حکیم و رژیم بعثى، هیچ دخالتى ننماید و به نفع آقای حکیم موضع‌گیرى نکند؛ چون حکومت وقت، درگیر شدن با امام را به مصلحت خویش نمى‌دانست. در کنار

خاتم یزدی - سید عباس + ۱۵۷

این قضیه، شایعاتی که عمدتاً از سفارت ایران در عراق نشأت گرفته بود، توسط جیره‌خواران نجفی سفارت، پخش گردید، از جمله این‌که به حاج آقا مصطفی هدایایی مثل ساعت و غیره داده شده است. این شایعات دهن به دهن می‌گشت تا این‌که در مجلس ختمی که حضرت امام نیز حضور داشت و طبق معمول، مشغول خواندن قرآن بود، آقای سید نصر الله مستنبط؛ داماد آقای خوئی در همان حین از ایشان پرسید: بالأخره ما متوجه نشدیم قضیه بازداشت حاج آقا مصطفی و بردن ایشان به بغداد برای چه بود؟ و امام بدون این‌که سرش را برگرداند، در جواب ایشان به طور مختصر می‌فرماید: مطمئن باشید که موضوع سیاسی نبوده است و به قرآن خواندن ادامه می‌دهد، اما آقای مستنبط از شیوه برخورد امام، آزرده خاطر می‌شود و در موقعیتی از رفتار امام پیش حاج آقا مصطفی گله می‌کند و حاج آقا مصطفی ضمن تأیید عمل امام می‌گوید: گذشته از این‌که اقتضای مجلس ختم، مراعات حال صاحبان عزا و حفظ ادب و عدم گفت‌وگو است، طبع خود حضرت امام هم، کم حرفی و عدم اطاله کلام است.

بازدید حضرت امام از علما و مراجع نجف

بعد از ملاقات بزرگان و مراجع نجف با امام و تمام شدن مدت جلوس، ایشان طبق رسم دیرینه، بنای بازدید از علما و مراجع را گذاشت و در مرحله اول به دیدار مرحوم آقای حکیم رفت و سپس به ملاقات مرحوم آقای خوئی رفت که ایشان هم انصافاً پذیرایی خوبی از حضرت امام نمود و بعد به ملاقات مرحوم آقای شاهرودی و ظاهراً فقط در دیدار با مرحوم آقای حکیم در زمینه مسائل سیاسی ایران با توجه به قدرت معنوی و گسترده‌گی مرجعیت ایشان، گفت‌وگو کرده بود.

روش تدریس حضرت امام در نجف

حضرت امام، اولین جلسه تدریسش را به سخنرانی اختصاص داد و عمدتاً به نصیحت و ترغیب و تشویق طلاب برای جدی گرفتن درس و از دست ندادن فرصت‌ها پرداخت. ایشان فرمود: «انسان تا جوان است می‌تواند از نظر علمی و عملی و اخلاقی، رشد و تعالی پیدا کند و الا در پیری و فرتوتی، کاری از او ساخته نیست». ضمناً حضرت امام در این سخنرانی که در مسجد شیخ انصاری (ظاهراً مرحوم شیخ انصاری در این مسجد اقامه نماز و یا تدریس می‌کرده است. این مسجد به علت حضور هیأت‌های آذری زبان، به مسجد ترک‌ها نیز شهرت داشت) ایراد کرد، از طلبه‌ها خواست با افزودن بر مطالعات درسی و علمی، به طرح نظریات و اشکالات درسی بپردازند.

گفتنی است که در اولین جلسه، جمعیت زیادی حضور داشتند که البته عده‌ای از آنها به انگیزه‌های دیگری، مانند کنجکاوی و یادیدن درس امام آمده بودند. اگرچه در روزهای بعد نیز تا مدتی جمعیت زیادی در درس امام شرکت می‌کرد، ولی هیچ‌گاه به اندازه روز اول نرسید. به هر حال، حضرت امام از روز دوم، مباحث بیع از کتاب مکاسب را آغاز کرد و به تدریج به طرح بحث‌های دقیق مکاسب پرداخت.

روش ایشان در بحث، این بود که ابتدا نظر صاحب کتاب را با دقت تمام و به خوبی نقل می‌نمود و سپس اگر اشکالی متوجه آن نظر می‌شد، طرح می‌کرد و بعد اقوال سایر بزرگان، مثل مرحوم محقق نائینی و محقق اصفهانی و صاحب عروه و گاهی نیز نظرهای مرحوم آخوند خراسانی و مرحوم ایروانی را طرح می‌کرد و مورد و نقد و بررسی قرار می‌داد.

ویژگی دیگر حضرت امام در تدریس، داشتن ابتکار و نوآوری در درس بود؛ یعنی ایشان در غالب علوم متعارف حوزوی، اعم از فقه و فلسفه و اصول و در اکثر

خاتم یزدی - سید عباس + ۱۵۹

مباحث این علوم، دیدگاه و مبنای خاص و منحصر به فردی ارائه می نمود که در ادامه به چند نمونه از این موارد اشاره می کنم. در اصول فقه در مباحثی همچون «حجیت خبر واحد» یا «شهرت»، با تشکیل مقدمات جدیدی که دیگران متعرض نشده بودند، مدعا را اثبات می کرد. در «اصل مثبت» نیز راهی که ایشان ارائه می نمود به ذهن نزدیک تر بود و بهتر از طرق دیگر، عدم حجیت اصل مثبت را اثبات می نمود. همچنان که مبنای ایشان در «تقدم اصل موضوعی بر حکمی»، مبنای حقیقی این مسئله بود. در بحث «ترتب»، ایشان مطلبی را عنوان کرده است که من از هیچ کس ندیده ام و آن مطلب، این است که در موضوعات و موارد متضاد، بدون ترتب هم می توان بر روی هر یک از موضوعات، جعل حکم و قانون نمود. به عبارت دیگر، ایشان ترتب از هر دو طرف را صحیح می دانست.

اما در فقه، تنها به ذکر یک نمونه بسنده می کنم: در بحث «بیع فضولی»، در باب این که «اجازة مالک، ناقل است یا کاشف؟»، بحثی مطرح می شود تحت عنوان این که «آیا این کشف حقیقی است و یا حکمی و یا تنزیلی؟». در این جا، حضرت امام ضمن قائل شدن به کشف حقیقی، مبنایی را مطرح می کند که در کلام هیچ یک از آقایان، مانند مرحوم نائینی و مرحوم اصفهانی و مرحوم آقای خوئی نشانی از این مبنا نیست.

ایشان در فلسفه هم به گفته بعضی از شاگردانش، دارای مبانی و نظریات ابتکاری و جدید بود. اگرچه حضرت امام به جهت مشغله زیاد، جز درس فقه، در زمینه های دیگر، بحثی را شروع ننمود، منتها به علل دیگر، از جمله مخالفت شدید بزرگان و علمای حوزه نجف با فلسفه و مباحث عقلی، اصلاً رغبتی برای تدریس فلسفه و عرفان از خود نشان نداد. به علاوه، این قضیه می توانست زمینه مخالفت بعضی از مراجع نجف با امام را تشدید کند. بی مناسبت نیست اشاره کنم که در همان ایام، مرحوم صدرا بادکوبه ای تدریس اسفار را آغاز کرد و با استقبال فوق العاده طلاب روبه رو شد؛ منتها هنوز یک ماه از تدریس ایشان نگذشته بود که بزرگان نجف با

چماق تکفیر به سراغش آمدند و ایشان را وادار به تعطیلی درس کردند. ویژگی دیگر حضرت امام در تدریس، این بود که با تمام تسلط و احاطه‌ای که بر فلسفه و علوم عقلی داشت، هیچ‌گاه مباحث عقلی محض را به بحث‌های فقهی که باید با همان معیارهای عرفی سنجیده شود، راه نمی‌داد و از اشکالات عمده‌اش بر مرحوم محقق اصفهانی، همین بود که چرا ایشان احکام فقهی را با دید دقیق عقلی و فلسفی طرح کرده است؟

با تدریس امام و آشکار شدن مراتب و کمالات علمی ایشان بر فضلا و علمای نجف، طبعاً تبلیغاتی که علیه ایشان شده بود، خنثی گردید و واقعاً کسانی که منصف بودند و غرض و مرضی نداشتند به سطح بالای علم ایشان، اذعان و اعتراف می‌کردند. با وصف حال، افراد مغرضی بودند که با اصل وجود حضرت امام مخالفت می‌کردند و می‌خواستند که ایشان نباشد؛ این عده به انحای مختلف، مثل تبلیغ علیه خود امام و یا فرزند ایشان؛ حاج آقا مصطفی و یا دوستان و طرفداران ایشان، مخالفتشان را بروز می‌دانند. در خصوص علم و سواد امام می‌گفتند ایشان حتی معالِم را هم نمی‌فهمد و این در مقطعی بود که شوکت و عظمت علمی و عملی و سیاسی ایشان بر همگان هویدا گشته بود.

ویژگی‌های تدریس حضرت امام

حقیقت امر این است که مرحوم آقای خوئی، یکی از مراجع و اساتید برجسته نجف بود که چندین دوره مباحث فقه و اصول را تدریس کرده بود و جمعی از شاگردان ایشان از اساتید مبرز حوزه به شمار می‌آمدند. همچنان که خود مرحوم آقای خوئی از محضر بزرگان و اعلام حوزه مثل مرحوم محقق نائینی و مرحوم شیخ محمد حسین اصفهانی و مرحوم آقا ضیاء، بهره‌های فراوان برده بود و همین مورد برای گرایش طلاب و فضلا به درس ایشان کافی بود؛ ضمن این‌که ایشان، فوق‌العاده

خاتم یزدی - سید عباس + ۱۶۱

خوش بیان بود و مباحث سنگین فقهی و اصولی را به سهولت و با زبان عربی فصیح ارائه می نمود. مجموع این جهات، باعث پدید آمدن یک نوع دلهره و اضطراب در دل بعضی از دوستان و همراهان امام شده بود که نکند درس حضرت امام با وجود درس پرجاذبه مرحوم آقای خوئی، مورد استقبال و توجه قرار نگیرد! ولی با آغاز تدریس امام، این دل نگرانی ها رخت بر بست و از میان رفت؛ چون درس امام به خاطر دارا بودن ویژگی ها و شرایط یک درس خارج با کیفیت، در وهله اول با استقبال قابل توجهی از سوی طلاب و فضلا و حتی شاگردان شاخص مرحوم آقای خوئی و مرحوم آقای شاهرودی، روبه رو گردید. علاوه بر آن، حضرت امام از بیان رسایی برخوردار بود و از اطاله و تکرار بحث که باعث کسالت و خستگی شاگردان می شد، پرهیز می کرد. به جهت تحقیق و تتبع و تفکری که پشتوانه درسش بود، غالباً مطالب نو و تازه ای را مطرح می کرد و این بر جذابیت و کشش درس ایشان می افزود.

روحیه شاگرد پروری مرحوم حضرت امام

حضرت امام، روحیه شاگرد پروری بالایی داشت و معمولاً به شاگردانی که اشکالی در ذهن داشتند، به ویژه افرادی که اشکالات پخته و حساب شده ای را مطرح می کردند، مجال سخن گفتن می داد و بعد به تناسب، پاسخ آنان را می داد و اگر جواب اشکال آسان نبود و نیاز به فکر و تأمل بیشتری داشت، پاسخ اشکال را به روز بعد موکول می کرد. در یاد دارم که یک بار، بنده اشکالی را مطرح کردم که ظاهراً جوابش به تعمق نیاز داشت، به همین جهت، ایشان آن روز جوابی به من نداد و از منبر پایین آمد، اما فردای آن روز، اشکال مرا همراه با جواب مطرح نمود. به هر حال، درس امام از جمله دروسی بود که شاگردان در آن به راحتی حرف هایشان را می زدند و حضرت امام نه تنها مانع نمی شد، بلکه تشویق و ترغیب نیز می کرد و به شاگردان پر و بال می داد. اگرچه گاهی در برابر اشکالات نادرست و بی ربط عصبانی می شد و به

مستشکل تشر می‌زد، منتها اکثر اوقات در کمال آرامش و با حوصله زیاد به سخنان شاگردانش گوش فرامی‌داد. غیر از آقای خوئی، سایر بزرگان نجف، مثل مرحوم آقای حکیم و مرحوم آقای شاه‌رودی و مرحوم آقای حلی نیز اجازه طرح اشکال به شاگردانشان می‌دادند، اما آقای خوئی معمولاً در مدت نیم ساعتی که درشش طول می‌کشید، متکلم و حده بود و مطالب را پشت سر هم طرح می‌کرد و مجال طرح سؤال و اشکال را به کسی نمی‌داد.

آغاز بحث ولایت فقیه

حضرت امام هنگامی که در بحث بیع مکاسب به مبحث ولایت حاکم شرع بر صغیر و مجنون رسید، به طرح بحث «ولایت فقیه یا حکومت اسلامی» پرداخت و به طور مستوفی این مسأله را مورد نقد و بررسی قرار داد. اگرچه مسأله ولایت فقیه سابقه‌ای به قدمت خود فقه به معنای مصطلح آن دارد و اصل ولایت فقیه، اجمالاً مورد اتفاق همه فقهای شیعه می‌باشد، منتها بعضی از فقها در قرون اخیر قائل به ولایت مطلقه فقیه شده‌اند و حضرت امام یکی از آنها است.

ایشان ولایت فقیه را در ادامه ولایت خدا و حضرت رسول و ائمه اطهار می‌دانست و معتقد بود که اقامه حکومت الهی بعد از پیامبر و امامان معصوم برعهده فقها است. حضرت امام با استدلال به متون روایی و همچنین ادله مستحکم عقلی، ثابت کرد که ولایت فقیه، مطلق و همان ولایت ائمه است. اما این مسأله با تمام دلایل قوی و مستحکمش، به خاطر برداشت‌های ناصواب جمعی از علمای نجف با واکنش شدید آنها روبه‌رو گشت.

این عده می‌پنداشتند که حضرت امام برای ولی فقیه نیز همانند امام معصوم، قائل به ولایت تکوینی و اموری از قبیل معجزه و کرامت ویژه است؛ به همین جهت با جار و جنجال فراوان به تخطئه ایشان پرداختند و امام نیز متقابلاً به آنها جواب داد و بار د

خاتم یزدی - سید عباس + ۱۶۳

این برداشت غلط، مانع گسترش تبلیغات منفی آنها شد؛ ولی این ها دست بردار نبودند و دوباره با تشکیک در اطلاق ولایت فقیه، گفتند ولی فقیه نمی تواند مثل امام معصوم در اموال مردم تصرف کند و به فرض، خانه کسی را از او بگیرد و یا همسر کسی را بدون اذن شوهرش طلاق بدهد. این اشکال که نسبتاً قوی به نظر می رسد، سر و صدای زیادی را برانگیخت، منتها حضرت امام جواب این اشکال را هم داد. ایشان فرمود: اگر شما چنین ولایتی را برای معصومین قائلید، قطعاً می پذیرید که امام معصوم بر طبق مصالح و حقایقی که خود تشخیص می دهد، اعمال ولایت می کند، نه بر طبق میل و نعوذ بالله هوا و هوس. بنابراین، چه مانعی دارد که یک فقیه جامع الشرائط نیز مطابق مصالح و شرایط، چنین تصرّفات بنماید؟

حضرت امام با همین مبنا و دیدگاه بعد از انقلاب در نامه ای به صراحت اعلان کرد که ولایت فقیه، شعبه ای از ولایت مطلقه الهیه و در شمار اصول دین است. بدین جهت ولی فقیه در صورت ضرورت، می تواند بعضی از احکام فرعیه مثل نماز و حج را تعطیل کند؛ همچنان که می تواند علاوه بر تصرّف در اموال مردم، در صورت نیاز، اموری مثل دستور خیابان کشی و تخریب مساجدی را که در مسیر قرار گرفته اند، را صادر کند.

مخالفت صریح حضرت امام با ترویج مرجعیتشان

به رغم تلاش های بی حاصل مخالفان امام برای جلوگیری از توسعه مرجعیت امام و گسترش دامنه قدرت معنوی ایشان، روز به روز بر اقتدار و نفوذ ایشان افزوده می شد. منتها خود ایشان نه تنها قدمی در این راه بر نمی داشت و اصولاً اعتنایی به مال و منال و مقامات مادی و دنیوی نداشت، بلکه با تلاش های همراهان و هواداران نیز صریحاً و به شدت مخالفت می نمود. درباره مرجعیت نیز بعد از رحلت مرحوم آقای حکیم، حضرت امام به اطرافیانش اعلام کرد: «بنده به هیچ وجه راضی نیستم برای

ترویج مرجعیت قدیمی برداشته و یا تبلیغی بنمایید». حضرت امام با این که دستش باز بود و پول زیادی در اختیار داشت، اما یک پول سیاه در راه مرجعیتش خرج نکرد. یادم هست شخصی از جایی برای گرفتن رساله امام آمده بود، ایشان گفته بود: مردم آن خطه مقلد مرجع دیگری هستند و نیازی به رساله من ندارند. و بعد فرموده بود: چرا به این در و آن در می زنید و این طرف و آن طرف می روید و مردم را به در دسر می اندازید؟ بگذارید مسلمانان به کارهای اساسی تر خودشان پردازند. چه فرقی می کند که مردم مقلد من باشند یا فلان مرجع؟ مسأله اسلام بالاتر از این حرف ها است و شما باید به فکر تعمیق اصول اصیل و ارزشمند اسلام در مردم باشید.

کارشکنی در برابر گسترش مرجعیت حضرت امام

در همان ایام، به رغم مخالفت خود حضرت امام، عده ای از اطرافیان ایشان فعالیت هایی را برای گسترش مرجعیت حضرت امام در عراق و بعضی از کشورهای عربی منطقه، آغاز کردند؛ ولی این تلاش ها به خاطر مخالفت جمع زیادی از روحانیین نجف به نتیجه مطلوب نرسید. عمده این مخالفین، به جهت مسائل سیاسی با امام مخالفت می کردند و نمی گذاشتند مرجعیت ایشان توسعه پیدا کند. این ها به علت این که سالیان سال به رژیم شاه و آمریکا وابسته بودند، طبیعی بود که در مقابل امام خمینی که به مبارزه با شاه و آمریکا برخاسته بود، بایستند و مخالفتشان را با امام و مشی سیاسی ایشان ابراز کنند. جمع دیگری از مخالفان امام با این که به مسائل سیاسی توجه نداشتند، اما به جهت این که حضرت امام را شخصیتی قاطع و غیر قابل انعطاف می دانستند و به تعبیر دیگر، می گفتند: با ایشان نمی شود کنار آمد، در برابر مرجعیت ایشان مانع تراشی می کردند و افراد دیگری را به عنوان مرجع تقلید معرفی می نمودند. روی این جهات، مرجعیت حضرت امام در عراق و کشورهای عربی منطقه که تحت نفوذ آمریکا بودند، خیلی کم بود.

مذاکره با امام در زمینه مرجعیت ایشان

در همین مورد مرجعیت، نکته جالب توجه این بود که تعدادی از روحانیین بغدادی که پیش از آن و در زمان حیات مرحوم آقای حکیم، مروج ایشان بودند و مردم را به آن مرحوم ارجاع می دادند، به ملاقات حضرت امام آمدند و در گفت و گو یی با آقای حاج شیخ نصرالله خلخالی، اعلام کردند که ما با شرایطی حاضریم از این به بعد، مردم را برای تقلید، به حضرت امام رجوع بدهیم. شرط اول این است که حضرت امام در نجف و به طور کلی در محیط عراق از شاه به وسیله سخنرانی یا اعلامیه، بدگویی نکند، چون مردم ما عراقی ها در زمان سلطنت شاهان از نظر رفاهی و امنیتی در وضعیت نسبتاً خوبی به سر می بردند و از آن دوران، خاطرات خوشی را در ذهن دارند، اما با انقراض نظام پادشاهی و حاکمیت «جمهوری» بر عراق، مردم دچار نا به سامانی در اوضاع اقتصادی و سیاسی شدند. به همین جهت، چهره شاه و سلطنت نزد مردم عراق برخلاف مردم ایران، چندان منفور و ناپسند نیست. بنابراین، آنها بدگویی و ناسزا به شاه و مبارزه برای سرنگونی وی را عملی ناشایست می دانند، لذا ما از حضرت امام می خواهیم که اعلامیه ها و نوار سخنرانی هایش را در محدوده عراق پخش نکند و فقط برای مردم ایران ارسال نماید. شرط دوم ما این است که حضرت امام بخشی از وجوهات را به روحانیین مقیم بغداد بدهد، اما حضرت امام، ضمن رد شرط اول این آقایان، فرمود: «من باید در نجف به عنوان مرکز جهان تشیع صدایم را به همه دنیا برسانم و مظالم شاه را بازگو کنم و حاضر نیستم به خاطر گسترش مرجعیتم از این وظیفه شرعی و الهی کوتاه بیایم».

اخراج ایرانیان و موضع گیری حضرت امام

رژیم بعث عراق مدتی قبل از اقدام به اخراج رسمی ایرانیان مقیم عراق، اذیت و

آزار ایرانی‌ها، اعم از زائر و مجاور را به انحای مختلف از جمله بازداشت آنها و مصادره اموال و دارایی‌هایشان، آغاز کرده بود. بعد از این زمینه‌سازی‌ها، یک روز به صورت رسمی اعلام کرد که ایرانی‌ها شش روز مهلت دارند خاک عراق را ترک کنند. ایرانی‌ها نیز با توجه به شناخت و سابقه‌ای که از رژیم خون‌ریز بعث داشتند، شروع به ترک خانه و کاشانه‌شان و مهاجرت به ایران نمودند؛ اما مهلت اندک و فشارها و تهدیدات روز افزون سردمداران بغداد برای خروج از عراق، این‌ها را در وضعیت خیلی ناچوری قرار داده بود. لذا حضرت امام برای کاستن از فشارها و مقابله با رژیم بعث اعلام کرد: «من هم می‌خواهم از نجف بروم» و بدین منظور، گذرنامه‌اش را برای مقامات عراقی فرستاد. این عمل هوشمندانه امام باعث وحشت و سردرگمی سران رژیم عراق گردید، به همین جهت، مسئولین عراقی اعلام کردند شخصی به نام علیرضا را که از افراد نزدیک به صدام بود، برای ملاقات و گفت‌وگو با حضرت امام، روانه نجف خواهند کرد، اما ایشان اعلام کرد که این فرد را نخواهد پذیرفت و همین امر نگرانی عجیبی را در بین علما و مردم نجف پدید آورد؛ در همین راستا، آقای شیخ حسن جواهری از نواده‌های صاحب جواهر که بعداً بر اثر فشار زیاد رژیم عراق به ایران پناهنده شد، به دفتر حضرت امام آمد و در حالی که شدیداً نگران و مضطرب بود و می‌خواست گریه کند با آقای حاج شیخ نصر الله خلخالی دیدار کرد و گفت: چرا این سید از ملاقات با نماینده صدام سر باز می‌زند؟ مگر امام این شخص را نمی‌شناسد؟ این علیرضا خون‌خوارتر از خود صدام است و اگر امام از ملاقات با وی خودداری کند، احتمال بمباران نجف و از بین بردن مردم، خیلی زیاد می‌شود. آقای حاج شیخ نصر الله نیز به خدمت امام رسید و نگرانی مردم و آقای جواهری را به اطلاع ایشان رساند و گفت: مردم الآن وحشت‌زده و نگران هستند؛ چون بعید نیست که رژیم، واکنش منفی و سختی در برابر اعمال شما انجام دهد و آثار و پی‌آمدهای این واکنش رژیم بعث، دامان مردم و روحانیت نجف و بلکه کل شیعیان عراق را هم بگیرد.

خاتم یزدی - سید عباس + ۱۶۷

حضرت امام هم در پاسخ ایشان فرمود: «هدف اصلی من، اعتراض به این کار رژیم جنایتکار بعثی است که در این هوای سرد زمستان و با یک مهلت بسیار کم شش روزه، مردم را از خانه و کاشانه‌شان آواره نموده است و علت این‌که تاکنون آن مردک را نپذیرفته‌ام، این است که می‌خواهم غرور و صولت او را بشکنم و الا قصدم این نبود که اصلاً با وی ملاقات نکنم».

چند روز بعد، علیرضا به نجف و ملاقات امام آمد و در این دیدار، حضرت امام اعتراضش را به این عمل مقامات عراقی بیان داشت. ایشان فرمود: گذشته از این‌که اصلاً رژیم عراق در این مقطع، چنین حقی دارد یا نه، شیوه عمل و برخورد شما با ایرانیان که مسلمان و شیعه و هم مسلک خود شما هستند، بسیار بد و نامناسب است. رژیم عراق با یهودیان هم این چنین برخورد نکرد؛ چون برای اخراج آنها شش ماه مهلت داد که ملک و اموالشان را بفروشند و آماده خروج شوند و تازه پس از گذشت این مدت، شش ماه هم مهلت دوباره داد. اما به ایرانیان فقط شش روز مهلت داده‌اید و این خلاف انصاف و مروت است. نماینده صدام نیز برای توجیه اقدام نادرست رژیم و آرام نمودن حضرت امام، گفت: حکومت عراق برای تسلط بر اوضاع و کنترل رفت و آمد افراد به حوزه نجف که در میان آنها جاسوس هم وجود دارد، مجبور به این کار گردید؛ اگرچه تعدادی از این اشخاص، مأمور ما هستند، اما بعید نیست که به دام جاسوسان اسرائیلی بیافتند و در مقابل دریافت پول بیشتر، برای آنها اقدام به جاسوسی کنند. لذا برنامه ما این است که به کمک شما نظم و ترتیب خاصی در حوزه به وجود آوریم تا ورود و خروج طلاب و مدت تحصیلاتشان در حوزه نجف، مشخص گردد. حضرت امام فرمود: «اولاً من شخصی غریب و تازه وارد در حوزه نجف هستم. ثانیاً اگر قرار باشد که درباره امور حوزه نجف تصمیمی اتخاذ شود، این امر باید به وسیله بزرگان حوزه از جمله آقای خوئی که فعلاً در لندن حضور دارند، صورت بگیرد و تا ایشان مراجعت نکنند، ما در این زمینه تصمیمی نخواهیم گرفت».

به این ترتیب، ملاقات امام با نماینده رژیم بعث پایان گرفت و رژیم برای آرام ساختن امام از گسترش دامنه اخراج ایرانیان و فشار بر آنها به نحو چشم‌گیری کاست.

چگونگی رسیدن وجوهات به حضرت امام

از آن‌جا که رژیم طاغوتی پهلوی به دقت، حضرت امام را زیر نظر داشت و به انحاء گوناگون، می‌کوشید که موقعیت ایشان تضعیف شود، روی این حساب، تلاش می‌کرد که پول و وجوهات شرعیّه که موجب تقویت بنیه مالی و باز شدن دست حضرت امام می‌گردید، لااقل از طرق رسمی و عادی، مثل بانک به ایشان نرسد. لذا مقلّدین و دوستان حضرت امام، سعی می‌کردند از راه‌های دیگر برای رساندن وجوهات به دست ایشان استفاده کنند. یکی از راه‌ها، فرستادن پول به وسیله زوّار عتبات عالیات بود. راه دیگر، ارسال پول به بعضی از کشورهای اروپایی یا همسایه عراق، مثل کویت و بحرین و از آن‌جا به عراق بود؛ ولی عمده‌تاً از طریق زوّار و در مدّت یک هفته یا ده روزی که در عراق بودند، وجوهات به ما یا دفتر حضرت امام می‌رسید. نکته جالب توجه این است که همه این پول‌ها از سوی مقلّدین حضرت امام نبود، بلکه بعضاً افرادی که مقلّد سایر مراجع بودند، به جهت علاقه و افری که به امام داشتند، مبالغی را در کنار وجوهاتی که برای مرجع تقلید خودشان می‌فرستادند، به عنوان هدیه برای حضرت امام ارسال می‌کردند.

یکی دیگر از راه‌های کسب وجوهات برای مراجع، فرستادن نمایندگان به مکه و مدینه در ایام برگزاری مراسم حج بود. از طرف حضرت امام نیز بنده دو سال متوالی برای این مأموریت عازم حجاز شدم و اگرچه بعضی از دوستان تمایل داشتند که مرحوم حاج آقا مصطفی به این مأموریت بروند، منتها خود حضرت امام نپذیرفت و برای من اجازه‌نامه بلند بالایی نوشت و وکالت داد که از طرف ایشان به امور وجوهات پردازم و در ملاقاتی که قبل از تشرّف به مکه مکرّمه به منظور رهنمود و

خاتم یزدی - سید عباس + ۱۶۹

نصیحت خواستن با حضرتشان داشتم، فرمود: «آقا سید عباس! من هیچ‌گاه به دنبال پول نبوده‌ام و نمی‌خواهم دوستان و اطرافیانم هم به دنبال پول بروند، لذا از شما می‌خواهم که در این سفر در پی جمع‌آوری وجوهات از این کاروان به آن کاروان نروید. بلکه تنها هدفتان رفع مشکلات مردم باشد و در صورت مراجعه افراد به شما، سعی کنید به نحو احسن با آنها برخورد نموده و مشکلات و مسائل شرعی‌شان را حل کنید». بنده نیز با جان و دل، نصایح امام را پذیرفتم و بار سفر را بستم و دست بر قضا، مراجعات فراوانی به بنده شد و وجوهات خیلی زیادی از این طریق جمع گردید. سال بعد از آن هم که مصادف شد با هجرت حضرت امام به پاریس، باز بنده به نمایندگی از سوی ایشان راهی سرزمین حجاز شدم. به هر حال، این‌ها عمده راه‌ها و روش‌های ارسال و جمع‌آوری وجوهات و سایر پول‌هایی بود که در اختیار امام قرار می‌گرفت و در مجموع، به‌رغم خواست و میل رژیم پهلوی، مبالغ هنگفتی به دست امام می‌رسید و به جرأت می‌توان گفت که هیچ زائری وارد نجف نمی‌شد، مگر این‌که پولی را برای حضرت امام می‌آورد.

نحوه توزیع وجوهات و پرداخت شهریه

حضرت امام در ابتدا به جهت کمبود پول، وجوهات دریافت شده را هر چند وقت یک بار به صورت تقسیمی و عیدی و به مقدار دو یا سه دینار بین طلاب توزیع می‌نمود؛ اما بعد از حدود دو - سه ماه و زیاد شدن وجوهات، پخش این مبالغ حالت منظم و مرتبی یافت و به شهریه تبدیل شد و با ماهی پنج دینار در اول امر آغاز و در سال‌های پایانی به پنجاه دینار رسید. در مجموع، شهریه و پولی که از سوی امام به طلاب می‌رسید، بیشتر بود؛ چون ایشان علاوه بر شهریه معمول، در اعیاد و ایام ولادت ائمه معصومین هم مبلغی را به عنوان عیدی پرداخت می‌کرد. گذشته از این موارد، حضرت امام در پرداخت شهریه، دارای ویژگی‌های منحصر به فردی بود که به

بعضی از آنها اشاره می‌کنم.

ویژگی اول، این بود که شهریه ایشان برخلاف معمول بین همه اشخاص و ملیت‌ها به طور مساوی توزیع می‌شد، در حالی که پیش از این، سایر مراجع بین طلاب و فضلا فرق می‌گذاشتند و به عنوان مثال به طلاب پاکستانی و هندی و افغانی نصف شهریه و یا ربع شهریه یک طلبه ایرانی یا عرب را می‌دادند، که با آمدن امام و شروع شهریه به وسیله ایشان، به تدریج این تبعیض از میان برداشته و یا لا اقل از شدتش کاسته شد. البته از امام هم خواسته می‌شد که شهریه، با توجه به امتیازاتی که طلاب دارند پرداخت شود، همچنان که مرحوم حاج آقا مصطفی به امام پیشنهاد کرد که شهریه در یک سطح عمومی و در حد سه - چهار دینار و به همه طلاب پرداخت شود و یک سطح خصوصی نیز برای فضایی صاحب امتیاز در نظر گرفته شود که حضرت امام نپذیرفت و فرمود: «من این کار را نخواهم کرد، اگر نوبت به تو رسید این طور عمل کن. اگرچه می‌دانم تو هم این کار را نخواهی کرد». به هر حال، حضرت امام با آن دوراندیشی و تدبیر عمیقی که داشت از این کار خودداری کرد؛ چون ایشان علاوه بر ویژگی‌های اخلاقی، روحیه عدالت‌جویانه‌ای داشت که وادارش می‌ساخت بین طلاب تبعیض قائل نشود و در اندیشه برقراری مساوات باشد.

ویژگی دوم شهریه حضرت امام، این بود که بدون هیچ چشم‌داشتی از فضلا و سرشناسان حوزه، پرداخت می‌گردید، در حالی که اکثر پرداخت‌کنندگان شهریه، توقعات و انتظارات زیادی از دریافت‌کنندگان، به ویژه آنها که از اسم و رسمی برخوردار بودند، داشتند؛ از جمله این توقعات، حضور در جلسات درس یا نماز جماعت و مجالس روضه و همچنین رفت و آمد و حضور در بیرونی مرجع و پرداخت‌کننده شهریه بود. افرادی که در این محافل و مجالس شرکت می‌کردند، از مزایای بیشتری نسبت به دیگران بهره‌مند می‌شدند، در حالی که حضرت امام با این نوع مسائل به شدت مخالف بود و همواره به دست‌اندرکاران امور دفتری و بیرونی

خاتم یزدی - سید عباس + ۱۷۱

تذکر می داد که توقع نداشته باشند افرادی حتماً به دفتر و بیرونی بیایند و یا در جلسات درس امام و یا نماز جماعت ایشان شرکت نمایند. اگر گاهی این نوع حرف‌ها در بیرون مطرح می‌شد و به گوش امام می‌رسید، عصبانی می‌شد که چرا مانع این نوع صحبت‌ها در بیرونی نشده‌اند؟ امام در این زمینه می‌فرمود: «مگر این پول‌ها و جوهات جزء اموال شخصی ماست که در قبالتش توقعات بی‌جا از مردم داشته باشیم؟ نقش ما در این میان، بیش از نقش یک صراف نیست که از یک دست پول را از مردم می‌گیرد و با دست دیگر معادل آن را پس می‌دهد».

پاسخ‌گویی به سؤالات و استفتائات

هر شب در بیت امام به طور معمول دو جلسه برگزار می‌شد؛ یک جلسه عمومی که برای دیدار و گفت‌وگوی مردم با حضرت امام ترتیب داده می‌شد و ایشان غالباً دو - سه ساعت که از شب می‌گذشت، تشریف می‌آورد و حدوداً نیم ساعت در بیرونی می‌نشست و با اشخاصی که حضور داشتند، دیدار و گفت‌وگو می‌کرد. جلسه دیگر، جلسه پاسخ به سؤالات شرعی یا استفتائات بود که بنده و آقای قدیری و آقای کریمی، برگزار می‌کردیم. زمان برگزاری این جلسه، معمولاً بعد از نماز مغرب و عشا بود؛ یعنی ما بعد از این که نماز جماعت را در مدرسه مرحوم آقای بروجردی پشت سر امام می‌خواندیم، به بیت امام بر می‌گشتیم و جلسه را آغاز می‌کردیم. سابقه این جلسه اگرچه به قبل از رحلت مرحوم آقای حکیم بر می‌گشت، اما بعد از رحلت ایشان و زیاد شدن مراجعات و سرازیر شدن سؤالات و استفتائات، رونق بیشتری گرفت. البته سؤالات عمدتاً از کشورهای مثل افغانستان و پاکستان و بعضی از دُول عربی می‌آمد و اما از ایران ما نامه‌های کم‌تری دریافت می‌کردیم. در خصوص شیوه پاسخ‌گویی به سؤالات نیز باید گفت که طبق معمول با همفکری و بحث و تبادل نظر بین ما سه نفر، صورت می‌گرفت و اگر احیاناً به نتیجه نمی‌رسیدیم، از خود امام کمک

می‌گرفتیم و جواب سؤال را می‌دادیم.

دیدگاه مردم درباره‌ی اطرافیان حضرت امام

یاران و علاقه‌مندان نزدیک حضرت امام را به دو گروه کلی می‌توان تقسیم کرد. گروه اول، جمعی از فضلا و شاگردان سایر آقایان بودند که با آمدن امام به نجف اشرف، به محفل درس ایشان آمدند و شیفته‌ی ویژگی‌های علمی و اخلاقی ایشان شدند و به تدریج در ردیف یاران خاصّ امام قرار گرفتند. این عده، علاوه بر شرکت در محافل درس و بحث امام و حضور در نماز جماعت ایشان، در کار تنظیم و تدوین آثار مکتوب امام هم مشارکت داشتند، اما در کارهای سیاسی و مبارزاتی نقشی نداشتند و دخالت نمی‌کردند. به همین خاطر، این‌ها در دیدگاه مردم در ردیف سایر فضلا و طالبان علم به شمار می‌آمدند، ولی هیچ‌انگ و تهمتی نمی‌توانستند به این‌ها بزنند و مثلاً بگویند شما به خاطر پول دور آقای خمینی جمع شده‌اید، چون امام را می‌شناختند و می‌دانستند اهل این حرف‌ها نیست، تنها این‌ها را به جهت نزدیکی به امام، مورد نکوهش قرار می‌دادند و می‌گفتند: چرا جزء یاران ایشان شده‌اید، در حالی که آخر و عاقبت کار ایشان به خاطر فعالیت‌های سیاسی و انقلابی، معلوم و قابل پیش‌بینی نیست؟

اما گروه دوم از یاران امام را عمدتاً افراد مبارز و انقلابی تشکیل می‌دادند؛ منتها خود این گروه به دو قسم تقسیم می‌شدند، عده‌ای از این‌ها قبل از ورود امام به نجف به خاطر فعالیت‌های سیاسی از سوی رژیم، تحت تعقیب قرار گرفته و به عراق فرار کرده بودند، اما گروه دوم بعد از تبعید امام به عراق، به تدریج وارد نجف شده و مشغول فعالیت و مبارزه سیاسی در کنار حضرت امام گردیده بودند، اگرچه به صورت نامرتب در درس و بحث هم شرکت می‌کردند. متأسفانه این عده مورد آماج تهمت‌ها و برچسب‌ها از سوی مخالفان و معاندان و بعضی از مردم قرار می‌گرفتند.

خاتم یزدی - سید عباس + ۱۷۳

گاهی این‌ها را توده‌ای و کمونیست می‌نامیدند و یک روز این جوانان انقلابی و مسلمان را لیبرال‌منش به حساب می‌آوردند و معمولاً اتهاماتی از این دست زده می‌شد و در بین عامه، پخش می‌گردید.

به‌رغم همه این تلاش‌ها و ایراد تهمت‌های ناروا به دوستان و یاران حضرت امام، به جهت شخصیت مستحکم و پر صلابت و فرهیخته و مهذب ایشان، نتوانستند کاری از پیش ببرند و خدای ناکرده لطمه و خدشه جبران‌ناپذیری به ایشان و اطرافیان و هوادارانش وارد سازند.

یکی از بزرگان نجف در توصیف شخصیت حضرت امام گفته بود: معمولاً این اطرافیان بزرگان و مراجع هستند که مراجع را با تبلیغ و جمع‌آوری وجوهات و طرق دیگر، حفظ کرده و در میدان نگه می‌دارند و با بزرگ داشتن شخصیتش، از تعرضات مصون می‌کنند، اما برخلاف دیگران، این حضرت امام بود که اطرافیان را حفظ کرده و با متانت و صبری که دارد از خطاهای احتمالی آنها می‌گذرد و با حمایتش، مانع تعرض مخالفان و معاندان به آنها می‌گردد.





بایرنجای محمد علی

- نام: عبدالرحمن
- شهرت: خدائی
- نام پدر: مصطفی
- زادگاه: بوئین سفلی از توابع شهرستان بانه
- سال تولد: ۱۳۲۰ شمسی
- مسئولیت: امامت جمعه شهرستان بانه؛ نماینده دوره چهارم مجلس خبرگان رهبری از استان کردستان و عضویت در شورای روحانیت و آموزش و پرورش شهرستان بانه.



دوران کودکی و تحصیلات

این جانب به سال ۱۳۲۰ شمسی در روستای بوئین سفلی - که الان به شهر بوئین موسوم است - از توابع شهرستان بانه در خانواده‌ای کشاورز به دنیا آمدم. مقطع ابتدایی را در مدرسه روستا تحصیل کردم و روخوانی قرآن مجید را در زادگاهم فرا گرفتم. در سال ۱۳۳۲ شمسی به منظور تحصیل علوم دینی به زی طلبگی در آمدم و در منطقه بانه، سقز، سنندج و مریوان در محضر اساتید معروف، آقایان جناب حاج ملا محمود محمدی، جناب حاج ملا عبدالله حیدری، جناب ملا شیخ حسین خان، جناب حاج ملا عبدالله محمدی و جناب حاج ملا سید علی خالدی «کثر الله أمثالهم» تلمذ کردم. در سال ۱۳۴۴ شمسی در محضر علامه جناب حاج ملا محمد باقر مدرسی؛ بالک مریوان به اخذ اجازه افتاء و تدریس مفتخر شدم. در سال ۱۳۶۲ شمسی در دوره تخصصی که از طرف مرکز بزرگ اسلامی در تهران دایر شده بود، شرکت نمودم.

فعالیت مذهبی و علمی

از سال ۱۳۴۵ شمسی بدون وقفه به تدریس و تبلیغ مسلمانان پرداختم. به محض اتمام دوره تحصیلات و کسب اجازه افتاء و تدریس، در روستای کانی بند بانه به عنوان مدرس و امام جماعت روستا، به آموزش علوم دینی به طلاب و تبلیغ مبانی اسلام به مردم مسلمان مشغول بودم تا سال ۱۳۵۷ شمسی که به روستای نور نقل

مکان کردم. در سال ۱۳۶۰ شمسی به شهرستان بانه نقل مکان کردم و از سوی مردم محله‌ای که در آن ساکن شدم، به عنوان امام جماعت مسجد رسالت انتخاب شدم که این مسند تاکنون برقرار است. ضمناً از سال ۱۳۶۰ شمسی به عنوان مدرس در مدرسه علوم دینی شهرستان بانه به همکاری با مرکز بزرگ اسلامی پرداخته‌ام که در تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۶۱ شمسی، به سمت امام جمعه شهرستان بانه منصوب شدم و از آن موقع تاکنون به تبلیغ و ارشاد مؤمنین مشغولم - لله الحمد و الشکر -

فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی

این جانب از بدو انقلاب اسلامی، همواره در جهت تنویر افکار عمومی مردم و گرایش به سمت اسلام تلاش و کوشش داشته‌ام. از جمله در دوازده فروردین ۱۳۵۸ شمسی در جهت رأی به نظام جمهوری اسلامی تلاش فراوان داشتم. پس از آن نیز در بحبوحه‌های مختلف، هم‌سنگر مدافعین نظام بوده‌ام، به خصوص در زمان جنگ برای تقویت روحیه رزمندگان اسلام، به جبهه‌های جنوب و غرب از جمله جزیره مجنون و حلبچه عزیمت نمودم. همچنین بیش از ده سال به عنوان رئیس هیأت مدیره هلال احمر بانه، هم‌سنگر امدادگران آن جمعیت ایثارگر بوده‌ام، علاوه بر این‌ها امامت جمعه شهرستان بانه و تدریس علوم دینی را نیز در کارنامه خدمات خود دارم و هم‌اکنون نیز نماینده مردم شریف استان کردستان در مجلس خبرگان رهبری می‌باشم. صلی الله و سلم علی سیدنا محمد و آله و محبیه اجمعین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

با درود و سلام بر روان پاک بنیان‌گذار جمهوری اسلامی؛ امام خمینی - رحمة الله علیه - و آرزوی صحت و سلامتی برای وجود خلف صالح ایشان؛ حضرت آیه الله خامنه‌ای - دام ظلّه العالی - .



بیرنجای رهبری

- نام: رضا
- شهرت: رضانی
- نام پدر: عباس
- زادگاه: محله احمد گواراب شهر رشت
- سال تولد: ۱۳۴۲ شمسی
- مسئولیت: مسئول مرکز اسلامی امام علی علیه السلام در شهر وین اتریش و نماینده دوره چهارم مجلس خبرگان رهبری.



تولد و دوران تحصیل

این جانب رضا رضانی، فرزند مرحوم عباس در تاریخ دوم اسفند ۱۳۴۲ در محله احمد گواراب شهر رشت در خانواده‌ای متوسط و مذهبی به دنیا آمدم. در سال ۱۳۵۷؛ زمان انقلاب شکوهمند مردم مسلمان ایران به رهبری حضرت امام خمینی علیه السلام حدود پانزده سال داشتم که در حین تحصیل دروس کلاسیک، به کارهای مربوط به امور مسجد نیز می‌پرداختم و در تأسیس انجمن اسلامی پایگاه مسجد، نقش فعال داشتم. از سال ۱۳۵۹ به خاطر علاقه زیاد به دروس علوم دینی به صورت رسمی درس حوزه را آغاز نمودم. پیش از آن، به صورت غیر رسمی در دروس عربی و دینی کلاس‌های دانشگاه شرکت می‌کردم. از سال ۱۳۵۹ تا سال ۱۳۶۲ در حوزه علمیه رشت نزد اساتیدی از جمله آیة‌الله لاکانی و استاد ظهیری، قاهری و دیگران، دروس ادبیات، منطق، اصول و فقه را خواندم و پس از آن، با مشورت اساتید خود به مشهد مقدس رفتم و تا سال ۱۳۶۷ در آن حوزه، دروس سطح عالی را نزد حضرات آیات سید جواد فقیه سبزواری، صالحی خراسانی، مرتضوی، رضازاده و سعیدی و نیز بخشی از حکمت شرح منظومه را نزد علامه سید جلال الدین آشتیانی فرا گرفتم.

سپس برای تکمیل تحصیلات عالی، عازم حوزه علمیه قم شدم و دروس خارج فقه و اصول را تا سال ۱۳۸۰ از محضر اساتید بزرگوار حضرات آیات فاضل لنکرانی، بهجت فومنی، مکارم شیرازی، وحید خراسانی، جوادی آملی، سبحانی و مددی

خراسانی استفاده کردم و بحمدالله بیشتر تقریرات مباحث، موجود می باشد. البته مباحث رجالی را از حضرات آیات شبیری زنجانی و جعفر سبحانی فراگرفتم و به خاطر علاقه به مباحث قرآنی، قریب شش سال در حلقه درس تفسیر حضرت آیةالله جوادی آملی حضور داشته و در این مدت، با مبانی تفسیری استاد آشنا شدم و پس از آن نیز مباحث معظم له را پی گیری می کردم و بحث های علوم قرآنی را در محضر مرحوم آیةالله معرفت فراگرفتم.

مباحث کلامی و فلسفی را از سال ۱۳۶۱ با شرکت در درس ها و مطالعه، پی گیری نموده و این توفیق را داشتم که کتاب های حادی عشر، تجرید الاعتقاد، الهیات، بدایة الحکمه، نهاية الحکمه، شرح منظومه، الاشارات و التنبيهات، شواهد الربوبية، الهیات شفای بوعلی و اسفار را نزد اساتید بزرگوار بگذرانم.

اساتید این جانب برای این دروس، استاد قاهری، آیةالله لاکانی، علامه سید جلال الدین آشتیانی، آیةالله حکیم عسکری گیلانی، آیةالله علامه جوادی آملی، آیةالله علامه حسن زاده آملی، آیةالله انصاری شیرازی، آیةالله دکتر احمد بهشتی بودند و ضمناً حدود شش سال در حلقه درس خارج اسفار که هفته ای سه جلسه پس از نماز مغرب و عشا با حدود ۱۰ نفر از فضلا، در محضر حضرت علامه جوادی آملی تشکیل می شد، شرکت می کردم.

در عرفان، کتاب های تمهید القواعد ابن ترکه اصفهانی، مصباح الانس و فصوص الحکم را نزد اساتید بزرگوار آیةالله حکیم عسکری گیلانی، آیةالله علامه جوادی آملی و آیةالله علامه حسن زاده آملی فراگرفتم.

این جانب ضمن تعلم و یادگیری علوم نقلی و عقلی، بر اساس سیره و روش حوزویان، از سال ۱۳۶۰ همه کتب حوزوی از مقدمات تا پایان سطوح عالی را به ترتیب مباحثه و تدریس کردم. لازم به یادآوری است، ضمن تدریس ادبیات، منطق، اصول و فقه با محوریت کتابهای حوزوی، بخاطر علاقه و تخصص به تدریس کتب

رمضانی - رضا + ۱۸۳

کلامی، فلسفی، اخلاقی، عرفانی و تفسیری نیز اشتغال داشتم. به این ترتیب که در کلام، کتاب‌های حادی عشر، بدایة المعارف فی شرح العقائد الامامیه، تجرید الاعتقاد و الالهیات استاد سبحانی و در فلسفه نیز، کتاب‌های آموزش فلسفه، بدایة الحکمة، نهاية الحکمة، شرح منظومه حکیم سبزواری، جلد اول اسفار، الاشارات و التنبیها و در اخلاق و عرفان، کتاب‌های اخلاق ناصری، معراج السعاده، جامع السعادات، المحجة البيضاء، منازل السائرين، مرصاد العباد و اللمع و تمهید القواعد و نیز در تفسیر، کتاب جوامع الجامع و مجمع البیان را تدریس کردم. در مدت چهار سال نیز درس خارج فقه و اصول را مباحثه می‌کردم. در کشور اتریش ضمن اشتغالات تبلیغی و اداره مرکز اسلامی امام علی علیه السلام، به مباحثه اجتهاد و تقلید برای چند نفر اشتغال دارم که مباحث آن در حال آماده‌سازی برای چاپ است و اکنون بحث ارتداد را با چند تن از فضلا در هامبورگ مباحثه می‌نمایم.

مدارج علمی

در سال ۱۳۷۰ در کنکور کارشناسی ارشد تربیت مدرس دانشگاه قم شرکت کردم و پس از قبولی و گذراندن واحدهای درسی در رشته الهیات، فارغ التحصیل شدم. از جمله اساتید این جانب در تربیت مدرس دانشگاه قم مرحوم آیه الله معرفت، دکتر احمد بهشتی، دکتر علی شریعتمداری، دکتر اعوانی و دکتر دینانی بودند. پایان نامه این جانب با عنوان «اسماء الهی از دیدگاه قرآن و عرفان» با راهنمایی آقای دکتر دینانی و مشاوره آیه الله انصاری در سال ۱۳۷۳ با نمره نوزده دفاع گردید و رساله دکترای این جانب در رشته فلسفه اخلاق با عنوان اخلاق جهانی از دیدگاه علامه طباطبایی و هانس کونگ بوده است.

در سال ۱۳۸۱ برای سطح چهار شرکت نمودم و با ارائه رساله علمی، سطح چهار و سپس در آموزن خبرگان رهبری شرکت نموده و اکنون عضو مجلس خبرگان رهبری

۱۸۴ + خبرگان ملت / دفتر سوّم

در دوره چهارم می‌باشم.

دوران تدریس

از سال ۱۳۶۸، تدریس در دانشگاه را آغاز کردم. در مقطع کارشناسی، دروسی چون متدولوژی، عرفان اسلامی، مرصاد العباد، کلام اسلامی، کلام جدید، تفسیر قرآن، معارف اسلامی، اخلاق اسلامی، تاریخ اسلام و متون اسلامی و در مقطع کارشناسی ارشد، درس قواعد فقهیه، تفسیر و فلسفه را تدریس نموده‌ام. در ضمن، استاد راهنما و مشاور چندین پایان‌نامه در مقطع کارشناسی ارشد و دکترا در حوزه و دانشگاه بوده و اکنون به عنوان استاد راهنما و مشاور چند رساله علمی در سطح سه و چهار حوزه می‌باشم.

از دیگر فعالیت‌های علمی این‌جانب عضویت در گروه کلام و فلسفه دائرة المعارف قرآن کریم، کارشناس علوم قرآنی و تربیتی رادیو معارف، کارشناس دینی برنامه‌های چند شبکه سیما و عضو هیأت علمی ارزیابی کتب حوزوی بوده است و از سال ۱۳۸۱ تا کنون، عضو هیأت علمی - پژوهشی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی می‌باشم.

در سال ۱۳۷۹، مؤسسه دین و اخلاق را با برخی از دانش‌آموختگان حوزوی و دانشگاهی تأسیس نمودیم که با نگاه تخصصی در حوزه اخلاق به مباحث گوناگون در این رشته پرداخته می‌شود.

تألیفات و فعالیت‌های علمی و فرهنگی

از جمله فعالیت‌های علمی این‌جانب تألیف کتب بوده که تاکنون ۲۰ کتاب به چاپ رسیده که عبارتند از: آراء اخلاقی مرحوم علامه طباطبائی (ره)، اسمای الهی از دیدگاه قرآن و عرفان، درآمدی بر کلیات گناه‌شناسی، فرهنگ‌سازی دینی در نهضت عاشورا،

رمضانی - رضا + ۱۸۵

دینداری و دین‌باوری در نهضت عاشورا، اصلاح‌گری و اصلاحات عاشورایی، آسیب‌شناسی در نهضت عاشورا، اخلاق در رابطه‌ها، تأملی بر کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان، آیین آدینه (مجموعه مقالات ۱) عارفانه‌ها (مجموعه مقالات ۲) چند پژوهش قرآنی (مجموعه مقالات ۳)، نگرشی بر خودنوعی انسان، درآمدی بر نظام حقوقی و اخلاقی خانواده، ندای آدینه، شرح حدیث عنوان بصری، جوانه زندگی و زندگی جوان، اخلاق و عرفان، الاسماء الحسنی فی منظر القرآن و العرفان و قرآن و زندگی می‌باشد و ۶ اثر دیگر که عبارتند از: الاجتهاد و التقلید، نفاق‌شناسی، انسان‌شناسی در قرآن، آخرین وصیت (شرحی بر وصیت‌نامه حضرت امیر المؤمنین (ع)) و تبلیغ در اسلام و شرح بخشی از مکاسب محرمة شیخ اعظم انصاری (ره) در حال آماده‌سازی برای چاپ می‌باشد و حدود ۲۰ مقاله هم در موضوعات مختلف که در همایش‌ها و سمینارها در داخل و خارج کشور ارائه گردیده تاکنون به چاپ رسیده است. همچنین حدود ۲۵ اثر در زمینه‌های مختلف فیش‌برداری شده که امیدوارم به تدریج و با توفیق الهی این مباحث بازنویسی گردد و زمینه چاپ برای این مجموعه فراهم گردد. این عناوین در موضوعات اخلاقی، تفسیر قرآن و نهج البلاغه، مباحث اجتماعی و تاریخی و شرح برخی از کتب حوزه می‌باشد.

فعالیت‌های فرهنگی از جمله برنامه مستمر اینجانب بود که در هر زمانی حسب شرایط و نیازها بخشی از زمان را به ویژه در ایام غیر درسی به خود اختصاص می‌داد. از جمله تأسیس مجموعه فرهنگی - دینی عترت که متشکل از سه رکن (هیئت متوسلین به ائمه اطهار علیهم‌السلام)، کانون فرهنگی - دینی ثقلین، مؤسسه خیریه حضرت ابوالفضل علیه‌السلام می‌باشد که بحمدالله اکنون مشغول خدمت و فعالیت دینی و فرهنگی در شهرستان رشت می‌باشند.

لازم به یادآوری است که بخشی از فعالیت‌های فرهنگی در چهار سالی بود که به

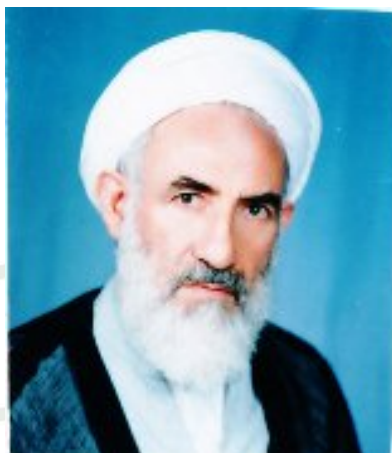
عنوان امام جمعه و نماینده ولی فقیه از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۴ در کرج بودم. با این که دوران بسیار پرکار و پر مشغله‌ای بود، چون کرج یک کلان‌شهر و با فرهنگ‌ها و ملیت‌های مختلف می‌باشد، اما بحمدالله پر نتیجه هم بود.

از دیگر فعالیت‌های دینی و فرهنگی این جانب، توفیق تبلیغ، خصوصاً در ایام محرم و صفر و ماه رمضان بود که بیشتر مباحث مطرح شده، مضبوط و در حال آماده‌سازی برای چاپ می‌باشد. همچنین در ضمن فعالیت‌های علمی و تدریسی در قم، به مدت چهار سال از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۰ مسئولیت نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه قم را عهده‌دار بودم که به گمانم فعالیت‌های دینی و فرهنگی خوبی در آن مدت انجام گرفته است.

با توفیق الهی چندین بار در ایام هشت سال دفاع مقدس به عنوان طلبه بسیجی در جبهه حضور پیدا کردم و به یقین خاطرات آن دوران هیچگاه از یاد و ذهن این جانب نمی‌رود، زیرا بهترین و با معنوی‌ترین دوران بوده و در آن با دوستان پاک و مطهری آشنا شدیم که اکثر آنها به لقاء الهی پیوستند. امید است خدای متعال توفیق دهد که از شفاعت آن شاهدان شهید و شهیدان شاهد بهره‌مند شویم.

از تیرماه ۱۳۸۵ تا تاریخ دیماه ۱۳۸۸ مدیر مرکز اسلامی امام علی علیه السلام وین بودم و از تاریخ ۱۰ اردیبهشت ۸۸ تاکنون (با حفظ سمت در مسئولیت قبلی تا دیماه ۸۸) مسئولیت مرکز اسلامی هامبورگ و نمایندگی مرجعیت اعلای شیعه را عهده‌دار می‌باشم و در تاریخ ۱۳۸۹/۷/۲۴ در دومین اجلاس هیئت اتحادیه سراسری شیعیان آلمان به اتفاق آراء به عنوان رئیس هیأت علماء برای نظارت و داوری این اتحادیه انتخاب شدم.

از خدای متعال مسألت می‌نمایم که نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران را به دولت کریمه و جهانی حضرت مهدی (عج) متصل فرماید.



محمد باقر
بیرنجی

- نام: عباسعلی
- شهرت: سلیمانی
- نام پدر: علیجان
- زادگاه: روستای امیر کلا از منطقه انور شهرستان سوادکوه
- سال تولد: ۱۳۲۶ شمسی
- مسئولیت: نماینده ولی فقیه در استان سیستان و بلوچستان و امام جمعه زاهدان و نماینده دوره چهارم مجلس خبرگان رهبری.



تولد و دوران تحصیل

این جانب عباسعلی سلیمانی، فرزند علیجان، دارنده شناسنامه شماره هشت، صادره از سوادکوه در مورخه ۱۳۲۶/۳/۳ در روستای امیرکلا از منطقه انور در شهرستان سوادکوه در یک خانواده مذهبی سنتی با پیشه کشاورزی، چشم به جهان گشودم. پس از طی تحصیلات ابتدایی بر اساس علاقه وافر والدین، خاصه والده در سن دوازده سالگی در سال ۱۳۳۸ جهت گذراندن تحصیلات حوزوی در معیت برخی از طلاب منطقه، زیر نظر یکی از روحانیون به نام حجة الاسلام سید مهدی ادیانی که از اقوام بودند، به حوزه علمیه قم مشرف شدم. مدت توقف ما به خاطر عدم ثبات این عزیزان در قم، چهار ماهی بیشتر نبود. در مراجعت آقایان به شمال ما نیز که از زندگی پرتوی و تبعی برخوردار بودیم، به ناچار مراجعت کردیم. یک سالی پیش روحانیون منطقه حضور یافتیم، اما چون تدریس حضرات پایدار و مرتب نبود، و سیستم حوزه علمیه و حضور طلاب و همکلاسی و همدرسی و هم مباحثه‌ای وجود نداشت، فرصت موجود نیز به بطالت گذشت تا آن‌که در چهارده سالگی؛ یعنی در سال ۱۳۳۹ به محضر آية الله کوهستانی و به حوزه علمیه کوهستان که از قراء بهشهر بود، شرفیاب و به مدت سه سال، علاوه بر تحصیل پایه‌های ادبیات، از نفس‌های قدسی و معنوی این عارف واصل، بهره بردیم. در سن هفده سالگی به حوزه علمیه مشهد مقدس مشرف و در مدرسه سلیمان‌خان که زیر نظر آية الله کفائی خراسانی با مقررات سنگینی اداره می‌شد،

اسکان یافتیم. مجدداً جهت مرور بیشتر و دقیق‌تر بر ادبیات و منطق، به دروس عزیزانی چون واعظی بربری (سیوطی و شمسیه)، هاشمی (مغنی اللیب و جامی)، صالحی بربری (حاشیه ملا عبدالله) و ادیب نیشابوری (مطول)، حضور یافتیم. در دروس فقه و اصول از محضر اعظامی چون: مدرسی و محامی (جلد اول و دوم شرح لمعه)، فائقی (معالم الاصول)، واعظ طبسی (قوانین الاصول)، مهدوی دامغانی (رسائل و مکاسب) و هم‌زمان درس تفسیر آیه‌الله میرزا جواد آقا تهرانی بهره بردیم. در سال ۱۳۴۶ به قم مشرف و در مدرسه علمیه خان‌که زیر نظر فرزندان برومند آیه‌الله العظمی بروجردی قرار داشت، مستقر شدیم و برخی از دروسی را که در مشهد گذرانده بودیم به خاطر تفاوت در تدریس و کیفیت بالاتر تدریس قم، دوباره گذرانیدیم. و از محاضر آیات مصطفی اعتمادی (رسائل)، مشکینی (مکاسب)، فاضل لنکرانی و سبحانی (جلدین کفایة الاصول) متنعم شدیم. هم‌زمان از تفسیر آیه‌الله خزعلی و منظومه آیه‌الله محمدی گیلانی و آیه‌الله محمد یزدی و اسفار آیه‌الله جواد آملی و دوره آموزش نویسندگی و آشنایی با قلم از مکتب آیه‌الله سبحانی و مصطفی زمانی مستفیض شدیم.

سال ۱۳۴۹ در سن بیست و سه سالگی در دروس خارج فقه و اصول آیات عظام میرزا هاشم آملی، گلپایگانی و وحید خراسانی شرکت کردم. هم‌زمان اقتصاد در نهج البلاغه را از محضر آیه‌الله نوری همدانی و مباحث کلامی و اعتقادی را از محضر آیه‌الله مکارم شیرازی، مستفیض می‌شدیم.

پیروزی انقلاب و ادای وظیفه

پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی و شکل‌گیری سیستم قضایی کشور جهت تکمیل کادر قضایی، دست نیاز به حوزه علمیه قم دراز شد. بیش از چهارصد نفر از طلاب در آزمون قضایی شرکت جستند که سی و اندی نفر قبول شدیم. از آن‌جا

سلیمانی - عباسعلی + ۱۹۱

که بنده از سال ۱۳۵۳ در بابل سر سابقه منبر داشتم و برای دانشجویان آن جا جلسات تفسیر آیات جهاد و مباحث اعتقادی بر پا کرده بودم و نسل جوان ارتباط تنگاتنگی با این جانب داشتند و همچنین به دلیل آن که بعد از پیروزی انقلاب، گروهک ها به ویژه منافقین در آن جا فعال شدند، بزرگانی چون آیة الله العظمی میرزا هاشم آملی و حضرات آیات جوادی آملی، مشکینی، سید جعفر کریمی، مصلحت را در این دیدند که امامت جمعه ای آن شهر را به من محول نمایند. از این رو، در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۱۷ به این سمت منصوب شده و یک سال بعد، بدون اطلاع این جانب مسئولیت نهاد نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه مازندران را بر عهده بنده قرار دادند، بعدها کل آموزش عالی مازندران و گلستان به عهده حقیر واگذار گردید و در سال ۱۳۸۰ سمت امامت جمعه زاهدان و نمایندگی مقام معظم رهبری در استان سیستان و بلوچستان و در سال ۱۳۸۲ مسئولیت نمایندگی معظم له در امور اهل سنت این استان به عهده بنده گذاشته شد. در نتیجه، رسالت برپایی وحدت و حفظ و رشد آن و ایجاد صلح و صفا و صمیمیت منطقه به عنوان یک رسالت بسیار خطیر و سنگین، بر شانه ام قرار گرفت.

خدمات ارائه شده در بابل سر و مازندران

احداث المهدی با مساحت چهار هزار و دویست متر مربع؛
احداث حوزه علمیه امام هادی در سه طبقه با مساحت بیش از سه هزار متر مربع
که متأسفانه بعد از انتقال بنده به زاهدان، بلااستفاده ماند؛
احداث هشت باب مدرسه به وسیله خیر بزرگواری به نام حاج غلام حسین
مطهری زیر نظر این جانب؛
احداث پژوهشکده معلمان ضمن خدمت؛
احداث دانشگاه غیر انتفاعی علوم و فنون مازندران مستقر در بابل در جوار دیگر
اعضای هیأت مؤسس و هیأت امناء....

خدمات ارائه شده در زاهدان

توسعه و تجهیز حوزه علمیه امام صادق علیه السلام و ترمیم و تجهیز کتابخانه آن و احداث چند باب واحد مسکونی جهت اسکان اساتید؛
تجهیز نسبی مصلاّی قدس و دیوارکشی عیدگاه المهدی؛
احداث ساختمان اداری نمایندگی ولی فقیه؛
حمایت و پی گیری جهت احداث ده باب مدرسه در مناطق مختلف استان، توسط افراد خیر مدرسه ساز؛
توسعه و ترمیم سالن اجتماعات دفتر....

مسئولیت‌ها

تبلیغ معارف حقه الهیه از سال ۱۳۴۴ تا کنون در استان های مختلف کشور؛
امامت جمعه و عضو شورای ائمه جمعه استان مازندران از ۱۳۵۹ تا ۱۳۸۰؛
مسئول نهاد رهبری در مراکز آموزش عالی ملی، دانشگاه علوم پزشکی مازندران،
دانشگاه علوم پزشکی بابل و مجتمع دانشگاهی کشاورزی و منابع طبیعی گرگان از
سال های ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۵؛
مسئول نهاد رهبری در دانشگاه های آزاد اسلامی منطقه ۳، شامل استان های
گیلان، مازندران و گلستان در سال های ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۰؛
عضو هیأت مؤسس دانشگاه غیرانتفاعی علوم و فنون مازندران و عضو هیأت
امنای همین دانشگاه؛
عضو هیأت مؤسس مرکز آموزش ضمن خدمت معلمان بابلسر؛
امام جمعه زاهدان و نماینده ولی فقیه در استان سیستان و بلوچستان از سال ۱۳۸۰
تا کنون؛

سلیمانی - عباسعلی + ۱۹۳

نماینده ولی فقیه در امور اهل سنت استان سیستان و بلوچستان از سال ۱۳۸۲ تاکنون؛

نماینده رهبری در دانشگاه آزاد اسلامی سیستان و بلوچستان از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۶؛

عضو هیأت امنای دانشگاه علمی سیستان و بلوچستان؛

عضو هیأت امنای دانشگاه علوم دریایی چابهار؛

رئیس هیأت امنای دانشکده‌های علوم قرآنی زاهدان و زابل؛

عضو شورای عالی مجمع تقریب؛

مسئول مؤسسه آموزشی مذاهب اسلامی....





- نام: سید محمد
- شهرت: شاه چراغ (شاه چراغی)
- نام پدر: آقاسیدحسن
- زادگاه: روستای حسن آباد دامغان
- سال تولد: ۱۳۱۳ شمسی
- مسئولیت: امام جمعه سمنان؛ نماینده ولی فقیه در استان سمنان؛ مسئول مجمع علمای مرکز استان سمنان و نماینده دوره چهارم مجلس خبرگان رهبری.



تولد و دوران تحصیل

این جانب سید محمد شاه چراغ معروف به شاه چراغی در سال ۱۳۱۳ شمسی در روستای حسن آباد دامغان متولد شدم. در اوایل بلوغ، وارد حوزه علمیه دامغان شده و حدود ۶ سال نزد اساتید محترم، به تحصیل اشتغال داشتم.

اساتید

اولین استادم برادرم سید طاهر شاه چراغی بود که جامع المقدمات را نزد ایشان خواندم.

در این جا لازم می دانم از چند استاد دیگر هم یاد کنم: ۱. آیه الله شیخ محمدرضا خدایی؛ ۲. آیه الله حاج میرزا آقا عالمی؛ ۳. آیه الله شیخ غلام حسین خیری و بزرگان دیگری که یاد و نام همه را گرامی می دارم و به روان بلندشان درود و صلوات می فرستم.

در سال ۱۳۳۴ شمسی اولین طلبه ای بودم که از حوزه علمیه دامغان، به شهر مقدس قم عزیمت کردم. پس از ورود به قم یک شب را در مسافرخانه نیکنام سپری کردم و با عنایت حضرت معصومه علیها السلام روز بعد در مدرسه فیضیه حجره پیدا کردم. البته مرحوم آیه الله میرزا علی اصغر اشعری در ورودم به مدرسه فیضیه نقش اساسی داشت. خوب است به این نکته اشاره کنم؛ روزی که وارد شهر قم شدم، اول به زیارت

حضرت معصومه علیها السلام مشرف شدم و از حضرت سه حاجت خواستم: ۱. اطّاقی در مدرسه؛ ۲. استادی خوب و ۳. هم‌مباحثه‌ای جدی که بحمدالله به هر سه حاجت رسیدم.

معروف‌ترین اساتید سطح این جانب عبارت بودند از: ۱. آیةالله مشکینی؛ ۲. آیةالله شیخ محمد مجاهدی؛ ۳. آیةالله سلطانی؛ ۴. علامه طباطبایی که مقداری از اسفار و تفسیر قرآن کریم را خدمت ایشان تلمذ کردم؛ ۵. آیةالله سبحانی و ۶. آیةالله حاج آقا مصطفی خمینی (ره) که مقداری از منظومه را نزد ایشان فرا گرفتم. اساتید فراوان دیگری نیز داشتم که نام و یادشان را گرامی می‌دارم و به روان پاکشان درود و صلوات می‌فرستم.

اساتید خارج فقه و اصول این جانب عبارت بودند از: ۱. امام راحل حضرت آیةالله العظمی خمینی کبیر رضوان الله تعالی علیه که تقریباً مدت ۷ سال، درس خاج فقه و اصول را در محضرشان بودم؛ ۲. آیةالله محقق داماد که بعد از تبعید حضرت امام علیه السلام از محضرشان استفاده کردم؛ ۳. آیةالله حاج شیخ مرتضی حائری؛ ۴. آیةالله العظمی حاج سید محمدرضا گلپایگانی که رضوان و رحمت خدا بر او و همه این بزرگان باد.

در سال ۱۳۴۹ شمسی یک سال برای تبلیغ و اقامه جماعت به محمدیه نائین رفتم و در مدرسه تازه تأسیس شده نائین، مقدمات را تدریس می‌کردم و با حجة الاسلام خطیب که مدیر مدرسه بود، مبحث «صلوة جمعه» آیةالله العظمی بروجردی را مباحثه می‌کردم.

تصمیم جدی داشتم که بعد از یک سال دوباره به حوزه علمیه قم برگردم که به علت عیالوار بودن و نداشتن منزل در قم، موفق به بازگشت نشدم و در سال ۱۳۵۱ شمسی، مقیم سمنان شدم و در مسجد عابدینه، سه وقت نماز اقامه کردم که کماکان ادامه دارد.

شاه چراغ - سید محمد + ۱۹۹

از همان زمان، تدریس را در حوزه علمیه صادقیه سمنان شروع کردم که بحمدلله هنوز ادامه دارد - هذا من فضل ربی - شب های پنجشنبه تفسیر موضوعی قرآن را در منزل داشتم که جمعی از فرهنگیان و طلاب و دیگران حضور پیدا می کردند و چون یک کار تازه ای در شهرستان سمنان بود، ساواک این جلسه کوچک را زیر نظر داشت. حوزه علمیه خواهران که الان زیر نظر مدیریت حوزه علمیه قم اداره می شود، پیش از پیروزی انقلاب تأسیس شد و نظارت آن با حقیر بود که الان به عنوان مؤسس حوزه علمیه خواهران شناخته می شوم.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در سال ۱۳۵۸ به امامت جمعه شهر سمنان منصوب شدم که حدود ۲۲ سال در این سنگر انجام وظیفه نمودم و بعد به نمایندگی مقام معظم رهبری در استان سمنان افتخار پیدا کردم.

در سال ۱۳۶۱ با کمک حجة الاسلام شیخ غلامرضا مهدوی در شهرستان مهدی شهر، حوزه علمیه راه اندازی و افتتاح کردیم که در حال حاضر، سی طلبه جوان زیر نظر مدیریت حوزه علمیه قم در آنجا مشغول تحصیل هستند. این حوزه با نام ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - برکاتی با خود داشته و دارد.

فعالاً همه روزه چند ساعت در دفتر نمایندگی ولی فقیه در خدمت مراجعان و محرومان هستیم. امید آن که خداوند با فضل و کرمش قبول فرماید.

بعد از انتخاب این جانب به نمایندگی خبرگان رهبری، به همه مناطق استان به عنوان سرکشی و قدردانی از حضور خوب مردم در پای صندوق های رأی توفیق سفر پیدا کردم و با مشکلات همه مناطق استان آشنا شدم و در رفع آنها پی گیری نمودم.

فعالاً نیز مسئولیت مجمع علمای مرکز استان سمنان را بر عهده دارم.





بیت‌الخانی
محمد باقر

- نام: سید محمد نقی
- شهرت: شاهرخی خرم‌آبادی
- نام پدر: سید علی نقی
- زادگاه: خرم‌آباد
- سال تولد: ۱۳۱۲ شمسی
- مسئولیت: نماینده اولین دوره مجلس شورای اسلامی؛ اولین امام جمعه خرم‌آباد؛ نماینده امام خمینی علیه السلام در بروجرد و بروجن چهارمحال و بختیاری؛ نماینده ولی فقیه در کشورهای جنوب شرق آسیا و نماینده سومین و چهارمین دوره مجلس خبرگان رهبری از استان لرستان.



تولد

این جانب سید محمد نقی شاهرخی، متولد ۱۳۱۳ شمسی در خرم‌آباد، از سادات موسوی لرستان از نسل عبدالله محمد بن عبدالله بن موسی بن جعفر علیه السلام هشتم. محمد بن عبدالله بن موسی بن جعفر علیه السلام به همراه عمویش سید احمد شاهچراغ برای جمع‌آوری نیرو و نبرد با ارتش مأمون برای خون‌خواهی امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به جنوب ایران می‌رفتند که در بین راه خبر شکست قطعی سادات و طرفداران امام علیه السلام و پیروزی مأمون به آنان رسید و همانجا با همدیگر خداحافظی کردند و سید احمد شاهچراغ به طرف شیراز حرکت کرد که اکنون مزارش زیارتگاه علاقمندان به اهل بیت می‌باشد.

حاکم منطقه بنام خلیل اطروش (کر) از وی دعوت بعمل آورد که برای ارشاد مردم در این منطقه اقامت کنند، وی دعوت حاکم را پذیرفت. حاکم زمینی را به نام (دره سید) به ایشان داد و دخترش را به عقد وی در آورد.

سید محمد از این ازدواج صاحب فرزندی شد بنام سید علی.

و سید علی جد اعلای طوائف سادات شاهرخی، طاهری، خلفی، قاسمی و شهنشاهی، بهرامی، سبزواری، مرتضائی، خالدار که همه موسوی هستند، می‌باشد و در مناطق مختلفه لرستان و تعدادی از شهرهای ایران، سکونت دارند و در لرستان در موارد بحرانی و برخوردهای بین طوائف، همواره فصل الخطاب بوده‌اند و حتی در

مواردی که ارتش و قوای دولت نمی توانستند آتش شعله ور جنگ فیما بین این طوائف را خاموش کنند، از این سادات دعوت به عمل می آوردند و با ورودشان به صحنه طرفین به احترام آنها آتش بس اعلام و مذاکره برای صلح را می پذیرفتند.

تحصیلات ابتدایی

دوره ابتدایی و قرآن و تجوید و ریاضیات متداول آن زمان را پیش مرحوم پدرم فرا گرفتم. ایشان در زمانی که هنوز مدرسه دولتی در خرم آباد وجود نداشت، با مطالعاتی پی گیر و مستمر، توانست به مدارج علمی رسیده و استاد علوم ابتدایی و ریاضیات عصر خود شود و پس از افتتاح مدارس دولتی نیز پیشنهاد همکاری با وزارت فرهنگ را رد کردند. به دلیل حرام دانستن حقوق دولتی و همکاری با رژیم دین ستیز پهلوی و آنها نیز از چاپ صدها مسئله و حل آنها که به وسیله ایشان طراحی شده بود، استنکاف کردند.

اینجانب نیز با شرکت در امتحانات نهایی و مطالعه کتب درسی مدارس و دبیرستانها، ششم ابتدایی و سیکل و بالاخره دیپلم را گرفتم و مقارن آن به تحصیل در رشته های علوم حوزوی نیز پرداختم.

تحصیلات حوزوی

در سال ۱۳۲۷ به حوزه علمیه بروجرد که زیر نظر مرجع عالیقدر جهان تشیع، مرحوم آیه الله العظمی بروجردی رحمته الله بود، وارد شدم. این مدرسه اساتید خوبی داشت و روزهای پنجشنبه دروس هفته را بایستی امتحان می دادیم. ادبیات و منطق را پیش علمای بزرگوار همچون استاد میرزا لطف الله و فیضیان و جواهری خواندم. و در سال ۱۳۲۸ به حوزه علمیه قم مراجعت کردم و در همین سال به دعوت مرحوم آیه الله کمالوند که می خواستند حوزه علمیه کمالیه را راه اندازی کنند، به خرم آباد آمدم و در

شاهرخی خرم‌آبادی - سید محمد نقی + ۲۰۵

سال ۱۳۲۹، مجدداً به قم برگشتم و در مدرسه فیضیه اقامت کردم. دروس سطح را نزد اساتید آن زمان نظیر آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی، آیه‌الله صدوقی یزدی و آیات بزرگوار مجاهدی تبریزی، فکوری یزدی، سلطانی، طباطبائی و دیگر اساتید حوزه فراگرفتیم. دو سال در درس خارج فقه مرحوم آیه‌الله العظمی بروجردی و قریب ۱۲ سال در دروس فقه و اصول مرحوم امام خمینی علیه السلام و برهه‌ای هم در دروس آیات عظام گلپایگانی و داماد و فرید اراکی شرکت کردم. اسفار و شفا و بخشی از تفسیر را نزد علامه طباطبائی؛ فیلسوف شهیر و مفسر عصر خواندم.

امتحان درس خارج

در زمان مرحوم آیه‌الله بروجردی در امتحان درس خارج فقه ایشان شرکت کردم. مرحوم آیه‌الله بروجردی فرمودند جزوات درس خارج را خودم می‌خواهم ببینم. جزوات را خودشان مطالعه فرمودند، ناراحت شدند و اکثر شرکت‌کنندگان را مردود اعلام فرمودند. یکی از ممتحنین درس خارج به من فرمودند: آیه‌الله بروجردی جزوه شما را پسندیدند و به من فرمودند این جزوه جالب است و من در آن به اشتباهی برخورد نکردم. شما هم به دقت آن را مطالعه کنید و نظرتان را به من اعلام کنید. ایشان فرمودند که جزوه تقریرات درس آیه‌الله بروجردی را که شما نوشته بودید با دقت مطالعه کردم و به آیه‌الله بروجردی دادم و عرض کردم من هم در این جزوه اشتباهی ندیدم.

طولی نکشید که از طرف آیه‌الله بروجردی، مرحوم حاج محمد حسین احسن، رئیس دفتر و مسئول امور مالی ایشان به حجره مادر مدرسه فیضیه تشریف آوردند و جزوه را تحویل اینجانب دادند و از طرف آیه‌الله بروجردی، پس از ابلاغ سلام و تحسین، مبلغ پنجاه تومان بعنوان جایزه تشویقی اعطا کردند و فرمودند آیه‌الله

توصیه فرمودند که به تحصیلات ادامه دهید انشاءالله به مدارجی خواهید رسید. ولی متأسفانه به مدارجی که مورد نظر ایشان بود نرسیدم.

نام چند تن از هم مباحثه‌هایم

- ۱- مرحوم آیه‌الله شهید علی حیدری نهاوندی
- ۲- آیه‌الله شیخ موسی سلیمی
- ۳- آیه‌الله انصاری شیرازی
- ۴- آیه‌الله شیخ محمد آل اسحاق

تدریس

بیش از شصت سال است که به تحصیل و تدریس و احیاناً تألیف اشتغال دارم و در این مدت ادبیات، منطق، لمعتین، رسائل و مکاسب، منظومه، منطق و حکمت، اشارات، تفسیر موضوعی، اقتصادنا، فلسفتنا و کفایتین و بخشی از شفا و اسفار را تدریس کرده‌ام و سالها است که به تدریس خارج فقه و اصول اشتغال دارم.

دوره رضاخان و محمدرضا پهلوی و مبارزات

پس از به قدرت رسیدن رضاخان، وی با برنامه لائیکیتی خودش وارد عمل شد. عزاداری و مراسم مذهبی را تعطیل و حوزه‌های علمیه را بست و بی‌حجابی را اجباری کرد. به یاد دارم که عزادارانی به منزل ما در خرم‌آباد می‌آمدند، شبها درب آهنی بزرگ منزل را می‌بستند چراغهای نفتی را روشن کرده و به عزاداری می‌پرداختند. مأموران برای مبارزه با عزاداری و مراسم همه جا حتی منازل مردم را کنترل می‌کردند. خبر عزاداری در منزل ما به آنها رسیده بود. هنگام عزاداری صدای کوبیدن درب منزل به گوش رسید عزاداران گفتند مأموران آمدند چراغهای نفتی را

شاهرخی خرم‌آبادی - سید محمد نقی + ۲۰۷

خاموش کرده و درب اطاق را بستند و همه بی صدا منتظر ماندند، درب حیاط را باز کردند مأموران رضاخان به صحن منزل ریختند. حیاط تاریک اطاقها تاریک به برخی از اطاقها سر زدند و با هم می‌گفتند گزارش اشتباه بوده و رفتند درب منزل بسته شد. چراغهای اطاق را روشن کردند و عزاداران به سوگواری پرداختند.

مأموران دژخیم رژیم فاشیستی رضاخان در خیابان‌ها به بانوان محجبه یورش می‌بردند و مقنعه و روسری از آنها بر زور می‌گرفتند و هنوز پس از گذشت شصت سال گوئی صدای ضجه خانم‌های محجبه به هنگام فرار از دست مأموران در گوشه‌هایم طنین انداز است.

بعد از به قدرت رسیدن پهلوی دوم چاپلوسان و مگسان دور شیرینی وی را احاطه کرده و از باده غرور سرمستش کردند. وی نیز بساط سلطنت و حکومت دیکتاتوریش را گسترش داد.

اطرافیان، او را شاه شاهان و اعلیحضرت قدر قدرت نامیدند، آریا مهرش گفتند و بالاخره او را ملقب به خدایگان کردند. او هم مخالفان را دستگیر و روانه زندان‌ها کرده و نفس را در سینه‌ها حبس و آزادیخواهان و معترضان را تحت فشار قرار داد و پا را فراتر نهاده و شخصیت‌های بلند پایه سیاسی و مذهبی را دستگیر کرد، کماندوهایش را به قم فرستاد به مدرسه فیضیه یورش بردند.

به حریم مرجعیت و حوزه تجاوز کردند. عده‌ای از دانشجویان دینی را مورد ضرب و شتم قرار داده و برخی از آنها را علیرغم قانون معافیت دانشجویی - به سربازخانه‌ها فرستادند. پس از فیضیه، قصد حمله به مدرسه حجتیه و مدرسه خان را داشتند و این دو مدرسه آماده دفاع شدند و اینجانب که در مدرسه خان به سر می‌بردم و حجره ما در این مدرسه، مرکز رفت و آمد علما و مراجع انقلابیون و پنخس اعلامیه‌های مبارزان سیاسی و مذهبیون بود. و امام و دیگر مراجع بارها به این حجره تشریف می‌آوردند، از امام علیه السلام اجازه دفاع، ولو بلغ ما بلغ را گرفتم، کماندوها به هر

دلیل از حمله به این دو مدرسه منصرف شدند.

مظالم پهلوی دوم به اوج خود رسیده بود، ولی به مصداق القسر لا یدوم، نفس‌ها از سینه‌ها بصورت فریاد بیرون آمد و کم‌کم فریادها به موجی عظیم تبدیل شد که سراسر ایران و حتی کاخ‌های استبداد پهلوی را لرزاند و قدرت مقاومت را از وی گرفت. شاه طی نطقی از مردم معذرت خواست و گفت من صدای شما انقلابیون را شنیدم و قول جبران داد، ولی دیگر دیر شده بود.

هنوز شاه در ایران بود که انقلابیون مجسمه‌هایش را پایین آوردند.

در بروجن که اینجانب برای همراهی با انقلابیون به این شهر رفته بودم و در مسجدی بنام حاج کرامت، اقامه نماز می‌کردم و روحانیون و مبلغان را به مناطق مختلف اعزام می‌کردم. روز عاشورا عزاداران حسینی به طرف میدانی که مجسمه شاه در آن نصب شده بود حرکت کردند، مأموران شهربانی آمدند و به من گفتند شما مسئول این همه تشنجات هستید. باید به مردم بگویید متعرض مجسمه نشوند؛ زیرا ما دستور داریم که اگر بخواهند مجسمه را پائین بیاورند، آنان را به رگبار ببندیم. از آنان بلندگو خواستم ماشین افسر پلیس را آوردند و بلندگو را به دست من دادند و خودشان در مقابل، صف بستند. تا من برای مردم و مأموران سخنرانی می‌کردم، انقلابیون با طناب و جرثقیل، مجسمه را به زیر کشیدند.

در وسط سخنرانی، برخی از افسران داد زدند آهای مجسمه! من گفتم: توجه کنید! من برای شما حرف می‌زنم! افسران دستمال از جیب درآورده و بی اختیار گریه کردند. به آنان گفتم گریه نکنید، شما نوکر شاه نیستید. شما خدمتگزاران ملت هستید. خودتان را با ملت درگیر نکنید و بروید سرکارهایتان و همه سرها را به زیر انداختند و گریه‌کنان به مقر خود رفتند. شاه برای بار دوم ایران را ترک کرد و رفت، ولی این بار رفتنی که دیگر بازگشتی را به دنبال نداشت.

طومار سلطنت دو هزار و پانصد ساله‌اش نیز برای همیشه در ایران بسته شد و

انقلاب با ورود رهبر کبیر انقلاب به پیروزی رسید.

اینجانب پشت سر رهبر کبیر انقلاب و در کنار فضلاء و مدرسین حوزه علمیه قم به صحنه مبارزات وارد شدم و با بیان و قلم و اطلاعیه و پخش اعلامیه علما، مراجع و روحانیت مبارز و سیاسیون مخالف، دیکتاتوری پهلوی که در مبارزه علیه دیکتاتوری شاه وحدت و انسجامی داشتند و با حضور و سخنرانی در اکثر نقاط کشور مانند تهران، یزد، کرمان، رفسنجان، اهواز، آبادان، خرمشهر، دزفول، شوش، نهاوند، تویسرکان، بروجرد، بروجن، خرم‌آباد، خمین و...

سال‌ها در کل کشور از سخنرانی ممنوع بودم. بارها تحت تعقیب قرار گرفته و سه بار به زندان افتادم که آخرین بار آن در ۱۸ ماه رمضان ۵۷ بود که پس از سخنرانی در مسجد ارک تهران دستگیر شده و روانه زندان کمیته ضد خرابکاری شاه شدم.^۱

در زندان پس از مدتی که از سلول انفرادی یک نفره به دو نفره و بالاخره چهار نفره و بعد شش نفره منتقل شدم که یکی از هم زندانیهایم مرحوم آیه‌الله شهید دستغیب بود و توانستیم نماز جماعتی به امامت ایشان تشکیل دهیم. پس از نماز جماعت منوچهری از قندی شکنجه‌گر معروف روحانیون در راهرو زندان با مشتی محکم به سینه‌ام کوبید و گفت: این چه بساطی است که راه انداخته‌اید (منظورش تشکیل نماز جماعت بود)، ولی وی با دریافت مشتی محکمتر پاهایش لرزید، نزدیک بود بیفتد و به سختی بلند شد و به من نگاهی کرد و چون احساس کرد که باز هم برای پاسخ آماده هستم از حمله مجدد منصرف شد و رفت.

۱. به هنگام بازجویی طولانی شبانه که تا نزدیک روز ادامه داشت من سؤال کردم که روی پرونده اینجانب نوشته‌اید: خرابکار، سید محمد تقی شاهرخی شما ما را خراب‌کار می‌دانید گفتند: بلی و شما خطرناک‌تر از هر خرابکاری هستید زیرا شما افکار مردم را خراب می‌کنید.

مسافرت به خارج از کشور

پرچمدار جهان تشیع حضرت آیه الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه که با شناختی جهانی، جهان اسلام می نگرست و برای رشد و گسترش اسلام و تقویت مسلمین در اقصی نقاط عالم و با استفاده از امکانات بالفعل و بالقوه آنان، تز وحدت و تقریب را مورد توجه قرار دادند و در ارتباط با دانشمندان بزرگ اسلامی فعالیت هائی را آغاز کرده و پلی ارتباطی بین تشیع و تسنن را به وجود آوردند و با فتوای معروف خود در مورد به رسمیت شناختن فرق اسلامی تحولی تازه در روابط فیما بین به وجود آوردند و از طرفی، مفتی بزرگ و آگاه اهل سنت شیخ شلتوت، رئیس دانشگاه الازهر مصر نیز با فتوایی تاریخی، آیین تشیع را به رسمیت شناختند که در نتیجه زمینه وحدت، تقریب، برادری و اتحاد بین فرق اسلامی را بوجود آوردند.

مرحوم آیه الله بروجردی با اعزام علما و دانشمندانی به خارج از کشور، نظیر مرحوم آیه الله شهید بهشتی و محقق و...، جهان اسلام و تشیع را مورد توجه قرار دادند و پس از رحلت ایشان، امام خمینی رحمته الله علیه این شیوه را دنبال کردند.

همچنین رهبر معظم انقلاب حضرت آیه الله خامنه ای این شیوه را با برنامه ای گسترده تر و فراگیر تر مورد توجه قرار داده و علماء و دانشمندانی را با هدف وحدت و تقریب به کشورهای مختلف اعزام داشتند و در این راستا اینجانب نیز قریب ۲۰ سال است که به پیشنهاد معظم له به جنوب شرق آسیا مانند بنگلادش، تایلند، میانمار و سریلانکا سفر می کنم. و پیروان اهل بیت از کشورهای نظیر هند، پاکستان، بنگال غربی، کامبوج، فیلیپین، اندونزی، مالزی و استرالیا نیز کراراً تقاضا کردند که تحت پوشش قرار بگیرند که برای این جانب مقدور نبود.

هدف از مسافرت به خارج از کشور

۱- معرفی اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله

شاهرخی خرم‌آبادی - سید محمد نقی + ۲۱۱

۲- کوشش برای بالا بردن سطح علمی، فرهنگی مسلمانان بالاخص پیروان اهل بیت.

۳- تقویت پایگاه رفیع مکتب اهل البیت و ایجاد وحدت و تقریب بین فرق اسلامی و همزیستی مسالمت‌آمیز با سایر مذاهب و مکتب‌ها.

بخشی از فعالیت های خارج از کشور

۱- رسیدگی به امور پیروان اهل بیت و آگاهی بخشی به آنان در مورد شناخت معارف اصیل اسلامی؛

۲- رسیدگی به امور طلاب و روحانیون فارغ التحصیل از ایران و ائمه جمعه و جماعات در کشورهای تحت پوشش؛

۳- رسیدگی به امور دینی و مشکلات فرهنگی پیروان اهل البیت علیهم‌السلام و تقویت مراکز دینی، فرهنگی، عبادی آنان؛

۴- تأسیس کتابخانه‌ای بزرگ با چندین هزار کتاب به زبان‌های مختلف در حسینیه دالان مرکزیت شیعیان پایتخت بنگلادش (داکا)؛

۵- تشکیل و تقویت کتابخانه‌های دینی، در مراکز تجمع آنان؛

۶- تأسیس و تقویت کلاسهای کامپیور، برای یادگیری فرزندان پیروان اهل البیت علیهم‌السلام با هدف اشتغال؛

۷- تأسیس کلاسهای گلسازی، کاردستی، نقاشی با هدف خودکفائی؛

۸- ثبت مؤسسه دارالقرآن در بنگلادش برای فعالیت های رسمی پیروان اهل بیت؛

۹- ثبت مؤسسه بین‌المللی دارالقرآن در کشور سریلانکا برای فعالیت های رسمی پیروان اهل بیت؛

۱۰- تشویق خیرین کشورها به ساخت مراکز فرهنگی - عبادی برای آنان؛

- ۱۱- و تأسیس شفاخانه، کلینیک و داروخانه در مراکز مربوطه و استخدام تعدادی دکتر و دستیار...؛
- ۱۲- رسیدگی به امور فرهنگی عبادی عقیدتی آنان؛
- ۱۳- تأسیس مدرسه بین‌المللی ایران در بنگلادش؛
- ۱۳- رسیدگی به مدارس و حوزه‌های علمیه در کشورهای تحت پوشش؛
- ۱۴- ملاقات با علما و بزرگان فرهنگی، علمی و دینی برادران اهل سنت برای ایجاد زمینه تفاهم و تقریب و وحدت و جلوگیری از تفکیر پیروان اهل بیت به وسیله مفتیان اهل سنت که بحمدالله در این راستا توفیقاتی هم به دست آمده است.

آثار چاپ نشده از اینجانب

- ۱- رساله فی صلوه المسافر
- ۲- رساله فی صلوه الجمعة
- ۳- تقریرات بخشی از درس خارج فقه مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی رحمته‌الله
- ۴- حجیت عقل در استنباط احکام
- ۵- قرآن و اهل‌البیت در آسیا
- ۶- قرآن هرگز تحریف نشده است
- ۷- دین اسلام جهانی است
- ۸- وحدت و تقریب و یا احترام متقابل
- ۹- تقریرات بخشی از درس خارج فقه و اصول آیه‌الله خمینی رحمته‌الله
- ۱۰- علل انحطاط و عوامل رشد مسلمین
- ۱۱- مرز بین بدعت و نوآوری
- ۱۲- انگیزه تفرقه افکنان و تکفیری‌های سلفی و عوامل پشت پرده آنان
- ۱۳- جزواتی درباره فعالیتها در کشورهای جنوب شرق آسیا

شاهرخی خرم‌آبادی - سید محمد نقی + ۲۱۳

۱۴- گزارش فعالیتهای ۲۰ ساله در کشورهای جنوب شرق آسیا

۱۵- مختصری از زندگی نامه

۱۶- زندگی نامه چاپ مرکز اسناد انقلاب اسلامی

قم - صندوق پستی ۳۷۳۷







بیت‌نخای
محمد بن علی

● نام: حسن

● شهرت: شریعتی نیاسر

● نام پدر: علی

● زادگاه: نیاسر کاشان

● سال تولد: ۱۳۱۲

● مسئولیت: نظارت بر کمیته‌ها و نیروهای انتظامی شهرهای اراک، ملایر و همدان؛ حاکم شرع خرمشهر؛ رئیس شعبه ۱۶ دیوان عالی کشور؛ عضو هیئت تجدید نظر انتظامی قضاات؛ عضو کمیسیون استخدام قضاات؛ رئیس شعبه دوم دادگاه عالی انتظامی قضاات و نماینده دوره چهارم مجلس خبرگان رهبری.



زندگی نامه

آنچه می آید اجمالی از زندگانی والد گرامی حضرت آیه الله شریعتی است که در پی درخواست مکرر دبیرخانه محترم مجلس خبرگان رهبری به نگارش در آمد.^۱

آیه الله حاج شیخ حسن شریعتی به سال ۱۳۱۲ شمسی در خانواده ای روحانی در نیاسر کاشان دیده به جهان گشود. پدرشان عالم وارسته مرحوم حجة الاسلام علی شریعتی و جد پدری ایشان مرحوم آیه الله حاج ملا ابوالقاسم شریعت نیاسری، معروف به حاج آخوند؛ از شخصیت های برجسته منطقه و عصر خویش بوده اند و مرحوم آیه الله علوی کاشانی، مشهور به سید محمد باغ در مجموعه تاریخی ادبی خود از هر دو بزرگوار به جلالت و بزرگی یاد کرده است. والده مکرمه ایشان نواده دختری مرحوم آیه الله حاج میرزا ابوالقاسم نراقی، صاحب کتاب رجالی «شعب المقال»، فرزند مرحوم آیه الله حاج ملا محمد نراقی و او فرزند ارشد فقیه زمان آیت بزرگ الهی مرحوم حاج ملا احمد نراقی و اولین داماد فقیه و محقق معروف، میرزای قمی است و به این ترتیب حضرت والد به چهار واسطه به آن دو شخصیت عالی مقام متصل می شوند.

۱. زندگانی ایشان نخست در کتاب «احوال و آثار ملامهدی و ملا احمد نراقی و خاندان ایشان» درج و سپس در سال ۱۳۸۳ به طور مستقل تحت عنوان «مرزبان شریعت» چاپ و منتشر شده است.

دوران کودکی و تحصیل

حضرت والد در خردسالی پدر خویش را از دست داد و تحت تکفل مادر مهربان خود رشد و پرورش یافت. پس از طی مراحل ابتدایی با معرفی دایی مادرشان مرحوم آیه‌الله حاج میرزا مجدالدین نراقی جهت تحصیل علوم دینی به مدرسه گذر باباولی در کاشان وارد گردید و اندکی نگذشت که همراه والده خویش به اراک مهاجرت نمود و مقدمات رانزد اساتید معروف آنجا چون آیه‌الله آقا علی میریحیی آموخت و سپس در قم تحصیلات سطح رانزد بزرگانی چون آقا موسی صدر و شهید صدوقی و شهید مطهری تکمیل کرد. سطح متوسط و عالی رانزد آیاتی چون مرحوم مشکینی و لاکانی و مجاهدی و سدهی جبل عاملی در قم و نیز شیخ هاشم قزوینی در مشهد به پایان رسانید، در این خلال نیز به محضر دایی نامبرده، مرحوم حاج میرزا مجدالدین نراقی و آقا میر سید علی یثربی - که هر دو از استوانه‌های علمی کاشان بودند و ایام تابستان در نیاسر اقامت داشتند - شرفیاب می‌شد و مشکلات برخی دروس خود را با آنها در میان می‌گذاشت و بهره می‌جست، سپس به درس خارج آیه‌الله العظمی بروجردی حضور یافت و از بحث فقه و اصول امام راحل علیه السلام بهره‌های فراوان برد، از دیگر اساتید ایشان در این برهه، می‌توان از علمین آیتین حاج شیخ محمد تقی بروجردی و میرزا ابوالفضل زاهدی نام برد، ایشان پس از کسب موفقیت در اولین دوره امتحان خارج که از سوی مرحوم آیه‌الله بروجردی برگزار شده بود و بدین جهت شهریه معیل دریافت می‌نمود، راهی نجف اشرف گردید و در آنجا از محضر آیات عظام سید محسن حکیم و سید محمود شاهرودی و علامه فانی اصفهانی و میرزا باقر زنجانی و دیگر بزرگان بهره‌ها برد و از مرحوم شاهرودی و فانی به اجازه اجتهاد نائل آمد، چه اینکه بعداً نیز در قم مرحوم آیه‌الله فرید محسنی تقلید را بر ایشان رواندانست. پس از رحلت آیه‌الله بروجردی به ایران بازگشت و تقریباً یک سالی در تهران بسر برد که

شریعتی نیاسر + ۲۱۹

در این ایام در بحث فقه مرحوم آیه الله شیخ محمد تقی عاملی شرکت می جست تا آنکه پس از ازدواج برای همیشه در قم اقامت گزید و سالیان متمادی از بحوث آیات عظام اراکی و گلپایگانی و محقق داماد و چندی هم از مرحوم آیه الله میلانی در مشهد استفاده برد، از اساتید فلسفه و اخلاق ایشان مرحوم علامه طباطبایی و میرزا علی آقا شیرازی بودند.

آیه الله شریعتی پیش از تشکیل شورای مدیریت حوزه علمیه چند سالی از سوی امام راحل همراه با مرحوم آیه الله خاتم یزدی امتحان طلاب و فضلاء حوزه را در سطوح عالی و خارج به عهده داشت، از دیگر هم دوره های ایشان، می توان به حضرات آیات مرحوم صادقی اصفهانی، رضوانی، جلالی خمینی، محقق قمی، امامی کاشانی، مرحوم مصلحی اراکی، الهی قمی، مقتدایی، مؤمن، مرحوم شهیدی قزوینی، شهید حیدری نهاوندی و شهید باهنر اشاره کرد.

ایشان همواره تا اوائل انقلاب اسلامی به تدریس و تعلیم در دوره های سطح و خارج اشتغال داشت و شاگردان بسیاری را پرورش داد که اکنون از فضلاء حوزه علمیه و بعضاً دارای مسؤولیت های خطیری در نظام اسلامی هستند.

مناصب و مسؤولیتها

والد معظم، در همان آغاز انقلاب به دستور امام راحل و گاه با حکم مستقیم ایشان با تنی چند از بزرگان جهت رسیدگی به امور قضایی مردم برخی استان ها برای سفر به مناطق دور و نزدیک مأموریت یافت. از جمله، نظارت بر کمیته ها و نیروهای انتظامی شهرهای اراک و ملایر و همدان و رسیدگی به امور قضایی قائم شهر و فعالیت های انتخاباتی در نخستین دوره و دفع مزدوران ضد انقلاب در این شهر و به عنوان حاکم شرع خرمشهر و ناظر امر قضاء در اراک که به آیه الله حاج آقا جلال گلپایگانی واگذار شده بود و تصدی قضاء در ملایر و زنجان، ابلاغ های رهبر بزرگ انقلاب به خط

مبارکشان موجود است.

پس از حضور در دادگاه‌های انقلاب اسلامی و انجام مأموریت به تشکیلات دادگاه عالی در قم راه یافت، آنگاه در سال ۱۳۶۱ به دعوت رئیس قوه قضائیه ریاست شعبه ۱۶ دیوان عالی کشور را بر عهده گرفت و با حفظ سمت، عضو هیئت تجدید نظر انتظامی قضات و پس از آن، عضو کمیسیون استخدام قضات گردید و سپس به سمت ریاست شعبه دوم دادگاه عالی انتظامی قضات منصوب گشت و بعد از حدود ۲۰ سال تلاش و فعالیت قضایی، در عین حال، از اشتغال علمی و تدریس و مطالعه و تحقیق نیز جدا نبود و با فراغت بیشتر به وظائف حوزوی خویش و تدریس و تربیت طلاب پرداخت و درس‌های خارج فقه ایشان در دفتر معظم له و مدرسه آیه الله گلپایگانی پذیرای فضلالی گرامی است.

والد گرامی با آن همه اشتغالات، از وعظ و ارشاد مردم و مسؤولان برخی ادارات و نیز از حضور و تبلیغ در جبهه‌های جنگ غافل نبود و مکرر به این مناطق عزیمت نمود و در همین مسیر نخستین فرزند خود شهید محمد حسین شریعی را که طلبه و قاری قرآن بود تقدیم نظام اسلامی نمود.

آن بزرگوار که تنها بازمانده مجتهد، از خاندان ملا احمد نراقی می‌باشد، به سال ۱۳۸۲ در پی درخواست شدید ریاست سازمان اوقاف و امور خیریه و دیگر مسؤولان و فضلاء، تولیت مدرسه علمیه امام خمینی کاشان (سلطانی) را پذیرفت. تولیت این مدرسه بنا بر وقف نامه آن با مجتهد الزمان مرحوم حاج ملا احمد نراقی و «اعدل و ارشد اولاد و اعقاب او بطناً بعد بطن» بوده است. عموم بزرگان شهر چون امام جمعه فقید آیه الله یثربی و حضرات آیات علم الهدی و راستی کاشانی و مصطفوی از پذیرش مسؤولیت از سوی ایشان اظهار خرسندی نموده و در نوشته‌هایی صریح، آن را مورد حمایت و تأیید خود قرار داده‌اند و نائب رئیس محترم مجلس خبرگان رهبری و دبیر شورای عالی حوزه علمیه قم؛ جناب آیه الله یزدی نیز

شریعتی نیاسر + ۲۲۱

این مطلب را به صراحت اعلام فرموده است که در همین جا ضمن آرزوی سلامتی برای ایشان، از آنها قدردانی می‌گردد. معظم له اکنون نماینده مردم استان اصفهان در مجلس خبرگان رهبری است.

آثار و تألیفات

از آثار علمی ایشان، «حواشی عروة الوثقی» و «تعلیقه بر بخشی از تحریر الوسیلة» و تقریراتی از دروس اساتید خود در نجف و قم و نوشته‌های بسیاری در مباحث مختلف علمی، به ویژه فقه با شیوه استدلالی است. دروس خارج ایشان در کتب و ابواب مختلف فقه و نیز برخی از درسهای تفسیری آن بزرگوار مضبوط و بعضاً در دست تحقیق و چاپ است.





محمد باقر
بیرنجی

- نام: محمد
- شهرت: شیخ الاسلامی
- نام پدر: شیخ الاسلام
- زادگاه: کردستان
- سال تولد: ۱۳۵۰ قمری
- سال شهادت: ۱۳۸۸
- مسئولیت: نماینده دوره سوم و چهارم مجلس خبرگان رهبری از استان کردستان.



تولد و دوران کودکی

اسم: محمد؛ شهرت: شیخ الاسلامی و طبق دست خط مرحوم والد - طاب ثراه -، متولد روز سه‌شنبه پانزدهم شوال ۱۳۵۰ هجری قمری هستم. پدرم مرحوم شیخ الاسلام، فرزند ملا محمود، فرزند علامه و عارف حضرت حاج ملا عبدالسلام، فرزند ملا محمود، فرزند ملا موسی، فرزند ملا محمود، فرزند ملا موسی، فرزند ملا داود، فرزند سید محمد زاهد حسینی مشهور به پیر خضر شامبویی از نسل حضرت امام حسین علیه السلام و مادرم سیده حسنی، فرزند سید شمس الدین، فرزند سید محمد امین، فرزند سید ابراهیم از احفاد حضرت سید عبدالقلی گیلانی، مدفون در بغداد از نسل حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بودند. خانواده پدری و مادری بنده از جایگاه مخصوصی در میان مردم برخوردار بوده و مورد علاقه و احترام آنان بوده و هستند. حقیر بعد از گذراندن دوره ابتدایی - دوره دبیرستان وجود نداشت - در محضر مبارک حضرت ابوی، تحصیلات حوزوی را شروع نمودم. بعد از تحصیل علوم عربی، منطق، معانی و بیان و بدیع، فقه و مقدمات اصول، راهی مدارس مهم آن زمان شدم و در محضر مدرسین مشهور زمان، همچون علامه ملا علی ربانی و ملاکامل نقشبندی در کردستان ایران، به تحصیل مشغول شدم و پس از چندی، در زمان حکومت مرحوم ملک فیصل به کردستان عراق که وضع تحصیل در آنجا در سطح بالاتری بود، سفر کردم و در محفل چند نفر از اعظام مدرسین آن وقت، سه سال

خوشه چینی نمودم و در آخرین سال تحصیل به حضور علامه و حکیم نامدار، مرحوم ملا باقر مدرسی بالک، در مریوان کردستان ایران شرفیاب شده و بعد از یک سال در کلیه علوم، مجاز و مأذون شدم.

پس از مراجعت در شهر سقز کردستان و بعداً سنندج، به تدریس و ارشاد و امامت مشغول شدم و در حد امکان، به طلاب علوم دینی و مردم خدمت نموده‌ام. در ابتدای انقلاب اسلامی، آنچه مقدور بوده، روشنگری نموده و مردم را به برکات نظام اسلامی، هدایت کردم. در اوائل پیروزی انقلاب اسلامی، با اخوی بزرگ ملا جلال الدین؛ شیخ الاسلام فعلی بانه، حضرت امام را زیارت و حضرت آیه الله طالقانی را ملاقات نمودیم.

مدت پنج سال، روزهای شنبه با هواپیما از سنندج به تهران رفته و در دانشگاه مذاهب اسلامی، فقه و اصول فقه شافعی - علیه الرحمة - را تدریس می‌کردم و در حال حاضر، در سنندج دبیر شورای افتاء و مدرس تفسیر و فقه در حوزه شهید مغربی زاده هستم. همچنین امام جماعت و مدرس مسجد سید قطب نیز می‌باشم.

در انتخابات دوره سوم و چهارم خبرگان شرکت نمودم و با رأی بالایی به عنوان نماینده اول مردم استان کردستان، به عضویت مجلس محترم خبرگان درآمدم. اکنون نیز در سنندج خدمت‌گزار مردم هستم و به شهادت مسئولین نظام، نسبت به نظام اسلامی، قلباً علاقه‌مند بوده و در همه ابعاد، در حد مقدور، ایفای وظیفه شده است. در انتظار دعای خیر و توفیق هستم.



محمد باقر
بیرنجی

- نام: اسماعیل
- شهرت: صالحی مازندرانی
- نام پدر: رحمت الله
- زادگاه: قائم شهر
- سال تولد: ۱۳۱۲ شمسی
- سال وفات: ۱۳۸۰
- مسئولیت: نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دوره اول و دوم.



ولادت^۱

حضرت آیة الله العظمی حاج شیخ اسماعیل صالحی مازندرانی، سال ۱۳۱۲ هجری شمسی،^۲ در یکی از روستاهای سوادکوه قائم شهر و در خانواده‌ای روحانی، متولد شدند.

پدر بزرگوارشان، مرحوم حجة الاسلام ملا رحمة الله یکی از روحانیون شریف و مورد احترام اهالی بوده که برای امرار معاش، به کشاورزی هم اشتغال داشته است. بسیاری از مردم منطقه، خود را از جهت یادگیری احکام الهی و علوم قرآنی، مدیون تلاش‌های آن مرد بزرگ می‌دانند. فقیه بزرگوار در این باره فرموده‌اند:

«پدرم در عین حالی که معتمد و روحانی محل بود، به کشاورزی نیز مشغول بود. بسیاری از آیات و سوره‌های قرآن و ادعیه را حفظ بود. دائم الوضو بوده و غالباً به تلاوت قرآن و خواندن نماز مشغول بود. نسبت به خاندان نبوت و طهارت، ارادت زائد الوصفی داشت. بارها می‌دیدم که در خانه، کتاب را باز می‌کرد و مصائب اهل بیت علیهم السلام را می‌خواند و سیل اشک از چشمانش جاری می‌شد.

ایشان مرد امین و مورد اعتمادی بود که امور مردم را حل و فصل می‌کرد و در عین

۱. زندگی‌نامه مرجع عالیقدر، توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی ثبت و ضبط شده است.

۲. والد معظم آیة الله العظمی صالحی مازندرانی، تاریخ ولادت ایشان را سال ۱۳۵۵ هجری قمری (حدود سال ۱۳۱۵ هجری شمسی) ثبت کرده‌اند.

حال، بسیار متواضع و فروتن بوده و حالت امر به معروف و نهی از منکر در ایشان زیاد بود».

همچنین درباره مادر بزرگوارشان فرمودند: «ایشان تا آخر عمر، سر پای خودش ایستاد و به کسی در رفع حوایجش نیاز پیدا نکرد. انسان با شخصیتی بود و در خانواده مذهبی، رشد کرده بود».

تباری پاک

آیه الله العظمی صالحی مازندرانی، فرزند ملاً رحمت الله، فرزند ملاً صدوق، فرزند ملاً صالح، فرزند ملاً محمد، فرزند عالم متقی ملاً صالح می باشند، که اجداد بزرگوارشان، همه از علمای وارسته و پرهیزکار بودند. از مرحوم ملاً صدوق - جدّ فقیه عالیقدر - کرامت‌هایی نقل شده است. همچنین دست خط‌های بسیار زیبایی از مرحوم ملاً صالح (پدر مرحوم صدوق) درباره قرآن، ادعیه و اشعار موجود است.

دوران نوجوانی

در سن پنج سالگی، با هدایت پدر ارجمندشان با کتاب عزیز خدا، «قرآن مجید» آشنا شدند. پدر بزرگوارشان، قسمتی از قرآن را به ایشان آموختند و قسمت عمده آن را بدون نیاز به معلّم فراگرفتند و بخش‌هایی از کلام الهی را حفظ نمودند. ایشان در این باره فرموده‌اند: «به خاطر دارم که در همان دوران کودکی، آیاتی از قرآن کریم را برای بعضی از روستاییان از حفظ می خواندم و مورد تشویق آنها قرار می گرفتم».

مرجع عالیقدر، بسیاری از کتاب‌های فارسی آن دوران و همچنین بخشی از «جامع المقدمات» را نزد پدر بزرگوارشان آموختند. ایشان در این باره فرموده‌اند: «عمده کتاب‌های فارسی معمول در آن زمان را نزد پدرم آموختم و بسیاری از عبارات‌ها و لغات سنگین کتاب‌هایی مثل کلیله و دمنه را از حفظ کرده و اکنون نیز در خاطر دارم.

صالحی مازندرانی - اسماعیل + ۲۳۱

تاریخ «المعجم فی سلاطین العجم» را که کتاب بسیار سنگینی بود و لغات پیچیده‌ای داشت که حتی گاهی از کلیله و دمنه نیز مشکل‌تر بود، می‌خواندم و مطالب آن را از حفظ می‌شدم».

تحصیل

فقیه عارف، پس از آموختن «قرآن کریم» و بخشی از «جامع المقدمات» و بعضی از کتاب‌های مذهبی و تاریخی در محضر پدر بزرگوارشان، برای ادامه تحصیل علوم اسلامی با اشتیاقی وصف‌ناپذیر عازم «بابل» - یکی از شهرهای بزرگ مازندران - شدند، و صرف و نحو و منطق را از اساتید بزرگوار مدرسه «صدر» آموختند.

فقیه اهل بیت علیهم‌السلام در این باره فرموده‌اند: «اواخر سال ۱۳۲۶ شمسی بعضی از آقایان روستا که سنشان هم زیاد بود، قصد داشتند دوباره برای تحصیل به بابل بروند. من نیز به یک‌باره «مشتعل» شدم، بدون این‌که محاسبه یا فکری بکنم. اشتعالی که به قلم و زبان نمی‌آید و اکنون نیز همان اشتعال و عشق به کار در من هست (یُدرك و لا یوصف). برای رفتن به شهر، بی‌تاب شدم. با این‌که اطرافیان مانع از رفتن می‌شدند، ولی وقتی اصرار بیش از حد مرا دیدند، تسلیم شدند. بالأخره ما از روستا به طرف بابل حرکت کردیم. یک شب توی راه خوابیدیم، چون هم پیاده حرکت می‌کردیم و هم جاده‌ای نبود».

در آن ایام که ده سال بیشتر نداشتند، تحت سرپرستی عالم وارسته و زاهد، مرحوم حضرت آیه الله شیخ امان الله کریمی قرار گرفتند. فقیه اهل بیت علیهم‌السلام در این باره فرمودند: «مرحوم آیه الله شیخ امان الله کریمی که از بستگانمان نیز بودند، در تربیت من نقش مهمی را ایفا کردند. بسیاری از احکام اسلامی و دینی را به من آموختند. مسائل کتاب «انیس المقلدین» مرحوم آیه الله العظمی بروجردی را برایم می‌گفتند. آن قدر در امر تربیت و تعلیم من اهتمام داشتند که وقتی هوا گرم بود، احکامی مثل وضو و غسل

راکنار حوض منزلشان، عملاً آموزش می دادند. آن بزرگوار طبع شعری هم داشتند و یک غدیریّه بسیار بلندی سروده بودند که به من فرمودند: چون خطّ شما از خطّ من زیباتر است، این اشعار را با خطّ خودت بنویس و فردا که عید سعید غدیر است، آن را برای افرادی که این جا می آیند، بخوان. بیت زیر، ابتدای قصیده ایشان بود:

عید سعید غدیر ز چهره بر زد نقاب

ولی ز سیمای او، چنین برآید خطاب».

مرحوم آیه الله شیخ امان الله کریمی، اساتید مورد نیاز را به فقیه عالیقدر معرفی می کرد و نمی گذاشت ایشان پای درس هر کسی بنشینند.

آثار نبوغ و هوش فوق العاده حضرت آیه الله العظمی صالحی مازندرانی در آن ایام کاملاً هویدا بود و در هر محفل درسی که حضور می یافتند، پس از مدّت بسیار کمی سرآمد تمام طلاب نوجوان می شدند و آوازه ایشان، همه جا را فرا می گرفت؛ به طوری که هر درسی را که یاد می گرفتند، بلافاصله همان درس را برای دیگران تدریس می کردند.

کتاب «هدایه» از جامع المقدمات را در چهارده روز خواندند. اساتید ایشان در آن دوره، عمدتاً از علمای بزرگ حوزه بابل به حساب می آمدند. فقیه عالیقدر فرمودند: «یکی از کتاب های مقدماتی حوزه را نزد استاد بزرگوار می خواندم. از ایشان خواسته بودم تا هر روز حجم بیشتری از کتاب، یعنی بیش از حدّ معمول و رایج، را بخواند. استاد بعد از آن که مقدار زیادی از کتاب را درس می داد، به من می گفت: آیا متوجه شدی؟ من هم می گفتم: اگر می خواهی تمام آن چه را بیان کردید، تکرار می کنم. در این حال تمام مطالب را از حفظ خوانده و مطالب را کاملاً بیان کردم. استاد نیز بسیار خوشحال شده و به من علاقه زیادی پیدا کرد».

کم تر استادی بود که پاسخ گوی ذهن نقادشان باشد. به همین جهت از محضر استادی به حضور استاد دیگر می شتافتند. بعد از اتمام تحصیلات در بابل، به تهران

صالحی مازندرانی - اسماعیل + ۲۳۳

عزیمت کردند و حدود دو سال در تهران مشغول تحصیل بوده، سپس عازم قم شدند و حدود هفت ماه در مدرسه فیضیه اقامت داشتند.

عشق به تحصیل چنان سراسر وجودشان را فراگرفته بود که فقر و سختی‌های طاقت‌فرسای آن روزها را، به راحتی تحمل می‌کردند. ایشان در این باره فرمودند: «ایامی برما گذشت که امکان به دست آوردن نان، حتی به اندازه بسیار کم نیز فراهم نمی‌شد، اما تحمل آن برای کسانی که شیدای تحصیل علوم و معارف دینی هستند، چندان مشکل نیست.

سال ۱۳۳۲ شمسی از تهران به قم آمدم و حدود یک سالی در مدرسه فیضیه اقامت داشتم و بعد به مشهد رفتم و تا سال ۱۳۳۹ شمسی در آن جا ماندم. از لحاظ مالی، سخت در مضیقه بودم. در یک زمان، سخت گرسنه شدم و دو روز چیزی برای خوردن نداشتم. به ناوایی نزدیک فیضیه رفتم. وقتی شاطر، نان را جلوی من گذاشت، چون پول نداشتم، خواستم مشکل را طوری حل کنم؛ به او گفتم: الآن پول خرد ندارم. اجازه بده پولش را بعداً بیاورم. ناناو گفتم: پولت را بده خرد کنم. من که دستانم شل شده بود، نان را گذاشته و سرم را به زیر انداختم و بدون آن‌که چیزی بگویم، به حجره برگشتم.

وضعیت طوری شده بود که جرأت نکردم از حجره بیرون بیایم، چون احتمال داشت از حال بروم و معلوم شود که گرسنه‌ام. مدتی که گذشت، یکی از طلاب با مقداری شیرینی وارد حجره شد. بار دیگر در همان حجره که چیزی برای رفع گرسنگی نداشتم، نارنجی را که یکماه قبل خورده و پوست آن را به خاطر عطرش روی طاقچه گذاشته بودم و به خاطر هوای خشک قم، مثل سنگ شده بود، به جای نان خوردم تا سدّ جوع شود».

تلاش و جدیت در تحصیل و مطالعه مداوم، غالب اوقات فقیه صالح را پر کرده بود؛ به گونه‌ای که زمان مطالعه، تحصیل و تدریسان در شبانه‌روز، گاهی به بیست

ساعت می رسید. استعداد سرشار و روح کنجکاوشان به حدّی بود که از محضر استادی به محضر استادی دیگر حاضر می شدند تا مراحل کمال و معرفت را با اخلاص طی کنند.

ایشان به امر تدریس در خلال تحصیلشان اشاره کرده و می فرمایند: «در دوران طلبگی روش من این طور بود که هر درسی را می خواندم، همان را تدریس هم می کردم. در مدرسه صدر بابل که بودم، ضمن تحصیل، تدریس نیز داشتم. به نظرم آخرین درسی را که در آن جا تدریس کردم، کتاب «سیوطی» در ادبیات و «حاشیة ملاعبدالله» در منطق بود. بعداً در حوزه های تهران، مشهد و قم، تا آخرین کتاب سطح حوزه (کفایة الاصول) به امر تدریس مشغول بودم و چون به علوم عقلی هم مسلط بوده و آنها را خوب فرا گرفته بودم، در تدریس آن کتاب ها نیز موفق بودم. کتاب هایی نظیر شرح تجرید الاعتقاد (کشف المراد)، شرح منظومه و أسفار را تدریس کردم.»

دقت نظر ایشان به گونه ای بود که یکی از مدرّسان بزرگ حوزه در آن زمان می فرمود: «من در عمرم طلبه ای دقیق النظر مانند ایشان ندیدم.» و این زمانی بود که به تحصیل درس منطق مشغول بودند و با سؤال های پی در پی، استاد را به اعجاب وامی داشتند.

عزیمت به مشهد مقدس

اوایل سال تحصیلی ۱۳۳۳ شمسی، عازم مشهد مقدس شدند و سطح عالی و مقداری از دروس خارج فقه و اصول را از محضر اساتید و بزرگان حوزه علمیه مشهد فرا گرفتند. زمانی که به مشهد رفتند، کم تر از بیست سال داشتند، ولی در مدّت کوتاهی سرآمد طلاب شده و مجلس تدریس با شکوهی داشته و از اساتید حوزه علمیه مشهد به شمار می آمدند.

حضرت آیه الله جوادی آملی در این باره می فرماید: «حضرت آیه الله صالحی مازندرانی، بعد از آن که تحصیلاتشان را در شمال و تهران گذراندند، برای فراگیری

صالحی مازندرانی - اسماعیل + ۲۳۵

سطوح عالی، به حوزه علمیه مشهد مشرف شدند. آن‌جا نزد اساتید بزرگوار در جوار بارگاه ملکوتی ثامن الحجج علی بن موسی الرضا (صلوات الله و سلامه علیه)، علوم فراوانی را فراگرفتند و از مراجع آن عصر هم، استفاده‌های علمی بردند. ایشان در حوزه علمیه مشهد، علاوه بر فراگیری علوم، به تدریس اشتغال داشتند و شاگردانی را در آن‌جا پروراندند.^۱

اساتید ایشان در مشهد، عبارت بودند از: «مرحوم آیه الله حاج شیخ هاشم قزوینی، مرحوم آیه الله حاج شیخ مجتبی قزوینی، مرحوم آیه الله حاج شیخ کاظم دامغانی، مرحوم آیه الله میرزا جواد تهرانی و آیه الله حاج شیخ حسینعلی مروارید».

آیه الله العظمی حاج شیخ هاشم قزوینی رحمته الله، صاحب فضایل و مناقب بودند. ایشان علاوه بر آن که در فقه و اصول، استادی ماهر و خبیر بودند، در تربیت و تزکیه شاگردان نیز نقش به‌سزایی داشتند. فقیه بزرگوار در مورد این استاد خود فرمودند: «تا حالا مثل ایشان را در شیوایی و روانی بیان و قدرت تفسیر و تحلیل و تشریح مسائل، واقعاً کم دیدم. حاج شیخ، صاحب کرامات زیادی بودند».

مرجع عالیقدر در آن ایام، برای تحقیق و مطالعه، از کتب عاریه یا کتابخانه استفاده می‌کردند. گاهی در تحصیل دروس سطح، فاقد کتب درسی بودند. ایشان می‌فرمودند: «تا مدتی بدون کتاب «کفایة الاصول»، سر درس مرحوم آیه الله قزوینی حضور می‌یافتم، ولی به خاطر حافظه قوی، تمام درس‌ها را بدون کم و کاست یاد می‌گرفتم».

هجرت به قم

مرجع عالیقدر پس از حدود شش سال تحصیل در حوزه علمیه مشهد مقدس و اقامت در جوار بارگاه ملکوتی حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا - علیه

۱. مصاحبه صدای جمهوری اسلامی ایران با حضرت آیه الله جوادی آملی (یکشنبه ۱۱/۶/۱۳۸۰).

آلاف التحية والثناء - در سال ۱۳۳۹ شمسی برای ادامه تحصیل، عازم شهر قم شدند. حضرت آیه الله جوادی آملی در این زمینه می فرماید: «ایشان بعد از گذراندن دوران مشهد، برای تکمیل دروس حوزوی به حوزه علمیه قم مراجعت فرمودند. این بزرگوار هم در فقه و اصول سالیان متمادی زحمت کشیدند و جزء علمای بزرگ حوزه علمیه محسوب می شدند و هم در علوم عقلی، زحمات فراوانی کشیدند. سالیان متمادی علاوه بر تدریس فقه و اصول، علوم عقلی هم تدریس می کردند. بنابراین، هم جامع معقول بودند و هم جامع منقول».

فقیه اهل بیت، بیش از چهل سال در حوزه مقدسه قم در جوار مرقد مطهر حضرت فاطمه معصومه علیها السلام به تدریس فلسفه و دروس سطح و خارج فقه و اصول مشغول بودند. ایشان در این باره فرمودند: «اولین بحثی را که در دوره خارج و به طور رسمی مطرح کردم، بحث افعال در سال ۱۳۵۸ شمسی بود. بعد از آن، بحث خمس، قضاء، شهادت، وکالت، بیع مکاسب و ولایت فقیه را تدریس کردم. در ادامه، بحث خارج طهارت^۱ را شروع کردم».

مرجع عالیقدر، دو دوره خارج اصول نیز تدریس کردند که دو جلد آن با عنوان «مفتاح الأصول» (تا پایان مباحث الفاظ) چاپ شده و مجلدات دیگر آن نیز به مرحله چاپ خواهد رسید. إن شاء الله.

اساتید

حضرت آیه الله العظمی صالحی مازندانی، در حوزه مقدسه قم از محضر حضرات آیات عظام و اساتید گرانقدر، بهره مند شدند که بعضی از آن بزرگان عبارتند از:

۱. حضرت آیه الله العظمی بروجردی رحمته الله؛

۱. خارج طهارت از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۸۰ ادامه داشت و سه جلد از آن با تحقیق و مدارک مستند با عنوان «مفتاح البصيرة في فقه الشريعة» چاپ شده است و مجلدات دیگر نیز به مرحله چاپ خواهد رسید. إن شاء الله.

صالحی مازندرانی - اسماعیل + ۲۳۷

۲. مجاهد بزرگ حضرت آیه الله العظمی امام خمینی رحمته الله علیه؛
۳. حضرت آیه الله العظمی حاج میرزاهاشم آملی رحمته الله علیه؛
۴. حضرت آیه الله العظمی حاج سید محمد رضا گلپایگانی رحمته الله علیه؛
۵. علامه بزرگوار حضرت آیه الله حاج سید محمد حسین طباطبایی رحمته الله علیه؛
۶. حضرت آیه الله العظمی محقق داماد رحمته الله علیه.

تدریس

حضرت آیه الله العظمی صالحی مازندرانی، هر کتابی را که درس می گرفتند، بلافاصله همان را تدریس می کردند. ایشان تمام کتاب های رایج حوزه در رشته های فقه، اصول، فلسفه و ادبیات عرب را در مقاطع مختلف آن، تدریس کردند و شاگردان بسیاری را در حوزه های تهران، مشهد و قم، پرورش دادند. برخی از شاگردان ایشان از محققین حوزه بوده که به درجه اجتهاد رسیده و برخی دیگر، قبل از انقلاب از مبارزین به نام بودند و عده ای نیز بعد از انقلاب در مسئولیت های مختلف، مشغول خدمت بوده و هستند. معظم له بیش از چهل سال در حوزه علمی قم به تدریس فقه، اصول، فلسفه و سایر علوم اسلامی مشغول بودند که بخشی از این مقاطع عبارتند از:

۱. از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۶۹ شمسی، «کفایة الاصول» را تدریس کردند و از سال ۱۳۵۸ به تدریس «خارج فقه و اصول» مشغول شدند که تا سال ۱۳۸۰ ادامه داشت. در همین ایام، بعضی از روزها را به تدریس «قواعد فقهیه»، «تفسیر قرآن» و «اخلاق» اختصاص داده بودند؛

۲. یک دروه خارج کتاب قضاء، خمس، وکالت و کفالت از کتاب تحریر الوسیله

امام خمینی رحمته الله علیه؛

۳. خارج بیع و بحث ولایت فقیه از کتاب مکاسب شیخ انصاری رحمته الله علیه؛

۴. کتاب شرح تجرید الاعتقاد («کشف المراد» علامه حلی رحمته الله علیه)؛

۵. دو دوره کتاب حکمت «شرح منظومه» ملاهادی سبزواری رحمته الله علیه؛

۶. «نهاية الحكمة» علامه طباطبایی رحمته الله علیه؛

۷. برخی از مجلدات «اسفار» ملاصدرا رحمته الله علیه.

خصوصیات تدریس

تدریس خارج فقه و اصول حضرت آیه الله العظمی صالحی مازندرانی، از ویژگی‌ها و خصوصیات منحصر به فردی برخوردار بود. برخی از امتیازات تدریس ایشان عبارت بود از:

- بیان شیوا و روان؛

- ارائه مطالب سنگین در قالب تمثیلات و تشبیهات بسیار مناسب و با بیانی شیوا، به طوری که در فهم طلاب، بسیار مؤثر بود؛

- مطالب درسی مربوط به خارج فقه و اصول را پیش از آن‌که تدریس کنند، در اختیار طلاب قرار می‌دادند. در این صورت، علما و محققین حوزه علمیه می‌توانستند به مطالب و مبنای علمی ایشان در فقه و اصول دسترسی داشته باشند؛

- مطالب درسی را با متن عربی سلیس و قابل فهم و خطی بسیار زیبا در اختیار طلاب قرار می‌دادند؛

- هنگام اشکال کردن طلاب در بین درس، صبر و تحمل زیادی داشتند. با بردباری بسیار به مطالب شخص گوش داده و عالمانه به آن پاسخ می‌دادند؛

- بین دو درس خارج فقه و اصول، زمانی را برای رفع اشکالات طلاب قرار می‌دادند؛

- روزهای چهارشنبه، در پایان درس خارج، احادیثی را می‌خواندند و در مورد آن توصیه‌های ارزشمندی می‌کردند و به قدری نفوذ کلام داشتند که جمعیت را تحت تأثیر قرار می‌دادند.

تألیفات

فقیه اهل بیت عصمت و طهارت؛ حضرت آیه الله العظمی صالحی مازندرانی، با تلاش و جدّیت در تحصیل و تدریس، به تألیف هم مشغول بودند و یافته‌های علمی و دقیق خود را در زمینه‌های گوناگون و موضوعات متنوع، با قلمی روان به رشته تحریر درآوردند، ولی اکثر آثار قلمی ایشان هنوز به چاپ نرسیده است. امید آن‌که هر چه زودتر، این آثار به زیور طبع آراسته شود.

برخی از آثار چاپ شده

۱. «مفتاح البصيرة في فقه الشريعة» در سه جلد؛ این کتاب شرح مبسوط و استدلالی همراه با نقد، بر «عروة الوثقی» است که به واسطه مدارک و مستندات دقیقش، در نوع خود بی نظیر است.^۱
۲. مفتاح الأصول، در دو جلد؛
۳. رساله توضیح المسائل؛
۴. مناسک حج؛
۵. استفتائات، در دو جلد؛
۶. احکام جوانان و نوجوانان؛
۷. احکام بانوان.

بعضی از آثار چاپ نشده

۱. خارج طهارت (در چند مجلد)؛

۱. این کتاب بر اساس جزواتی که حضرت آیه الله العظمی صالحی مازندرانی، نگاشته و تدریس فرمودند، تنظیم شده است و مجلّات دیگر آن ادامه خواهد یافت. این شاء الله.

۲. خارج اصول (در چند مجلد)؛
۳. رساله‌ای در «ولایت فقیه» که قبل از پیروزی انقلاب تألیف شده است؛
۴. رساله‌ای مبسوط و استدلالی در «انفال و ثروت‌های عمومی»؛
۵. رساله‌ای در «ولایت جدّ و پدر بر دختر بالغ»؛
۶. یک دوره خارج «قضاء، خمس، وکالت و کفالت» از کتاب تحریرالوسیله؛
۷. یک دوره خارج «بیع و خیارات» از کتاب مکاسب؛
۸. شرح کفایة الأصول (این کتاب در شش مجلد به چاپ خواهد رسید و اکنون جلد اول آن در مرحله تحقیق می‌باشد)؛
۹. حواشی و تعلیقه بر کتاب «اسفار» و «شرح منظومه».

مبارزات و فعالیت‌های سیاسی

مرجع عالیقدر، درکنار تحصیل، تدریس و تألیف، در فعالیت‌های سیاسی حضور فعال داشتند. از همان دوران جوانی؛ یعنی در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۳۱ شمسی با رفت و آمد به منزل مرحوم «آیة الله سید ابوالقاسم کاشانی» در تهران، با مسائل سیاسی کشور آشنا شدند و در متن مبارزات مردمی علیه رژیم ستم‌شاهی پهلوی قرار گرفتند و با شروع نهضت امام خمینی علیه السلام در سال ۱۳۴۲، در کانون گرم مبارزات قرار داشتند و در این راه رنج‌ها و تلخی‌های فراوانی را به جان خریدند، اما هرگز از اهداف خویش دست برنداشتند.

زندانی شدن در دوران رژیم پهلوی

با شرکت فعال در حرکت‌های سیاسی و مبارزاتی و حضور در بعضی از جلسات مخفی علمای آن زمان، بسیاری از اعلامیه‌هایی را که بر ضد رژیم پهلوی بود، امضا

صالحی مازندرانی - اسماعیل + ۲۴۱

کردند.^۱ در سال ۱۳۵۳، هم‌زمان با دستگیری و تبعید عده‌ای از مدرسان عالیقدر حوزه علمی قم، دستگیر و روانه زندان شدند.

در سال‌های ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ در زندان‌های مختلف؛ از جمله: «زندان ساواک و شهربانی قم، قزل قلعه (انفرادی و عمومی)، اوین و قصر در تهران»، زندانی شدند.^۲ در سال ۱۳۵۷، قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، در مناطق مختلف کشور به خصوص در استان‌های یزد و کرمان، سخنرانی‌های حساسی ایراد نموده و رهبری مردم آن مناطق را علیه رژیم طاغوت، به عهده داشتند که خاطرات آن، هنوز در اذهان مردم آن دیار باقی مانده است.

حضرت آیه‌الله العظمی صالحی مازندرانی، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دو دوره نمایندگی مجلس خبرگان رهبری را به عهده داشتند و اوایل انقلاب، نماینده امام خمینی علیه السلام در رسیدگی به اوضاع کشور و گره‌گشایی از مشکلات مردم بودند.

۱. به کتاب «بررسی و تحلیل نهضت امام خمینی» (نوشته سید حمید روحانی)، ج ۱، ص ۸۷۶ و ۹۰۳ رجوع شود.

۲. خاطرات مربوط به این دوران، توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی، به طور کامل ثبت شده است.





محمد علی
بیرنجی

- نام: یوسف
- شهرت: صانعی
- نام پدر: محمد علی
- زادگاه: اصفهان
- سال تولد: ۱۳۱۶
- مسئولیت: دادستان کل کشور در زمان حیات حضرت امام؛ نماینده مجلس خبرگان رهبری دوره اول.



تولد و تحصیلات

این جانب در خانواده‌ای روحانی تولد یافتم. پدرم مرحوم حجة الاسلام حاج شیخ محمدعلی صانعی، عالمی وارسته و روحانی‌ای زاهد و پرهیزگار بود. جدم آیه الله حاج ملا یوسف صانعی، از علمای پرهیزگار و وارسته عصر خویش بود. ایشان از شاگردان جهانگیرخان قشقایی در فلسفه و آیه الله العظمی میرزا حبیب الله رشتی در فقه بود. آن بزرگوار به میرزای شیرازی بزرگ (رهبر نهضت تنباکو)، دل‌بستگی فراوان داشت و از مروّجان وی بود. او فردی آزاده بود و همواره در مقابل خوانین و زورمداران آن زمان، ایستادگی می‌کرد.

پدرم همواره مرا به فراگیری علوم حوزوی فرامی‌خواند. از این رو، در سال ۱۳۲۵ شمسی وارد حوزه علمیه اصفهان شدم. پس از طی مقدمات و استفاده از علمای آن حوزه، در سال ۱۳۳۰ شمسی برای ادامه تحصیل وارد حوزه علمیه قم شدم. بر اثر جدیت و تلاش در سال ۱۳۳۴ شمسی در امتحانات سطوح عالی حوزه، رتبه اول را احراز نمودم و مورد تشویق مرحوم آیه الله العظمی بروجرودی رحمته الله قرار گرفتم. از همین سال، در درس خارج حضرت امام خمینی رحمته الله شرکت کردم و توانستم تا سال ۱۳۴۲ شمسی از حوزه درس اصول و فقه امام و مبانی متقن ایشان، بهره ببرم. بر اثر حضور فعال در درس خارج امام، طی سالیان دراز و ممارست فراوان، چنان بر دیدگاه فقهی و اصولی امام اشراف پیدا کردم که می‌توان آن را در حد شعور مبانی دانست که

از صرف دانستن، بالاتر است.

علاوه بر سال‌ها تلمّذ در حوزه درس امام علیه السلام، از محضر اساتید بزرگی چون آیه الله العظمی بروجردی، آیه الله العظمی محقق داماد و آیه الله العظمی اراکی نیز بهره‌ها برده‌ام. از سال ۱۳۵۴ شمسی، رسماً تدریس خارج را با کتاب زکات در مدرسه حقانی شروع نمودم که تقریرات آن درسم به قلم دو تن از شاگردانم، موجود است.

عنایت حضرت امام خمینی علیه السلام

به علت حضور مستمر در درس امام علیه السلام و جدّیت در درک و فراگیری مبانی و تحقیقات امام و مراوده طولانی با آن بزرگوار، از ایشان اندوخته‌های علمی، اخلاقی و دیدگاه‌های اجتماعی فراوانی به دست آوردم تا آن‌جا که حضرت امام علیه السلام درباره من فرمود:

من آقای صانعی را مثل یک فرزند بزرگ کرده‌ام. این آقای صانعی، وقتی که در سال‌های طولانی در مباحثاتی که ما داشتیم، تشریف می‌آوردند، ایشان، بالخصوص می‌آمدند با من صحبت می‌کردند و من حظ می‌بردم از معلومات ایشان و ایشان یک نفر آدم برجسته‌ای در بین روحانیون است و یک مرد عالمی است و متوجه مسائل است و...^۱

در جای دیگر نیز درباره من فرمود:

من ایشان را سال‌های طولانی است که می‌شناسم. او مردی عالم، متعهد و فعّال است.^۲

۲. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۳۰۹.

۱. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۳۱.

حوزه تدریس

حدود بیست سال است که به تدریس خارج مشغولم و محور بحثم را تحریر الوسیله حضرت امام خمینی علیه السلام قرار داده‌ام و همواره علاوه بر تشریح و ارزیابی دیگر مبانی فقهی، توجه ویژه‌ای به بررسی مبانی امام علیه السلام دارم. اکنون چند سالی است که فقط به تدریس فقه می‌پردازم و تاکنون موفق به تدریس کتاب‌های زکات، خمس، حج، قضا، حدود، دیات، نکاح و طلاق شده‌ام و اینک کتاب الارث را تدریس می‌کنم. علاوه بر این، بخشی از کتاب وقف، صلاة مسافر، منجزات مریض، تقیه، قاعده لاضرر، حجر، مسائل مستحدثه و برخی مسائل دیگر را نیز بحث کرده‌ام و بعضی از مباحث فوق، در حال تدوین می‌باشد.

یادآوری مسئولیت‌های مهم فضایی حوزه و روحانیت محترم در برابر انقلاب، نظام و جامعه و ارزش‌هایی که انقلاب به ارمغان آورده و نیز حرکت فقهی، اخلاقی و انقلابی حوزه، باعث شده است شاگردانم به مناسبت‌های مختلف، افزون بر یادگیری مسائل فقهی، اصولی و رجالی، خود را فراروی مسئولیت‌های عظیم اجتماعی ببینند. تکریم من از فقه و تلاش‌های عمیق و گسترده فقهای گذشته و ارزیابی ادله، به ویژه آیات و روایات، به این علت است که نظر شاگردانم درباره فقه بی‌نظیر شیعه و فقهای آن، عمق یابد و شجاعت ارزیابی اقوال گذشتگان و نیز اعتقاد به راه‌گشایی فقه در بین ایشان تقویت شود. در نتیجه، این احساس در آنان تقویت می‌شود که فقه استوار شیعه بر چه مبانی روشن و مستحکمی تکیه دارد و همواره زنده و راه‌گشا است.

حوزه افتاء

تتبع، تحقیق و دقت، به ویژه در فقه‌الحديث، مانع از آن نشده است که در مقام افتاء سخت‌گیر باشم، چراکه در فهم آیات و روایات و مبانی استنباط، به اصل و قاعده

سهولت توجه بیش تری دارم و همواره به این گفته صاحب جواهر به جناب شیخ انصاری توجه دارم که «از احتیاط های خود بکاه؛ زیرا دین اسلام، شریعت آسان است».

با طرح عمومی مسائل فقهی مورد نظر و بررسی آنها در جمع زیادی از طلاب و فضلا و تشکیل گروه استفتا، از تبادل نظر و همکاری آنان برخوردارم. علاوه بر رساله عملیه و مناسک حج و حاشیه بر تحریر الوسیله و عروة الوثقی، با مراجعات و سؤال هایی که شده، تاکنون چند هزار استفتا را پاسخ نوشته ام.

با همه احترامی که برای رأی و نظر علما و فقهای گذشته و فعلی قائلم، در بعضی مسائل، فتاوا و نظریات جدیدی ارائه داده ام که به نظر می تواند راه گشای برخی مشکلات اجتماعی و فردی باشد، از جمله این که با استفاده از روایت عمار سبابی فتوا داده ام که دختران در صورت عدم احراز سایر علایم بلوغ، سیزده سالگی به تکلیف می رسند.

در طول این بیست سالی که از عمر انقلاب می گذرد، همواره درباره انقلاب و نظام جمهوری اسلامی و لزوم حفظ، تقویت و کمک به آن توجه به مسائل جهان اسلام و دخالت در فعالیت های سیاسی و اجتماعی و مصالح عالی اسلام و انقلاب و نظام و همراهی و همکاری برای فایق آمدن انقلاب و نظام بر مشکلات، تأکید داشته ام.

در پایان، از خداوند متعال مسئلت دارم که به همه کسانی که در راه نشر دین می کوشند، توفیق و اجر روز افزون عنایت فرماید.



محمد باقر
بیربنی خنای

- نام: سید مجتبی
- شهرت: طاهری خرم آبادی
- نام پدر: سید ابوالقاسم
- زادگاه: خرم آباد
- سال تولد: ۱۳۳۸
- مسئولیت: نماینده دوره چهارم مجلس خبرگان رهبری.



تولد و تحصیل

این جانب حسب آنچه که در شناسنامه مذکور است، در فروردین ماه یک هزار و سیصد و سی و هشت هجری شمسی در خرم آباد متولد شده‌ام. پدرم از سادات جلیل‌القدر و از فامیل محترم طاهری که به علم و تقوی اشتهار دارند، می‌باشد. او مردی کریم‌النفس و با تقوی بود که سرانجام بعد از هشتاد و شش سال سن در سحرگاه بیست و دوم ماه مبارک رمضان (سال ۱۳۷۸)، دارفانی را وداع نمود. حشره الله مع اجداده الطاهرين.

مادرم نیز از سادات اصیل عرب زاده است که هم اکنون در قید حیات است و از خداوند متعال، دوام نعمت و جود او را خواستارم، موقعیت خانوادگی ما به لحاظ معیشتی، متوسط بود. دوران تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در خرم آباد گذراندم و به لطف خداوند متعال، در طول دوران تحصیلی، پیوسته محصل ممتازی بودم.

آشنایی با امام خمینی رحمته الله علیه

دوران کودکی حقیر، مصادف بود با مطرح شدن یکی از چهره‌های کم‌نظیر و عالیقدر جهان تشیع در عرصه مرجعیت و رهبری قیام پانزده خرداد؛ یعنی حضرت آیه‌الله‌العظمی حضرت امام خمینی رحمته الله علیه. به مناسبت این‌که حضرت آیه‌الله آقای حاج سید حسن طاهری خرم‌آبادی - دامت برکاته - از شاگردان حضرت امام و مورد توجه

و عنایت خاص ایشان بود و معظم‌له خود از چهره‌های فعال در عرصه قیام و نهضت بود، اهالی خرم‌آباد و مخصوصاً فامیل با شخصیت امام خمینی و هدف ایشان از قیام پانزده خرداد، آشنا شدند.

خاطره‌ای از زمان طاغوت

به عنوان نمونه، ایشان در همان زمان و در اوج قدرت محمدرضا شاه پهلوی در مجلس بسیار پرشکوه و در جمع کثیری از مردم خرم‌آباد و بزرگان و علمای شهر، نظیر مرحوم آیه‌الله کمالوند، در مدرسه علمیه منبر می‌روند و در یک سخنرانی بسیار مهم و حماسی، شخصیت حضرت امام و اهداف ایشان را تبیین می‌کنند. بعد از سخنرانی از طرف علما و مردم، بسیار مورد تجلیل و تشویق و بعد هم تحت تعقیب ساواک قرار می‌گیرند که این، خود مجال دیگری برای توضیح می‌طلبد. لذا مردم آن سامان عمدتاً مقلد حضرت امام می‌شوند و علاقه بسیاری نسبت به حضرت ایشان پیدا می‌کنند.

به هر حال، بنده به خوبی به خاطر دارم که حدود ده ساله بودم که سرود یا اشعاری که آن زمان در رثای امام راحل سروده شده بود، در بین بچه‌های خانواده ما زمزمه می‌شد. لذا دوران کودکی بنده در خانواده‌ای این چنین شکل می‌گیرد. دوران دبیرستان؛ یعنی سال تحصیلی ۵۱-۱۳۵۰، مصادف شد با تأسیس دبیرستان ملی علوی توسط حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای قاضی در خرم‌آباد. این دبیرستان که تنها دو کلاس داشت، از هویت مذهبی و سیاسی برخوردار بود. آقایانی که آن را اداره می‌کردند، از انقلابیون مذهبی بودند که بارها تحت تعقیب و شکنجه ساواک قرار گرفته بودند. دو سال در این دبیرستان تحصیل کردم که در شکل‌گیری شخصیت و بینش من نسبت به اسلام و آگاهی از اوضاع سیاسی و شناخت حاکمان، بسیار مؤثر بود. این دبیرستان، به همین جهت بعد از دو سال، توسط ساواک تعطیل شد. سال سوم دبیرستان را در دبیرستان شهرداریان که در واقع، همان علوی بود، ولی

طاهری خرم‌آبادی - سید مجتبی + ۲۵۳

تحت نام دیگری شکل گرفته بود، گذراندم که آن هم تعطیل شد. در همین زمان بود که با کتابی از حضرت امام علیه السلام که بعدها با نامه‌ای از امام موسوی منتشر شد، آشنا شدم و به حد و سع خودم از آن استفاده کردم. سه سال آخر دبیرستان را در رشته ریاضی و در دبیرستان پهلوی آن زمان و امام علیه السلام فعلی، گذرانیدم.

قبولی در کنکور و رها کردن دانشگاه

در این زمان که مصادف بود با سال شهادت مرحوم آیه‌الله شهید حاج آقا مصطفی خمینی، در کنکور سراسری شرکت کردم و پا به عرصه دانشگاه گذاشتم. اما هم‌زمان، فعالیت‌های سیاسی چشم‌گیری در بین قشر دانشجو و جوان، شروع شده بود. ما نیز در این عرصه، تکلیف خود را انجام می‌دادیم. لکن به جهت این‌که دوران شکل‌گیری شخصیت و هویت فکری حقیر، به نحوی که توضیح داده شد، در بعضی از سال‌ها مصادف بود با سال‌های تبعید شهید محراب حضرت آیه‌الله مدنی به خرم‌آباد و ارتباط نزدیک بنده و عده زیادی از جوانان مذهبی با ایشان و نیز علاقه شدید به علوم حوزوی، دانشگاه را رها نموده و راهی حوزه علمیه شدم. ناگفته نماند که بعد از شهادت مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی مرتباً اعلامیه‌های حضرت امام علیه السلام را مخفیانه از قم به خرم‌آباد برده و توزیع می‌نمودیم که خاطراتی نیز در این زمینه دارم، لکن مجال بیان آن نیست. سال تحصیلی ۵۹-۱۳۵۸ را در مدرسه عالی شهید مطهری، به عنوان سال اول طلبگی، سپری نمودم. سال بعد از آن با پیش آمدن جنگ تحمیلی و اوضاعی که بنی‌صدر پیش آورده بود، برای خنثی‌سازی مسائل انحرافی از سوی آیه‌الله شهید دکتر بهشتی به عنوان جانشین مرحوم شهید رحیمی که به عنوان نماینده به مجلس شورای اسلامی رفته بودند، مسئولیت اداره حزب جمهوری اسلامی را به عهده داشتم و در این مسئولیت، ضمن انجام فعالیت‌های فرهنگی و مذهبی، ارتباط وثیق و مداومی با برادران و دوستان رزمنده داشتیم و پشتیبانی‌های مفیدی از قبیل

ارسال امکانات و اعزام گروه های پزشکی و...، از ایشان به عمل می آوردیم که سخن در این وادی و صحبت از دوستان شهید و رزمنده و مطالب مربوط به این برهه از زمان، مجال دیگری می طلبد.

دوران تحصیل در قم

دوران تحصیل این جانب در حوزه علمیه قم به این ترتیب بود که دروس مقدماتی را نزد بعضی از افاضل قم و نیز در مدرسه مبارکه رضویه قم گذرانیدم. کتاب معالم را نزد استاد ارجمند جناب حجة الاسلام والمسلمین آقا جواد فاضل فرا گرفتم. دروس سطح عالی حوزه را از کتاب شریف شرح لمعه و اصول الفقه تا پایان رسائل و مکاسب و کفایتین، از محضر حضرات آیات و حجج اسلام محمدی خراسانی، سید حسن آل طه عراقچی همدانی، حاج شیخ علی مؤمن قمی، استادی، موسوی تهرانی، راستی کاشانی، محقق داماد و پایانی بهره بردم. در حوزه علوم عقلی، منطق (حاشیه ملا عبدالله و منطق مظفر) و منظومه مرحوم سبزواری و نهیة الحکمة را از محضر اساتید بزرگوار، حضرات آیات فیاضی و دکتر بهشتی بهره مند شدم.

در طی نه سال، یک دوره خارج اصول را از محضر حضرت آیه الله مؤمن قمی - دامت برکاته - استفاده کردم. هم زمان، بحث خارج مکاسب محرمة را نزد حضرت آیه الله منتظری و مبحث خارج انفال را از محضر حضرت آیه الله طاهری خرم آبادی و خارج خمس (ابواب قسمة الخمس) و بخشی از خارج نکاح را از محضر حضرت آیه الله العظمی شبیری زنجانی و خارج طهارت را از محضر حضرت آیه الله العظمی میرزا جواد تبریزی و خارج خیارات را از محضر حضرت آیه الله العظمی و حید خراسانی و بحث ولایت فقیه و «کتاب الشریکه» را نزد آیه الله مؤمن - دامت برکاتهم - استفاده کردم. مدت ده سال دوره تخصصی فقه و اصول را در مؤسسه آموزشی و تحقیقاتی حضرت بقیة الله الاعظم - ارواحنا فداه - گذرانیدم. لازم به ذکر است که این

طاهری خرم‌آبادی - سید مجتبی + ۲۵۵

دوره که تحت نظر افاضل به نام حوزه علمیه اداره و توسط حضرت آیه‌الله طاهری خرم‌آبادی تأسیس شده است، به لحاظ آموزش و تقویت بنیه علمی در زمینه‌های فقه و اصول و رجال و فن استنباط احکام، برای بنده بسیار ارزشمند و تأثیرگذار بوده است؛ به طوری که در این ده سال، عمده مباحث اصول فقه و بسیاری از مباحث فقهی را به صورت تحقیقی و اجتهادی، بحث نموده‌ایم و هم‌زمان، آن مباحث را به رشته تحریر درآورده‌ایم. دروسی همچون تفسیر، علوم قرآن و رجال را نیز از محضر بزرگانی چون حضرات آیات شب‌زنده‌دار، سبحانی و معرفت فراگرفتم هم اکنون نیز به لطف خداوند متعال و عنایت کریمه اهل‌البیت، در حوزه علمیه قم افتخار تحصیل و تدریس را دارم و خدای بزرگ را بر این نعمت عظیم شاکر و سپاسگزار هستم. آنچه در شکل‌گیری شخصیت علمی و اخلاقی این جانب بسیار مؤثر بود، وجود اساتید معظم و بزرگوار بود که حقیر از این اعظام، علاوه بر استفاده‌های علمی، بهره‌های فراوان اخلاقی برده‌ام و از آنها آموخته‌ام که در عین انصاف و عدالت، چگونه پاسدار حریم اسلام، مرجعیت شیعه و انقلاب اسلامی و مدافع حقوق ملت مسلمان باشم و این مهم، میسر نمی‌شود، مگر با عنایات حق تعالی و توجهات اهل‌بیت معصومین - سلام الله علیهم اجمعین - خصوصاً حضرت بقیة الله الاعظم - عجل الله تعالی فرجه الشریف - که افتخار نوکری و سربازی آن حضرت را دارم.

در باب انقلاب اسلامی و مسائل مربوط به آن نیز، باید بگویم که همواره در کنار روحانیت اصیل و مبارز، مخصوصاً جامعه محترم مدرسین حوزه علمیه قم، با شناختی که از حضرت امام پیدا کرده بودم، در تمام مراحل، چه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و چه بعد از آن، قدم برداشته و در صحنه حاضر بوده‌ام.

هم اکنون نیز در دوره چهارم مجلس خبرگان رهبری، نماینده مردم ولایتمدار استان ایلام می‌باشم و از خداوند متعال در این عرصه و صحنه‌های دیگر زندگی، توفیق شناخت و وظیفه و انجام آن را توأم با اخلاص خواهانم.

تألیفات

در مورد تألیفات و نوشته‌های این جانب، باید عرض کنم که بعضی از تقریرات و رساله‌هایی که نوشته‌ام، هنوز به چاپ نرسیده است که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. تقریرات یک دوره خارج اصول آیه‌الله مؤمن قمی؛
۲. تقریرات خارج فقه (بحث خیارات) آیه‌الله العظمی وحید خراسانی؛
۳. رساله‌ای در حکم صلاة جمعه در عصر غیبت؛
۴. رساله‌ای در حکم طهارت اهل کتاب؛
۵. رساله‌ای در حکم قاعده فراغ و تجاوز؛
۶. مقاله‌ای با موضوع نقش شیطان از دیدگاه آیات و قرآن؛
۷. رساله‌ای در باب خمس (استثناء مؤونه)؛
۸. رساله‌ای در باب تقسیم خمس؛
۹. رساله‌ای در باب تحقیق معنای شرط؛
۱۰. رساله‌ای در باب اصالة اللزوم.



بیت‌نخای محمد علی

● نام: سید یوسف

● شهرت: طباطبایی نژاد

● نام پدر: حاج میرزا علی

● زادگاه: روستای ظفرقند اردستان

● سال تولد: ۱۳۲۳

● مسئولیت: نماینده دوره چهارم مجلس خبرگان رهبری از استان اصفهان؛

نماینده دوره سوم و چهارم مجلس شورای اسلامی از اردستان؛ عضو دیوان عالی

کشور؛ نماینده ولی فقیه و امام جمعه اصفهان؛ نماینده مقام معظم رهبری در کشور

سوریه؛ مدیر حوزه علمیه اصفهان؛ عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و....



تولد و دوران تحصیل

آیة الله سید یوسف طباطبایی نژاد در شهریور ۱۳۲۳ شمسی در روستای ظفرقند اردستان در خانواده علم و تقوی دیده به جهان گشود. پس از دوران تحصیلات ابتدایی، در سال ۱۳۳۷ با مشورت پدر بزرگوارشان که علاقه شدیدی به کسوت روحانیت داشت و خود از علمای بزرگ، محبوب و با نفوذ منطقه بود، جهت تحصیل و فراگیری علوم دینی، راهی شهر مقدس قم شد. معظم له تا سال ۱۳۴۳، دروس مقدماتی و قسمت عمده کتب سطح حوزه را در محضر اساتید حوزه علمیه قم، فرا گرفت و در اواخر همان سال، تقریباً هم‌زمان با تبعید امام خمینی علیه السلام به ترکیه، برای ادامه تحصیل به نجف اشرف مشرف شد و در آن حوزه مقدسه، دروس سطح را در محضر اساتید بزرگی مانند شهید حضرت آیة الله مدنی و شهید آیة الله غروی و حضرت آیة الله راستی کاشانی به پایان رساند. سپس در درس خارج فقه حضرت امام خمینی علیه السلام و درس خارج اصول حضرت آیة الله العظمی خوئی شرکت و بیش از سه سال از محضر آن دو بزرگوار استفاده کرد و مدتی نیز از دروس خارج حضرت آیة الله العظمی مرحوم بجنوردی و حضرت آیة الله العظمی مرحوم سید عبدالعلاء سبزواری و آیة الله العظمی امیرزا باقر زنجانی بهره‌مند شدند. ضمناً درس فلسفه را در محضر مرحوم آیة الله حاج شیخ عباس قوچانی و مرحوم آیة الله لنکرانی فراگرفت.

ایشان در اواخر سال ۱۳۴۸ از شهر نجف به ایران مراجعت و پس از ازدواج، به دلیل فراهم نبودن شرایط برگشت به حوزه علمیه نجف، در حوزه علمیه قم به ادامه تحصیل خارج فقه و اصول پرداختند و از محضر مرحوم آیةالله العظمی حاج سید محمدرضا گلپایگانی و حضرت آیةالله وحید خراسانی (دام ظلّه)، استفاده وافری بردند که تا سال ۱۳۶۰ ادامه داشت. از سال ۱۳۶۰ با توجه به این که دو دوره خارج اصول را به طور کامل دیده و نیز بیش از چهارده سال در درس خارج فقه علمای عظام، شرکت کرده بود، بیشتر وقت خود را به تدریس و کار قضایی که شرح مختصر آن خواهد آمد، مصروف داشتند.

دوران تدریس

معظم له از سال ۱۳۴۲، تدریس دروس حوزوی را شروع و بحمدالله تا هم اکنون یعنی مدت چهل و پنج سال ادامه داشته و حتی در بیشتر دوران نمایندگی مجلس، در حوزه علمیه مدرسه شهید مطهری تهران به تدریس اشتغال داشتند. ایشان ضمن تدریس اکثر کتب رایج حوزه های علمیه، به طور مکرر دوره معارف اسلامی را نیز در دانشگاه اصفهان، دانشکده سپاه قم و در مدارس حوزه علمیه قم تدریس کرده اند که نتیجه آن دروس، نوشته های ارزشمندی است که البته هنوز به چاپ نرسیده است.

دوران تبلیغ

ایشان بعد از اتمام دوره مقدماتی حوزه، معمولاً در ایام تعطیلات، برای تبلیغ به شهرهای مختلف کشور مسافرت و در تبلیغ احکام اسلام و تشریح حکومت اسلامی و تبیین اهداف مقدس امام امت - رضوان الله تعالی علیه - قبل و بعد از انقلاب، بسیار کوشا بوده که تفصیل و کیفیت آن و مشکلاتی را که در این زمینه، به خصوص قبل از انقلاب، متحمل شده، در این مختصر نمی گنجد، امید است مورد قبول حضرت سبحان قرار گیرد.

دوران ورود به فعالیت های اجتماعی و سیاسی بعد از انقلاب

بعد از انقلاب، معظم له ضمن ایراد سخنرانی های فراوان در دانشگاه ها، دبیرستان ها، پادگان های مختلف ارتش، سپاه و سایر ارگان های دولتی و غیردولتی، در سال ۱۳۶۰ به دعوت شورای عالی قضایی، به عضویت دادگاه عالی انقلاب درآمدند و تا اوایل سال ۱۳۶۶ در این سنگر مهم و حیاتی، اشتغال داشتند و از سال ۱۳۶۶، رسماً عضو دیوان عالی کشور شدند و به عنوان معاون شعبه بیست و هفت که در شهر مقدس قم بود، کار رسیدگی به پرونده های قضایی را ادامه دادند.

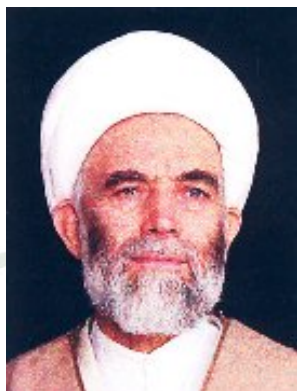
از سال ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۵ - دوره سوم و چهارم مجلس شورای اسلامی - به عنوان نماینده مردم اردستان در این مجلس انتخاب شدند که توضیح خدماتی که در این دو دوره در کمیسیون قضائی مجلس و در منطقه انجام داده اند با اختصار که مد نظر است، مناسب نمی باشد. معظم له هم زمان با حضور در مجلس شورای اسلامی، از طرف شورای محترم نگهبان به عنوان نماینده آن شورا به شورای عالی آموزش و پرورش کشور معرفی و با حکم رئیس جمهور وقت طی دو دوره، به آن سمت منصوب گردیدند. ناگفته نماند که طبق قوانین مربوطه، نماینده شورای نگهبان در شورای عالی آموزش و پرورش، باید مجتهد باشد که فقهای محترم شورای نگهبان بالاتفاق این معنا را برای معظم له تأیید فرمودند.

ایشان پس از پایان دوره چهارم مجلس شورای اسلامی، مجدداً به کار اصلی خود؛ یعنی دیوان عالی کشور مراجعه و به عنوان معاون شعبه دوم دیوان عالی، مشغول به کار شدند. آیه الله طباطبایی در شهریور سال ۱۳۷۶ از سوی مقام معظم رهبری - دام ظلّه - به عنوان نماینده معظم له در کشور سوریه منصوب گردیدند و سرپرستی دینی کلیه شیعیان آن کشور را به عهده داشتند که این نمایندگی تا شهریور سال ۱۳۸۱ ادامه داشت. خدمات معظم له در کشور سوریه و تأسیس بیش از شش مدرسه علمیه

خواهران در شهرهای مختلف آن کشور، تعمیر و تکمیل مدرسه پسرانه امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - تأسیس دانشگاه آزاد برای طلاب، ایجاد اتحاد بین شیعیان و دفاتر علما و... که موجب زبان زد خاص و عام گردید.

در شهریور سال ۱۳۸۱، مقام معظم رهبری - دام ظلّه - در حکمی، ایشان را به عنوان نماینده خود در استان اصفهان و امام جمعه شهر اصفهان منصوب نمودند که بحمدالله پس از ورود ایشان به اصفهان و همت معظم له، اتحاد بسیار خوبی بین علما، روحانیون، مسئولین و مردم ایجاد شد و رهایی یافتن اصفهان از فتنه‌های تفرقه افکنانه دشمنان، مرهون تدبیر مقام معظم رهبری - دام ظلّه - در انتخاب شایسته ایشان بود. همچنین در بهمن سال ۱۳۸۳، معظم له با حکم آیه الله مظاهری - دام عزه - به عنوان مدیر حوزه علمیه اصفهان، انتخاب شدند که خدمات و زحمات ایشان در دوران این مسئولیت به خوبی روشن و گویا است که به عنوان مثال، می توان به تشکیل شورای مدیریت حوزه با عضویت علمای اصفهان، همچون آیات عظام ناصری، امامی، فقیه ایمانی و... و همچنین احیای بسیاری از مدارس علمیه اصفهان، اشاره کرد.

هم اکنون نیز ایشان در کنار این مسئولیت ها، نماینده مردم استان اصفهان در مجلس خبرگان رهبری و عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم می باشند. علاوه بر این، ریاست ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر استان، بنیاد بین المللی غدیر، شورای فرهنگ عمومی، ستاد شعبانیه و ستاد زکات استان اصفهان و نیز ریاست بنیاد فرهنگی المهدی را بر عهده دارند.



بیرنجی‌های
محمد علی

- نام: غیاث الدین
- شهرت: طه محمدی
- نام پدر: عباسعلی
- زادگاه: فامنین همدان
- سال تولد: ۱۳۲۶
- مسئولیت: نماینده ولی فقیه در استان همدان و امام جمعه شهر همدان و نماینده دوره چهارم مجلس خبرگان رهبری.



تولد و دوران تحصیل

این جانب غیاث الدین طه محمدی، فرزند عباسعلی، به شماره شناسنامه ۳۲۲، صادره از فامنین همدان، در سال ۱۳۲۶ در خانواده‌ای مذهبی در روستایی دوردست و بسیار محروم متولد شدم. در سن پنج سالگی روانه مکتب‌خانه قدیمی روستا شدم، به دلیل دوردستی و محرومیت، هیچ‌گونه آموزشگاهی آن‌جا وجود نداشت.

پس از چند سال که تقریباً خواندن و نوشتن را در حد پایین یاد گرفته بودم، توسط برادر بزرگ‌ترم، حضرت مستطاب حاج شیخ علی محمدی، پدر بزرگوار شهید گرانقدر مرتضی محمدی، به‌منظور تحصیل علوم حوزوی به شهر مقدس قم اعزام شدم. حدساً ایشان آثار نبوغ و استعداد بالایی در وجود بنده مشاهده می‌کرده است که بسیار مجدانه اصرار داشت حضرت والد موافقت کند تا این‌جانب در کنار اخوی درس بخوانم، ولی متأسفانه از یک طرف، به دلیل نداشتن سواد دبستانی و دبیرستانی و از طرف دیگر دوران طفولیت و از جهت سوم، چهار - پنج ماه در سال پرداختن به کار کشاورزی، باعث می‌شد که آنچه خوانده‌ام، فراموش گردد و قهراً رشد محسوسی نبود، ولی در عین حال با تأکید اخوی، حدود سه سال قبل از سن تکلیف، منبر می‌رفتم و سخنرانی می‌کردم و روضه می‌خواندم و بسیار دلنشین بود، اول به دلیل کودک بودن و دیگر، نبودن روحانیت اثرگذار.

جناب اخوی، جامع المقدمات را شخصاً خود به من درس دادند و بسیار دقیق و سخت‌گیر بودند، به طوری که من تمام جامع المقدمات را قبل از سن تکلیف تدریس

کردم، نه یک بار، بلکه چند بار. در آن اوان، من حس می‌کردم با این‌که هم‌مباحثه‌ای‌های من روحانی زاده بودند و پدر و مادر من مطلقاً سواد نداشتند و با این که در طول سال، ناچار بودم چهار - پنج ماه به کار سنگین کشاورزی بپردازم، در عین حال از همدرسی‌ها جلوتر بودم و همین مشوق من بود. ولی متأسفانه اخوی به دلیل گرفتاری شخصی خود، مرا رها کرد و اساتید فقط درس می‌گفتند، اما درس را تحویل نمی‌گرفتند و این باعث شد که در پایه درس در کتاب‌های سیوطی، حاشیه و معالم دچار ضعف باشم. به هر حال، سیوطی و حاشیه و معالم را به طور پراکنده خواندم و ضعف عمده‌ای مرا رنج می‌داد و آن این‌که در گوش دادن به درس استاد، خیلی ضعیف بودم، ولی چون به صورت مرتب تقاضا می‌شد که کتاب‌های رتبه‌های پایین‌تر را درس بگویم، درس گفتن مرا مجبور می‌ساخت که بالاخره آنچه را در سر درس ندانسته‌ام، در مطالعه ولو با زحمت فراوان، کشف کنم. درس گفتن در جبران ضعف‌ها به من خیلی کمک کرد، به طوری که از جامع المقدمات تا کفایه را تدریس کردم، منتهی بعضی کتاب‌ها را چند بار و برخی کتاب‌ها را کم‌تر.

اینک به فضل پروردگار متعال و با عنایت ویژه حضرت بقیة الله (عج)، بیش از پنجاه سال است که تدریس می‌کنم و چون خدای متعال، عشق این عمل مقدس را در وجودم به ودیعه گذارده است، هرگز از درس گفتن خسته نمی‌شوم. بلکه فن تفریح و رفع خستگی، همانا درس گفتن است، به طوری که در وضع فعلی که مسئولیت نمایندگی رهبر معظم انقلاب در استان را بر عهده دارم و مراجعات و انتظارات بیش از حد وجود دارد، حتی استان‌های مجاور هم توقعاتی دارند، امّا بحمدالله در حوزه علمیه همدان، روزی سه درس سنگین دارم، نهایتاً الحکمه علامه، خارج فقه و حکمة متعالیه جناب صدر المتألهین و خدای منان را بر این موهبت بزرگ، بی‌نهایت شاکرم. مطلب قابل ذکر دیگر این‌که چون به طور موهبتی، دارای نطق و بیان خوبی هستم و به قول عارف خطه شیراز جناب حافظ: «این همه شاهد و شکر از سخنم می‌ریزد»، بحمدالله در عرصه منبر و تبلیغ و ترویج معارف دین، بسیار موفق بوده و هستم.

استقبال بیش از حد اقشار مختلف مردم، به خصوص قشر دانشجو، دانشگاهی و روحانی، باعث شده است که علاوه بر دروس حوزه، در اکثر مناسبت ها سخنرانی داشته باشم به حدی که فرصت مطالعه را به کلی سلب کرده است و خدای ذوالفضل العظیم را بر این موهبت بزرگ، بی نهایت امتنان دارم.

اساتید

اسامی اساتید بزرگواری که از فیض وجود آنها بهره مند شده ام به شرح زیر است: دروس لمعه و قوانین را در محضر مرحوم آیة الله ستوده، سید ابوالحسن حسینی بابل و آیة الله اعتمادی خواندم. رسائل را در محضر آیة الله نوری همدانی و آیة الله اعتمادی تلمذ کردم. مکاسب را از محضر مرحوم آیة الله مشکینی، فاضل لنکرانی، خزعلی و اندکی آقای منتظری استفاده کردم.

کفایتین را در محضر حضرت آیة الله سلطانی بر و جردی استفاده کردم و اولین بار که در حوزه درس خارج شرکت کردم، در درس حضرت امام خمینی بود که معظم له تازه از زندان آزاد شده بود و چون درس ایشان خیلی دلنشین بود با علاقه ای وافر حضور پیدا می کردیم، تا این که تبعید، آن وجود سراسر شور را از ما گرفت. آن علاقه فراوان و آن عشق آتشینی که ما به آن حضرت داشتیم و آن بیان و تحقیق بدیع آن فقیه نامدار، در همه جا وجود نداشت و ناچار در حوزه درس خارج فقه و اصول استاد بزرگوار آیة الله میرزا هاشم آملی شرکت کردم و به طور پراکنده از درس مرحوم آیات گلپایگانی، شریعتمدار و آقا مرتضی حائری، آن هم خیلی کم استفاده کردم.

منظومه حکمت را در محضر شهید بزرگوار دکتر مفتاح همدانی و خیلی محدود، درس اسفار مرحوم علامه طباطبایی را درک کرده و عمدتاً دروس اسفار را در خدمت استاد بزرگوار آیة الله جوادی آملی و علامه شهید مطهری و علامه حسن زاده آملی طی کرده و دروس عرفان نظری را عمدتاً در محضر علامه بزرگوار حسن زاده شرکت

نمودم، مثل فصوص الحکم ابن عربی و مصباح الانس ابن فناری و تمهید القواعد را با نوار درس علامه جوادی، گوش کرده‌ام.

حکم امامت جمعه

به فضل پروردگار متعال از آغازین روزهایی که انقلاب مقدس اسلامی از طرف معمار کبیر انقلاب، امام خمینی علیه السلام کلید خورد، به صورت مستمر در جریان انقلاب بودم و بحمدالله هیچ‌گونه انحرافی رخ نداده است و در این راه، سختی‌ها و مشکلات زیادی را متحمل شدم، مثلاً در راهپیمایی‌ها و مسافرت‌های تبلیغی، همیشه مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتم یا در معرض تهدید و زندان قرار داشتم تا این‌که در سال ۱۳۶۱ از دفتر حضرت امام علیه السلام به عنوان امام جمعه شهر فامنین منصوب شده و در آن‌جا موفق به تأسیس مدرسه علمیه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شدم که امروز بحمدالله صدها طلبه فاضل و گرانمایه تربیت شده‌اند و همچنین مدرسه علمیه الزهراء علیه السلام را برای بانوانی که طالب تحصیل علوم حوزوی هستند، پایه‌گذاری کرده‌ایم. زمانی که ما به عنوان امام جمعه آن شهر محروم، معرفی شدیم، منطقه یک‌جا در آتش نفاق و اختلافات می‌سوخت و گرفتاری‌ها و عقب‌ماندگی‌ها به گونه‌ای بود که حتی مدرسه راهنمایی دخترانه وجود خارجی نداشت، ولی با زحمات بسیار، مدرسه راهنمایی و بعداً دبیرستان دخترانه تأسیس گردید و بحمدالله امروز صدها دختر خانم متدین در حوزه علمیه و دانشگاه‌ها، درس خوانده و مدرک گرفته‌اند. در سخت‌ترین شرایط دوران جنگ و دفاع مقدس با امکانات زیر صفر، آن‌هم به‌طور موقت، باید حوزه علمیه برادران و خواهران را اداره می‌کردم و در حوزه مقدسه علمیه قم، هر روز چهار درس سنگین می‌گفتم، علاوه بر این‌که مراسم سنگین استان، مثل یادواره شهدا، ایام الله و اجرای برنامه فارسی و ترکی در رادیو و تلویزیون استان هم، به ما محول شده بود.



بیت‌نخای محمدی

- نام: حسن
- شهرت: عالمی
- نام پدر: رجبعلی
- زادگاه: روستای نوباغ جوین از توابع سبزوار
- سال تولد: ۱۳۲۶ شمسی
- مسئولیت: نماینده ولی فقیه در جهاد سازندگی؛ نماینده سازمان تبلیغات در کشورهای آسیای میانه و شمال شرق چین و نماینده دوره سوم مجلس خبرگان رهبری.



تولد و دوران کودکی

در تاریخ ۱۳۲۶/۱۲/۱۲ در روستای نوباغ جوین از توابع شهرستان سبزوار، در خانواده‌ای روحانی متولد شدم. نام پدرم مرحوم ثقة الاسلام حاج شیخ رجبعلی شاه‌قلی نوباغی و مادرم که دختر عموی پدرم بود، مرحومه سلاطین نام داشت. پدرم به اهل بیت عصمت و طهارت به شدت علاقه داشت و در برپایی رثای اهل بیت، اهتمام بسیار داشت. وی ذوق شعری خوبی داشت و دیوانی هم در رثای ائمه اطهار و موعظه دارد که به چاپ نرسیده است. ایشان کراراً این مطلب را به اطرافیان می‌گفت که هر چه اولاد ذکور داشته باشم به دنبال طلبگی خواهم فرستاد. وی بر قرائت قرآن حریص بود. جدم؛ ملا محمد حسن نیز مردی عابد و مراقبت او بر قرائت قرآن، ضرب‌المثل و تعیین‌کننده وقت برای مردم روستا بوده است.

به این ترتیب دوران کودکی را در خانواده‌ای روحانی که محل تردد روحانیون، چه برای دید و بازدید و چه برای تبلیغ و چه برای تعلّم از پدرم بود، گذراندم. تحصیلات ابتدایی را در همان محل از مکتب‌خانه‌ها استفاده می‌کردم تا این‌که در نوجوانی، نصاب‌الصبيان و بخشی از جامع‌المقدمات را از پدرم آموختم. پدرم اعتقاد داشت که مدارس دولتی که توسط دولت شاه اداره می‌شود، فاسدکننده است. در سن چهارده سالگی برای تحصیل علوم دینی عازم شدم و با تشویق زائدالوصف پدرم و کمک برادرم ثقة الاسلام حاج شیخ علی اکبر شاقلی نوباغی، وارد

حوزه علمیه مشهد مقدس شدم و در مدرسه میرزا جعفر که درب آن به صحن عتیق حرم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام باز می شد با برادرم که در درس خارج آیه الله میلانی حاضر می شد هم حجره شدم.

دوران تحصیل

در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی، تحصیل علوم دینی را در حوزه علمیه خراسان شروع نمودم. ادبیات عرب را نزد ادیب نامدار، مرحوم ادیب نیشابوری و آقا حجت هاشمی آموختم و منطق و معالم و دو جلد شرح لمعه را از محضر حجة الاسلام صالحی خاوری استفاده نمودم و بخشی از قوانین الاصول را از آیه الله واعظ طبسی بهره مند شدم و بخش دیگر آن را در حوزه علمیه قم از آیه الله دوزدوزانی استفاده کردم.

در سال ۱۳۴۸ عازم حوزه علمیه قم شدم و رسائل و مکاسب و کفایتین را از محضر حضرات آیات سبحانی، اعتمادی، نوری همدانی و مرحوم تقدیری سبزواری، استفاده کردم.

در فلسفه، شرح منظومه سبزواری را از محضر استاد دکتر بهشتی و اشارات و نجوم و ریاضیات را از محضر آیه الله حسن زاده آملی و چهار جلد اسفار را از محضر مرحوم آیه الله سیدرضا صدر بهره مند شدم. در سال ۱۳۵۱ وارد درس خارج فقه و اصول حضرت آیه الله العظمی وحید خراسانی شدم که هجده سال از درس صبح و عصر ایشان استفاده نمودم و هر دو درس را تقریر نموده که موجود می باشد.

دوستان و معاشران

دوستان که هم بحث های درسی هم بودند عبارت بودند از: آقایان حجج اسلام موحدی، قدس علوی، فاضلی، نیکیار و پور علیرضا.

عوامل مؤثر در شکل‌گیری شخصیت علمی و اخلاقی

از عوامل تأثیرگذار در شکل‌گیری شخصیت علمی بنده می‌توان به توصیه‌های دلسوزانه و نصیحت‌های دل‌نشین استادام حضرت آیه‌الله وحید خراسانی - دام‌ظله - و میل شدید پدرم و حمایت‌های ایشان و پشتیبانی برادرم در اوایل تحصیل و همراهی بی‌دریغ همسرم که فضای تحصیل را آماده می‌کرد، اشاره کرد. در زمینه اخلاقی نیز تحت تأثیر حضرات اساتید و آیات وحید خراسانی، مشکینی، حسن زاده آملی و اشتهاردی بودم. در زمینه سیاسی - اجتماعی هم حضرت امام خمینی علیه‌السلام بیشترین تأثیر را بر من داشته‌اند، علاوه بر این که یاران امام همچون آقایان واعظ طبسی و شهید هاشمی نژاد در حوزه علمیه خراسان و جامعه مدرسین و فضای عمومی حوزه علمیه قم هم به لحاظ سیاسی و اجتماعی تأثیر به‌سزایی داشتند.

فعالیت‌های علمی

این جانب مقالاتی در زمینه‌های مختلف داشته‌ام که در «جمله فرهنگ جهاد» به چاپ رسیده است. رساله‌ای هم با موضوع تغییر جنسیت در حیوانات که از جمله مسائل مستحدثه بوده و مورد سؤال نیز واقع شده بود به رشته تحریر درآورده‌ام. همچنین در رشته حدیث و رجال در محضر حضرت آیه‌الله وحید خراسانی تحقیقاتی صورت گرفته است. ضمناً تقریرات درس فقه و اصول معظم‌له را نیز به رشته تحریر در آورده‌ام که با بازنگری و اصلاح قابل چاپ می‌باشد. مباحث مطرح شده در کتاب الطهارة به صورت شرح بر عروة و همچنین در احیاء موات که به صورت شرح بر شرائع مدون است، اما منتشر نشده است.

تدریس

تدریس مختصرالمعانی و اصول مظفر در سال ۱۳۴۹ و شرح لمعه در سال ۱۳۵۰ که در مدرسه فیضیه انجام گرفته است. از سال ۱۳۷۸ در حوزه علمیه مشهد، درس خارج را شروع نمودم که اکنون نیز ادامه دارد. سه سال مبحث طهاره با متن عروة الوثقی و سال چهارم بحث احیاء موات با متن شرائع، گفته شده است که اکنون در مدرسه علمیه نواب ادامه دارد.

فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی و اجتماعی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی

قبل از اوج‌گیری نهضت اسلامی، فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی در سفرهای تبلیغی به استان‌های مختلف کشور، صورت می‌گرفت، اما بعد از اوج انقلاب، تلاش‌های سیاسی بیشتر در منطقه جوین سبزوار متمرکز شد که مسقط الرأس این جانب بود. قبل از انقلاب از طرف دستگاه امنیتی رژیم شاه تهدید و تحت تعقیب بودم، ولی به دستگیری منجر نشده است. از جمله حوادث بیاد ماندنی قبل از انقلاب، درگیری در طبس سبزوار بود که بین تظاهرکنندگان از اهالی جوین و افچنک و پاسگاه مستقر در محل به وجود آمد که به شهید شدن پنج نفر از مردم و کشته شدن رئیس پاسگاه منتهی شد.

فعالیت‌های بعد از پیروزی انقلاب

در همه صحنه‌های عمومی انقلاب حضور داشتم، من جمله حضور در دفاع مقدس.

مناصب و مسئولیت‌های مهم در جمهوری اسلامی

مدتی در دادگاه ویژه صنفی تهران کار کردم. سپس در جهاد سازندگی شهرستان

عالمی - حسن + ۲۷۵

سبزوار، استان قم و استان خراسان به عنوان مسئول حوزه نمایندگی ولی فقیه ادای مسئولیت نمودم.

یک سال به عنوان نماینده سازمان تبلیغات در کشورهای آسیای میانه و شمال شرق چین که منطقه مسلمان نشین آن کشور است و همچنین بر ذبح اسلامی دام از طریق جهاد سازندگی در کشورهای فوق نظارت داشته که خاطرات بسیاری از این مقطع دارم؛ از جمله به مسجدی در کشور قزاقستان شهر آلماتی برای تبلیغ رفتیم. در صحبتی که با مردم و امام جماعت مسجد داشتیم، وقتی امام جماعت می خواست بنده را به مردم معرفی نماید، چنین گفت: وقتی رهبر انقلاب اسلامی ایران از تبعید بر می گشت، توسط مردم از ایشان استقبال میلیونی شد و وقتی که از دنیا رفت، تشییع جنازه میلیونی از ایشان شد.

نمایندگی مجلس خبرگان

این جانب از حوزه انتخابیه استان خراسان در دوره سوم به نمایندگی مجلس خبرگان رهبری برگزیده شدم و در کمیسیون پاسداری و حراست از ولایت فقیه، در دو دوره دو ساله به عنوان عضو اصلی و منشی کمیسیون، ادای وظیفه نمودم و نیز عضو علی البدل کمیسیون آیین نامه بودم.





بیت‌نخستینای
محمد بن عبدالمطلب

● نام: سید حسن

● شهرت: عاملی

● نام پدر: سیدفیروزالدین

● زادگاه: اردبیل (محلّه محمدیه)

● سال تولد: ۱۳۴۱

● مسئولیت: امام جمعه و نماینده مقام معظم رهبری در استان اردبیل و نماینده

چهارمین دوره مجلس خبرگان رهبری و نماینده چهارمین دوره مجلس خبرگان

رهبری.



تولد و دوران تحصیل

در پانزده خرداد سال ۱۳۴۱ در یکی از محلات قدیمی اردبیل (محلّه محمدیه) و در خاندانی از خوشنام‌ترین سادات منطقه، از تبار سادات جبل‌عامل - که در زمان حکومت صفویه، جهت تصدی امر قضا از لبنان به ایران مهاجرت و منطقه‌ای به نام «کلخوران»، واقع در حومه شهرستان اردبیل را که از کانون‌های اصلی تشیع و مجمع بزرگان عرفا، زادگاه و مدفن شیخ جبرائیل و مولد مؤسس خاندان صفوی بوده، برای سکونت برگزیدند - کودکی دیده به جهان گشود که وی را «سید حسن» نام نهادند.

حکایت این هجرت در کتاب «الهجرة العاملة في الدورة الصفوية» نوشته جعفر مهاجر؛ اول مهاجر این سلسله، مرقوم است. در این چند قرن، مجتهدین عالی مقام از این خاندان در منطقه ظهور کرده‌اند و برخی مانند سید حسین مجتهد، ریاست مطلقه منطقه را عهده‌دار بوده است و در قرون اخیر، اعظامی چون آیه‌الله میر صالح مجتهد مبرور، آیه‌الله سید محی‌الدین یونسی، آیه‌الله سید حبیب موسوی اطهاری، آیه‌الله سید محمد تقی انواری و آیه‌الله یونس یونسی و... هر کدام در مقاطعی عهده‌دار هدایت عامه، تمشیت امور خلق و بعضاً مرجعیت مسلم تقلید آنها بوده‌اند. مرحوم آیه‌الله‌العظمی مرعشی نجفی درباره اصالت نسبت سادات کلخوران فرموده‌اند: «ایشان اصح سادات آذربایجانند، حسباً و نسباً».

والد وی که اینک رخ در نقاب خاک کشیده است از کسبه جزء بازار اردبیل و

مشتهر به دیانت و مورد احترام خاص و عام بوده و والده‌اش که وی نیز از تبار سادات جبل عامل است، در زهد و تهجد زبان زد است.

«سید حسن» پس از پشت سر گذاردن دوران کودکی، به رسم خانواده‌های متدین که عموماً فرزندان خود را به مدرسه «جعفر اسلامی» گسیل می‌نمودند، وارد همان مدرسه شد و مقاطع تحصیلی پیش دبستانی را در مدارس جعفر اسلامی و سپس مقطع متوسطه را در هنرستان فنی گذارند.

دوران نوجوانی عمدتاً با حضور مداوم در محافل و عظ و تفسیر و استفاضه از ارزنده‌ترین خطبای منطقه که با حضور هم‌زمان چندین عالم وارسته، از مقاطع طلایی درخشش روحانیت در اردبیل بود، سپری شد.

جوشش نهضت اسلامی و ورود به حوزه

اوان جوانی با حرکت خروشنده مردم مسلمان ایران و نهضت امام خمینی رحمته‌الله، مصادف شد و وی از پیشگامان مبارزه و جزو فعال‌ترین عناصر جوان انقلابی گردید. با پیروزی انقلاب اسلامی، اندیشه دیرین پیوستن به سلک روحانیت و دوام وظیفه اجدادی، بر رغبت ایشان برای عزیمت به حوزه علمیه قم افزود تا سرانجام در آغازین ماه سال تحصیلی ۱۳۶۰ و پس از اندک مدتی تدریس در روستاهای پیرامون اردبیل، وارد حوزه مقدسه قم شد. سال شصت را باید پر رونق‌ترین سال حوزه مقدسه قم از حیث استقبال و اظهار علاقه جوانان به تحصیل علوم اهل بیت علیهم‌السلام نامید؛ به طوری که امکان جذب در نظام رسمی حوزه برای وی فراهم نیامد و به عنایت ویژه مرحوم حضرت آیه‌الله شیخ مصطفی نورانی اردبیلی؛ نماینده فقید مردم استان اردبیل در مجلس خبرگان، در حجره‌ای در مدرسه مؤمنیه در کنار بیت مرحوم آیه‌الله العظمی بهاء‌الدینی رحمته‌الله اقامت گزید. مجاورت معظم‌له، فرصت مغتنمی گردید برای حضور منظم در نمازهای جماعت و بهره‌مندی از مواعظ و درس اخلاق آن مرحوم.

تحصیل در حوزه علمیه

دهه شصت و هفتاد، اوج هنر نمایی استاد مسلم، مرحوم مدرس افغانی در عرصه تدریس ادبیات در حوزه قم بود و صد البته فراگیری جدی مبانی ادبیات عرب، پیش‌نیاز ورود عالمانه در دیگر مباحث و دروس حوزوی است. لذا حضور مشتاقانه سید حسن در حلقه درسی ایشان، همراه با تدریس مقاطع پایین‌تر برای طلاب جوان‌تر، با توجه به سابقه تحصیل مقدمات تا سطح معالم، در مدرسه میرزا علی اکبر اردبیل در کنار تحصیلات دبیرستانی، غنیمتی بود که بر غم مرارت‌های آن برهه، همواره به حلالت یاد می‌شود، اما این ملازمت، مساوی با کنار ماندن از نظام رسمی حوزوی بود که باعث شد مدت‌های مدیدی با دشوارترین شرایط اقتصادی و انواع نامالایمات دست و پنجه نرم کند و از سر مناعت، وضعیت را از قریب و بعید، کتمان نماید.

شرح لمعتین را در محضر آیات، مرحوم اشتهاردی و راستی کاشانی و اصول فقه را در حلقه تدریس آقای... صالحی گذراند و در مقطع سطح از حضور حضرات آیات پایانی، اعتمادی و مدرسی بهره فراوان اندوخت. درس خارج فقه با استفاضه از محضر آیه‌الله مکارم شیرازی و خارج اصول از محضر آیه‌الله جعفر سبحانی، آغاز شد. مدتی نیز از خارج فقه مرحوم آیه‌الله فاضل لنکرانی و بالأخره حدود هشت سال از اصول آیه‌الله وحید خراسانی و فقه آیه‌الله شیخ جواد تبریزی و هم‌زمان تفسیر آیه‌الله جوادی آملی، حظ وافر برد. حضور در محفل اخلاقی بزرگانی نظیر مرحوم اشتهاردی و مظاهری، به ویژه علمین حجتین؛ احمدی میانجی و پهلوانی، از دوران بسیار پربرکت تحصیلات وی در حوزه مقدسه قم می‌باشد.

تحصیلات دانشگاهی

ضمن تحصیل در حوزه و در کنار آن، تحصیلات رسمی دانشگاهی را نیز پی

گرفت و موفق به دریافت گواهینامه لیسانس در رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی - با رتبه اول کشوری - از دانشگاه تهران گردید و سپس مقطع دکتری را با تدوین پایان‌نامه‌ای در زمینه «تأثیر متقابل عقد و شرط» زیر نظر اساتید میرزا از جمله استاد دکتر ابوالقاسم گرچی، آیه‌الله سید محمد موسوی بجنوردی و دکتر علیرضا فیض، به اتمام رساند.

حضور در جبهه‌های نبرد

ورود ایشان در سال ۱۳۶۰ به حوزه قم، هم‌زمان بود با دوران دفاع مقدس، لذا حدود یک‌سال و به دفعات، توفیق حضور در جبهه‌های جنگ را داشته و ده‌ها رزمنده سرافراز از حلقه درس اخلاق وی، عازم میدان‌های نبرد گردیدند که امروزه نام و آوازه آن‌ها در دفتر دلاوران و شهیدان جنگ تحمیلی، زینت تاریخ سراسر افتخار این مرز و بوم است.

حضور در صحنه‌های تبلیغی

از اوان طلبگی، با عنایت به نعمت بیان خدادادی و تسلط ذاتی به فن خطابه، در کنار تحصیل، به امر تبلیغ اهتمام ورزیده و عمق مفاهیم و غنای مطلب همراه مشی مبتنی بر رواداری در معرکه جهت‌گیری‌های مختلف و متفاوت سیاسی و نگاه برابر به جریان‌ات سیاسی داخل نظام، سلوک فروتنانه با پشتوانه‌ای متین از اعتبار اسلاف و اکابر سادات کلخوران - که پیش‌تر از آن یاد شد - پایگاه معنوی و نفوذ کلام کم‌نظیری برای وی فراهم ساخته است. نزدیک سی سال، بلا انقطاع، بیانات ایشان در قدیمی‌ترین مساجد اردبیل با استقبال شورانگیز و بلکه همواره با ازدحام طبقات مختلف مردم، به ویژه نسل جوان، مواجه است.

علاوه بر اردبیل، دامنه برنامه‌های سخنرانی وی در تبریز و بسیاری از شهرهای

عاملی - سید حسن + ۲۸۳

استان اردبیل و آذربایجان شرقی و گاهی تا استان های دور دست، چون چهارمحال و بختیاری، گسترده است. گرچه پس از تصدی مسئولیت خطیر امامت جمعه اردبیل، نظم گذشته را ندارد، اما کماکان در فرصت هایی که دست می دهد، برقرار است.

آثار صوتی و تصویری وی در بسیاری از مناطق قفقاز، به خصوص در جمهوری آذربایجان، گرجستان و داغستان، به رغم برخی محدودیتها، دست به دست می گردد؛ به طوری که قاطبه مرز نشینان مجاور استان اردبیل، ضمن تعقیب منظم خطبه های نماز جمعه، برخی آداب مذهبی از جمله احیاء لیالی قدر ماه مبارک رمضان را با دریافت زنده از صدا و سیما مرکز اردبیل، برگزار می کنند و نمازهای جمعه اردبیل در اغلب هفته ها، پذیرای مهمانان و علاقه مندان از جمهوری آذربایجان است.

تدریس

موقعیت هموار برای درس و بحث و تدریس، منتهای مطلوب برای هر اهل علم است. در سال ۱۳۶۷، ایشان رسماً برای همکاری در مدارس شورای مدیریت، دعوت و بعد از چند سال در مدارس مرکز جهانی علوم اسلامی، در متون ادبی، منطق، فقه، اصول و اخلاق کلاسیک، مشغول تدریس گردید و اخیراً عضویت هیأت علمی مرکز یاد شده و مدیریت گروه اخلاق در همان مرکز را احراز نموده و با پیشنهاد مدیریت گروه فقه نیز مواجه بود. تدریس اخلاق عمومی و کلاسیک به طور منظم در مدارس مرکز جهانی علوم اسلامی و مدارس طلاب ایرانی و نیز همکاری با مرکز تخصصی تبلیغ، ادامه داشته و ضمن عضویت در لجنه ادب عربی حوزه علمیه قم، مشغول تألیف کتاب درسی ادبیات برای حوزه های علمیه بود. در هر حال، اشتغال به تدریس در سطوح مختلف به مدت چهارده سال، از بهترین توفیقات ایشان در حوزه علمیه قم بوده است.

امامت جمعه

پس از ضایعه در گذشت مرحوم آیه‌الله مروج؛ نماینده حضرت امام علیه السلام و رهبر معظم انقلاب و امام جمعه اردبیل، با سلوک منحصر به فرد و موقعیت ممتاز و منزلت ویژه آن مرحوم در میان طبقات مختلف و در پی تصدی موقت این مسئولیت توسط یکی از فضلاء حوزه قم، مردم استان از حضرات آیات موسوی اردبیلی و مشکینی، به خصوص به لحاظ خدمات فکری و تبلیغی و انس طولانی آن بزرگواران با مؤمنین، انتظار داشتند کسی از سوی ایشان به منظور تصدی امر نمایندگی مقام معظم رهبری در استان، معرفی شود. بر این اساس، حجة الاسلام والمسلمین حاج سید حسن عاملی از ناحیه مشارالیهما به محضر مقام معظم رهبری برای این مهم پیشنهاد گردید. لکن وی به دلایل عدیده از قبول این امر، اجتناب و شخصاً فضلاء دیگری را بدین امر معرفی نمود. تعلیل عمده وی، احراز تعین در قبول این گونه مسئولیت‌ها بود و تدریس، تحقیق و تبلیغ را بر همه اموری که به نحوی قرین امور اجرایی است، ترجیح می‌داد و در این باب، همواره به سفارش استاد خود، مرحوم آیه‌الله احمدی میانجی تمسک می‌نمود که: هر کس سراغ ریاست - به مفهوم ورود در عرصه سراسر مشقت مدیریت اجتماعی - برود، هوس است و اگر بالضروره، ریاست - به مفهوم مرقوم - به سراغ وی آید و از پذیرفتن آن استنکاف ورزد، نیز هوست.

پیرامون قضیه انتخاب خود به مسئولیت نمایندگی در استان و امامت جمعه اردبیل، می‌گویند: خدمت آقای محمدی گلپایگانی؛ رئیس دفتر محترم رهبر عزیز انقلاب که به قم تشریف آورده بودند، عرض کردم حضرت تعالی از حضور مقام معظم رهبری بخواهید اعتذار این جانب را به جهت عدم احراز «تعین» در قبول این مسئولیت، بپذیرند. آقای محمدی گلپایگانی با تأکید بر حصول «تعین»، زمینه تشریح به حضور مقام منیع رهبری را فراهم نمودند تا به تکلیف شخص ایشان، موضوع

حتمیت یابد.

در شرف یابی خدمت مقام معظم رهبری عرض کردم، مناسب است فردی از علمای کهنسال منطقه انتخاب شوند، به ویژه این که این جانب تاکنون از امور مدیریتی و سیاسی کنار بوده‌ام، اما ایشان ضمن قرائت اظهارات مکتوب حضرات آیات اردبیلی و مشکینی درباره حقیر، همراه با مطایبه به کفایت سن «اربعین» برای تصدی مهم امور اشاره فرمودند و این مسئولیت بسیار سنگین را به عهده حقیر گذاشتند. بدین سان، ایشان حوزه فعال درس خود در مقطع «سطح» را تعطیل و عش آل محمد و بوستان اهل علم؛ شهر مقدس قم را ترک و جهت ادای دین به خطه اردبیل عزیمت نمودند و اینک قریب هفت سال است که در سنگر امامت جمعه و نمایندگی ولی فقیه در استان، ایفای وظیفه می نماید.

خبرگان

از آن جایی که مرحوم آیه الله مروج، علاوه بر امامت جمعه، نمایندگی مردم استان در مجلس خبرگان رهبری را نیز عهده دار بودند، لذا با فقدان آن مرحوم، لازم بود در اولین انتخابات، جایگزین ایشان در مجلس خبرگان، برگزیده شود. بالطبع توجه مردم به حجت الاسلام و المسلمین سید حسن عاملی معطوف بود مع الوصف، بار اول بعد از درگذشت آیه الله مروج از حضور در انتخابات سر باز زد، اما بار دوم بنا به اصرار امنا و مؤمنین، اعلام آمادگی نمود، ولی به جهت فقدان رقیب انتخاباتی و بنا به ضرورت رعایت احترام رأی مردم، از نامزدی انصراف داد. بار سوم، حضور در عرصه انتخابات خبرگان اجتناب ناپذیر بود. لذا دوره چهارم انتخابات به منظور گزینش دو نماینده از سوی مردم استان در مجلس خبرگان، این بار با نامزدی چهار تن از حوزه انتخابی استان اردبیل برگزار گردید. علی رغم سنت جاری در انتخاب نمایندگان رهبری در مراکز استان ها که معمولاً شرط اجتهاد نیز لحاظ می گردد، هنگام

نامزدی برای انتخابات مجلس خبرگان، شورای نگهبان وی را جهت امتحان کتبی و سپس اختبار شفاهی فرا خواند که مراتب صلاحیت وی وفق معیارهای شورای نگهبان، احراز و باکسب بالاترین تعداد رأی و نیز بالاترین تعداد شرکت کننده در تمام تاریخ انتخابات استان؛ یعنی حدود پانصد هزار رأی از حدود شش صد هزار رأی مأخوذه، به نمایندگی مردم استان اردبیل در مجلس خبرگان رهبری برگزیده شد.

خدمات

به محض انتخاب به عنوان نماینده رهبری در استان و امامت جمعه اردبیل، با توجه به شناخت عمیق از روحیات اقشار مختلف و مشکلات منطقه به خصوص مشکلات عدیده حوزه‌های علمیه و سازمان روحانیت، اهتمام جدی خود را در حد وسع و ظرفیت منطقه در رفع آنها مبذول داشت. اولین گام را در تقویت پایه‌های حوزه‌های علمیه استان، با آغاز مجموعه‌ای تحت عنوان مدینه‌العلم مشتمل بر سی و شش واحد مسکونی و یک واحد کتابخانه، برداشت. احداث مهمان‌سرای بزرگ برای حوزه علمیه که در طول سال، به خصوص در نیمه اول سال به لحاظ شرایط مساعد جغرافیایی و میزبانی بزرگان علما و اساتید حوزه‌ها و با توجه به برکات جانبی ناشی از حضور ایشان که در عین حال، موهبت عظیمی برای مردم عزیز منطقه و حوزه‌های استان بوده و موجب ارتقای فرهنگ عمومی می‌باشد، از مساعی ایشان است.

تأسیس حوزه علمیه خواهران اردبیل؛ تأسیس حوزه علمیه خواهران شهرستان خلخال؛ تأسیس حوزه علمیه سفیران هدایت؛ مؤسسه امدادی میثاق که از استثنایی‌ترین مؤسسات امداد رسانی در منطقه بوده و آثار بسیار فراوانی را با وثوق و اقبال ویژه مردم، شاهد است و عمدتاً در امر گازرسانی و آب‌رسانی به خانواده‌های محروم؛ تهیه لوازم گازسوز استاندارد، تأمین جهیزیه، تهیه منازل استیجاری برای

عاملی - سید حسن + ۲۸۷

خانواده‌های فاقد مسکن، فعال بوده و غالباً بستگان اموات به جای اطعام و احسانات مشابه برای اقدامات پیش‌گفته تشویق می‌شوند که از دیگر خدمات ایشان می‌باشد. تجدید بنای قدیمی‌ترین مدرسه علمیه استان به نام صالحیه با نمای سنتی و اسلوب جدید داخلی، پشتیبانی مالی و معنوی حوزه‌های علمیه با جذب اساتید زبده و تمهید و تجهیز مدارس و تأمین بخش اعظمی از نیازهای مالی طلاب و تکریم خاص علمای مستمند در حد مقدمات و قیام برخی از اقدامات دیگری که زمینه تحصیل تا پایه دهم را به سهولت برای طلاب علوم دینی در مرکز استان فراهم ساخته است، نیز از خدمات و مساعی ایشان در استان اردبیل می‌باشد و امید می‌رود روند جاری حوزه‌های علمیه اردبیل را به جایگاه شایسته خود، نظیر آنچه در گذشته بوده، برساند.





● نام: محمدرضا

● شهرت: عباسی فرد

● نام پدر: علی

● زادگاه: منطقه طرهان لرستان

● سال تولد: ۱۳۲۶

● مسئولیت: نماینده مردم کوهدشت در دوره اول و نماینده مردم خرم آباد در دوره دوم مجلس شورای اسلامی؛ مشاور رییس قوه قضاییه؛ رییس کل دیوان عدالت اداری؛ معاون اجرایی و سخنگوی قوه قضاییه؛ عضو حقوقدان شورای نگهبان؛ مشاور رییس جمهور؛ رییس نهاد دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت نظام و نماینده دوره سوم مجلس خبرگان رهبری از استان لرستان.



تولد و تحصیل

در آبان ماه سال ۱۳۲۶ در خانواده‌ای مذهبی در منطقه طرهان لرستان متولد شدم. در آن هنگام عشایر، معمولاً دو زیستگاه زمستانی و تابستانی داشتند و از قضا بنده در روز کوچ از مادرم زاده شدم. پدرم که از یکی از خانواده‌های بزرگ و سرشناس و اصیل لرستانی بوده، از راه کارگری و کشاورزی اعاشه می‌نمود و مادرم نیز زنی خانه‌دار بود که بر زندگی ساده و مناعت طبع و همت بلند آنان، غبطه می‌خورم. در آن روز و در آن منطقه، مدرسه و درس و سوادآموزی تازه باب شده و در محدوده‌هایی به شعاع ۵۰ کیلومتر، فقط یک دبستان، آن‌هم تازه تأسیس وجود داشت که تعداد دانش‌آموزان آن در سال‌های اولیه از انگشتان دست تجاوز نمی‌کرد. سال ۱۳۳۳ وارد این دبستان شده و تحصیلات ابتدایی خود را در روستای کزمانی از توابع کوه‌دشت گذراندم. پس از طی این دوره و در سال ۱۳۳۹ با هدایت و تحت مراقبت و تعلیمات ابن عم بزرگوارم، حضرت آیه‌الله حاج شیخ فرج‌الله عباسی که بر من حق حیات دارد، با هدف بهره‌گیری از امداد الهی و علوم اسلامی، وارد حوزه علمیه مبارکه و بارونق خرم‌آباد شدم که در آن روزگار، زیر نظر عالم بزرگ و جلیل‌القدر، مرحوم آیه‌الله‌العظمی آقای کمالوند اداره می‌شد.

تحصیل در حوزه و دانشگاه

دروس دوره‌های مقدماتی و سطح عالی را در حوزه علمیه خرم‌آباد طی نمودم و در سال ۱۳۴۹ برای ادامه تحصیل وارد حوزه علمیه قم شدم. تتمه مباحث سطح عالی را از محضر اساتید بزرگوارى مانند حضرات آیات فاضل لنکرانی و نوری همدانی بهره گرفتم و از سال ۱۳۵۱ تا سال ۱۳۵۷؛ سال پیروزی انقلاب، افتخار حضور در درس خارج فقه مرحوم آیه‌الله العظمی آقای گلپایگانی و قسمتی از درس خارج اصول مرحوم آیه‌الله العظمی آقای آملی را داشته‌ام. لازم به یادآوری است که به‌رغم شرایط زمان، خصوصاً سخت‌گیری‌های معمول وقت در حوزه‌های شهرستان، در کنار درس حوزوی با استفاده از اوقات فراغت، درس دبیرستان را نیز به‌طور متفرقه گذراندم. بعد از اخذ دیپلم ادبی در سال ۱۳۵۴، از طریق کنکور و آزمون ورودی وارد دانشگاه تهران شده و موفق به اخذ لیسانس در رشته فلسفه شدم. بعد از پیروزی انقلاب هم در کنار مسئولیت‌هایی که در قسمت‌های مختلف داشتم، موفق به اخذ مدرک فوق لیسانس در رشته فقه و مبانی حقوق از دانشگاه تهران و نیل به درجه دکتری در همین رشته از دانشگاه آزاد اسلامی شده و رساله پایانی خود را با عنوان «ولایت تشریحی در حقوق اسلامی» گذراندم.

انجام وظیفه در تبلیغ

از سال ۱۳۴۴ و پس از پنج سال تحصیل در حوزه علمیه، سفرهای تبلیغی را آغاز نمودم و با سوابق مختصری در این رشته، ماه مبارک رمضان عازم شهر بزرگ اهواز شدم. این سفر تبلیغی با تشویق و استقبال همراه بود و تا سال ۱۳۵۷؛ سال پیروزی انقلاب به عنوان یک مبلغ نسبتاً موفق و سرشناس در بسیاری از استان‌های کشور، سفر تبلیغی داشته و در خدمت اسلام و انقلاب اسلامی بودم و احیاناً در بعضی از این

عباسی فرد - محمد رضا + ۲۹۳

سفرها با مشکلاتی از ناحیه مأموران رژیم مواجه بوده و در این مسیر، توفیق کتک خوردن از دست رئیس شهربانی و بازداشت های کوتاه و ممنوع المنبر شدن را نیز داشته ام.

ادای وظیفه در لباس نمایندگی مجلس شورای اسلامی

بعد از پیروزی انقلاب به علت سوابق و مقبولیت فوق العاده، با رأی قاطع مردم کوهدشت لرستان به نمایندگی مردم آن منطقه در مجلس شورای اسلامی برگزیده شدم و با حضور فعال در این دوره، در دوره دوم به نمایندگی مردم خرم آباد در مجلس شورای اسلامی انتخاب شده و در خدمت مردم و نظام بوده ام.

سمت های اجرایی

بعد از حضور در مجلس، مدت ده سال در قوه قضاییه و در خدمت حضرت آیه الله یزدی در سمت های مشاور رئیس قوه قضاییه و رئیس کل دیوان عدالت اداری و معاون اجرایی و سخنگوی قوه قضاییه، خدمت نموده ام و هم زمان برای دو دوره شش ساله به عنوان عضو حقوقدان شورای نگهبان در خدمت نظام بوده و پس از پایان خدمت در قوه قضاییه، یک دوره چهار ساله به عنوان مشاور رئیس جمهور با خدمت در دولت آشنا شدم. هم زمان به عنوان رئیس نهاد دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت نظام در حد و سع، خدمت می نمایم. سرانجام با توجه به سوابق مبارزاتی و حضور در انقلاب، با رأی مردم، نمایندگی مردم شریف استان لرستان در دوره سوم مجلس خبرگان رهبری بر عهده گرفتم.





● نام: محمود

● شهرت: عبداللهی

● نام پدر: محمدعلی

● زادگاه: اصفهان

● سال تولد: ۱۳۲۶

● مسئولیت: حاکم شرع دادگاه انقلاب اهواز؛ حاکم شرع دادگاه عالی قم؛ عضو شورای سیاستگذاری صدا و سیما؛ عضو شورای عالی حوزه علمی قم؛ عضو شورای مشورتی فقهی شورای نگهبان؛ عضویت در جامعه مدرسین حوزه علمی قم؛ نماینده دوره چهارم مجلس خبرگان رهبری.



تولد و دوران کودکی

حجة الاسلام والمسلمین عبداللهی در سال ۱۳۲۶ در اصفهان و در خانواده‌ای متدین و دوستدار خاندان پاک پیامبر اسلام ﷺ، چشم به جهان گشود.

دوران تحصیل

وی پس از گذراندن دوره دبستان، برای کسب علوم دینی به قم آمد. مشوق اصلی او در این راه، مادر وی و نیز برادران او که در کسوت روحانیت به سر می بردند، بودند. او با ورود به قم، به مدرسه علمیه علوی رفت. آن مدرسه که به بیت آیه الله العظمی گلپایگانی رحمته الله متعلق بود با سرپرستی و اشراف آیه الله شهید بهشتی و مرحوم آیه الله ربانی شیرازی اداره می شد.

او در آن جا به تحصیل دروس دوره مقدمات پرداخت. پس از آن برای آموختن دروس دوره سطح، در درس استادان مشهور دوره خود حاضر شد. با اتمام دوره سطح نیز به درس خارج علمای بزرگ حوزه علمیه قم راه یافت.

استادان

حجة الاسلام والمسلمین عبداللهی در سال های تحصیل خود از استادان برجسته ای بهره مند شد. او که سیوطی و مغنی را نزد آیه الله شیخ حسن تهرانی و حجة الاسلام والمسلمین یتربی فراگرفته بود، در درس منطقی استاد نحوی حاضر

می شد و مختصر را نزد آیه الله دوزدوزانی آموخت و شرح لمعه را نزد آیه الله صلواتی فراگرفت. رسائل را نزد حضرات آیات شاه آبادی، اعتمادی و آیه الله العظمی نوری همدانی و نیز مکاسب را نزد آیه الله ستوده آموخت. وی در درس کفایة الاصول آیه الله العظمی فاضل لنکرانی حاضر شد. همچنین او در بخش علوم عقلی، فلسفه را نزد آیه الله شهید مفتاح، شهید استاد مطهری و اسفار را نزد آیه الله جوادی آملی و کلام را از محضر آیه الله شیخ محمد شاه آبادی فراگرفت.

با پایان یافتن دروس دوره سطح، به درس خارج آیات عظام شیخ مرتضی حائری، شریعتمداری، منتظری، اراکی و میرزاهاشم آملی رفت، اما به طور عمده در حدود دوازده سال از محضر آیه الله شیخ مرتضی حائری بهره برد. در طی این سال ها از شرکت در درس های تفسیر نیز غافل نماند و در درس تفسیر حضرت آیه الله خزعلی شرکت جدی داشت.

فعالیت های علمی و فرهنگی

حجة الاسلام والمسلمین عبداللهی دارای فعالیت های علمی و فرهنگی بسیاری است. او ضمن تدریس کتب دوره سطح، سال ها به تدریس تفسیر برای دوره های عمومی حوزه اشتغال داشته و نیز در مرکز تخصصی تفسیر و تبلیغ، به آموزش تفسیر موضوعی پرداخته است. همچنین وی در دانشگاه ها فعالیت های علمی بسیاری از خود برجا نهاده که از جمله آنها، تدریس او در دانشکده های دانشگاه شهید بهشتی و شهید محلاتی (سپاه پاسداران) را می توان نام برد.

ایشان از جمله کسانی است که در تدوین تفسیر نمونه، همکاری داشته است؛ تفسیر نمونه، تفسیری است که در طول سالیان دراز و با اشراف علمی آیه الله مکارم شیرازی و با همکاری بسیاری از استادان و فضلاء حوزه علمیه قم، تدوین و نگاشته شده است و امروزه در اختیار بسیاری از مردم و جوانان کشور قرار دارد.

همچنین وی تاکنون کتاب های بسیاری نگاشته که از جمله آنها می توان به «توحید

عبداللهی - عبدالحمود + ۲۹۹

و توسل»؛ «اخلاق برای همه»؛ «بیست و پنج داستان»، در سال های پیش از انقلاب و نیز کتاب «مبانی فقهی اقتصاد اسلامی» که از جمله تألیفات وی در سال های اخیر به شمار می رود، اشاره کرد. از وی مقالات بسیاری نیز در زمینه های گوناگون در مجله نور علم به چاپ رسیده است. همچنین مباحث متعددی توسط ایشان در موضوعات عقیدتی به رشته تحریر درآمده است که به صورت تفسیر موضوعی در قالب جزوه های درسی، تهیه و در اختیار دانش پژوهان قرار گرفته است.

فعالیت های سیاسی

حجة الاسلام والمسلمین عبداللهی در سال های پیش از انقلاب و پس از آن، همواره از فعالیت های سیاسی غافل نمانده است. از فعالیت های سیاسی وی در پیش از انقلاب، می توان به همکاری او با جامعه مدرسین حوزه علمیه قم اشاره کرد. او در شهرهای مختلف ایراد سخنرانی کرد. با حضور در فعالیت ها و حرکت های سیاسی به اطلاع رسانی و توزیع رساله و بیانیه های حضرت امام پرداخته که از این رو در یکی از سفرهای تبلیغی، دستگیر و بازداشت گردید.

برخی از فعالیت های وی پس از انقلاب به شرح زیر است:

- حاکم شرع دادگاه انقلاب اهواز در سال های ۱۳۶۰ - ۱۳۵۸ و نیز دادگاه ارتش و سپاه در تهران؛

- حاکم شرع دادگاه عالی قم؛

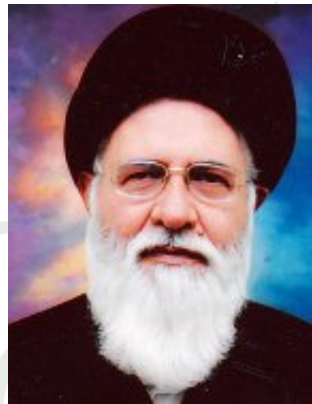
- عضویت در شورای سیاست گذاری صدا و سیما؛

- عضویت در شورای مشورتی فقهی شورای نگهبان؛

- عضویت در شورای عالی حوزه علمیه قم.

حجة الاسلام والمسلمین عبداللهی هم اکنون در قم حضور داشته و به تدریس در حوزه علمیه قم مشغول می باشند.





محمد علی بهبهانی
بیرنجنای رهبانی

- نام: سید احمد
- شهرت: علم الهدی
- نام پدر: سید علی
- زادگاه: مشهد
- سال تولد: ۱۳۲۳
- مسئولیت: امام جمعه شهر مشهد و نماینده دوره چهارم مجلس خبرگان رهبری از استان خراسان رضوی.



تولد و دوران کودکی

سید احمد علم الهدی، فرزند مرحوم آیه الله حاج سید علی علم الهدی از سادات آل شهید از نسل مرحوم سید مهدی؛ شهید ثالث که در حرم مطهر حضرت رضاعالیه با ضرب تبرزین نواده نادر به شهادت رسید.

مشارالیه، دهم شهریور سال ۱۳۲۳ در شهرستان مشهد به دنیا آمده است. در سال ۱۳۳۸ در حوزه علمیه مشهد به تحصیل مقدمات و ادبیات عرب مشغول شده و پس از طی دوره ادبیات و صرف و نحو و معانی و بیان در محضر مرحوم ادیب نیشابوری و سایر اساتید، سطح فقه و اصول را در حضور اساتیدی همچون آیات بزرگوار حاج سید احمد مدرس یزدی، مرحوم حاج شیخ مرتضی شاهرودی، آیه الله مشکینی، مرحوم فیض گنابادی گذراند و سپس مدت هفت سال در درس خارج فقه مرحوم آیه الله العظمی میلانی قسمتی از کتاب «زکات» و تمام کتاب «خمس» و بخش عظیمی از «بیع و تجارت» را گذرانیده و در درس خارج اصول، بخشی از «مباحث الفاظ» را در محضر استاد بزرگوار حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ حسین وحید خراسانی، استفاده نموده و مدت پنج سال از بحث «ترتیب تا پایان مباحث اصول عملیه» را در محضر استاد حضرت آیه الله آقای حاج میرزا علی آقای فلسفی در حوزه علمیه مشهد گذرانده است. در طی چهار سال، یک دوره کامل مباحث فلسفه (الهیات بمعنی الاعم، الهیات بمعنی الاخص) را نیز همراه با یک سلسله مباحث عرفان نظری، در

محضر استاد مرحوم علامه بلخی در حوزه مشهد طی نموده و از سال ۱۳۵۳ در تهران به ترویج و تبلیغ و تدریس اشتغال داشته است.

فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی

در دوران تحصیل، طی فعالیت‌های تبلیغی در استان‌های گلستان و مازندران، مبارزاتی با رژیم ستم‌شاهی داشته که تحت تعقیب ساواک قرار گرفته است و از سال ۱۳۵۳ که در تهران ساکن شد، در جریان مبارزات با نظام طاغوت، مخصوصاً در مقطع اوج‌گیری انقلاب، فعالیت داشته است.

از سال ۱۳۵۹ تا مرداد ماه ۱۳۶۱، مسئولیت کمیته انقلاب اسلامی منطقه ۱۰ تهران را عهده‌دار بود و مبارزات گسترده‌ای با منافقین و گروهک‌های الحادی و التقاطی داشته و پس از مدتی به عضویت شورای مرکزی جامعه روحانیت مبارز تهران درآمد است. از شهریور ۱۳۶۱، ضمن همکاری گسترده در تأسیس و بنیان‌گذاری دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، تا پایان سال ۱۳۸۳ به مدت بیست و دو سال به عنوان عضو هیأت علمی در سمت معاونت آموزشی و تحصیلات تکمیلی دانشگاه مذکور، فعالیت فرهنگی و آموزشی داشته است. قابل توجه است که دانشگاه امام صادق علیه‌السلام در کادرسازی برای مدیریت نظام در کشور، نهاد بی‌نظیری می‌باشد. از فروردین ماه ۱۳۸۴ نیز طبق حکم مقام معظم رهبری - مدظله العالی - به امامت جمعه شهر مشهد مقدس منصوب شده‌اند.

تألیفات و آثار منتشر شده

۱. منتظر جهان و راز طول عمر؛
۲. اشک‌های فاطمه علیه‌السلام، پشتوانه شمشیر علی علیه‌السلام؛
۳. حضرت زهرا علیه‌السلام؛ مولود وحی؛

۴. اخلاق و روان‌کاوی از نظر اسلام؛
۵. انقلاب مهدی (عج) و پندارها (ترجمه بحث حول المهدی شهید آیه‌الله صدر)؛
۶. وهابیت؛ ایده استعمار (ترجمه خاطرات مستر همفر)؛
۷. فدک (ترجمه کتاب فدک آیه‌الله قزوینی)؛
۸. لیبرالیسم؛
۹. اصالت تخصص؛ سرفصل ارتجاع در انقلاب اسلامی؛
۱۰. دین‌شناسی ابتدایی.

مقالات چاپ شده

۱. فقه مقارن (درس‌نامه دانشگاه امام صادق علیه‌السلام)؛
۲. مقارنه بین حجیه سنة الصحابه و حجیه سنة اهل البيت (عربی)؛
۳. ارزش‌های انسانی در ارتباطات از دیدگاه اسلام؛
۴. التقاط جدید؛
۵. مردم‌سالاری دینی و ساختار امت؛
۶. آزادی و پرستش؛
۷. پارادوکس جمهوری اسلامی؛
۸. امت و جامعه مدنی؛
۹. حقوق بشر در سازمان ملل؛
۱۰. اعلامیه حقوق بشر و حقوق اساسی ایران؛
۱۱. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام؛ رهبر جهاد ضد ارتجاع؛
۱۲. تأثیر فرهنگ عاشورا و نمودهای عینی آن در اندیشه و نهضت امام خمینی؛
۱۳. حضرت جواد الائمه علیه‌السلام؛ امام هشت ساله؛
۱۴. خودی و غیر خودی در اندیشه قرآنی؛

۳۰۶ + خبرگان ملت / دفتر سوّم

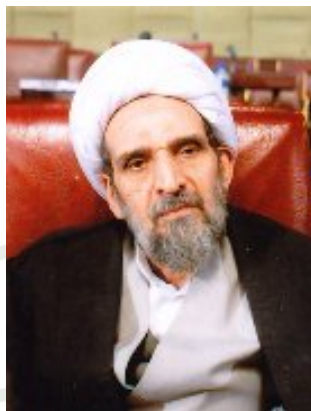
۱۵. دین محوری در آموزش؛

و تعدادی جزوات و درس نامه‌ها دیگر.

آثار خطی

کتاب الخمس - عربی - تقریرات درس مرحوم آية الله العظمی میلانی.





محمد باقر
بیربنجای

● نام: محمدرضا

● شهرت: فاکر

● نام پدر: غلامحسین

● زادگاه: مشهد

● سال تولد: ۱۳۲۴

● سال وفات: ۱۳۸۸

● مسئولیت: نماینده مردم مشهد در چند دوره مجلس شورای اسلامی؛ عضو

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و نماینده دوره چهارم مجلس خبرگان رهبری.



تولد و دوران کودکی

حجة الاسلام محمدرضا فاکر در سال ۱۳۲۴ در مشهد مقدس و در خانواده‌ای متدین و ارادتمند به ساحت بلند علی بن موسی الرضا علیه السلام، چشم به جهان گشود.

دوران تحصیل

ایشان به دلیل شغل پدرش، به اتفاق دیگر اعضای خانواده، مدتی به اصفهان آمد و در آن جا ضمن طی نمودن دروس دوره ابتدایی، با بخشی از دروس دوره مقدمات حوزه آشنا شد. سپس به مشهد بازگشت و تحصیلات خود را به صورت جدی در کنار مرقد علی بن موسی الرضا علیه السلام، پی گرفت و پس از چندی دوره مقدمات را در خدمت ادیب نیشابوری به پایان برد.

او در سال ۱۳۴۳ پس از طی نمودن بخشی از دروس دوره سطح، به قم آمد. در قم، باقیمانده شرح لمعه را خواند و سپس در دروس رسائل، مکاسب و کفایه استادان مشهور زمان خود، شرکت کرد. سپس به درس خارج رفت و در این میان، از شرکت در دروس جنبی، همچون تفسیر نیز غافل نماند.

استادان و دوستان

حجة الاسلام فاکر در طول سال های تحصیل به خدمت استادان بسیاری شرفیاب

شد. او که دروس مقدمات را بیشتر نزد مرحوم ادیب نیشابوری فرا گرفته بود، برای فراگیری شرح لمعه به نزد مرحوم مدرس یزدی رفت و بخش هایی از شرح لمعه را نزد او آموخت. در قم، باقیمانده شرح لمعه را نزد حضرات آیات صلواتی و دوزدوزانی آموخت و در درس مکاسب آیه الله خزعلی و آیه الله العظمی فاضل لنکرانی شرکت کرد، ضمن این که رسائل را نزد آیه الله العظمی نوری همدانی خواند. حجة الاسلام فاکر در درس کفایة الاصول مرحوم آیه الله سلطانی طباطبایی و آیه الله العظمی فاضل لنکرانی شرکت کرد و سپس به درس خارج فقه و اصول راه یافت. او در این دوره، بیشتر در درس آیه الله العظمی گلپایگانی و آیه الله العظمی وحید خراسانی شرکت کرد. همچنین در زمینه تفسیر، به درس آیه الله مشکینی می رفت. او در طی سال های تحصیل در درس اخلاق استادان خود نیز شرکت جدی داشت.

حجة الاسلام فاکر در طی سال های تحصیل خود، با طلاب و فضلاء بسیاری رابطه دوستی داشت که از آن جمله شهید شیخ عباس شیرازی و حجج اسلام هادی مروی، آقا ضیاء مسجد جامعی و محمد حسین امراللهی را می توان نام برد.

فعالیت های علمی و فرهنگی

حجة الاسلام فاکر در سال های تحصیل خود، بسیاری از دروسی را که آموخته بود، تدریس می کرد و پس از آن نیز، سال ها به این امر مهم در حوزه های علمیه اشتغال داشت.

او تقریرات دروس خارج را نگاشته و در طول سال های تحصیل و پس از آن، بارها به مناطق مختلف، سفرهای تبلیغی و سیاسی کرده است.

فعالیت های سیاسی

حجة الاسلام فاکر از مبارزان خستگی ناپذیر سال های پیش از انقلاب و از مدافعان اصلی انقلاب اسلامی به شمار می آید. او مبارزات خود را در دوره ای آغاز کرد که در مشهد به خواندن ادبیات مشغول بود. در آن زمان، او بسیاری از اعلامیه های حضرت امام علیه السلام را در حجره خود تکثیر و یا از روی آن می نوشت و سپس آن را به طور مخفیانه بر در و دیوار شهر نصب می کرد یا به اطلاع دیگر هواداران انقلاب می رساند.

او نخستین بار در سال ۱۳۴۱ دستگیر و روانه زندان شد و دومین بار در پانزده خرداد ۱۳۴۲ بازداشت و در زندان با حضرت آیه الله خامنه ای، آشنا شد. رژیم شاه آنها را به بیگاری کشیده بود تا آنها ضمن این کارها، تحمل و صبر خود را از دست بدهند. او دیگر بار در اوایل سال ۱۳۵۲ دستگیر و روانه زندان شد و تا آخر سال ۱۳۵۵ در زندان بسر برد. علت این دستگیری هم سخنرانی وی در نهاد بر ضد رژیم شاه و افشاگری عملکرد آن رژیم مزدور و همکاری با گروه ابوذر بود. رژیم شاه پس از انتقال وی از مشهد به تهران، او را روانه زندان کرد.

از فعالیت های مهم حجة الاسلام فاکر، طرح مرجعیت امام خمینی به همراه بسیاری از استادان و فضلاء حوزه علمیه قم، پس از درگذشت آیه الله العظمی حکیم بود. او در این زمینه، تصمیم گرفت طی سفری به خرمشهر، آبادان، زاهدان و...، علمای آن دیار را با تصمیم فوق آشنا کند و برای این کار، عزم سفر کرد و ضمن ارائه آخرین اطلاعات و اخبار درباره نهضت مردم، آنان را از تصمیم علمای حوزه علمیه قم آگاه ساخت.

فعالیت های وی به پیش از انقلاب منحصر نماند. پس از انقلاب نیز همواره مدافع نظام بود و مدتی نیز به عنوان نماینده امام علیه السلام در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به ایفای نقش پرداخت. او چند دوره به نمایندگی از مردم مشهد در مجلس شورای اسلامی

حضور یافت و در سال های ظهور خط نفاق و لیبرالیسم، همواره به افشای ماهیت پلید آنان می پرداخت که از این رهگذر، بارها مورد حمله گروه های به اصطلاح، اصلاح طلب قرار گرفت. او پس از انقلاب لااقل سه بار مورد سوء قصد ضدانقلاب قرار گرفت که از همه آنها جان سالم به در برد.

حجة الاسلام فاکر در پیش و پس از انقلاب با جامعه مدرسین حوزه علمیه قم همراه بوده است و امضای او در زیر بسیاری از اعلامیه ها و بیانیه های مهم آن نهاد، به چشم می خورد.



بیت‌نخای
محمد بن محمد
رهبری

● نام: سید محمد

● شهرت: فقیه

● نام پدر: سید هدایت الله

● زادگاه: نیریز

● سال تولد: ۱۳۲۱

● مسئولیت: امام جمعه نیریز؛ نماینده دوره دوم مجلس خبرگان رهبری از استان فارس؛ نماینده ولی فقیه در جهاد سازندگی؛ مسئول سازمان تبلیغات و مدیر حوزه علمی خواهران نیریز.



تولد و دوران تحصیل

این جانب حاج سید محمد فقیه در تاریخ ۱۳۲۱/۱/۲۱ هجری شمسی، مطابق با بیست و هفتم محرم الحرام ۱۳۶۱ هجری قمری، طبق نوشته جد امجدم؛ عالم ربانی آقای آقا سید محمد فقیه امام، در شهر نی ریز فارس در خانواده‌ای روحانی و بیت سیادت و تقوا، متولد شدم. پدرم مرحوم حجت الاسلام حاج سید هدایت الله فقیه، مردی مؤمن، شجاع، مخلص، فداکار، نورانی و مستجاب الدعوه بود که بیش از پنجاه سال در نی ریز به تبلیغ دین مبین اسلام و رسیدگی به امور دینی و شرعی مردم اشتغال داشت.

ایشان مدت بیست و چهار سال امام جماعت مسجد جامع نی ریز (مسجد جامع امام خمینی) بوده است و از سوی مراجع بزرگی چون مرحوم آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی و آیه الله نائینی - قدس سرهما - اجازه نقل احادیث و از طرف آیات عظام حاج سید عبدالله شیرازی، سید مهدی شیرازی، سید یونس اردبیلی، حاج سید محمدرضا گلپایگانی، محقق داماد - قدس سرهم - و جمعی دیگر از بزرگان حوزه علمیه قم، اجازه امور حسبیه داشتند. اما مادرم مرحومه شوکت السادات فقیه؛ صبیبه مرحوم سید ابراهیم (پسر عموی پدرم) از زنان بسیار پاک، با عفت، با اخلاص و اهل تهجد و عبادت بودند. این بانوی بزرگوار در ایام تبعید حقیر در فردوس، چندین ماه در کنارم بودند و رنج تبعید بودن را تحمل کردند. اما پدر بزرگم عالم بزرگوار و متقی

مرحوم آقای سید محمد فقیه پیش‌نماز، از اکابر علمای نیریز که از محضر بزرگانی در شیراز از جمله آیات عظام مرحوم میرزا ابراهیم محلاتی، میرزا هدایت‌الله دستغیب (پدر بزرگ شهید بزرگوار دستغیب) و شیخ اسماعیل شانه‌ساز - قدس سرهم - استفاده نموده و در نیریز هم از محضر مرحوم آیة‌الله سید جواد نیریزی رحمته‌الله‌علیه؛ (مدرس اسفار)، بهره برده است.

ایشان سال‌ها در شیراز در مدرسه آستانه به تحصیل علوم دینی مشغول بوده است که برابر نوشته خودشان، مرقوم فرموده‌اند: سال‌ها زحمت علما داده‌ام. آن مرحوم بعد از تحصیل به زادگاه خود؛ نیریز مراجعت نموده و قریب هفده سال امام جماعت مساجد نیریز بوده است. طبق شناسنامه، یک‌صد سال عمر نموده، اما طبق نوشته ایشان ۹۵ سال (۱۳۷۸ - ۱۲۸۳). پدر ایشان مرحوم سید ابراهیم، فرزند مرحوم سید علی، فرزند مرحوم حاج میر عبدالله حسینی از نوادگان امامزاده میر حسین حیات غیبی می‌باشد. (قبر ایشان در دامنه خرمن‌کوه واقع و زیارتگاه است و ظاهراً از نوادگان امام سجاده علیه‌السلام است). مادرشان مرحومه زهرا بیگم، صبیبه مرحوم خواجه محمد، فرزند حاج عبدالمحمد نیریزی بوده که صاحب موقوفه در نیریز بوده است (موقوفه سید الشهداء علیهم‌السلام و وقف اولاد) و همسر جدم، مرحومه معصومه بیگم فقیه می‌باشد که صبیبه مرحوم میرزا علیرضا، فرزند میرزا تقی، فرزند مرحوم رئیس عبدالحسین که از طایفه عرب اسکندری و از مشاهیر روستاق نیریز بوده است.

حقیر در چنین خانواده‌ای پرورش یافته و در سن پنج سالگی به مکتب رفتم و قسمتی از قرآن را فرا گرفتم. در همان وقت، همراه پدر در سال ۱۳۲۶ شمسی خدمت مرحوم آیة‌الله حاج سید یونس اردبیلی، حمد و سوره خواندم و ایشان مرا تشویق نموده و جایزه دادند. در همان کودکی، پدرم مرا به منبر فرستادند و مشوق من در ذکر مصائب اهل بیت بودند. دوره ابتدایی را تا کلاس ششم در مدرسه نخبگان نیریز طی کردم و سیکل را در دبیرستان احمد نیریزی تمام نمودم.

عزیمت به قم و تحصیل در حوزه

در شهریور سال ۱۳۳۷ شمسی، همراه پدر و برادر کوچکم حاج سید علی فقیه، به قصد تحصیل علوم دینی به قم عزیمت نموده و در مدرسه حجتیه، ساکن شدم و قریب هفت سال در مدرسه بودم و بعد از جریان مدرسه فیضیه و تبعید حضرت امام - رضوان الله تعالی علیه - حدود دوازده سال در مدرسه مرحوم آیه الله بروجردی - رحمة الله علیه - (خان) سکونت داشتم و حدود شش سال بعد از مراجعت از فردوس که مدت پنج ماه به اقامت اجباری محکوم شده بودم، در منزل مسکونی در جوی شور بودم که مجموعاً بیست و چهار سال در قم اشتغال به تحصیل علوم داشتم. جامع المقدمات را نزد پدر و پدر بزرگم در نی ریز خواندم و در قم، قسمت اول سیوطی را تا باب اضافه خدمت آقا سید زین العابدین ترک و از باب اضافه به بعد، خدمت حجت الاسلام والمسلمین حاج آقا حسین درچه ای؛ سبط مرحوم آیه الله آقا سید محمد باقر درچه ای خواندم و حاشیه ملا عبدالله را خدمت بعضی اساتید و مغنی را خدمت آقا شیخ رحمة الله فشارکی و مطول را خدمت ایشان و حاج میرزا محسن دوزدوزانی و مرحوم تقدیری و شیخ عبدالله نظری و حاج شیخ حسین شب زنده دار جهرمی و غیره، استفاده کردم و معالم را خدمت استاد بنی فضل و لمعتین را از محضر استاد مرحوم آیه الله ستوده و قوانین را نزد استاد شیخ مصطفی اعتمادی و رسائل را خدمت آیه الله شیخ حسین نوری و اعتمادی و مکاسب را خدمت مرحوم ستوده و فاضل و مکارم و جلدین کفایه را از محضر آیتین سلطانی و مکارم، فراگرفتم. شرح منظومه و منطق را خدمت آیتین حاج شیخ حسین شب زنده دار جهرمی و آقا شیخ یحیی انصاری دارابی که از نوادگان شیخ زکریا که با مرحوم جدم ارتباط داشته، خواندم و شرح منظومه را خدمت مرحوم شهید دکتر مفتاح و آیه الله جعفر سبحانی خواندم. درس خارج (باب دماء ثلاثه و قضا) را از محضر آیه الله گلپایگانی رحمته و

قسمت صلوة العروة الوثقی را از محضر آیة الله محقق داماد و قسمتی از مکاسب را (بیع فضولی تا پایان اجاره) خدمت حضرت امام علیه السلام استفاده نمودم و به یاد دارم حضرت امام فرمودند: «هذا تمام الکلام فی الاجارة» که روز بعد به ترکیه تبعید شدند. تمام کتاب طهارت و قسمتی از صلاة عروة و خارج مکاسب (بیع و خیارات) را از محضر آیة الله میرزا هاشم آملی بهره وافر بردم و همچنین دو دوره و نیم، خارج جلدین کفایه را از محضر معظم له استفاده نمودم. در ضمن خارج اصول از ابتدای کفایه تا بحث خاص و عام را از محضر مرحوم آیة الله محقق داماد بهره بردم و مدت دوازده کتاب اسفار اربعه را از محضر استاد آیة الله جوادی آملی و شرح اشارات و قسمتی از شفا را در خدمت آیة الله حسن زاده آملی بودم. همچنین در درس فلسفه (جلد سوم اسفار) استاد شهید مطهری که در آن زمان از تهران به قم می آمدند شرکت کردم.

فعالیت های سیاسی و اجتماعی

از نظر سیاسی و اجتماعی از آغاز نهضت روحانیت و انجمن های ایالتی و ولایتی تا آخر، در خدمت امام و مراجع عظام بوده و در کلیه مبارزات شرکت داشتم. در ایام تحصیل در حوزه علمیه قم در شهر نی ریز به سخنرانی و امامت جماعت و ارشاد نسل جوان و ابلاغ پیام امام و مراجع، اشتغال داشته تا این که در سال ۱۳۴۶ شمسی از طریق ساواک بازداشت شدم. چند روز در زندان شهربانی شیراز بودم که پس از محاکمه، آزاد شدم و به زیارت خانه خدا مشرف شدم و بعد از آن برای زیارت به عتبات عالیات رفته، خدمت حضرت امام در نجف رسیدم و ایشان را زیارت کردم. در سال ۱۳۵۳ به علت مبارزات پی گیر و فعالیت های سیاسی، به فردوس تبعید شدم. بعد از آزادی در مجلس فاتحه مرحوم آیة الله شاهرودی که از طرف حضرت آیة الله میلانی منعقد شده بود، شرکت کردم و در همان اوقات، خدمت مقام معظم

فقیه - سید محمد + ۳۱۹

رهبری در منزلشان رسیدم؛ چون ایشان در زمان تبعید حقیر و آیه‌الله ربانی املشی در فردوس، نسبت به ما عنایت داشتند. فعالیت های حقیر تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داشت و مرتب از طرف دستگاه طاغوت، تهدید می شدم که قسمتی از سوابق در پرونده ساواک موجود است. ضمناً در تمام راهپیمایی ها، چه در قم و چه در نی ریز، دوشادوش روحانیت شرکت فعال داشتم و در راهپیمایی های نی ریز، اکثر سخنرانی ها به عهده حقیر بود.

اما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، مسئول کمیته انقلاب شدم. در دی ماه ۱۳۵۸ و صفر ۱۴۰۰، به امامت جمعه نی ریز منصوب شدم که تا به حال ادامه دارد. در تشکیل نهادها در آن زمان دخالت داشتم و مدتی مسئول عقیدتی سیاسی شهربانی، سازمان تبلیغات اسلامی و نمایندگی ولی فقیه در جهاد سازندگی بودم. همچنین از طرف ائمه محترم جمعه استان، عضو شورای کشاورزی استان فارس بودم و هم اکنون نیز عضو شورای مرکزی ائمه جمعه استان فارس می باشم. در دوران هشت سال دفاع مقدس نسبت به جمع آوری کمک های مالی و شرکت در جبهه، فعالیت گسترده داشتم. در امور شرعیه دارای اجازه امور حسبیه از آیات عظام حکیم، شاهرودی، خوانساری، گلپایگانی، اراکی و مراجع فعلی هستم و در سال ۱۳۸۶ قمری، موفق به اخذ اجازه امور حسبیه از محضر مبارک امام خمینی علیه السلام شدم و نامه تشکرآمیز معظم له را دریافت کردم.

ناگفته نماند که از محضر استاد آیه الله میرزا هاشم آملی علیه السلام، مفتخر به اجازه اجتهاد گردیدم. در پایان لازم به یادآوری است که در شهر نی ریز، علاوه بر اقامه نماز جمعه، به تدریس در مدرسه علمیه امام صادق علیه السلام که خود تأسیس نموده ام، اشتغال دارم. همچنین در دانشگاه آزاد اسلامی واحد نی ریز در رشته های حدیث و تفسیر، قواعد فقه و غیره، تدریس می نمایم و همانند پدر و اجدادم، ملجاء و پناهگاه مردم در امور شرعی و کارهای اجتماعی و فرهنگی هستم. در احیای موقوفات و تولیت آنها و

تجدید بنای مساجد و حسینیه‌ها و تأسیس دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیریز و صندوق قرض الحسنه و احداث مصلی و بنای امامزادگان و امور دیگر، نظارت داشته و دارم و اخیراً هم اداره حوزه علمیه خواهران نیریز را عهده‌دار شده‌ام. امید است این خدمات مرضی رضای امام عصر (عج) قرار بگیرد. ضمناً در دوره دوم مجلس خبرگان رهبری به عنوان یکی از نمایندگان استان فارس انتخاب شدم. این سطور بنا به تقاضای ریاست محترم وقت دبیرخانه مجلس خبرگان، آیه‌الله امینی - دامت برکاته - نوشته شد. راه امام و سایه مقام معظم رهبری مستدام.



محمد علی
بدرینخانی

● نام: محمد علی

● شهرت: فیض گیلانی

● نام پدر: نصیر

● زادگاه: یکی از روستاهای لاهیجان

● سال تولد: ۱۳۰۲

● مسئولیت: ریاست و قائم مقامی دیوان عدالت اداری در حدود هشت سال؛

نماینده امام علیه السلام در دانشگاه الزهراء علیها السلام؛ عضویت در شورای گزینش قضات؛

عضویت در جامعه مدرسین حوزه علمیه قم؛ عضویت در مجلس خبرگان رهبری در

دوره های اول و دوم.



تولد و دوران کودکی

آیة الله محمدعلی فیض گیلانی در سال ۱۳۰۳ هجری شمسی در یکی از روستاهای لاهیجان و در خانواده‌ای متدین به دنیا آمد. پدرش دروس حوزوی را تا لمعتین به پایان رسانیده بود و به دلیل عارضه لکنت زبان، به کار کشاورزی می‌پرداخت و از همان راه روزگار می‌گذراند. او که به اخلاص و پرهیزگاری مشهور بود، مورد اعتماد مردم روستا و مرجع حل مشکلات و اختلافات آنان بود.

دوران تحصیل

استاد فیض گیلانی تحصیلات خود را از مکتب‌خانه شروع کرد و پس از به پایان بردن آن به دبستان رفت. در دبستان به دلیل هوش سرشار و توانایی بسیار، مورد استقبال معلمان قرار گرفت و با تصمیم آنان، تحصیلات خود را از سال سوم دبستان آغاز کرد. او سه سال نیز به دبیرستان رفت و پس از آن به تحصیل علوم حوزوی رو آورد. او که تحصیلات حوزوی خود را در سال ۱۳۲۲ آغاز کرده بود، در مدت کوتاهی دروس مقدمات را به پایان رسانید و در محضر استادان بزرگواری، دروس دوره سطح را پی‌گرفت و پس از اتمام سطوح عالی، به درس خارج استادان مشهور آن روزگار راه یافت. او در سال‌های تحصیل خود، همواره در دروس اخلاق شرکت جدی داشت و می‌کوشید علم خود را با عمل در هم آمیزد و نیز به مطالعه کتاب‌های جنبی، علاقه بسیار داشت.

استادان و دوستان

استاد فیض در سال های تحصیل خود به محضر عالمان بسیاری راه یافت. او مطوّل را در محضر شهید آیة الله مطهری و سیوطی را نزد شیخ اسدالله اصفهانی آموخت. شرح لمعه را در محضر شهید آیة الله صدوقی و شیخ حسن علی اصفهانی فرا گرفت. دروس رسائل و مکاسب و کفایه را نیز در نزد آیة الله سلطانی طباطبایی که از استادان به نام آن روزگار بود، آموخت.

با پایان یافتن دروس سطح و نیز اندکی پیش از آن، به درس خارج آیة الله العظمی بروجردی رفت و همزمان در دروس خارج امام خمینی علیه السلام نیز شرکت داشت. استاد اصلی او در دروس خارج، حضرت امام بود؛ اما با تباعد آن مرجع حماسه آفرین، وی مجبور شد در دروس دیگر شرکت کند که از جمله آنان، درس آیة الله العظمی محقق بود. استاد فیض، در طی این سال ها در دروس اخلاق امام خمینی شرکت جدی داشت و با بسیاری از فضلاء آن روزگار، رابطه دوستی داشت و دروس پیش آموخته را مباحثه می کرد که از جمله آنان، حجة الاسلام والمسلمین امینیان - امام جمعه آستانه اشرفیه - است.

فعالیت های علمی و فرهنگی

استاد فیض گیلانی در سال های عمر پربرکت خود، خدمات فرهنگی بسیاری را به انجام رسانیده است که از جمله آنها می توان به ساخت چند مسجد در مناطق محروم اشاره کرد که خود باعث تحولات عظیمی در آن مناطق شد. او پیش از انقلاب و پس از آن در ایام حجّ در بعثه امام خمینی، خدمات بسیاری را برای حجّاج فراهم آورده و در سامان دهی امر حجّ و آشنایی واقعی با احکام و اهداف آن، نقش مهمی را ایفا کرده است.

فیض‌گیلانی - محمدعلی + ۳۲۵

وی سال‌ها در دانشگاه‌ها به تدریس علوم و معارف اسلامی پرداخته و مدتی نیز نماینده حضرت امام در دانشگاه الزهراء علیها السلام بوده است. استاد فیض چند کتاب تألیف نموده که هنوز به چاپ نرسیده است؛ از جمله آنها، تاریخ و زندگی عالمان لاهیجان است.

فعالیت‌های سیاسی

استاد فیض‌گیلانی در سال‌های حکومت خاندان پهلوی، فعالیت‌های مبارزاتی بسیاری را به انجام رسانیده است. او که خود از شاگردان امام علیه السلام بود، همچون دیگر شاگردان آن مرجع بزرگ و نیز همچون مردم ظلم‌ستیز ایران، در مبارزات و تظاهرات بسیاری شرکت کرده است. ایشان در زمان رژیم طاغوت، منزلی را که در قم به تازگی خریده بود، به درخواست اطرافیان امام، در خدمت امام خمینی قرار داد. این قضیه، مدتی پس از تبعید امام به تهران بود.

فعالیت‌های سیاسی استاد به پیش از انقلاب محدود نشد. وی پس از انقلاب نیز در عرصه‌های گوناگونی به خدمت پرداخت. او در طول سال‌های دفاع مقدس، بارها در جبهه‌های جنگ حضور یافت و ضمن تبلیغ مبانی اعتقادی اسلام، انگیزه و شمع رزمندگان را دوچندان می‌ساخت. برخی از مسئولیت‌های وی پس از پیروزی انقلاب به شرح زیر است:

۱. ریاست و قائم مقام دیوان عدالت اداری در حدود هشت سال؛
۲. نمایندگی امام علیه السلام در دانشگاه الزهراء علیها السلام؛
۳. عضویت در شورای گزینش قضات؛
۴. عضویت در جامعه مدرسین حوزه علمیه قم؛
۵. عضویت در مجلس خبرگان رهبری در دوره‌های اول و دوم.





محمد باقر
بدرینجای رهبری

- نام: محمد
- شهرت: فیضی
- نام پدر: محمد قلی
- زادگاه: روستای زرنق (که در حال حاضر شهر شده است)
- سال تولد: ۱۳۰۷ شمسی
- مسئولیت: رییس شعبه سی و هفت دیوان عالی کشور و نماینده دوره چهارم مجلس خبرگان رهبری از آذربایجان شرقی.



تولد و دوران کودکی

این جانب محمد فیضی در روز اول شهریور ماه سال هزار و سیصد و هفت، در روستای زرنق از توابع سراب (که در حال حاضر شهر شده است) به دنیا آمدم و در دامان پدر و مادر مسلمان و شیعه اثناعشری، پرورش یافته‌ام. آباء و اجداد حقیر از محبین آل محمد علیهم‌السلام بوده‌اند.

خانواده من به شغل کشاورزی اشتغال داشتند و حقیر هم در زمان کودکی و نوجوانی در کنار خانواده‌ام در امر کشاورزی، یار و یاور آنان بودم و در فصل زمستان که زمان بیکاری روستاییان منطقه آذربایجان شرقی است، حقیر هم در روستای خود به مکتب خانه مرحوم ملا باقر می‌رفتم و درس می‌خواندم و در فصل‌های بهار و تابستان و پاییز در معیت خانواده‌ام، به امر کشاورزی مشغول بودم و خواندن درس برایم مقدور نبود؛ چون مکتب دائر نمی‌شد و مدرسه دولتی، حتی دبستان شش کلاسه‌ای هم در محل سکونت ما دائر نبود. لذا خواندن درس فقط به فصل زمستان منحصر شده بود که پس از فراگرفتن قرآن کریم به خواندن چند کتاب فارسی به رسم سنتی قدیم، مانند گلستان سعدی و نصاب الصبیا اکتفا می‌شد.

دوران تحصیل حوزوی

بعد از خواندن کتاب‌های فارسی زبان، اخوی مرحومم آقای فیض‌الله فیضی،

کتاب جامع المقدمات را از تهران خریداری و برایم ارسال نمود. یک فصل زمستان را به فراگیری کتاب صرف میر، نزد مرحوم ملا باقر و مرحوم حاج میرزاعلی اصغر عالمی که از علمای روستای ما بود، پرداختم. هر وقت به والد مرحوم می‌گفتم می‌خواهم بروم در حوزه علمیه تبریز، مشغول تحصیل علوم دینی شوم، آن مرحوم در هر فصلی مانعی برای من ذکر می‌کرد؛ مثلاً در فصل بهار می‌گفت در آبیاری‌های بهاری کمک کنید و وقتی بهار تمام می‌شد، می‌فرمودند محصولات کشاورزی را جمع‌آوری کنید و در فصل پاییز هم می‌فرمودند گندم‌ها را بکارید و آبیاری کنید. وقتی که فصل زمستان می‌رسید، می‌فرمودند هوا سرد است، می‌روی به زحمت می‌افتی.

آخر الأمر من دیدم این چهار فصل همیشه با ما هست و هرگز جدا شدنی نیست، لذا ناچار شدم مبلغ ده تومان (یکصدریال) از خانمی که دختر متعه و ربیبه والد بود، پول گرفته و عازم تبریز شدم و از طریق غیر شوسه و ماشین‌رو، خودم را با پای پیاده به روستای کردکندی که بر سر راه جاده اردبیل و سراب به تبریز واقع شده است، رساندم. تا عصر همان روز منتظر شدم و سیله‌ای پیدا شود تا خود را به تبریز برسانم، اما هیچ‌گونه وسیله‌ای پیدا نشد. به ناچار با پای پیاده عازم بستان آباد شدم و در وسط راه، آفتاب غروب کرد. در روستایی به نام گورچینی (کبوتر)، در منزل شخصی مهمان شدم. صبح روز بعد هم باز پیاده به بستان آباد رفتم. در طول این مدت و مسافت، حتی یک ماشین نیامد. ماشین در آن زمان کم‌یاب بود. بعد از رسیدن به سه راه بستان آباد، تا عصر همان روز باز منتظر ماشین شدم و ماشینی پیدا نشد، بالأخره به وسیله یک ماشین باری، خود را به تبریز رسانده و در مدرسه جعفریه در حجره همشهریم ماندم تا این که بعد از سه ماه، حجره‌ای در مدرسه طالبیه تبریز گرفتم و به ادامه تحصیل مشغول شدم. مواد درسی حقیر، همان کتب متداولی که در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شد، از قبیل صرف میر، تصریف، عوامل ملا محسن، انموذج، سیوطی، جامی،

فیضی - محمد + ۳۳۱

مغنی، حاشیه، شرح شمسیه، منظومه سبزواری، مطول، قوانین، معالم، لمعتین، رسائل، مکاسب و کفایه در سطح بود. مقدمات و مقداری از لمعتین را در تبریز نزد آقای حاج میرزا مهدی انگجی و بقیه آن را در قم، نزد آقای حاج شیخ باقر مرندی و آقای منتظری خواندم. بخشی از منظومه سبزواری و رسائل و مکاسب و قوانین را در محضر حاج آقا ملکوتی و کفایتین را نزد آقایان مجاهدی تبریزی و سلطانی خرم‌آبادی و هیأت را از حاج آقا مشکینی تلمذ نمودم. مقداری از جلد دوم کفایه را در سال ۱۳۳۳ در نجف اشرف از آقای حاج شیخ مجتبی لنکرانی استفاده نمودم. بعد از مراجعت از نجف اشرف در سال ۱۳۳۳، در درس خارج فقه مرحوم آیه‌الله بروجردی شرکت نمودم و از خارج صلوة امتحان دادم. بعد از ارتحال آن مرحوم و قبل از انقلاب اسلامی و قبل از جدا شدن خط‌مشی‌ها، در درس خارج آقای شریعتمداری شرکت داشتم، ولی در درس خارج اصول و فقه حضرت امام؛ قائد الثورة الاسلامیه، علی‌الدوام تا زمان محبوس شدن آن امام، شرکت داشتم که از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۲ ادامه داشته است و بعد از تبعید معظم‌له در درس خارج حج مرحوم آیه‌الله گلپایگانی شرکت نمودم. جمعاً بیست سال در درس‌های خارج شرکت داشتم و چون علاقه زیادی به تدریس داشتم، آقایان آذری زبان هم اصرار می‌کردند که به زبان آذری برای آنها تدریس کنم؛ چون خیلی‌ها فارسی را خوب متوجه نمی‌شدند. لذا حقیر گاهی روزی چهار درس از لمعه و رسائل و مکاسب به زبان آذری تدریس می‌کردم و به همین دلیل، فرصتی برای نوشتن پیدا نمی‌کردم. بنابراین، هیچ‌گونه تقریر و نوشته‌ای برای هیچ‌یک از دروس اساتیدم، ندارم. فردی گوشه‌نشین بوده و هستم. رفیق‌باز نبودم و معاشران و هم‌بحثانم، بیشتر مرحوم حاج شیخ حسینی احمدزاده ایوقی بودند که یک دور خارج اصول حضرت امام و خارج مکاسب را تا شرایط عوضین در مدتی قریب بیست و پنج سال با ایشان مباحثه کردیم. گاهی هم با حاج میرزا محسن دوزدوزانی و شیخ علی‌الهامی، سه نفری کفایه و کتاب جواهر

الکلام را بحث می‌کردیم و روزهای پنجشنبه و جمعه، جلسه بحث تفسیری داشتیم که اعضای این جلسه را هم آقایان حاج شیخ حسینی ایوقی و شیخ علی الهامی و سید کاظم حسینی میانجی و شیخ اسماعیل حسینی زاده سرابی و این جانب تشکیل می‌دادند که در اواخر با جلسه تفسیر آقایان حاج سید مهدی روحانی و حاج میرزا علی احمدی و حاج میرزا ابوالفضل میرمحمدی و حاج شیخ احمد آذری قمی، ادغام و در تفسیر آنها شرکت می‌کردم.

فعالیت‌های علمی من، پیرامون کتب درسی حوزوی بود که خواننده بودم و تدریس می‌کردم و موقعی که خودم سیوطی و جامی می‌خواندم، صرف و نحو (عوامل و انموذج و صمدیه) را تدریس می‌کردم و زمانی که لمعتین را می‌خواندم، حاشیه و معالم را تدریس می‌نمودم و در وقت خواندن رسائل و مکاسب و کفایتین، لمعه و قوانین و مطول تدریس می‌کردم و در موقع خواندن درس خارج، رسائل و مکاسب تدریس می‌کردم و به منازل این و آن، رفت و آمدی نداشتم، مگر در اعیاد و فیات یا برای رساندن امانتی که پیش من داشتند، می‌رفتم و هیچ وقت از تدریس غفلت نمی‌کردم. سعی داشتم در سر وقت در محل درس حاضر شوم. ای بسا میهمان می‌رسید و من می‌دیدم که یا باید از مهمان و یا از درس صرف نظر کرد، من درس را ترجیح می‌دادم و از میهمان صرف نظر می‌کردم. حتی یکروز یکی از همشهریانم به نام مرحوم مشهدی احمد، وارد منزل ما شد. من مشغول گرفتن وضو بودم. به ایشان گفتم آقای مشهدی احمد، طلبگی با آدمیت سازگار نیست و جمع نمی‌شوند! ایشان فرمودند اصل آدمیت در طلبگی است. گفتم نه خیر آقا! من الان به شما نشان می‌دهم که طلبه آدم نمی‌شود. وقتی که وضویم تمام شد، عبا را برداشتم و به دوشم انداختم و گفتم آقای مشهدی احمد! اگر من بخواهم آدم شوم، باید جناب عالی را به اطاق برده و از حضرت عالی پذیرایی و خوش و بش کنم که در این صورت، طلبگی از بین می‌رود و آقایانی که منتظرند که بنده در محل درس خود حاضر و به تدریس بپردازم، از

فیضی - محمد + ۳۳۳

حضور من مأیوس خواهند شد و اگر بخواهم طلبه شوم، باید از آدمیت صرف نظر کرده و به جناب عالی بگویم آقا جان من طلبه هستم، درس دارم و نمی توانم از جناب عالی پذیرایی کنم، این شما و این هم منزل من. خدا حافظ! و رفتم دنبال طلبگی و میهمان عزیز را در منزل گذاشتم و رفتم سر درس خود.

از این قبیل پیش آمدها زیاد است، ولی یک پیش آمد دیگری را هم به آن اضافه و به آن بسنده می کنم و آن این که مرحوم اخوی بزرگ بنده؛ حاج فیض الله فیضی از تهران به من زنگ زد که پسرم حاج داود می خواهد با دختر عمویش آقای مشهدی علی فیض ازدواج کند، تشریف بیاورید تهران تا با هم برویم زرنق عقد آنان را بخوانیم و برگردیم. من دیدم رفتن و برگشتن من حداقل یک هفته طول می کشد و درسهایم تعطیل خواهد شد. عرض کردم معذورم نمی توانم درس های طلبه ها را تعطیل و آنها را آواره کنم. مع الوصف ایشان یکی از پسرهایش را با نامه ای روز چهارشنبه به قم فرستاده بود که برای پنجشنبه بلیط گرفته ام، برویم روستای زرنق عقد را بخوانید و روز جمعه با هم بر می گردیم. من دیدم ممکن است روز جمعه نتوانم به قم برگردم، باز نرفتم. لکن از یکی از علمای محلمان به نام حاج شیخ قدرت واعظ خواهش کردم که عوض بنده با اخوی بروند به زرنق و عقد را بخوانند. این ها نمونه ای از جدیت و تلاش این حقیر بود در امر تدریس که به عرض خوانندگان محترم، رسید.

محل تدریس

محل تدریس این جانب، مسجد و مقبره آقای حجت در حجتیه و حسینیه آقای نجفی و گاهی مدرسه آقای گلپایگانی بوده است. عواملی که در شکل گیری شخصیت علمی و اخلاقی و یا سیاسی و اجتماعی این جانب، مؤثر بوده است زیاد است. اولاً به سرشت انسان ها و خانواده ای که در آن بزرگ می شوند بستگی دارد که آیا انسان ها متدین و درست کارند و به کسی ظلم و ستم نمی کنند یا از زورگویی و ظلم و ستم ابائی

ندارند، بلکه ظلم و ستم و خیانت می‌کنند. همه این‌ها در شخصیت اخلاقی و سیاسی و اجتماعی کاملاً مؤثر است. و ثانیاً بنا به فرمایش مولانا آقا امیرالمؤمنین «ما اکثر العبر و اقل الاعتبار»^۱ انسان‌های پاک سرشت از همه چیزهایی که مشاهده می‌کنند، عبرت می‌گیرند و درس می‌آموزند. لقمان را گفتند ادب از که آموختی؟ گفت از بی‌ادبان؛ وقتی که دیدم کردار و یا گفتار آنان زشت است، من آن کار را نکردم و آن حرف را نزد. در ایام نوجوانی یک بار کاغذی را که ظاهراً پاره روزنامه بود و روی زمین افتاده بود برداشتم و دیدم نوشته است «روباهی با ماری در یک لانه زندگی می‌کردند. روباه یک روز آمد و دید یکی از بچه‌هایش نیست. از مار پرسید بچه من چه شد؟ گفت من خبر ندارم. فردا هم همین‌طور روباه به مار گفت من در این لانه نمی‌مانم و می‌خواهم از این لانه کوچ کنم و بروم. مار گفت نرو! روباه گفت نمی‌توانم این‌جا بمانم. مار گفت حالا که نمی‌مانی، خوش آمدی و روباه گفت مدتی در این لانه با هم رفیق بودیم، با هم زندگی کردیم، حالا که از هم جدا می‌شویم، دوست دارم زیر گلوی شما را ببوسم. مار سرش را بالا گرفت و گفت بفرمایید. روباه زیر گلوی مار را گرفت و آن قدر فشار داد تا مار مرد و صاف و مستقیم دراز کشید. روباه گفت با من این جور صاف و راست رفیق باش! رفیق کج و پیچ و پیچ نباش.»

این داستان چنان در روحیه من اثر گذاشت که هرگز فراموش نمی‌کنم و چون احکام نورانی دین مقدس اسلام، مطابق فطرت انسان تنظیم و تشریح شده است، انسان فطرتاً از کذب و خیانت و ظلم و تجاوز به حقوق دیگران و... تنفر دارد و هر وقت ببیند کسی قیام کرده و با خیانت‌کاران و ظالمین و ستمگران و متجاوزین به حقوق دیگران، مبارزه می‌کند و دیگران را هم به یاری می‌طلبد، قهراً و فطرتاً انسان‌های پاک سرشت را به سوی خود جلب و جذب خواهد کرد و شخصیت

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، صفحه ۵۲۸، کلمات قصار، شماره ۲۹۷.

فیضی - محمد + ۳۳۵

سیاسی و اجتماعی آنها را شکل خواهد داد. از این رو، قیام مقدس امام امت، در شکل‌گیری شخصیت سیاسی و اجتماعی حقیر نقش به‌سزایی داشت.

فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی و اجتماعی

بعد از آن‌که حضرت امام علیه السلام در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ دستگیر شد، در محل تولدم طوماری چند متری را که در صدر آن بعد از بسم الله آیه کریمه ﴿فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیماً﴾ آمده بود، تهیه نمودم. مردم محل و روستایان اطراف، دسته دسته می‌آمدند و آن را امضا می‌کردند. به نظرم می‌آید بعضی از اهالی محل با خون انگشت سبابه امضا کردند و در اطراف منتشر شد که فلانی برای جهاد اسم نویسی می‌کند. لذا از طرف پاسگاه منطقه، تحت تعقیب واقع شدم. پس از ارسال طومار به تبریز، خودم هم عازم تبریز بودم که ژاندارمی نامه به دست رسید. در آن نامه نام محمد فاضل قید شده بود. از من پرسید محمد فاضل که در این جا برای جهاد اسم نویسی می‌کند، شما هستی؟ من گفتم در این روستا کسی به نام محمد فاضل نداریم. در این حین، کدخدای محل رسید و مأمور را با خود برد و بنده بدون درگیری از روستا خارج شدم و این در زمانی بود که علمای اعلام و مراجع عظام از قم و مشهد و شهرهای دیگر در عاصمه مملکت جمع شده بودند.

مورد دوم، شرکت این جانب در تهیه و امضای اعلامیه‌ای خطاب به آقای هویدا؛ نخست‌وزیر وقت بود که امضای من به عنوان امضای سوم، ثبت شده است. در این نامه بیش از هفتاد نفر از علما و طلاب آذربایجان شرقی مقیم قم، امضا نموده‌اند و به دفتر نخست‌وزیر هم رسانده‌اند. در تبلیغات خود، مبارزه مثبت و منفی داشتم. یک روز در تاسوعای حسینی، بالای منبر بودم. یک نفر پولی فرستاد که شاه را دعا کن. من پول را نگرفتم و برگرداندم، در حالی که مسجد پر از جمعیت بود. فرستنده پول مجدداً پول را فرستاد و خودش هم با صدای بلند گفت شاه را دعا کن. من هم گفتم دعا

نمی‌کنم! به خادم مسجد گفتم بیر پس بده. خادم ناچار شد پول را برد و پس داد. دهنده پول مرا تهدید کرد، ولی یکی از اهالی محلی به نام «لکلی» از اطراف ملکان بعد از منبر، نامبرده را تهدید کرده بودند که اگر جایی حرفی بزنی، تو را از بین می‌بریم و این جریان در سال ۱۳۴۳ شمسی بود. از آن تاریخ در اثر حمایت اهالی آن محل تا حال که تاریخ ۱۳۸۳ می‌باشد، هر سال ماه‌های رمضان و دهه اول ماه‌های محرم و در همان روستای «لکلی»، با دعوت اهالی مشغول تبلیغات هستیم و نماز جماعت اقامه می‌کنیم و ضمناً خدمات اجتماعی هم در همان محل ارائه داده‌ام از جمله:

۱. برق نداشتند که با پی‌گیری‌های انجام شده، برق آوردیم؛ در زمان طاغوت، آب نداشتند که با لوله‌کشی ناقص حدود هجده محل بیرون از خانه‌ها شیر نصب کردند، ولی به خانه‌ها آبرسانی نکردند که اخیراً با حفر چاه و لوله‌گذاری، به تمام خانه‌ها آبرسانی شده و لوله‌گاز هم به روستا کشیده شده است، ولی هنوز به خانه‌ها وصل نشده است؛

۲. قبرستان کوچکی در روستا بود که آن را از اطراف، توسعه دادیم؛

۳. ساخت حمام برای اهالی روستا؛

۴. مدرسه در روستا وجود نداشت که ابتدا یک مدرسه پنج کلاسه و بعداً کنار آن یک مدرسه شش کلاسه ساختیم و بعد از چند سال، یک مدرسه شش کلاسه دیگر و خانه برای خادم ساختیم. پس از مدتی نیز یک مدرسه نه کلاسه در دو طبقه و در کنار آن، خانه‌ای برای خادم ساختیم.

۵. مسجد روستا کوچک بود که در دو مرحله، مسجد را از طرف شرق و جنوب توسعه دادیم. علاوه بر توسعه مسجد، یک حیاط با مساحت بیش از دویست متر و در کنار آن سه دست‌شویی و وضو‌خانه و مرده‌شورخانه، درست کردیم. برای بار سوم به دلیل نفوذ رطوبت از پایه‌ها به سمت بالا، مجبور به تخریب مسجد و ساخت مجدد آن مطابق با استانداردهای مهندسی روز و با مصالح جدید و بتون آرمه و آجر و آهن،

نوسازی نموده‌ایم. جالب توجه است، حتی بخشدار ملکان که چند سال پیش به «لکلی» آمده بود، گفت توی مسجد نشسته‌ام، خیال می‌کنم در تهران هستم، ولی بیرون که می‌روم، می‌بینم روستا است!

فعالیت‌ها و مبارزات این حقیر بعد از انقلاب

۱. بعد از پیروزی انقلاب، هیئتی به امر حضرت امام به سرپرستی این جانب برای سرکشی به امور کمیته‌های شهرهای مراغه، بناب، ملکان، میان‌دوآب و سراب و همچنین سروسامان دادن به اوضاع محلی و آشنا کردن اهالی محترم به وظایف دینی و اجتماعی و دعوت مردم به اتحاد و یگانگی و برحذر داشتن از اختلاف و تفرقه مأموریت یافتم. در ضمن این مأموریت که در مورخه چهاردهم ربیع‌الثانی سال ۱۳۹۹ قمری بود، از طرف ریاست محترم مجلس خبرگان، حاج آقا مشکینی هم مأمور شدم در شهرهای فوق‌الذکر حزب جمهوری اسلامی را تقویت و تبلیغ نمایم. ما هم بیش از یک صد هزار برگ اعلامیه در تبریز و مراغه و میان‌دوآب، چاپ کرده و در آن شهرها و روستاهای تابعه، پخش نمودیم. عده‌ای از دانشجویان و فرهنگیان شهرستان میان‌دوآب در دادگستری شهر ارومیه، متحصن شده بودند که بنده به آنجا رفتم و با سران آنها صحبت کردم و آنها را قانع کرده و به تحصن ایشان پایان دادم و در مساجد و مجامع عمومی هر یک از شهرهای مذکور، سخنرانی و مردم را به اتحاد و یگانگی دعوت نمودم، ولی در شهر ملکان به دستور امام جمعه آن شهر که از طرف خلق مسلمان به امامت جمعه منصوب شده بود و رئیس کمیته هم بود، به ما اجازه داده نشد که در آن شهر سخنرانی کنیم، حتی عده‌ای از نیروهای کمیته و خود امام جمعه، مسلحانه مرا در مغازه یکی از دوستانم محاصره کردند و می‌خواستند با اصرار به کمیته ببرند، اما من نرفتم. لذا امام جمعه خودش آمد. برگ مأموریت بنده که با امضای حضرت امام علیه السلام امضاء شده بود، برای ایشان خوانده شد. چون در آن نامه مرقوم شده

بود که مردم را به اتحاد و یگانگی دعوت و از اختلاف و تفرقه بر حذر دارید، آقای امام جمعه گفت آقایان ببینید امام به ایشان دستور داده مردم را به اتحاد دعوت کنید و ایشان آمده در میان مردم اختلاف ایجاد می‌کند و مقصودش این بود که مردم منطقه، همگی متحداً برای حزب خلق مسلمان اسم نویسی می‌کنند، ولی این آقا آمده تفرقه ایجاد می‌کند و مردم را حزب جمهوری اسلامی دعوت می‌کند. لذا خودش رفت و به مأمورین مسلح دستور داد مرا به کمیته ببرند. من هم به ناچار با قم تماس برقرار کردم، بالأخره توسط رادیو اعلام شد که آقای امام جمعه با معاونش، خودشان را به قم معرفی کنند. اما ایشان در اثر حمایت حامی خلق مسلمان، به قم نیامد.

۲. عضویت در هیأت نظارت بر اجرای فرمان حضرت امام علیه السلام که جامعه محترم مدرسین قم برای بررسی به وضع دادگاه‌ها و دادسراهای انقلاب اسلامی ایران و وضع زندان‌ها و زندانیان و اموال توقیف و یا مصادره شده و دیگر نهادهای انقلابی و شکایات مربوطه و آزاد نمودن زندانیان مشمول عفو امام، برای هر استانی هیئتی را فرستاده بودند و هیئتی هم به سرپرستی حاج آقا ملکوتی به آذربایجان شرقی فرستادند. حقیر هم در آن هیأت عضویت داشتم و چند شبی هم در زندان تبریز جهت بررسی بیتوته کردم. ریاست محترم هیأت؛ حاج آقا ملکوتی در تبریز، سراب، مراغه، بناب و ملکان، شرف حضور داشتند، ولی معظم‌له به بقیه شهرها، مانند مرند، اهر، کللیبر، پارس آباد، بیله سوار، گرمی، مشکین شهر، اردبیل، میانه و هشترود تشریف نبردند. بنده به نیابت از ایشان با امضا و مهر معظم‌له به همه آن شهرها رفته و طبق مقتضای زمان با اهالی صحبت و سخنرانی داشتم تا رسیدیم به شهر میانج. حدود سی نفر از علمای شهر در مسجدی که دارای ایوان بزرگی بود، جمع شدند و بنده در محضر آقایان علمای میانج، در این مقوله صحبت کردم و آنان را به وحدت دعوت نمودم.

۳. به امر ریاست محترم مجلس خبرگان؛ حاج آقا مشکینی، هیئتی به سرپرستی

فیضی - محمد + ۳۳۹

این جانب به دشت مغان و شهرک کشت و صنعت، جهت رسیدگی به امور و اختلافات کارکنان کشت و صنعت و بعضی از اموری که در پارس آباد و بعضی از روستاهای آن منطقه بود، اعزام شدم.

۴. همچنین به امر ریاست محترم مجلس خبرگان در سال ۱۳۵۹ جهت کمک به قوه قضاییه در شعبه‌ای از دادگاه‌های عالی انقلاب اسلامی به پرونده‌ها و به احکام صادره از دادگاه‌های انقلاب اسلامی، نظارت داشتم.

۵. از سال ۱۳۶۱ به دیوان عالی کشور دعوت شدم و در شعبه یازده دیوان عالی کشور، مشغول خدمت شدم و بعد از دو سال استعفا دادم. اما پس از سه سال، دو شعبه از شعب دیوان عالی کشور به قم انتقال یافت که مجدداً از بنده دعوت شد و من هم قبول کردم و در شعبه بیست و هفت به عنوان رئیس شعبه، مشغول انجام وظیفه بودم. در سال ۱۳۷۵، شعب دیوان عالی کشور، مستقر در قم توسط ریاست قوه قضاییه منحل شد که بنده خودم را بازنشست کردم. پس از انتصاب آیه الله شاهرودی مجدداً چند شعبه به قم انتقال داده شد و از بنده برای همکاری دعوت شد. در حال حاضر در شعبه سی و هفت دیوان عالی کشور به عنوان رئیس شعبه، مشغول هستم.

۶. یک دوره در انتخابات مجلس شورای اسلامی از آذربایجان غربی (میان‌دوآب و شاهین دژ) شرکت کردم، ولی رأی کافی نیاوردم.

۷. در هر سه دوره مجلس خبرگان شرکت کردم و در هیچ کدام رأی کافی نداشتم، در نتیجه انتخاب نشدم، ولی در انتخاب میان دوره‌ای با اصرار بعضی از دوستان شرکت کردم و رأی آوردم.

۱۳۸۳/۵/۷





● نام: محسن

● شهرت: کازرونی

● نام پدر: علی رضا

● زادگاه: تهران

● سال تولد: ۱۳۳۹

● مسئولیت: نماینده ولی فقیه و امام جمعه کرج؛ نماینده چهارمین دوره مجلس

خبرگان رهبری.



دوران تحصیل

این جانب محسن کازرونی؛ متولد تهران؛ سال ۱۳۳۹؛ دارای تحصیلات دانشگاهی در رشته حقوق می‌باشم و از سال ۱۳۵۳ به خاطر علاقه به روحانیت، در مدرسه آیة‌الله مجتهدی علیه‌السلام مشغول به تحصیل شدم. پنج سال در این مدرسه به فراگیری علوم از قبیل: ادبیات، بلاغت، فصاحت، فقه و اصول، فلسفه و منطق مشغول بودم. از سال ۱۳۵۹ به حوزه علمیه قم مشرف شده و به تکمیل سطح نزد آیة‌الله اعتمادی و مرحوم آیة‌الله ستوده و شرکت در درس خارج آیة‌الله وحید خراسانی به مدت یک سال (مبحث برائت در مسجد سلماسی) و درس خارج اصول و فقه حضرت آیة‌الله تبریزی علیه‌السلام (به مدت چهارده سال فقه و یک دوره هشت ساله، اصول فقه) پرداخته و منظومه و اسفار را نیز نزد اساتید حوزه علمیه قم فراگرفتم. در خلال تدریس، چه در حوزه آیة‌الله مجتهدی و چه در حوزه علمیه قم، مشغول تدریس سطوح مختلف بر اساس ویژگی‌ای که در نظام طلبگی است، بوده و بنا بر وظیفه شرعی، در جبهه‌های جنگ حق علیه باطل به صورت رزمنده و مبلغ، در تیپ سیدالشهداء علیه‌السلام و لشکر محمد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، حضور داشتم.

حضور در عرصه‌های فرهنگی و انتخابات خبرگان

در سال ۱۳۷۵ به تهران برگشتم و مدت یک سال مدیریت و معاونت علمی

دائرةالمعارف انقلاب اسلامی را که در سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی تهیه می‌شد، بر عهده گرفتم. پس از آن در سال ۱۳۷۷ در انتخابات خبرگان به صورت منفرد شرکت کرده و از استان تهران کاندیدا شدم. سپس توسط حضرت آیه‌الله مهدوی‌کنی به مدرسه مروی جهت تدریس مکاسب و رسائل دعوت شدم و حدود پنج سال مشغول تدریس بوده و هم‌زمان در مدرسه آیه‌الله مجتهدی، سطوح مختلف را تدریس نمودم که آخرین تدریس، کفایتین و درس خارج حج بود. از سال ۱۳۸۴ تاکنون بنابه امر مقام معظم رهبری - حفظه الله - به عنوان امام جمعه و نماینده ایشان در کرج مشغول فعالیت هستم و از روز نخست در حوزه علمیه امام صادق علیه السلام مشغول تدریس درس خارج اصول و فقه شدم و در سال ۱۳۸۵ در انتخابات خبرگان جزو لیست مشترک جامعه مدرسین و روحانیت مبارز قرار گرفته‌ام که باکسب قریب به هشتصد هزار رأی، نماینده مجلس خبرگان رهبری از استان تهران شدم.

در خلال تدریس و تدریس، از نوشتن و سخنرانی هم غافل نبوده، حاصل این تلاش‌ها به شرح ذیل می‌باشد:

۱. شرح و تفسیر صحیفه سجادیه از ابتدا تا اواخر به مدت شش سال که از رادیو معارف پخش شد. این نوارها توسط رادیو معارف در حال پیاده شدن می‌باشد که حدود هفتصد ساعت است.

۲. بیان یک دوره احکام نماز به‌طور استدلالی با بیان مستندات فقهی تا آن‌جا که قابل بیان برای عموم است و از رادیو قرآن پخش شده است.

۳. تفسیر سوره مبارکه انعام و نور که سه شبانه‌ها از شبکه قرآن در حال پخش است.

۴. حضور مستمر در برنامه روشنا - شبانه‌ها - در شبکه جام جم، نزدیک هفت سال و بیان احکام فقهی و مباحث معرفتی برای ایرانیان خارج از ایران و ساکن اروپا و آمریکا. این برنامه هر ساله از سوی مخاطبان به عنوان برنامه برتر انتخاب شده است.

۵. طرح مباحث مختلف اعتقادی، فقهی و اخلاقی از شبکه قرآن.

۶. حضور در شبکه‌های مختلف از جمله برنامه عصر ایمان شبکه یک.

تألیفات

نوشتارهایی چند به قلم این جانب به نگارش در آمده و برخی از آنها به بازار نشر راه یافته که عبارتند از:

۱. کوثر قرآن (زندگانی حضرت زهرا علیها السلام)؛
۲. سیمای پرفروغ سید الشهداء علیهم السلام؛
۳. امامت و ولایت (پیرامون مباحث کلی امامت)؛
۴. خلوتگه راز در بیان اسرار و رموز ظاهری و باطنی نماز؛
۵. الاحتکار فی الفقه الاسلامی؛
۶. چهل حدیث از امام هشتم علیه السلام به همراه شرح و تفسیر و ترجمه قصیده دعبل بن علی خزائی؛
۷. کتاب الخمس، کتاب المضاربه، کتاب الشركه، کتاب الحواله، کتاب المزارعه و درس خارج و متن کفایه از جلد اول تا اواسط جلد دوم که به صورت سی دی پنخس شده است (مجموع بحث‌های مطرح شده در حوزه علمیه امام صادق علیه السلام کرج می باشد)؛
۸. مقاله‌های تحقیقی پیرامون حیات فقهی شیخ صدوق چاپ شده در مجله کتاب ماه و...؛
۹. تقریرات یک دوره اصول مرحوم آیه الله میرزا جواد تبریزی؛
۱۰. تقریرات فقه، بحث مکاسب، طهاره، صلوة، حدود و تعزیرات مرحوم آیه الله میرزا جواد تبریزی؛
۱۱. تفسیر حکیم در دو جلد، شامل جزء بیست و نهم و سی ام قرآن، - چاپ انتشارات اسلامیه - حاصل مباحث تفسیری است که از شبکه رادیویی قرآن پنخس شده است.





محمد باقر
بیرنجی

● نام: عباس

● شهرت: کعبی

● نام پدر: محمد

● زادگاه: لشکرآباد اهواز

● سال تولد: ۱۳۴۱

● مسئولیت: عضو حقوق دان شورای نگهبان؛ نماینده مجلس خبرگان رهبری

دوره سوم و چهارم و مسئول تبلیغات و رزم در جبهه جنگ.



تولد و دوران کودکی

حجة الاسلام والمسلمین کعبی در سال ۱۳۴۱ هجری شمسی در منطقه لشکرآباد اهواز و در خانواده‌ای متدین و معتقد به مبانی مستحکم اسلام به دنیا آمد. عشق به اهل بیت علیهم السلام و روحانیت شیعه از وی انسانی متدین و مجاهد ساخته و در همان دوران نوجوانی، او را به خدمت در راه تعالی اسلام و تشیع، علاقه‌مند ساخته بود.

دوران تحصیل

حجة الاسلام والمسلمین کعبی تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در مدارس اهواز سپری نمود. شرکت وی در مجالس و محافل مذهبی و حضور علمایی همچون حاج شیخ صالح طرفی و مرحوم حاج سید عبدالمطلب جزایری در مسجد جامع لشکرآباد، سبب شد تا در سن سیزده سالگی و بنا به توصیه پدر، هم‌زمان با تحصیل در مقطع دبیرستان، به مدرسه علمیه آیة الله کرمی رفته، دروس حوزوی را فرا گیرد. وی در سال ۱۳۵۵ به حوزه علمیه اهواز رفت و به صورت رسمی تحصیلات حوزوی خود را پی گرفت. با اوج‌گیری انقلاب و حضور جدی در مبارزات پیش از انقلاب و نیز فعالیت‌های پس از انقلاب و شروع جنگ تحمیلی، وقفه‌ای چند ساله در سیر درسی ایشان ایجاد می‌شود، اما در سال ۱۳۶۰ مجدداً تحصیلات حوزوی را پی گرفته، برای استحکام بنیة علمی خود، دروس مقدمات را در مدرسه علمیه امام

خمینی اهواز، بازآموزی می‌کند.

در سال ۱۳۶۴ به قم مهاجرت کرده و پس از اتمام دوره سطح در درس خارج حضرات آیات میرزا جواد تبریزی، وحید خراسانی، مکارم شیرازی، صافی گلپایگانی، جعفر سبحانی، سیدکاظم حائری و سید محمود هاشمی شاهرودی شرکت کرد.

حجة الاسلام والمسلمین کعبی با اهتمام ویژه‌ای که به مباحث تفسیری و معارف اسلامی داشت، از محضر حضرات آیات مشکینی، جوادی آملی، مصباح یزدی و مظاهری، کسب فیض نمود.

وی در طول سال‌های تحصیل خود در درس‌های اخلاق شرکت می‌جست و به تهذیب نفس - به عنوان مهم‌ترین دغدغه درسی خود - اهمیت بسیار می‌داد. ایشان هم‌زمان به تحصیل در دانشگاه نیز پرداخته و مقطع کارشناسی رشته حقوق از مجتمع آموزش عالی قم و مقطع کارشناسی ارشد رشته حقوق عمومی دانشکده حقوق دانشگاه تهران را به پایان رساند.

فعالیت‌های علمی و فرهنگی

حجة الاسلام والمسلمین کعبی فعالیت‌های بسیاری را در زمینه تدریس و تألیف به انجام رسانده است. او تدریس علوم دینی را از آغازین سال‌های طلبگی شروع کرده و تاکنون به تدریس دروس بسیاری، از جمله تدریس کتاب‌های لمعه، رسائل، مکاسب، حلقات اصول شهید صدر و نیز شش سال خارج فقه و اصول، توفیق یافته است. همچنین مباحثی نظیر علوم حدیث، درایه، نهج البلاغه، تاریخ اسلام، ولایت فقیه، فلسفه و فقه روابط بین‌الملل را بارها تدریس فرموده‌اند.

استاد کعبی در دانشگاه نیز دروسی همچون فلسفه حقوق، فلسفه سیاست، نظام حقوقی در اسلام، دولت و نظام سیاسی در اسلام، حقوق کار و... را بارها تدریس

کعبی - عباس + ۳۵۱

نموده و همچنین بیش از پنجاه دوره حقوق اساسی را در مراکز مختلف علمی تبیین و تدریس کرده است.

او در زمینه مباحث فقهی و حقوقی دارای تألیفات بسیاری است که از آن جمله می‌توان به کتاب «الحصيلة في حكم الجهاد الابتدائي في عصر الغيبة»، «احكام المیت»، «النظام القانوني في الاسلام مقارناً بالنظم الوضعية المعاصرة»، «فلسفه سیاست» و... اشاره کرد. بسیاری از جزوات و دست‌نوشته‌های ایشان به عنوان کتب درسی در مراکز حوزوی و دانشگاهی در حال تدریس است؛ جزواتی نظیر «علوم الحدیث و الدراییة»، «مصادر الحدیث»، «مجموعه درس‌هایی از نهج البلاغه»، «ضمانت اجرایی قانون اساسی»، «تبیین ولایت فقیه از منظر فقهی، حقوقی و سیاسی». ارائه مقالات علمی در همایش‌ها، ضمن طرح راه‌کارهای مناسب در حل برخی معضلات و پرسش‌های فقهی و حقوقی از ویژگی‌های بارز استاد کعبی است. بیشتر این مقالات در زمینه‌های فقهی و حقوقی بوده که از جمله آنها می‌توان به «نوآوری‌های فقهی آیه‌الله نائینی و آیه‌الله شیخ فضل‌الله نوری»، «کنکاشی در اختیارات رهبری»، «شیوه مجازات اسلامی و اجرای علنی حدود» و دبیر علمی همایش مردم‌سالاری دینی که مجموعه مقالات آن در دو مجلد منتشر گردید، اشاره کرد.

او در کارنامه خود، سفرها و مصاحبه‌های علمی بسیاری را به ثبت رسانده که حضور در کنفرانس دین و توسعه دانشگاه بیروت و انجام مصاحبه و مناظره با آقای «تیموتی ویلیام واترز» استاد دانشگاه هاروارد در کنفرانس حقوق بشر، از آن جمله‌اند.

برخی از فعالیت‌های او در این عرصه به شرح زیر است:

- مدیریت مدرسه تخصصی فقه و حقوق مرکز جهانی علوم اسلامی و عضویت در هیأت علمی آن؛
- عضویت در کمیته علمی قضا و حقوق اسلامی مرکز مدیریت حوزه علمیه قم؛

- عضویت در هیأت علمی مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه؛
- همکاری علمی با مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه؛
- همکاری علمی با مرکز تحقیقات فقهی - حقوقی شورای نگهبان از بدو تأسیس؛
- عضویت در هیأت تحریریه فصلنامه تخصصی فقه اهل بیت (عربی) و معرفت فلسفی؛
- ناظر علمی گروه حقوق و سیاست دفتر مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه علمیه قم؛
- نایب رئیس مجمع نمایندگان طلاب و فضلاء حوزه علمیه قم؛
- استاد راهنمای پایان نامه ها در مقاطع کارشناسی ارشد و دکترای فقه و حقوق در حوزه و دانشگاه؛
- سخنرانی در سمینارها و نشست های فرهنگی، علمی و سیاسی نهادها و مراکز همچون شورای سیاست گذاری ائمه جمعه، نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه ها، بسیج دانشجویی و....

فعالیت های سیاسی

فعالیت های علمی و فرهنگی، استاد کعبی را از فعالیت های گوناگون در عرصه سیاست باز نداشته است. او که همواره پایبندی خود را به امام رحمته الله علیه، نظام و ارزش های انقلاب، اعلام داشته از سنین نوجوانی در فعالیت های مبارزاتی پیش از انقلاب، حضوری جدی داشته است.

پس از پیروزی انقلاب در جهاد سازندگی در زمینه محرومیت زدایی و توزیع زمین برای خانه سازی محرومان و نیز مبارزه با گران فروشی، حضوری جدی داشت. با شروع جنگ تحمیلی، وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد و فعالیت های فرهنگی و نظامی خود را در بخش عربی سپاه آغاز کرد. در سال ۱۳۶۰ به لبنان رفت و

کعبی - عباس + ۳۵۳

همراه با شهید سید عباس موسوی، دبیرکل سابق حزب الله لبنان و سیدحسن نصرالله، به سازماندهی تشکیلات حزب الله پرداخت.

او مدت چهل و شش ماه از عمر خود را در جبهه‌های دفاع مقدس گذرانده و دو بار نیز در مناطق عملیاتی، مجروح شده است.

از جمله فعالیت‌های حجة الاسلام والمسلمین کعبی در این عرصه، عضویت در مجلس خبرگان رهبری، منبری کمیسیون سیاسی - اجتماعی، نایب رئیسی کمیسیون حراست و پاسداری از ولایت فقیه و نیز عضویت در کمیسیون تحقیق است. استاد کعبی هم اکنون عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و از حقوق‌دانان شورای نگهبان است.





محمد بن علی
بدر خنای

● نام: محمد حسین

● شهرت: مجتهدی

● نام پدر: عبدالهادی

● زادگاه: بهبهان

● سال تولد: ۱۲۹۶ شمسی

● مسئولیت: نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دوره اول و امام جمعه بهبهان.



تولد

این جانب محمد حسین مجتهدی، فرزند مرحوم آیه‌الله شیخ عبدالهادی مجتهدی، در سال ۱۲۹۶ شمسی در بهبهان متولد شدم. گرچه همواره از نوشتن شرح حال خودداری می‌کردم و مایل نبودم تظاهر کنم، اما این مختصر را به تقاضای دبیرخانه مجلس خبرگان به منظور ثبت در تاریخ انقلاب به رشته تحریر در می‌آورم.

مبارزات پیش از انقلاب

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در زمان ستم‌شاهی در جریان انجمن‌های ایالتی و ولایتی، وقتی که مراجع عظام قم به خصوص امام بزرگوار نسبت به تصویب این قانون به مخالفت برخاست، بلافاصله از ایشان و مراجع بزرگوار دیگر پشتیبانی کردم و به دولت وقت، اعتراض نمودم؛ نامه و تلگراف زدم و به شدت مخالفت کردم و در منبر علنی به نخست‌وزیر وقت؛ علم، بد گفتم و او را نوکر سرسپرده اجنبی خواندم و این قانون خلاف شرع را دیکته دشمن دانستم و او را به گوساله‌سامری تشبیه کردم که هر چه می‌گفت از دیگران بود و خلاصه این‌که از پای ننشستم. با لطف خداوند، مراجع پیروز شدند و این قانون لغو گردید. همیشه پیرو امام بوده‌ام و از او جدا نمی‌شدم و به حضور مبارکش شرف‌یاب می‌شدم و از محضرش کسب فیض می‌کردم و به دستورها و فرمایشات او عمل می‌کردم، به ویژه آن دستور که فرموده بود

علما در شب‌های پنج‌شنبه، جلسه بگیرند و نشست داشته باشند.

در تمام دوران مبارزه با رژیم منحط پهلوی، پشت سر امام بوده و در تمام مراحل، فعال و کوشا بودم و مردم را بیدار و به وظایفشان آگاه می‌کردم و مظالم دستگاه پهلوی را به مردم اعلام و آنان را روشن می‌کردم. در تشکیل مجالس با شکوه و دعوت از سخنرانان مبرز و بیان مطالب، سعی فراوان می‌نمودم و مردم را علیه شاه و نظامش می‌شوراند. مجالس بهبهان به قدری با شکوه و پرجمعیت برگزار می‌شد که راه‌بندان به وجود می‌آمد و مأموران شاه، از قدرت علما و آمادگی مردم و استقبال آنان سخت در وحشت بودند. آنان با زندانی و شکنجه کردن، کاری از پیش نمی‌بردند. هر چه بیش‌تر تهدید می‌کردند، کم‌تر نتیجه می‌گرفتند و مردم مصمم‌تر می‌شدند. سرانجام این‌جانب و دو تن از عالمان بهبهان را نیمه‌شب ماه رمضان دستگیر کردند و به تهران بردند و زندانی کردند. پس از آزادی از زندان، مجدداً مشغول فعالیت شدم و به مبارزه ادامه دادم. اعلامیه امام راحل را تکثیر نموده و به مردم می‌دادم و همواره مورد خشم دستگاه پهلوی بودم.

امیری؛ رئیس شهربانی بهبهان، مردی بی‌پروا و متهتک بود و سخت به مردم آزار می‌رسانید. با این‌که در بهبهان رسماً حکومت نظامی نبود، ولی عملاً بدتر از حکومت نظامی بود. عصر که می‌شد، پاسبانان وارد بازار و کوچه‌ها می‌شدند و به تیراندازی مشغول می‌شدند و مردم را مرعوب می‌کردند. با همه این احوال، مردم سخت پایداری می‌کردند و با این‌که کشته و مجروح می‌دادند، ولی دست از مبارزه و انقلاب بر نمی‌داشتند.

مسئولیت‌ها

پس از پیروزی انقلاب، این‌جانب از سوی امام راحل به امامت جمعه شهر بهبهان منصوب شدم و تاکنون به انجام وظیفه و راهنمایی مردم اشتغال دارم. در زمان جنگ و

مجتهدی - محمد حسین + ۳۵۹

دفاع مقدّس، همکاری زیادی داشتم و به جبهه می رفتم و برای رزمندگان سخنرانی و آنان را به جهاد تشویق و ترغیب می کردم. افتخارم خدمت به اسلام و انقلاب و اهداف عالی امام و مقام معظم رهبری بوده و هست. یک دوره عضو مجلس خبرگان رهبری بودم و در رحلت امام علیه السلام حاضر شدم و به رهبری و مرجعیّت مقام معظم رهبری رأی مثبت دادم و معظمّله را لایق این منصب الهی دانستم. طول عمر و عزّت ایشان را از خداوند متعال مسئلت دارم و تاکنون بر عقیده ام استوار و پابرجا هستم و امید است تا آخر عمر بر این عقیده باقی بمانم.





بایرنجی‌های
محمد بن عبدالمطلب

● نام: عباس

● شهرت: محفوظی

● نام پدر: عیسی

● زادگاه: قریه سالو محله از توابع رودسر

● سال تولد: ۱۳۴۸ قمری

● مسئولیت: عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم؛ نماینده رهبری در دانشگاه تهران؛ عضو شورای نمایندگان رهبری در دانشگاه‌ها؛ نماینده سه دوره مجلس خبرگان رهبری.



تولد و دوران کودکی

در روز میلاد قمر بنی هاشم، چهارم شعبان ۱۳۴۸ قمری در قریهٔ سالو محله از قرای رودسر، از پدر و مادری کشاورز به دنیا آمدم. محیط خانوادگیم مذهبی بود؛ چون جدم مرحوم میرزا علی اکبر تقریباً از علما بودند و والد والدۀ بنده، مؤمن و متعبد بودند. از سن شش سالگی به مکتب رفتم و خواندن و نوشتن و حتی بخشی از ریاضی را از معلم مکتبی فرا گرفتم و سپس به مدرسهٔ دولتی که در خارج از آبادی بود، رفتم و عشق و علاقه به علوم دینی، سبب شد که در شهر، خدمت روحانی شهر جامع المقدمات را شروع کنم و پس از دو سال، راهی قم شدم. سطح را خدمت اساتیدی چون آیه الله صدوقی، مشکینی، منتظری، حاج شیخ عبدالجواد جبل عاملی، مجاهدی، سلطانی و حاج شیخ مرتضی حائری شروع کرده و به پایان رساندم و بعد از آن به درس خارج فقه مرحوم آیه الله العظمی بروجردی رحمته الله و حضرت امام حاضر شدم و از محضر آیات عظام آقای گلپایگانی و میرزا هاشم آملی و حاج شیخ عباسعلی شاهرودی - قدس الله اسرارهم - استفاده کردم و در ضمن تعلّم، تدریس می کردم و سفری به عراق داشتم و از محضر مرحوم آیه الله شاهرودی، حلی و زنجانی بهره علمی بردم و تاکنون به تدریس خارج فقه اشتغال داشته و علاوه بر آن، تدریس سطح عالی را هم در برنامه علمی خود دارم. سه دوره از استان گیلان به نمایندگی مجلس خبرگان رهبری انتخاب شده ام و در انتخاب رهبری بعد از ارتحال حضرت امام رحمته الله در مجلس خبرگان حضور داشتم.

فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی و اجتماعی

بعد از رحلت مرحوم آیه‌الله بروجردی، مخالفت با جریان انجمن‌های ایالاتی و ولایتی را با پخش اعلامیه شروع کردم و با حضرت امام هم ارتباط مستقیم داشتم و از سوی ساواک قم بازداشت شده و در سال ۱۳۵۲ تبعید و ممنوع‌المنبر شدم. قبل از پیروزی انقلاب، عضو جامعه محترم مدرسین بودم؛ مدت هشت سال نماینده آیات و رهبری در دانشگاه تهران و عضو شورای مرکزی نمایندگان رهبری در دانشگاه‌ها بودم؛ بیش از هشت سال در گزینش اساتید دانشگاه‌های سراسر کشور فعالیت داشتم و سه مرتبه به جبهه‌ها رفتم.

۱۳۸۲/۹/۸



محمد علی
بیربنجانی

- نام: رحیم
- شهرت: محمدی ایلامی
- نام پدر: جواد
- زادگاه: بخش بدره شهرستان دره شهر (استان ایلام)
- سال تولد: ۱۳۴۱
- مسئولیت: نماینده دوره سوم مجلس خبرگان رهبری در ایلام.



تولد و دوران کودکی

این حقیر در مورخه ۱۳۴۱/۵/۱۰ در بخش بدره شهرستان دره شهر استان ایلام، چشم به جهان گشودم. مردم بدره تا قبل از یکجانشینی، بیلاق و قشلاق داشته‌اند و با توجه به دیمی بودن کشاورزی، تعدادی از مردم آن در ایام تابستان، پاییز و زمستان به شهرهای بصره و خرمشهر مهاجرت نموده و به کار و فعالیت‌های مختلف می‌پرداختند و همین آمد و شدهای آنان، باعث رشد فرهنگی و روحیه مذهبی و بعضاً مهاجرت به شهر و قصد اقامت دائم خانوادگی در یکی از این دو شهر (بصره یا خرمشهر) می‌شد.

مرحوم پدرم حدود ده سال در بصره و سپس در خرمشهر اقامت گزیدند و این جانب در سن پنج سالگی به اتفاق مادر و برادران و خواهرانم از بدره به خرمشهر منتقل شدیم و تا سال ۱۳۵۹ که سال شروع جنگ تحمیلی عراق علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران بود، در خرمشهر باقی بودیم و با شروع جنگ، تقریباً جزو آخرین خانوادهایی بودیم که مجبور به ترک شهر شدیم و تقریباً تمامی دارایی خود را به جای گذاشتیم و با دست خالی و توکل به خدا، راهی شهر بدره؛ وطن اصلی خود شدیم. البته این جانب بعد از چند روز دوباره به خرمشهر برگشتم و تا سقوط شهر در کنار رزمندگان و مدافعان شهر بودم، اما به دلایل فراوان و کمبود امکانات دفاعی، ناچار به بازگشت به بدره و ادامه تحصیل در شهرستان دره شهر در سال سوم دبیرستان شدم.

در بدو ورود به دبیرستان، جذب حوزه علمیه‌ای شدم که توسط امام جمعه محترم دره‌شهر، بنا نهاده شده بود و علاوه بر تحصیل در دبیرستان، عصرها به حوزه علمیه رفته و با اشتیاق وافر به تحصیل علوم دینی می‌پرداختم؛ به طوری که در درس دبیرستان و حوزه، سرآمد دوستان خود گردیدم و در عین حال، تعبّد به مسائل شرعی و رعایت اخلاق اسلامی، اشتیاق مرا به حوزه و روحانیت، روز به روز بیشتر می‌کرد. البته در این رابطه، نظارت و ارشادات امام جمعه محترم دره‌شهر؛ جناب حجة الاسلام صالحی و نیز تذکرات اخلاقی جناب حجة الاسلام فقیهی افغانی، در شکل‌گیری اولیه روحیه حقیر بسیار مؤثر بود.

مادرم عاشق مولی‌الموحّدین علی بن ابیطالب و توسل او به ائمه اطهار علیهم‌السلام و کمک و دلسوزی او برای فقرا و اقوام و خویشان، مورد تصدیق همه کسانی است که ایشان را می‌شناسند. ایشان در او ان کودکی و نوجوانی در تربیت حقیر بسیار کوشا بود و مرتب مرا موعظه می‌نمودند.

مرحوم پدرم، سخاوت و تقوا را از پدرش به ارث برده بود و انس عجیبی به قرآن و قرائت این کتاب زندگی داشت و از هر فرصتی که پیش می‌آمد، برای تلاوت قرآن استفاده می‌کرد و چون به زبان عربی آشنایی داشت، تا حدودی معانی قرآن را درک می‌کرد. لذا در حال تلاوت، گریه سر می‌داد. از میان سوره‌های مختلف قرآن، علاقه عجیبی به سوره یس داشت و فراوان مرا به خواندن این سوره ترغیب می‌نمود. هر وقت مریض می‌شدند، به من می‌گفتند پسرم دوست دارم در کنار بستر سوره یس را با صدای بلند و حزین بخوانی و خود گریه می‌کرد. عشق و علاقه او به پدر و مادرش عجیب بود و دمی از یاد آنها غفلت نمی‌کرد و فراوان از نیکوکاری‌های پدر و مادرش برای ما تعریف می‌کرد. مرحوم پدر بزرگم در ایام قحطی و خشکسالی، به دلیل داشتن ثروت و دارایی، به مردم بسیار کمک می‌نمود و تقریباً اکثر دارایی خود را در این راه انفاق نموده بود. عشق وافر مرحوم والد به قرآن، سرانجام کار خود را کرد و ایشان در

محمدی ایلامی - محمد + ۳۶۹

سال ۱۳۷۲ در همان شبی که قرآن را ختم نموده و بدن خود را پاک و پاکیزه کرده بود، به دیدار معبود خود شتافت و بدین وسیله، این حقیر مشوق و پشتوانه محکمی را از دست دادم.

ایشان با وجودی که به علت جنگ تحمیلی، دستشان خالی بود، اما با گرفتن وام و مقداری قرض از اقوام، یک باب خانه برای حقیر در شهر مقدس قم خریداری نمودند تا بدون دغدغه به تحصیل علوم حوزوی بپردازم و مرتب می فرمود اگر شاگرد امام زمان و محصل علوم دینی نبودی، به هیچ وجه این کار را نمی کردم. خدایش بیامرزد و با پیامبر و اولاد طاهرینش، محشور فرماید.

اگر باعث تصدیع و ملال خوانندگان محترم نمی شد، شمه‌ای از فضایل و بزرگواری‌های این مؤمن متقی را بازگو می نمودم. سلوک ایشان در خانه در برخورد با زن و فرزندان و اقوام و مردم کوچه و بازار، زبانزد خاص و عام بود و کمک‌های پنهان ایشان به فقرا، باعث شگفتی این حقیر بعد از مرگ ایشان بود؛ چراکه تا آن زمان، نه این جانب و نه کس دیگر از آنها خبر نداشت. به هر حال، روز وفات ایشان روز غم و اندوه مردم شهر از کوچک و بزرگ بود و این حقیر اگر آبرو و احترامی دارم، از ایشان است و از عنایت خاص پروردگار از برای این مرد بزرگ.

محیط و محل رشد

محل تولد حقیر، شهر بدره در دامنه رشته کوه کبیرکوه قرار گرفته است. رشته عظیم و بزرگ کبیرکوه، به صورت یک دیواره منظم و نفوذناپذیر در حاشیه غربی و جنوب غربی زاگرس و در جهت شمال غربی - جنوب شرقی کشیده شده است. کبیرکوه دارای یکصد و شصت کیلومتر طول می باشد و بلندترین قله آن «کان صیفی» است که حدود سه هزار و پنجاه متر از سطح دریا ارتفاع دارد.

مردم استان ایلام، تمامی شیعه دوازده امامی بوده و سابقه تشیع آنان به بیش از هزار

و دویست سال پیش می‌رسد و تقریباً هفتاد درصد مردم استان، کردزبان و بیست و پنج درصد آنان با گویش لُری و لک و تقریباً پنج درصد ایشان، عرب‌زبان می‌باشند. کُردها عمدتاً در شهرهای ایلام، شیروان چرداول، ایوانغرب، مهران، بدره و بخشی از آبدانان زندگی می‌کنند. لرها اکثراً در شهرستان‌های دره شهر و قسمت عمده‌ای از دهلران و آبدانان و عرب‌ها در ناحیه دهلران و موسیان ساکن هستند و جمعیت بسیار اندکی از آنها نیز در بخش چرداول در منطقه‌ای به نام عرب رودبار زندگی می‌نمایند. عرب‌های عرب‌رودبار از کوفه به این منطقه مهاجرت نموده‌اند و هنوز هم از لحاظ شکل لباس و آداب و رسوم، کاملاً عربی زندگی می‌کنند.

وسعت استان ایلام هزار و نهصد و چهار و نیم کیلومتر مربع و بین ۳۰ درجه و ۵۸ دقیقه تا ۳۸ درجه و ۱۵ دقیقه عرض شمالی از خط استوا و ۴۵ درجه و ۲۴ دقیقه تا ۴۸ درجه و ۱۰ دقیقه طول شرقی از نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد و ارتفاع آن از سطح دریا در بلندترین نقطه، هزار و صد و هفتاد و چهار متر است و از شمال به استان کرمانشاه، از جنوب به قسمتی از خوزستان و کشور عراق و از مشرق به استان لرستان و از مغرب به کشور عراق محدود است.

طول مرز مشترک این استان با کشور عراق چهارصد و بیست و پنج کیلومتر است که از نواحی سومار تا فکه و عین‌خوش در شهرستان دهلران، امتداد دارد. قسمت‌های عمده استان ایلام، کوهستانی و دارای معادن غنی و شکارگاه‌های حفاظت شده و پوشش گیاهی مناسب و جنگل‌های انبوه می‌باشد. ایلام دارای هفت شهرستان به نام‌های ایلام، مهران، دهلران، دره شهر، شیروان و چرداول، ایوان و آبدانان است. این استان به دلیل زیبایی‌های طبیعی فراوان، عروس زاگرس نامیده شده است. مهم‌ترین سوغات محلی در ایلام، روغن حیوانی دان، کره محلی، عسل کوهی و ناب مناطق سورگروشلیم، کشک، ترخینه، کنجد، گردو، سقز محلی (صمغ درخت بنه)، شیرینی بژی برساق و شیرینی کله‌کنجی می‌باشند.

تا سه دهه پیش، حدود پنجاه درصد مردم استان به صورت عشایر کوچ‌رو و ثابت، زندگی کرده‌اند و اقتصاد مردم عشایر، مبتنی بر دامداری و کشاورزی بوده است. استان ایلام دارای آثار باستانی فراوان و تفریح‌گاه‌های بی‌بدیل و زیارتگاه‌ها و امامزاده‌های بسیاری است که محل رجوع و آمد و شد مردم استان می‌باشند. این استان بخشی از ایلام بوده که در حدود سه هزار سال قبل از میلاد به وجود آمده و تا سال ششصد و چهل قبل از میلاد به حیات اجتماعی خود ادامه داده است و در عصر طلایی خود، از عظمت و اقتدار خاصی برخوردار بوده است که در این سال (۶۴۰ قبل از میلاد)، به وسیله آشور بنی پال، به خاک و خون کشیده و منقرض گشته است. پایتخت باستانی این تمدن «ماداکتو» دره شهر کنونی در استان ایلام بوده است. در زمان ساسانی هم این منطقه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. وجود آثار باستانی آن دوره و تنگه بهرام چوبینه و سنگ نبشته‌های موجود، حکایت از این مطلب دارد.

زیارتگاه‌های استان عبارتند از: زیارتگاه علی صالح، سید حسن، سید محمد عابد، بابا سیف‌الدین، صلاح‌الدین محمد، سید فخرالدین، سید عبدالله، سید ناصرالدین، سید ابراهیم، عباس (بدره) پیر حسین، جابر (بدره)، سید اکبر، حاجی حاضر، حاجی بختیار عباس دهلران، معین صالح، حاجی نام‌کلم بدره.

مردم استان ایلام در طول تاریخ با توجه به کوهستانی و صعوبت‌العبور بودن راه‌های استان، در مرض و بیماری و شادی و گرفتاری و در تمام مراحل زندگی خود، به این امام‌زادگان پناه آورده و دواي درد خود را از این بزرگان گرفته و برای زیارت هر کدام از این بزرگان، سختی‌ها و رنج‌ها و مرارت‌های فراوانی را بر خود هموار می‌نمودند. این حقیر به یاد دارم در ایام طفولیت و نوجوانی، بارها به اتفاق والدۀ خود به زیارت بسیاری از این عتبات عالیات مشرف شده‌ام و شاید سرّ قدمت تشیع در استان نیز وجود این صالحان در این دیار و قبور آنان بوده است. همان طوری که

مرقوم شد، این جانب به اتفاق خانواده در سن پنج سالگی به خرمشهر مهاجرت و تا سال ۱۳۵۹ در آن جا بودم، اما هیچ‌گاه ارتباط حقیر و خانواده با استان و محل تولد قطع نشد و تابستان‌ها و ایام تعطیل، ملجأ و مأوای ما به حساب می‌آمد. در مدت اقامت در خرمشهر نیز ارتباط حقیر با مسجد و روحانیت، توسط مرحوم پدرم برقرار بود و هنوز هم یادآوری شب‌های ماه رمضان و تلاوت قرآن و قرائت دعاهاى ایام ماه مبارک رمضان و شب‌های قدر در مسجد باب‌المراد و نیز مسجد جامع، حال و هوای معنوی خاصی به من می‌دهد.

دوران تحصیل

این جانب در اوایل سال ۱۳۶۰ علاوه بر تحصیل در دبیرستان شهید بهشتی دره‌شهر، وارد حوزه تازه تأسیس دره‌شهر شدم و با توجه به روحیه مذهبی و اشتیاقم به یادگیری علوم اسلامی، جزو طلاب این مدرسه قرار گرفتم و نزد مؤسس محترم مدرسه جناب حجة الاسلام صالحی، امام جمعه محترم شهر و جناب آقای فقیهی افغانی درس عربی آسان، عوامل فی النحو، ملا محسن، کبری فی المنطق، صمدیه، هدایه و آداب المتعلمین و مقداری از کتاب سیوطی را تلمذ نمودم.

جناب آقای صالحی، فردی دقیق، منظم و بسیار جدی بود و حتی زمانی که فرزند پنج ساله‌اش توسط یکی از محافظینش کشته شد، درس را تعطیل نکرد و بدین وسیله عملاً به ما درس اخلاق و پایداری در راه علم و عمل را می‌داد. در تأسیس ساختمان مدرسه علمیه و نیز دو باب خانه عالم، خود همچون کارگری ساده، اما بسیار پرتلاش کار می‌کرد و تا پاسی از شب به فعالیت مشغول بود و در عین حال، به مراجعات مردمی و مسائل فرهنگی و مذهبی مردم و شهرستان نیز توجه ویژه داشت و جناب آقای فقیهی نیز فردی بسیار کم‌علاقه به دنیا و زاهد بود و عملاً درس زهد به ما می‌داد و حقیر تا زمانی که نزد ایشان بودم، بسیاری از مسائل اخلاقی و معنویات را از وی یاد

گرفتم و در هر حال، اولویت را به درس و عبادت و کم‌خوری و پرهیز از کسالت و تنبلی می‌دادم و در طور شبانه‌روز، فقط چهار ساعت استراحت داشتم و بقیه و قتم را به کارهای طلبگی و... اختصاص می‌دادم. در نیمه سال ۱۳۶۱، وارد حوزه علمیه المهدی اراک شدم. این حوزه تحت اشراف حضرت آیه‌الله‌العظمی حاج شیخ ابوالفضل خوانساری نماینده امام علیه السلام و امام جمعه محترم اراک اداره می‌شد و برنامه‌ای بسیار منظم و دقیق داشت و آخر هر هفته از تمام دروسی که خوانده شده بود، امتحان گرفته می‌شد. صبحانه و ناهار و شام طلاب را نیز خود مدرسه تهیه می‌کرد. لذا طلاب باید تمام وقت خود را صرف درس خواندن می‌نمودند، حتی در ایام تابستان و نیز ماه مبارک رمضان، درس‌ها برقرار بود و علاوه بر دروس رسمی، از حفظ قرآن، گلستان سعدی، تاریخ، عقاید، ادبیات فارسی و تفسیر غفلت نمی‌شد و تحریرالوسیله حضرت امام نیز تدریس می‌شد.

ما در این مدرسه مقداری از مطول و تمام مختصر را خواندیم و به دلیل اشتیاق فراوان و اهمیت به درس، این‌جانب از سال دوم ورود به این مدرسه، دروس سال‌های قبل را تدریس می‌کردم. از جمله دروسی که در آن‌جا تدریس کردم، عربی آسان، سیوطی، کبری فی المنطق، حاشیه ملاعبدالله و مغنی اللیب بود و در مدرسه آقاضیاء و حاج محمد ابراهیم نیز همین دروس را تدریس می‌کردم و تقریباً تمامی شب و روز حقیر به بحث و مطالعه و مباحثه می‌گذشت. بعد از اتمام قسمتی از شرح لمعه و معالم؛ یعنی در نیمه سال ۱۳۶۴ وارد حوزه مبارکه قم شدم و به دلیل حفظ اشعار سیوطی و تسلط بر ادبیات عرب، در تمامی امتحانات ورودی موفق شدم و در آن‌جا نیز در کنار تحصیل، تدریس را کنار نگذاشتم و هر کتابی را که درس می‌گرفتم، سال بعد به تدریس آن مشغول می‌شدم. اصلاً برایم مهم نبود که چند نفر در درس حقیر شرکت می‌کنند، حتی ایام تابستان که حوزه تعطیل می‌شد، بنده برای تبلیغ جایی را انتخاب می‌کردم که در آن حوزه دایر باشد و بتوانم ارتباطم را با طلاب حفظ نمایم.

اساتید من در اراک حجج اسلام آشیخ مهدی عظیمی، فرجی، رجایی، راغبی، آقای آشتیانی (روزهای پنج‌شنبه کتاب جامع السعادات نراقی را تدریس می‌کردند) و صدر و در حوزه مبارکه قم، عبارت بودند از آیات عظام و حجج اسلام، محامی (شرح لمعه)، راستی کاشانی (شرح لمعه، کتاب التجارة...)، استادی (رسائل)، اعتمادی (رسائل، جلد دوم کفایه)، قدیری (جلد اول کفایه)، نکونام (شرح لمعه، کتاب الاجارة، الایلاء، الطلاق و المیراث)، دوزدوزانی (مکاسب محرمة)، پایانی (بیع و خیارات مکاسب) و در خارج اصول از محضر مبارک آیه‌الله مکارم شیرازی، فاضل لنکرانی و وحید خراسانی و در خارج فقه از محضر آیه‌الله تبریزی، مکارم، فاضل لنکرانی، استفاده نمودم و بعد از درس در مدرسه بقیة‌الله الاعظم حاجی آباد لک‌ها به تدریس سیوطی، مغنی، لمعه، تلخیص المنطق، مختصر و اصول فقه مرحوم مظفر می‌پرداختم.

از سال ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۴ در مؤسسه امام صادق علیه السلام تحت اشراف حضرت آیه‌الله سبحانی در رشته تخصصی علم کلام اسلامی، مشغول تحصیل شدم. اساتید حقیر در رشته تخصصی علم کلام، عبارت بودند از: آیه‌الله سبحانی (کشف المراد، نظریة المعرفة، شناخت مارکسیسم...)، ربانی گلپایگانی (اصول الاستنباط، القواعد الکلامیه و...)، استاد جعفر الهادی (الوهابیة تاریخاً و عقیده التوحید فی نهج البلاغه)، استاد ملکیان (مسائل جدید کلامی)، استاد فیاضی (نهایة الحکمة)، استاد گرامی (اسفار)، استاد دکتر احمد بهشتی (کشف المراد و مقداری از مبحث اشارات و تنبیهات ابن سینا) که کلاس‌های مؤسسه در شیفت عصر برگزار می‌شد.

از سال ۱۳۷۳ در مدرسه حضرت آیه‌الله العظمی گلپایگانی به تدریس مکاسب و کفایه مشغول شدم و در مدرسه مبارکه فیضیه نیز بدایة الحکمة و در دارالشفاء، نهایة الحکمة را تدریس می‌نمودم. در منزل نیز مدت دو سال در کنار تدریس خارج اصول برای بعضی طلاب، نهایة را تدریس کرده‌ام و هم اکنون مدت چهار سال است که به

تدریس خارج اصول در حجره شماره چهارده حرم مطهر حضرت معصومه مشغول هستم که حدود بیست و پنج نفر در جلسه حقیر شرکت می نمایند.^۱ و از سال ۱۳۸۱ نیز بعد از مطالعات فراوان و تهیه طرح و مشاوره، به اتفاق دوست فاضل و ارجمندم جناب حجة الاسلام علی انصاری نیا، اقدام به تأسیس مجمع جهانی شیعه شناسی با هزینه شخصی و به دور از هر وابستگی به اشخاص حقیقی یا حقوقی نمودیم. تمامی دارایی مجمع را وقف امام زمان و ائمه اطهار نمودیم و هم اکنون این مرکز با همکاری حدود سی نفر از محققین و طلاب جوان حوزه، به کار تحقیق و پژوهش مشغول می باشد. در بدو تأسیس این مجمع و به جهت حصول اطمینان از رضایت خداوند و ائمه هدی علیهم السلام به قرآن تفأل زدیم و با توجه به این نکته که مؤسسين مجمع دو نفر بودیم این آیه آمد: ﴿قد أجيب دعوة تكما فاستقيما ولا تبعان سبيل الذين لا يعلمون﴾^۲. هم اکنون این مجمع با اجاره چهار واحد آپارتمان واقع در چهل و پنج متری عمار یاسر خیابان چهارمردان به فعالیت های خود ادامه می دهد و در جهت معرفی شیعه به عنوان مذهب پویا و ایجاد ارتباط با مراکز مشابه در ایران و جهان و تأسیس مرکز اینترنتی خاص و جمع آوری عناوین مهم منشور تشیع، در جهت دفع شبهات معاندان و دفع هرگونه اتهام و تبلیغ سوء علیه تشیع و... به فعالیت می پردازد. البته اهم اهداف و فعالیت های این مجمع به صورت اساسنامه موجود و با توکل به خدا و درخواست عنایات خاصه ولی عصر (عج)، قدم در جهت تحقق اهداف خویش بر می دارد.

بعضی از دست نوشته های حقیر عبارتند از:

۱. در سال ۱۳۷۸ به مدت یک سال کتاب البیع مکاسب را در مسجد جامع المهدی یافت آباد تهران برای ائمه جماعات غرب تهران تدریس می کردم و چهارشنبه ها نیز خارج بحث و لایه فقیه را بحث می نمودم که به علت تلف شدن وقت از ادامه بحث برای سال تحصیلی بعد عذرخواهی نمودم و دروس را در قم ادامه دادم.

۲. سوره یونس، آیه ۸۹.

۱. التقیة فی التاریخ و الفروع و الاصول؛
۲. تقریرات درس خارج اصول آیه الله وحید خراسانی؛
۳. التوحید و الشرك فی القرآن الکریم؛
۴. تقریرات درس خارج فقه آیه الله مکارم شیرازی؛
۵. گفتاری در رد شبهات و هابیت؛
۶. و جوب افضلیت امام؛
۷. رسائل فی القواعد الفقهیة؛
۸. عینیت صفات با ذات.

فعالیت ها و مبارزات سیاسی و اجتماعی

این حقیر با توجه به صغر سن قبل از انقلاب، فعالیتی نداشته‌ام، اما به هنگام پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷ همانند سایر همسن و سال های خود، گوش به فرمان امام و روحانیت در تظاهرات مردمی و فعالیت های سیاسی شرکت می نمودم و بعد از پیروزی انقلاب تا شروع جنگ تحمیلی، اکثر اوقات خود را در مساجد به سر می بردم و با کمک دوستان در انجمن اسلامی دبیرستان بایندر خرمشهر فعالیت می کردیم و در مقابل کمونیست ها و منافقین خلق، ایستادگی و با آنها درگیر می شدیم و راه فعالیت آنها را می بستیم.

با شروع جنگ تا سقوط کامل شهر، در خرمشهر بودم، به جز دو - سه روز که ناخواسته به بدره ایلام رفتم و بلافاصله برگشتم و بعد از سقوط شهر، به علت نبود امکانات و ادوات جنگ و... به ناچار به وطن (بدره ایلام) بازگشتم و در بدره و دره شهر در کنار مسائل درس و حوزه، به فعالیت های سیاسی و دفاع از نظام اسلامی مشغول بودم؛ از منبر و تبلیغ در کنار فعالیت های درسی غفلت ننموده، خود را مقید به ایفای این وظیفه خطیر می دانستم. لذا این جانب از سال سوم طلبگی که رسماً ملبس

به لباس روحانیت شدم، به امر تبلیغ و منبر بسیار اهمیت می‌دادم. با وجودی که موقعیت‌های فراوانی در جهت تصدی مسئولیت‌های اجرایی پیش آمد، اما از پذیرفتن همه آنها سر باز زدم.

در مورد مسئله جبهه نیز اگر خداوند قبول کند روزها و ماه‌های فراوانی را در کنار رزمندگان به سر بردم و مجروح نیز شده‌ام. در این رابطه خاطرات فراوان دارم که در مواردی موقعیت شهادت پیش آمد، اما لیاقت آن را نداشتم و متأسفانه از کاروان شهدا عقب ماندم. امیدوارم رانده نشوم. در سال ۱۳۷۷ با توجه به تبلیغات سوئی که از طرف معاندان و مخالفان نظام برای دلسرد کردن مردم از نظام و خصوصاً مقام منبع ولایت فقیه می‌شد و مردم را از شرکت در انتخابات مجلس خبرگان دلسرد می‌نمودند، این جانب بر حسب احساس و وظیفه و تفأل به قرآن و اذعان به این که شرکت حقیر در انتخابات باعث شرکت فراوان مردم در انتخابات خواهد شد، پا به عرصه انتخابات مجلس خبرگان رهبری نهادم و بعد از گذراندن امتحانات کتبی و شفاهی و موفقیت در آنها، خود را در عرصه انتخابات وارد نمودم و بحمدالله بیش از هشتاد و دو نیم درصد از کل آراء، را به خود اختصاص دادم و همان طوری که احتمال داده بودم، مردم در این دوره حتی بیش از انتخابات ریاست جمهوری آقای خاتمی در دور اول شرکت نمودند و این حقیر به این جهت و به جهت توفیق در ادای وظیفه، بسیار خداوند را شکرگزاری کردم. در جلسه افتتاحیه دوره سوم مجلس خبرگان، به عنوان جوان‌ترین عضو مجلس در جایگاه هیأت ریسه سنی و پاسداری از ولایت فقیه فعالیت داشتم و هم اکنون نیز در کمیسیون آیین‌نامه عضو هستم. و الحمد لله اولاً و آخراً و ما توفیقی الا بالله، علیه توکلت و الیه انیب. رب اغفر و ارحم و تجاوز عن قبیح ما تعلم، انک انت الاعز الاجل الاکرم.





بایران خنای
محمد تقی

● نام: محمدتقی

● شهرت: مصباح یزدی

● نام پدر: باقر

● زادگاه: یزد

● سال تولد: ۱۳۱۲

● مسئولیت: سه دوره نمایندگی مجلس خبرگان (دوره دوم از خوزستان و دوره سوم و چهارم از تهران)؛ عضویت در شورای عالی انقلاب فرهنگی؛ از پایه گذاران جامعه مدرسین حوزه علمیه قم؛ رئیس شورای عالی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام؛ عضو شورای عالی حوزه علمیه قم؛ مؤسس و رئیس مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.



تولد و دوران کودکی

استاد آیه الله محمد تقی مصباح یزدی، یازدهم بهمن ماه ۱۳۱۳ برابر با هفدهم ربیع الاول ۱۳۵۳ قمری، در دامان پر مهر خانواده‌ای بسیار متدین و مذهبی در شهر یزد به دنیا آمد.

زندگی پدر و مادر استاد در منزل میراثی مادریشان با سختی بسیار می‌گذشت، اما با وجود همه سختی‌ها، این خانواده بسیار مذهبی و شیفته اهل بیت علیهم‌السلام در آن دوران خفقان رضاخانی که بر پا کردن مراسم عزاداری مطلقاً ممنوع بود، شب‌های محرم در زیر زمین منزل، مجلس توسل و عزاداری برقرار می‌کردند. در منزل آنها، شب‌های جمعه دعای کمیل و ذکر حدیث و صبح جمعه نیز دعای ندبه برگزار می‌گشت؛ به طوری که پدر دعای ندبه را از بر می‌خواند.

همین علاقه و دل‌بستگی به دین و علاقه‌مندی به خاندان عصمت و طهارت، سبب شد که اولین فرزند خانواده محمد تقی نام گیرد.

دوران مدرسه

روزگار کودکی محمد تقی در آغوش خانواده‌ای این چنین پاکدل و با صفا، با اندوخته‌هایی ارزشمند از تربیت ناب دینی سپری شد و او برای کسب دانش و معرفت بیشتر راهی دبستان گردید. محمد تقی چنان مشتاق دانستن بود که همه ساله

در امتحانات پایانی، شاگرد ممتاز مدرسه شناخته می‌شود و همین امر موجب محبوبیت او نزد مدیر و معلمان مدرسه گشته بود و آنان وی را تشویق می‌کردند که با ادامه این شیوه درس خواندن، از مخترعان و مکتشفان و دانشمندان برجسته میهن باشد. اما محمدتقی آرزویی دیگر داشت. او تنها به تحصیل علوم دینی و کسب معارف الهی می‌اندیشید و بر همین اساس بود که در انشای کلاس چهارم نوشت می‌خواهد به نجف برود و درس دینی بخواند. این انشا آموزگار و همشاگردی‌های محمدتقی را شگفت‌زده کرد؛ چه هم‌کلاس‌ها که خود آرزو داشتند روزی خلبان، سرهنگ، وزیر، وکیل یا... شوند، می‌دیدند شاگرد ممتاز مدرسه عجب پیشه‌ای برای آینده‌اش در نظر گرفته است!

آغاز طلبگی

محمدتقی نوجوان در سال تحصیلی ۲۶-۱۳۲۵ دوره ابتدایی را به پایان برد. انتظار به سر آمده بود و شیفتگی به فراگیری علوم دینی، موجب شد که او به جای گذراندن تعطیلات و تفریحات، از همان ابتدای تابستان وارد حوزه علمیه یزد شود. محمدتقی در یکی از حجره‌های مدرسه شفیعیه - واقع در میدان خان - ساکن شد و بی‌اعتنا به وضع نابسامان حوزه و مخروبه بودن مدارس و حجره‌ها و نیز فقدان برنامه درسی منظم، چنان به درس و بحث و مطالعه اهتمام ورزید که در مدت چهار سال، تمام مقدمات و سطوح متوسطه را تا رسائل و مکاسب، با تحقیق و جدیت فوق‌العاده‌ای به پایان برد، حال آن‌که گذراندن این مدارج، به طور معمول، حدود هشت سال زمان می‌طلبید.

البته او این پیشرفت‌ها و موفقیت‌ها را بیشتر مرهون عنایات و زحمات استادان خود، به خصوص مرحوم حاج شیخ محمدعلی نحوی می‌داند؛ چه آن مرحوم برای تعلیم وی، وقت زیادی صرف می‌کرد و به صورت خصوصی درس می‌گفت و هر قدر

مصباح یزدی - محمدتقی + ۳۸۳

که او آمادگی داشت، کوتاهی نمی‌کرد. همچنین به جای مباحثه، پرسش‌هایی برای او مطرح می‌ساخت، یا از او می‌خواست که خلاصهٔ درس‌ها را بنویسد و بعد آن خلاصه‌ها را به عربی برگرداند؛ آن‌گاه این نوشته‌های عربی را می‌گرفت و تصحیح می‌کرد.

استادان دیگری که او در این دوره از محضرشان بهره برد از این قرارند: مرحوم شیخ عبدالحسین عرب عجم که استاد شرح نظام او بود؛ مرحوم حاج سید علی رضا مدرسسی - شاگرد مرحوم آقا ضیاء عراقی - مقداری از شرح لمعه و رسائل را به او تعلیم داد؛ و بالاخره حاج میرزا محمد انواری که قسمت‌هایی از قوانین الاصول را در محضر ایشان فراگرفت.

محمدتقی، همچنین در کنار دروس رسمی حوزه، با انگیزهٔ علم‌دوستی و حقیقت‌جویی، برخی علوم روز از قبیل فیزیک، شیمی، فیزیولوژی و زبان فرانسه را نزد روحانی فرهیخته‌ای به نام «محققی رشتی» که بعدها از سوی مرحوم آیه‌الله العظمی بروجردی به آلمان اعزام شد، می‌آموخت.

هجرت به نجف

طلبهٔ جوان، با ذوق و شوق فراوان، گرم تحصیل بود که یکی از خویشاوندان مادری‌اش به نام حاج شیخ احمد آخوندی که انفاس قدسی‌اش او را دل‌باختهٔ معارف قرآن و عترت ساخته بود، به میهمانی‌شان آمد. شیخ با مشاهدهٔ آن همه علاقه و پیشرفت، وی را تشویق کرد که برای ادامه و تکمیل تحصیلات به نجف اشرف هجرت کند و خانواده را نیز ترغیب نمود تا برای حمایت از او، به نجف مهاجرت کنند و مقیم آن دیار شوند.

به این ترتیب، پدر و مادر که دلبستهٔ فرزند بودند، تصمیم گرفتند خانه و وسایل کارشان را بفروشند و به نجف هجرت کنند. هر چند پیشنهاد اولیهٔ محمدتقی این بود که به او اجازه دهند به قم سفر کنند و در آن حوزه ادامه تحصیل دهد؛ اما خانواده اصرار

داشتند که از همان ابتدا به نجف بروند. به هر حال، مجاورت مرقد امیر مؤمنان و رونق فراوان حوزه نجف، سبب شد که آنان در این تصمیم جدی تر باشند و سرانجام به نجف هجرت کنند. از این رو، اواسط سال ۱۳۳۰ بود که همگی راهی نجف شدند. قرار بود طلبه جوان با خیال آسوده به درس و تحقیق پردازد و پدر و مادر کار بافندگی خود را در آن جا از سر گیرند؛ اما پس از چندین ماه که به زحمت در آن جا ماندند، وضع کاری خانواده رونقی نگرفت و تلاش های فراوان پدر برای کسب درآمد، کارگر نیفتاد و در نهایت، مجبور شدند به ایران مراجعت کنند. به هر روی، تقدیر نبود که محمدتقی در نجف بماند و تقریباً پس از یک سال تحصیلی، اواخر اردیبهشت یا اوایل خرداد سال بعد، همراه خانواده به تهران عزیمت کرد و چون هنوز سر و سامانی نداشتند و از طرفی پایان سال تحصیلی فرارسیده بود، محمدتقی تابستان آن سال را در تهران با خانواده سپری کرد.

هجرت به قم

محمدتقی روزانه در چهار درس شرکت می کرد: درس خیارات مکاسب مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری؛ جلد اول کفایه مرحوم حاج شیخ عبدالجواد جبل عاملی؛ جلد دوم کفایه نزد مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری؛ و دیگری درس منظومه بود. با وجود همه دشواری ها، شیخ محمدتقی در مدت یک سال، باقی مانده دروس سطح را به اتمام رساند و از سال بعد در درس خارج فقه مرحوم آیه الله بروجردی و خارج اصول امام خمینی حضور یافت. از سوی دیگر، بیست سالش تمام شده بود و با احراز شرایط اقامت در مدرسه حجتیه، در آن جا حجره گرفت. توفیق آشنایی با بزرگان و علمای وارسته ای همچون امام خمینی، علامه طباطبایی و آیه الله بهجت، چنان لذت بخش بود که تازه می فهمید هجرت از نجف به قم از تقدیرات بسیار نیکوی خداوند در حق او بوده است.

آشنایی با امام خمینی

شیخ محمدتقی از همان سال اول ورود به قم با امام خمینی که از سال‌ها پیش استاد برجسته حوزه بود، آشنا شد و خدمت ایشان ارادت یافت. با این‌که هنوز کفایه و مکاسب می‌خواند، گاه‌گاهی برای کسب آمادگی در درس خارج ایشان شرکت می‌جست و از سال دوم به بعد، به‌طور مرتب در آن درس حاضر می‌شد.

آشنایی با علامه طباطبایی

آن روزها که تازه به قم آمده بود، در مدرسه حجتیه، کنار ساعت آفتابی پهلوی حوض، سیدی نورانی توجه او را به خود جلب کرد؛ او که عمامه‌ای کوچک بر سر داشت و لباس‌های بی‌پیرایه‌اش از ساده‌زیستی او حکایت می‌کرد. محمدتقی درباره او از دوستانش پرسید. گفتند: او قاضی کوچک است^۱ و این ساعت آفتابی را نیز خودش ساخته و اینک برای تشخیص ساعت، آمده است، تازه تنها این نیست. آشنایی با هیأت و ریاضیات نیز یکی از خصوصیات ایشان است. او امتیازات دیگری هم دارد: درس تفسیر می‌گوید: استاد فلسفه است، و....

مدتی از این ماجرا گذشت تا این‌که یکی از دوستان به او پیشنهاد کرد در درس تفسیر استاد که روزهای پنجشنبه در مسجد سلماسی تشکیل می‌شد، شرکت کند. او نیز پذیرفت و پس از مشاهده حالات معنوی و روحانی علامه و نیز روش تدریس بسیار عالی‌شان، مجذوب و شیفته ایشان شد و آرزو کرد، همواره در خدمت و مصاحبت ایشان باشد.

۱. دو نفر از علمای تبریز در قم به «قاضی» شهرت داشتند، یکی مرحوم آقا سید حسین قاضی بود که ایشان را «قاضی بزرگ» می‌گفتند و دیگری مرحوم علامه طباطبایی بود که به «قاضی کوچک» شهرت داشت و بعدها چون خودشان مایل به این شهرت نبودند، به «طباطبایی» معروف شدند.

محمدتقی پس از آن در پی موقعیتی بود تا با علامه ارتباط بیشتری برقرار کند؛ ولی روحیه‌اش چنان بود که نمی‌توانست خود را نزد استاد مطرح سازد. از طرفی برخورد علامه نیز به گونه‌ای بود که به صورت افراد نگاه نمی‌کردند.^۱ به هر حال، در درس ایشان شرکت می‌جست و گاه نکته‌هایی که به نظرش مبهم می‌رسید، پس از درس می‌پرسید و گاهی هم که سؤال‌کنندگان زیاد بودند، دنبال ایشان به راه می‌افتاد و اگر فرصتی دست می‌داد، سؤالش را مطرح می‌کرد.

سرانجام سؤال‌های هوشمندانه محمدتقی توجه علامه را جلب کرد و موجب عنایت خاص ایشان به وی گردید و این زمینه‌ای شد که او به تدریج بتواند درخواست‌های دیگری مطرح سازد و از ایشان بخواهد که در زمینه مسائل اخلاقی و معنوی، او را راهنمایی کند.

رابطه محمدتقی با علامه چنان قوت گرفت که گاه به طور خصوصی از ارشادات اخلاقی آن بزرگوار بهره‌مند می‌شد و علامه نیز نسخه‌های دست‌نویس تفسیر خود را پیش از چاپ به وی می‌داد تا مرور کند و اگر نکته‌ای برای اصلاح به نظرش می‌رسد، تذکر دهد.

آشنایی با آیه‌الله بهجت

از جمله دیگر بزرگانی که محمدتقی در همان سال‌های اول با ایشان آشنا شد، حضرت آیه‌الله بهجت بود. منزل آیه‌الله کنار مدرسه حجتیه قرار داشت و معمولاً در رفت و آمدها و به خصوص صبح‌ها که ایشان از حرم باز می‌گشتند، در کوچه با ایشان برخورد می‌کرد. اوصاف حضرت آیه‌الله بهجت، محمدتقی را که همیشه تشنه فضیلت و معنویت بود، ترغیب می‌کرد که از چنین شخصیتی بهره برد، ولی از آن‌جا

۱. شاید این برخورد برای این بود که توجه قلبی‌شان محفوظ بماند.

که آیه‌الله بهجت به آسانی کسی را نمی‌پذیرفت، با عده‌ای از دوستان تصمیم گرفتند برای تقویت بنیه فقهی‌شان از ایشان بخواهند به طور خصوصی برای آنان فقه بگویند و به این طریق بتوانند از خصوصیات اخلاقی ایشان نیز بهره‌گیرند. آیه‌الله بهجت پذیرفتند و درس فقه پرباری همراه با دقت نظرهای کم‌نظیر و استقلال رأی تحسین برانگیز، ارائه فرمودند. شیخ محمد تقی که مدت پانزده سال در آن درس شرکت نمود، محضر درسی آن آیه‌حق را این‌گونه توصیف می‌کند:

درسی بسیار پر محتوا، دقیق و خوب بود و آنچه بر خوبی آن می‌افزود، این بود که ایشان غالباً پیش از درس، تشریف می‌آوردند و به مناسبتی - که گاهی در آن زمان آن مناسبت را درک نمی‌کردیم - حدیثی می‌خواندند، یا داستانی نقل می‌کردند، و ضمن آن، مطالب اخلاقی و دینی‌ای را که مورد نظرشان بود، می‌فهماندند و عجیب این بود که هم من و هم دوستان دیگر، تجربه کرده بودیم مطالبی که آن‌جا گفته می‌شد و ظاهراً بدون مناسبت به نظر می‌رسید، در واقع نکته‌هایی بود که برای افراد سازندگی داشت و اشاره به مسایلی بود که به بعضی از افراد حاضر در جلسه مربوط می‌شد و خود آنها درک می‌کردند و گاهی هم با خیره شدن در چشم شخص، گویا به او می‌فهماندند که «دارم به تو می‌گویم!...» و همین‌طور گاهی درباره‌ی یک مسئله سیاسی، جریانی را قبل از وقوع آن پیش‌بینی می‌کردند. مخصوصاً آن زمان‌ها در کوران انقلاب و حملاتی که دژخیمان شاه به فیضیه می‌کردند، ایشان اصرار داشتند که باید این وقایع را نوشت و منتشر کرد. طرح این مسائل از طرف ایشان، انگیزه‌ای شد که ما نیز بیشتر در فعالیت‌ها و مبارزات، مشارکت داشته باشیم.

این آشنایی پانزده ساله، زمینه‌ی ارتباط و علاقه‌ی هر چه بیشتر استاد و شاگرد را فراهم ساخت و رفته رفته، استاد نیز به استعداد و نبوغ علمی و اخلاقی شاگرد خود پی برد و این امر سبب شد که آیه‌الله بهجت، او را در مقام مدرس اخلاق به مردم معرفی کند.

دوستان دوران تحصیل

شیخ محمد تقی در دوران تحصیلش، به خصوص در مدرسه حجتیه، معمولاً با طلبه‌هایی طرح دوستی صمیمانه می‌ریخت که علاوه بر سخت‌کوشی، در درس و بحث و مطالعه، از روحیات و سجایای معنوی و اخلاقی نیز برخوردار بودند. از میان بهترین دوستان او، می‌توان افراد ذیل را نام برد:

شیخ محمد حسین بهجتی اردکانی، امام جمعه اردکان، برادر ایشان مرحوم شیخ علی بهجتی، شیخ علی پهلوانی که از بزرگان سیر و سلوک‌اند، آیه‌الله میرزا حسین نوری که از مراجع تقلید به شمار می‌روند و برادر ایشان مرحوم حاج میرزا حسن نوری که خطیب، نویسنده و خطاط بودند و شیخ علی اکبر مسعودی خمینی، تولیت آستانه مقدسه حضرت معصومه.

پس از ازدواج و انتقال به منزل نیز رفت و آمدهای فراوان شیخ محمد تقی به مدرسه حجتیه، سبب شد دوستان صمیمی دیگری از جمله شهید باهنر، آقای هاشمی رفسنجانی و حضرت آیه‌الله خامنه‌ای، پیدا کنند که بعدها این دوستی، زمینه‌ساز همکاری‌های بسیاری در دوران مبارزه با طاغوت گردید.

تحصیلات، مطالعات و تحقیقات

استاد در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی از قبیل فقه و اصول، تفسیر و فلسفه، و نیز رشته‌های دانشگاهی علوم انسانی و زبان خارجی (انگلیسی و فرانسه)، تحصیل، مطالعه و تحقیقات جامعی داشته‌اند. اینک هر یک از این زمینه‌ها را بررسی می‌کنیم.

فقه و اصول

آیه‌الله مصباح در رشته فقه، از محضر اساتید بزرگی چون آیات عظام بروجردی،

اراکلی، امام خمینی و بهجت بهره برده‌اند به گونه‌ای که موفق به اخذ جایزه از سوی مرحوم آیه‌الله‌العظمی بروجردی شدند و در نهایت، به درجه اجتهاد نائل آمدند. بر این اساس، ایشان طبعاً در رشته‌های مرتبط با فقهت، مانند اصول فقه، رجال و درایه نیز به قدر کافی، مطالعه و پژوهش داشته‌اند.

تفسیر

آشنایی با مرحوم علامه طباطبایی و درک مقامات و کمالات روحانی و عرفانی آن عجبوه علم و فضیلت و تقوا، سبب شد که استاد بیشتر اهتمام و مساعی خویش را صرف تعلیم علوم قرآن و تفسیر نماید. ابتدا با شرکت در جلسات درس تفسیر علامه و سپس با استفاده از ارشادات و تعلیمات خصوصی ایشان، توانست تعمق و تفکر در قرآن کریم و نکته‌سنجی‌های زیبا در آیات نورانی آن را بیاموزد و خود در این باب، صاحب نظر شود.

استاد مطالعات تفسیری بسیار وسیعی در کتب مختلف تفسیری - اعم از تفاسیر علمای شیعه و اهل سنت - داشته است. نتایج این مطالعات، در سلسله دروس تفسیر موضوعی قرآن کریم نمایان گشته است که اولین درس تفسیر موضوعی قرآن کریم در حوزه علمیه قم به شمار می‌آید. محتوای عالی این دروس، نشان از ژرف‌کاوی و مطالعه فوق‌العاده ایشان در زمینه آیات نورانی قرآن دارد تا جایی که برخی از شاگردان محقق و اندیشمند استاد، ایشان را یکی از والاترین مفسران قرآن کریم، معرفی می‌کنند.

فلسفه

استاد مصباح، بیشترین وقت و سرمایه علمی خویش را صرف این رشته کرده است. دلیل گرایش به فلسفه نیز شیفتگی و علاقه شدید به علامه طباطبایی بوده است.

استاد مصباح، اسفار و شفا را نزد حضرت علامه فراگرفت و با به‌کارگیری شیوه فلسفی آن بزرگوار، خود به برخی نوآوری‌ها و ابتکارات در این زمینه پرداخت و به مرتبه‌ای رسید که امروز یکی از برجسته‌ترین اساتید فلسفه اسلامی در حوزه علمیه قم به‌شمار می‌رود.

او همچون استادش، معتقد است برای شناخت هر چه بهتر اسلام و معارف اسلامی و نیز کسب توانایی در پاسخگویی به شبهات و هجمه‌ها به معتقدات دینی، باید به مطالعه و تحقیق فلسفی بها داده شود تا طلاب، ضمن آشنایی با متون اسلامی و فقهی، شیوه دفاع از عقاید دینی را نیز فراگیرند.

زمینه‌های مطالعات فلسفی استاد، بسیار جامع و فراگیر است. ایشان کتب فلسفی ابن‌سینا، بهمن‌یار، شیخ اشراق، فخر رازی، خواجه نصیرالدین طوسی، ابوالبرکات بغدادی، میرداماد، صدر المتألهین شیرازی و حاج ملاهادی سبزواری و حواشی و شرح‌های این کتاب‌ها را مطالعه و بررسی کرده‌اند و پس از تحقیقات فراوان، کتاب ارزشمند حاشیه بر نه‌ایة‌الحکمه را (به زبان عربی) به رشته تحریر درآورده‌اند و حاصل نظریات ایشان نیز در کتاب پراج آموزش فلسفه، به زبان فارسی گرد آمده است.

استاد علاوه بر تبحر در فلسفه اسلامی، از فلسفه غرب نیز اطلاع کافی دارند. اشاره‌ها و تطبیق‌های فراوان ایشان در زمینه مکاتب مختلف فلسفه غرب، گواه صدق این مدعاست.

اخلاق و عرفان

استاد مصباح یزدی از اساتیدی همچون علامه طباطبایی و آیه‌الله انصاری همدانی و آیه‌الله العظمی بهجت در مقام اساتید اخلاق و عرفان خود، نام می‌برد. حجت الاسلام و المسلمین دکتر علی مصباح، با تذکر این نکته که استاد همیشه از

مصباح یزدی - محمدتقی + ۳۹۱

این‌که درباره فعالیت‌ها و مطالعات اخلاقی و عرفانی خود، سخنی بگویند، احتراز دارند، این چند کلمه را از زبان ایشان نقل می‌کند:

در موضوع اخلاق، حدود سال‌های ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳، جلسه‌ای هفتگی در خدمت مرحوم علامه طباطبایی داشتیم. ابتدا محور بحث ایشان، رساله منسوب به علامه بحرالعلوم بود و بعد از اتمام آن رساله، حضرت علامه مجموعه‌ای از روایات اخلاقی و عرفانی را انتخاب می‌کردند و درباره آنها بحث می‌فرمودند. حدیث معراج از جمله آن روایات بود.

برخی دوستانی که در آن جلسات شرکت می‌کردند از این قرارند: آقای شیخ عزیزالله خوشوقت، آقای شیخ علی آقای تهرانی سعادت‌پرور که یک سلسله کتاب در شرح دیوان حافظ نوشته‌اند، حاج شیخ حسن آقای تهرانی، آقای عبدالمجید رشیدپور، آقا سید ابراهیم خسروشاهی که امام جماعت شمیران هستند و در مدرسه مروی نیز اسفار تدریس می‌کنند، مرحوم شهید شیخ علی آقای قدوسی و مرحوم آقا شیخ محمدعلی واعظ قمی.

علوم جدید

استاد مصباح از همان سال ورود به حوزه علمیه یزد به مطالعه و تحصیل دروس حوزوی اکتفا نکردند و از روی علم دوستی و حقیقت‌جویی، در کلاس‌های فیزیک، شیمی و... و نیز زبان‌های خارجی فرانسوی و انگلیسی که به همت روحانی دانشمندی به نام «محققی رشتی» تشکیل شده بود، شرکت جستند و با این دروس آشنا شدند.

پس از ورود به حوزه علمیه قم، رواج افکار و تبلیغات مارکسیستی، سبب شد تا استاد به منظور پاسخگویی به شبهات و دفاع از حریم اندیشه دینی، آشنایی با

فلسفه‌های غربی را در دستور کار خود قرار دهند. به این ترتیب، ایشان باید برای یافتن زبانی مشترک در بحث و مناظره با تحصیل‌کردگان دانشگاهی، تئوری‌ها و اصطلاحات خاص علوم انسانی دانشگاهی را فرامی‌گرفتند. به این منظور، با مشورت و همت آیه‌الله شهید دکتر بهشتی - که در آن زمان مدیر دبیرستان دین و دانش قم بود -، قرار شد کلاسی در دبیرستان تشکیل شود تا عده‌ای از فضلا و طلاب حوزه در آن شرکت کنند.

در کلاس‌ها، زبان خارجی و نیز معلومات دبیرستانی و دانشگاهی در رشته‌های فیزیک، شیمی، فلسفه علم، متدولوژی، ریاضیات و جامعه‌شناسی، تدریس می‌شد. شرکت‌کنندگان این کلاس‌ها نیز آقای مصباح، شهید دکتر مفتاح، آقای ناصر مکارم شیرازی، آقای شیخ جعفر سبحانی، آقای یزدی، آقای دکتر احمدی و مرحوم آقای حیدری نهادی بودند. شهید بهشتی مسئولیت برنامه‌ریزی و برگزاری کلاس‌ها و دعوت از اساتید را به عهده داشتند.

زبان خارجی

استاد با شرکت در کلاس‌های مرحوم محقق رشتی در یزد، تا حدودی با زبان فرانسه آشنا شد. بعدها نیز در هر فرصت مناسبی به فراگیری زبان انگلیسی پرداخت و بر این اساس در کلاس‌های دبیرستان دین و دانش در حد مطلوبی با زبان انگلیسی آشنا شد. از آن پس نیز هر جا استاد لایقی می‌یافت به تکمیل آنچه آموخته بود، می‌پرداخت. ممارست و تلاش خستگی‌ناپذیر استاد، به انضمام هوش و استعداد سرشارشان، ایشان را در مطالعه و درک متون انگلیسی توانا ساخته است. آثار گرانسنگ ایشان در زمینه فلسفه اخلاق، فلسفه حقوق، فلسفه سیاست، فلسفه علم، فلسفه تاریخ، معرفت‌شناسی انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی فلسفه غرب و... نشان‌دهنده عمق و گستره دانش ایشان است.

تدریس

استاد مصباح، تدریس به صورت منظم را از مدرسه حقانی (منتظریه) آغاز کرد. این کار با هدف تربیت نیروهای فکری و عقیدتی و پرورش افراد متعهد و کارآمد برای تشکیل کادر آینده نظام و حکومت اسلامی، شروع شد. ایشان ابتدا مباحث قرآنی و تفسیر و مباحث فلسفی را در آن مدرسه تدریس کرد. درس تفسیر در سه سطح و همزمان با آن، مباحث اخلاقی و تربیتی، تحت عنوان «خودشناسی برای خودسازی» تدریس می شد.^۱

استاد مصباح، در باب فلسفه نیز کتاب فلسفتنا تألیف شهید صدر و کتاب بدایة الحکمة اثر علامه طباطبایی را به مدت ده سال در آن مدرسه آموزش داد. ایشان بعد از مدتی به پیشنهاد آیه الله سید محسن خرازی، همکاری با مؤسسه «در راه حق» را پذیرفت و با تأسیس بخش آموزش در آن مؤسسه، به تدریس کتاب های فلسفتنا، اقتصادنا و نهایة الحکمة و نیز تفسیر موضوعی قرآن کریم پرداخت. استاد مصباح در واقع اولین استادی بود که کتاب های مزبور را به منزله متن درسی در حوزه مطرح و تدریس کرد. پیش از این، متن درسی منسجمی که ناظر به افکار و مکاتب فلسفی جدید باشد، در حوزه علمیه به چشم نمی خورد. البته کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم مرحوم علامه در دسترس بود؛ اما به دلیل فارسی بدون متن آن، متأسفانه در حوزه به منزله کتاب درسی، مقبول نیفتاد.

خارج از برنامه های درسی منظم مدرسه حقانی و مؤسسه در راه حق، استاد کتاب های مفصل فلسفی، مانند اسفار اربعه و شفا را برای علاقه مندان تدریس می کرد. این کلاس ها در واقع، سطح تخصصی فلسفه به شمار می رفت.

۱. این درس ها، در قالب کتابی با همین عنوان منتشر شده است.

تألیفات و آثار

الف) آثار منتشر شده^۱

۱. معارف قرآن؛
۲. راهنماشناسی؛
۳. خداشناسی، کیهان‌شناسی، انسان‌شناسی (معارف قرآن ۱، ۲ و ۳)؛
۴. راه و راهنماشناسی (معارف قرآن ۴ و ۵)؛
۵. قرآن‌شناسی (معارف قرآن ۶)؛
۶. اخلاق در قرآن (معارف قرآن ۷)؛
۷. جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن (معارف ۸)؛
۸. حقوق و سیاست در قرآن (معارف ۹)؛
۹. خلقت انسان از نظر قرآن؛
۱۰. انسان، اسلام؛
۱۱. قرآن در آئینه نهج البلاغه؛
۱۲. الامامة و الولاية في القرآن الكريم؛
۱۳. آموزش فلسفه؛
۱۴. شرح نهاية الحكمة؛
۱۵. تعلیقة على نهاية الحكمة؛
۱۶. شرح جلد اول الاسفار الاربعه (در ۳ مجلد)؛
۱۷. شرح جلد هشتم الاسفار الاربعه (در ۲ مجلد)؛

۱. برای تفصیل بیشتر پیرامون هر یک از عناوین این بخش، ر.ک: زندگی‌نامه حضرت آیه‌الله محمدتقی مصباح یزدی، بخش تألیفات و آثار، ص ۱۲۱.

۱۸. ترجمه و شرح برهان شفا؛
۱۹. دروس فلسفه؛
۲۰. چکیده چند بحث فلسفی؛
۲۱. نقدی فشرده بر اصول مارکسیسم؛
۲۲. آموزش عقاید؛
۲۳. توحید در نظام عقیدتی و نظام ارزشی اسلام؛
۲۴. پاسداری از سنگرهای ایدئولوژیک؛
۲۵. ایدئولوژی تطبیقی؛
۲۶. گفتمان روشنگر درباره اندیشه‌های بنیادین؛
۲۷. چکیده‌ای از اندیشه‌های بنیادین اسلامی؛
۲۸. مباحثی پیرامون مسائلی اعتقادی و اخلاقی؛
۲۹. دروس فلسفه اخلاق؛
۳۰. خودشناسی برای خودسازی؛
۳۱. به سوی خودسازی؛
۳۲. اسلام و اخلاق؛
۳۳. ره توشه: پنندهای پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ابوذر؛
۳۴. راهیان کوی دوست (شرح حدیث معراج)؛
۳۵. بر درگاه دوست؛
۳۶. پند جاوید؛
۳۷. به سوی او؛
۳۸. پنندهای امام صادق به ره جویان صادق؛
۳۹. یاد او؛
۴۰. جامی از زلال کوثر؛

۴۱. خاطراتی خواندنی از آیه الله العظمی بهجت؛
۴۲. نظریه سیاسی اسلام؛
۴۳. بحثی ساده و کوتاه پیرامون حکومت اسلامی و ولایت فقیه؛
۴۴. نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه؛
۴۵. نظریه حقوقی اسلام؛
۴۶. دین و آزادی؛
۴۷. پیش نیازهای مدیریت اسلامی؛
۴۸. پرسش‌ها و پاسخ‌ها؛
۴۹. پاسخ استاد به جوانان پرسشگر؛
۵۰. کاوش‌ها و چالش‌ها؛
۵۱. تعدد قرائت‌ها؛
۵۲. آذرخشی دیگر از آسمان کربلا؛
۵۳. در پرتو آذرخش؛
۵۴. تهاجم فرهنگی؛
۵۵. زن یا نیمی از پیکر اجتماع؛
۵۶. مباحثی درباره حوزه؛
۵۷. تصحیح شش جلد از مجلدات بحار الانوار موسوم به کتاب السماء و العالم؛
۵۸. تحقیق کتاب معادن الحکمة فی مکاتیب الائمه علیهم السلام؛
۵۹. تحقیق کتاب معانی الاخبار تألیف مرحوم شیخ صدوق؛
۶۰. ترجمه جلد دوم تفسیر المیزان.

ب) آثار در حال تدوین

۱. آفتاب ولایت؛
۲. در پرتو ولایت؛
۳. نقش تقلید در زندگی انسان؛
۴. شرح الهیات شفاء؛
۵. جنگ و جهاد در قرآن؛
۶. معرفت‌شناسی انتقادی؛
۷. قلمرو دین؛
۸. به سوی تو؛
۹. انقلاب اسلامی، جهشی در تحولات سیاسی بین‌الملل؛
۱۰. درس‌هایی از نهج‌البلاغه (شرح خطبه هفده و عهدنامه محمد بن ابی‌بکر)؛
۱۱. شرح جلد دوم الاسفار الاربعه؛
۱۲. عبرت‌های خرد داد.

فعالیت‌های اجتماعی - انقلابی و مبارزات سیاسی

مبارزات سیاسی

فصل اول

مبارزه با استبداد

آیه‌الله مصباح یزدی در دوران مبارزه با استبداد ستم‌شاهی، فعالیت‌های مبارزاتی بسیاری داشته است. آنچه در ذیل می‌آید، تنها نمونه‌هایی از این فعالیت‌هاست؛ چرا که بسیاری از فعالیت‌های ایشان به سبب روحیه کتمان و نداشتن انگیزه‌ای برای اظهار، مخفی مانده است.

ماجرای انجمن‌های ایالتی و ولایتی^۱

در آن زمان هنوز نهضت به صورت رسمی آغاز نشده بود و رژیم با بیانیه امام و مراجع تقلید از تصویب‌نامه ضد دینی خود، عقب‌نشینی کرد. در این میان، استاد مصباح با برگزاری جلسات بحث و مشورت در جهت تأیید مبارزه علیه این تصویب‌نامه بر آمد و بر همراهی با امام بسیار تأکید داشت.

ارسال نامه خدمت امام خمینی در زندان قیطریه

پس از دستگیری و زندانی شدن امام خمینی از سوی ساواک، آیه‌الله مصباح، نامه مفصلی خدمت ایشان فرستادند که در آن، ضمن تأیید و تشویق امام برای ادامه نهضت و گزارش اوضاع حوزه بعد از دستگیری ایشان و نیز انعکاس اقدام ایشان در میان علما و قشرهای مختلف جامعه، پیش‌بینی شده بود که آن حضرت به زودی از زندان آزاد خواهند شد. امام از این نامه خوشنود می‌شوند و از طریق جناب آقای شیخ حسن صانعی پیغام می‌دهند که به آقای مصباح سلام برسانید و از ایشان برای نامه خوبشان تشکر کنید.

چاپ مخفیانه اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های امام

استاد خاطرات آن روزها را چنین شرح می‌دهد:

بعد از نهضت امام، دولت برای جلوگیری از پخش افکار ایشان از هرگونه چاپ و نشر مطالب و اعلامیه‌های ایشان در روزنامه‌ها، ممانعت

۱. تصویب‌نامه‌ای ضد دینی در تاریخ ۱۶ مهرماه ۱۳۴۱ در مجلس مطرح گردید که مهم‌ترین مفاد آن عبارت بود از: ۱. حذف قید اسلام از شرایط انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان؛ ۲. قراردادن سوگند به کتاب آسمانی به جای سوگند به قرآن کریم در مراسم تحلیف؛ ۳. حذف شرط ذکوریت و افزودن شرط «سواد» به جای آن‌که در واقع موضوع حق رأی دادن به بانوان، بهانه و سرپوشی بر مفاد ضد دینی این لایحه بود. در این باره رجوع کنید به: دوانی، علی، نهضت روحانیون ایران، ج ۳، ص ۴۲.

مصباح یزدی - محمدتقی + ۳۹۹

می‌کرد و سانسور شدیدی در این زمینه حاکم بود. چاپخانه‌ها نیز سخت تحت کنترل بودند. در بعضی از چاپخانه‌ها افراد متدینی کار می‌کردند که به انقلاب و امام علاقه‌مند بودند، ولی آنان نیز نمی‌توانستند به صورت علنی، کاری انجام دهند و به صورت‌های خیلی مخفیانه و سری، کارهایی صورت می‌دادند من و آقای هاشمی بعضی از این افراد را می‌شناختیم و نیمه شب‌ها قرار می‌گذاشتیم که اعلامیه‌های امام را بگیریم و به آنها برسانیم. آنها نیز به صورت کاملاً مخفیانه - که گاهی حتی خود ما هم درست نمی‌دانستیم چطور کار می‌کنند - آن اعلامیه‌ها را چاپ می‌کردند؛ اواخر شب، گاهی از طرف بیت حضرت امام می‌فرستادند دنبال ما و گاهی هم جلوتر اطلاع داشتیم، می‌رفتیم اعلامیه حضرت امام را می‌گرفتیم، به چاپخانه‌ها می‌دادیم و بعد از چاپ هم با مخفی‌کاری خاصی، آنها را پخش می‌کردیم. به تدریج در این کارها استاد شده بودیم که چه جور باید مخفی‌کاری می‌کردیم....

اعزام به مسافرت تبلیغی

آیه‌الله مصباح از سوی بیت حضرت امام خمینی و به پیشنهاد مرحوم حاج آقا مصطفی، مأموریت یافت تا برای تنویر افکار عمومی و ابلاغ پیام انقلاب امام به مردم، مسافرت برود. این سفر کمی قبل از قیام خونین پانزده خرداد انجام شد.

همکاری در تدوین اساسنامهٔ اولین تشکل سازمان یافتهٔ مبارزاتی روحانیت،

موسوم به تشکل یازده نفری

بعد از قیام پانزده خرداد و آغاز نهضت اسلامی، فضلالی حوزه، به پیشنهاد استاد مصباح تصمیم گرفتند، برای فعالیت علیه دستگاه حاکم و پیشبرد اهداف نهضت،

تشکل منظمی پدید آورند و از پراکنده کاری و کارهای سلیقه‌ای و فردی که راه به جایی نمی‌برد، پرهیز کنند. در این راستا، استاد علاوه بر طرح ساختار این تشکل، اساسنامه آن را با خط خود نوشت و قرار شد که یازده نفر از فضلالی برجسته حوزه به صورت حزبی و تشکیلاتی، فعالیت‌های سیاسی و مذهبی خود را دنبال کنند.

دبیری جلسات بحث حکومت اسلامی (ولایت)

این جلسات به پیشنهاد و حسن تدبیر شهید آیه‌الله دکتر بهشتی برپا شد. دکتر بهشتی برای آغاز یک کار علمی گروهی در زمینه رفع نیازمندی‌های فرهنگی جامعه اسلامی از تعدادی فضلالی برجسته حوزه، همچون آقایان مشکینی، مرحوم ربانی شیرازی، باهنر، مفتاح، مکارم و سبحانی دعوت به همکاری کرد. برای تعیین موضوع تحقیق، حدود پنجاه نفر از این فضلالی، در جلساتی که در منزل ایشان تشکیل شد، شرکت کردند و درباره موضوعات پیشنهادی، به بحث و تبادل نظر پرداختند. در نهایت، پیشنهاد خود ایشان، یعنی بحث «حکومت اسلامی» برگزیده شد. برای این منظور، قرار شد کتابخانه‌ای گرد آید و مرکزی تعیین شود و جلسات در آنجا تشکیل گردد و چون به احتمال قوی، دستگاه از این جریان اطلاع می‌یافت، عنوان آن را جلسات «بحث ولایت» گذاشتند که هم در واقع با بحث حکومت ارتباط نزدیکی داشت و هم موجب می‌شد که دیگران گمان کنند این جلسات ربطی به مسائل سیاسی ندارد.

دبیری این جلسات برعهده استاد مصباح نهاده شد و البته ایشان علاوه بر مسئولیت اجرایی، بخشی از کار تحقیقاتی و مطالعاتی را نیز برعهده گرفتند. مدتی این جلسات با حضور دکتر بهشتی ادامه یافت و فهرستی جامع از مسائل و مباحث مرتبط با حکومت اسلامی تهیه و کار تحقیق درباره آنها آغاز گردید. این کار از ابتکارات شهید بهشتی بود که ایشان با هوشمندی و آینده‌نگری فوق‌العاده‌شان،

مصباح یزدی - محمدتقی + ۴۰۱

در باره طرّحی می‌اندیشیدند که قرار بود بعد از پیروزی انقلاب، مبنای نظام و حکومت اسلامی باشد.

ایراد سلسله سخنرانی‌هایی با عنوان «حکومت اسلامی»

این سخنرانی‌ها در محل کتابخانه مسجدی در خیابان ایرانشهر تهران برگزار می‌شد که در آن زمان، آیه‌الله مهدوی‌کنی، امامت جماعت آن را به عهده داشتند. گروهی از مبارزان و روشن‌فکران دانشگاهی در این مجالس شرکت می‌کردند. گفتنی است به جز استاد، فضلالی دیگری نیز همچون شهید باهنر در آن‌جا سخنرانی داشتند.

تنظیم شکواییه به زبان انگلیسی و ارسال آن به سازمان ملل و کمیسیون حقوق بشر

این کار تحت نظر مرحوم ربانی شیرازی صورت گرفت. این فعالیت‌ها بدون در اختیار داشتن هیچ‌گونه وسیله چاپ و تکثیر انجام می‌شد و از آن‌جا که استاد مصباح دست خط انگلیسی خوبی داشت، گاه این اعلامیه‌ها و شکواییه‌ها به دست ایشان نوشته می‌شد.

همکاری با نشریه مخفی بعثت^۱

این نشریه به سعی جمعی از روحانیان، سامان یافت. مسئول تکثیر و توزیع نشریه، آقای سید محمود دعایی (مدیر مسئول روزنامه اطلاعات در حال حاضر) بود. آقای هاشمی رفسنجانی نیز با این نشریه همکاری داشت. ایشان از استاد مصباح دعوت به همکاری کرد و به این ترتیب، استاد به جمع نویسندگان بعثت پیوست و پس از آن نیز آقای خامنه‌ای (مقام معظم رهبری) به گروه همکاران ملحق شدند.

۱. نسخه‌هایی از این نشریه با نام «بعثت، ارگان مخفی دانشجویان حوزه علمیه قم در سال‌های ۱۳۴۴ - ۱۳۴۲» به کوشش انتشارات سروش چاپ شده و در دسترس است. چاپ دوم این مجموعه نیز در سال ۱۳۷۶ صورت گرفته است.

تأسیس نشریه انقلابی «انتقام»

مشکلات نشریه بعثت، موجب شد که استاد مصباح به فکر تأسیس نشریه‌ای مستقل بیفتند که تنها علاقه‌مندان حضرت امام در آن مشارکت داشته باشند و ملاحظات دیگری از قبیل ترویج افکار و اعمال برخی بیوت، در دستور کار آن نباشد. این نشریه می‌باید کاملاً آزاد و مستقل می‌بود و تنها برای مبارزه با دستگاه طاغوت و بسط اندیشه‌های امام و حمایت از روحانیت مبارز، تلاش می‌کرد.

بر این اساس، با کمک آقای هاشمی رفسنجانی، دستگاه تکثیر دیگری تهیه شد و نشریه دیگری با نام «انتقام» به مدیریت و مسئولیت استاد تأسیس گردید. البته آقای هاشمی، خود مشارکتی در امر این نشریه نداشتند و فقط از کارهای این نشریه اطلاع می‌یافتند. فعالان انتقام، جمعی از ارادتمندان خالص امام بودند که از همان ابتدا با هم عهد بستند و سوگند یاد کردند که در هیچ شرایطی، دوستان خود را معرفی نکنند.

استاد درباره همکاران و نحوه فعالیت‌هایشان و مطالب مندرج در نشریه و نیز تأثیر آن در میان قشرهای انقلابی مردم، چنین می‌گویند:

مصباح یزدی - محمدتقی + ۴۰۳

... جمعی که از ارادتمندان خالص امام بودند و ارتباطی با بیوت دیگر نداشتند، این نشریه را به راه انداختند و تقریباً بدون مبالغه، نود درصد زحمات آن به عهده خود بنده بود: از ماشین نویسی اش - که غالباً از بستگانم برای این کار استفاده می کردم - تا تکثیر و انتقالش به تهران که بیشتر خودم انجام می دادم. تکثیر آن را مدتی در تهران و در زیر زمین منزل پدرم انجام می دادیم و مدتی نیز در قم که می بایست بعد از تکثیر، خودم آنها را به تهران می بردم. البته فقط رساندن آنها به تهران به عهده ما بود و کار توزیع را اعضای هیأت های مؤتلفه انجام می دادند؛... از فضلالی برجسته که در آن زمان از کارهای ما در نشریه انتقام اطلاع داشتند، یکی مرحوم ربانی شیرازی بود، یکی هم شهید دکتر بهشتی و دیگری نیز آقای هاشمی رفسنجانی. دیگران، حتی دوستان نزدیکی که در جاهای دیگر با آنان همکاری داشتیم، هیچ اطلاعی از این که نشریه به دست چه کسی تهیه و توزیع می شود، نداشتند.

تعقیب و گریز

مدتی بود که استاد مصباح برای ایراد سخنرانی به مسجدی واقع در خیابان ایرانشهر می رفت. در یکی از همین جلسات، شخصی که تازه از زندان آزاد شده بود، به صورت مخفیانه برای ایشان پیامی آورد. یکی از اعضای تشکل یازده نفره که به زندان افتاده بود، پیغام داده بود که به او و چند نفر دیگر که از اعضای هیأت یازده نفره هستند، خبر دهند که صلاح نیست در تهران بمانند و باید به سرعت متواری شوند. یکی از دلایل تعقیب استاد مصباح، این بود که نسخه ای از اساسنامه تشکل یازده نفره در بین کتاب های یکی از اعضا به دست ساواک افتاده بود. هر چند امضای استاد در آن نسخه نبود، اما باکشف نامه ایشان به حضرت امام از سوی ساواک (در جریان

غارت کتابخانه امام) و تطبیق آن با اساسنامه مزبور، دستگاه یقین کرده بود که این دست خط استاد است.

دلیل دیگر تعقیب استاد، حساسیت شدید رژیم درباره نشریات بعثت و انتقام و گردانندگان آنها بود و در پی به دست آوردن سرنخ‌هایی، ایشان به عنوان مظنون، تحت تعقیب قرار گرفت.

آیه‌الله مصباح پس از این ماجرا به روستایی با نام «فیض آباد» در حوالی آشتیان متواری شد و در آن جا ظرف مدت یکی دو هفته، دست خط خود را تغییر داد.

پس از حدود چهل روز اقامت در آن روستا، ایشان به منطقه‌ای بین یزد و رفسنجان به نام «انار» و سپس به رفسنجان رفته، در منزل حاج شیخ عباس پورمحمدی - که پناهگاهی برای انقلابیون فراری بود -، مهمان شد و آقای هاشمی رفسنجانی نیز در آن زمان، در همان جا پناه گرفته بود.

آیه‌الله مصباح بعد از مدتی به یزد عزیمت کردند و بنا به گفته یکی از دوستانشان، در منطقه طرزجان اقامت گزیدند.

پس از چند ماه که آب‌ها از آسیاب افتاد، استاد تصمیم گرفت برای رسیدگی به اوضاع خانواده، به تهران عزیمت کند. به این منظور، با لباس مبدل و عمامه مشکی و بدون عینک، سوار بر یک کامیون نفتکش شد و به تهران رفت. آیه‌الله مصباح همراه با خانواده‌شان که از قم آمده بودند، مدتی در اطراف تهران به سر بردند و بعد، مخفیانه به قم مراجعت کردند.

احضار و بازجویی در ساواک قم

با مراجعت به قم، مدتی در منزل به صورت مخفی به سر می‌برند، تا این که یک روز صبح در حال صرف صبحانه، مأموری از طرف ساواک قم به منزل ایشان مراجعه کرده، برای پاسخگویی به سؤالاتی احضارشان می‌کند. استاد جریان احضار و

بازجویی خود را چنین به یاد می آورد:

«...من برای این که خیلی ساده جلوه دهم به آنها گفتم: همین الآن بیایم؟! اگر مثلاً چند دقیقه دیگر بیایم، اشکالی ندارد؟ گفتند: نه، این قدر عجله ای نیست.

گفتم: بسیار خوب تا نیم ساعت دیگر، بعد از این که صبحانه ای بخورم می آیم! آنها رفتند و ما در این فرصت هر چه آثار قلمی از خودمان داشتیم، جمع کردیم و گفتیم بیرون ببرند. بعد هم با کمال خون سردی به ساواک رفتیم. معاون ساواک در آن جا که شخصی بود به نام «تقی زاده»، شروع به بازجویی ما کرد. از سؤالات ابتدایی که در بازجویی ها معمول است، شروع کرد. مثلاً گفت خودتان را معرفی کنید و بگویید کی به قم آمده اید؟ با چه کسانی ارتباط دارید؟ آیا با حزب و گروهی ارتباط دارید؟ و از این قبیل سؤالات. ما هم به لطف خدا با خون سردی و آرامی، جواب می دادیم که بله، از زمانی که به قم آمده ایم با دوستان جلساتی داشته ایم و داریم که در این جلسات درباره اصلاح امور حوزه و کتب درسی، صحبت می کنیم.

پرسید: افرادی که در این جلسات شرکت می کنند، کی هستند؟ ما هم در جواب، شروع کردیم مخلوطی از اشخاصی که هیچ ارتباط سیاسی نداشتند و نیز عده ای از افرادی که تحت نظر بودند و ما حدس می زدیم که این ها ارتباط ما با آن افراد را کشف کرده باشند، اسم بردیم. به هر حال، چند نفر از این ها و چند نفر از آنها را اسم بردیم، از جمله از آقای ربانی شیرازی که ما با ایشان یک همکاری های فرهنگی داریم و کتب و متون اسلامی را تصحیح می کنیم و کتاب هایی را که با تصحیح ایشان و کتاب هایی را که با تصحیح بنده، چاپ شده بود، اسم بردیم.... او گفت: همه این جواب ها و اظهارات را خودم بنویسم. او خودش نمی نوشت، گاهی هم به بهانه ای قلم را از دست ما می گرفت و قلم دیگری به ما می داد؛ مثلاً یکی خودنویس بود، یکی خودکار و دیگری مداد. چند نوع قلم بود که به شکل های مختلف خط ما را داشته باشند. ما هم چون از قبل حدس می زدیم که قضیه به این شکل اتفاق بیفتد، کمی تمرین کرده بودیم

و خطمان را تغییر داده بودیم. نوشتیم و امضا کردیم. زمانی که می خواستیم برویم، گفت: من یک سؤال دیگر دارم.

گفتم: بسیار خوب، بفرمایید!

گفت: نوشته ای هست که می خواهم شما ببینید خط کیست.

نامه ای را آورد و قسمتی از وسط آن را دست گذاشت (و بقیه قسمت ها را پوشاند)

و نشان ما داد و گفت: این خط را شما می شناسید؟

تأملی کردم و دیدم خط من است؛ اما نفهمیدم کدام نامه است.

گفتم: نه، نمی دانم!

گفت: خط شما نیست؟!

گفتم: نه!

گفت: اگر کارشناس ما بگوید که این خط شماست، چه می گوید؟!

گفتم: نمونه خط من این جا هست؛ صبح تا حالا کلی چیز نوشتم؛ تطبیق کنید و

ببینید خط من هست یا نه!

گفت: اگر کارشناس ما گفت، بله این خط شماست...؟!

گفتم: اگر کارشناس باشد، نمی گوید.

گفت: حالا اگر ثابت شد...؟

گفتم: اگر فرضاً ثابت شود که این خط من است، هر چه مجازاتش باشد، قبول دارم.

گفت: بردار بنویس!

گفتم: چی بنویسم؟!

گفت: بنویس که این خط من نیست!

گفتم: کدام خط؟!

گفت: آخر این نامه بنویس!

گفتم: این نامه مشخصاتش چیست؟! می شود اول و آخرش را بگویند؟

مصباح یزدی - محمدتقی + ۴۰۷

گفت: نامه که با این عنوان شروع شده: به محضر مبارک حضرت آیه الله خمینی و آخرش با این عنوان ختم شده است...

ما تازه فهمیدیم که این، همان نامه‌ای است که خدمت امام نوشته بودیم و این‌ها آن را بعد از تبعید امام به ترکیه در منزل آن حضرت، پیدا کرده‌اند.

خلاصه برداشتیم نوشتیم این نامه با این مشخصات به خط من نیست و اگر ثابت شود که خط من است به مجازات قانونی آن ملتزم هستیم.

بعد گفت: شما فعلاً بروید، بعداً اگر لازم شد، مجدداً می‌فرستیم سراغتان.

ما هم برخاستیم و خدا حافظی کردیم. بعد از آن دیگر به راحتی رفت و آمد می‌کردیم و اختفایمان شکسته شد؛ تا این‌که بعد از چندی، دوباره ما را احضار کردند...».

در جریان احضار و بازجویی بعدی نیز استاد، عزم خود را جزم می‌کند که بر انکار دست خط پافشاری نماید؛ چون اگر ربط دست خط نامه به امام با ایشان که در آن مطالبی همچون پیشنهاد تحریک ارتش درج شده بود و همچنین دست خط اساسنامه که تشکیل حزبی منسجم و سازمان یافته‌ای را ثبت کرده بود، به اثبات می‌رسید، به قول خودشان، دیگر ساواک دست از سرشان بر نمی‌داشت و کار به جاهای باریک می‌کشید.

از این رو، ایشان به شدت قضیه را انکار می‌کند و ساواک تصمیم می‌گیرد که در منزل ایشان، سرنخی از نوشتجات قبلی وی پیدا کند؛ اما چون چیزی به دست نمی‌آورد، پرونده ایشان معوق می‌شود.

برخی فعالیت‌های سیاسی و انقلابی استاد در دوران مبارزه با استبداد ستم‌شاهی در کتاب اسناد انقلاب اسلامی که به همت حجة الاسلام و المسلمین سید حمید روحانی (سید محمد صادق زیارتی) تدوین و گردآوری شده است، به صورت مستند، ثبت گردیده که مجموعاً هجده نامه و اعلامیه می‌باشد که به امضای ایشان

رسیده است. اسناد مزبور از این قرارند:

۱. متن نامه جمعی از فضلا و مدرسان حوزه علمیه قم به هیأت دولت، در اعتراض به بازداشت امام خمینی و جمعی از علمای اسلام، در تاریخ ۱۳۴۲/۷/۸.^۱
۲. متن تلگرام جمعی از علمای حوزه علمیه قم به دولت منصور، در اعتراض به ادامه زندانی شدن امام و جمعی از علما، در اسفند ماه ۱۳۴۲.^۲
۳. متن نامه به آیه الله العظمی میلانی در مشهد و کسب تکلیف از ایشان درباره وظیفه طلاب در ایام تبلیغی ماه مبارک رمضان و نحوه تجلیل از مقام آیه الله العظمی خمینی و ترویج افکار ایشان در تاریخ ۱۳۴۲/۱۰/۱۱.^۳
۴. متن نامه ای به مضمون فوق برای کسب تکلیف از آیه الله العظمی مرعشی نجفی، مورخ ۱۳۴۳/۱۰/۱۱.^۴
۵. متن نامه جمعی از علمای حوزه علمیه قم به امیر عباس هویدا، درباره اوضاع نابسامان ایران و اعتراض به ادامه حبس امام، در تاریخ ۱۳۴۲/۱۱/۲۹.^۵
۶. متن نامه فضلا و محصلان یزدی مقیم حوزه علمیه قم به امیر عباس هویدا، در اعتراض به تبعید امام در اسفند ۱۳۴۲.^۶
۷. متن نامه جمعی از استادان حوزه علمیه قم به امیر عباس هویدا در اعتراض به هجوم مأموران رژیم شاه به حرم مطهر حضرت معصومه که در ضمن آن، خواستار آزادی و بازگرداندن امام به قم و القای تصویب نامه های ضد دینی دولت شده اند، مورخ ۱۳۴۴/۱/۵.^۷
۸. متن نامه جمعی از علما و استادان حوزه علمیه قم به امیر عباس هویدا، درباره

۱. اسناد انقلاب اسلامی، گردآوری و تنظیم: حجة الاسلام سیدحمید روحانی (زیارتی)، ج ۳، ص ۱۰۴-۱۰۶.

۲. همان، ص ۱۰۹ و ۱۱۰.

۳. همان، ص ۲۷۹.

۴. همان، ص ۲۸۱.

۵. همان، ص ۱۳۰-۱۲۸.

۶. همان، ص ۱۵۶.

۷. همان، ص ۱۶۱-۱۶۳.

- استعلام از وضعیت امام خمینی، مورخ ۱/۱۲/۱۳۴۴.^۱
۹. متن نامه فضلا و محصلان حوزه علمیه قم به امام خمینی در پی انتقال معظم له از ترکیه به نجف اشرف، مورخ مهرماه ۱۳۴۴.^۲
۱۰. متن نامه جمعی از فضلا و محصلان یزدی مقیم قم به امام خمینی در پی انتقال معظم له از ترکیه به نجف، مورخ ۸/۳۰/۱۳۴۴.^۳
۱۱. متن نامه جمعی از علما و فضلائی حوزه علمیه قم به هویدا در اعتراض به تبعید امام در تاریخ ۸/۳۰/۱۳۴۴.^۴
۱۲. متن نامه فضلا و محصلان حوزه علمیه قم به مراجع عظام ایران و عراق درباره بازداشت جمعی از فضلائی حوزه علمیه قم به دست رژیم شاه، مورخ فروردین ۱۳۴۵.^۵
۱۳. متن تلگرام اساتید حوزه علمیه قم به جمعی از فضلائی این حوزه در زندان قزل قلعه، در پی بازداشت آنان، مورخ فروردین ماه ۱۳۴۵.^۶
۱۴. متن تلگرام اساتید و مدرسان حوزه علمیه قم به امام خمینی در نجف، در پی ارتحال آیه الله العظمی حکیم (که در این تلگرام از امام خمینی با عنوان «رهبری ارزنده» یاد شده است)، مورخ ۳/۱۴/۱۳۴۹.^۷
۱۵. متن اعلامیه اساتید و فضلائی حوزه علمیه قم درباره فاجعه خونین نوزدهم دی و محکوم کردن اعمال رژیم شاه، مورخ ۱۰/۲۲/۱۳۵۶.^۸
۱۶. متن نامه جمعی از علما و اساتید حوزه علمیه قم به شهید آیه الله صدوقی

۱. همان، ص ۱۶۴.

۲. همان، ص ۱۷۳.

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۸۵ و ۱۸۸.

۵. همان، ص ۱۹۵ و ۱۹۶.

۶. همان، ص ۱۹۹.

۷. همان، ص ۲۲۲.

۸. همان، ص ۲۳۸ و ۲۳۹.

درباره فجاج یزد، مورخ ۱۳۵۷/۱/۱۶.^۱

۱۷. متن اعلامیه جمعی از اساتید و فضلاء حوزه علمیه قم درباره اوضاع ایران، خطاب به ملل خارجی و مردم دنیا، در اعتراض به فجاج نوزدهم دی و توهین به امام در روزنامه اطلاعات، مورخ ۱۳۵۷/۱/۲۵.^۲

۱۸. متن تلگرام جمعی از فضلاء و استادان حوزه علمیه قم به رئیس جمهور فرانسه و سفارش وی به رعایت حال امام و حفظ احترام ایشان در آن کشور، مورخ ۱۳۵۷/۹/۱۸.^۳

فصل دوم

مبارزه با الحاد، التقاط و انحراف

جلسات مناظره استاد مصباح با احسان طبری - از سرکردگان و تئوریسین های حزب توده - از نمونه های بارز مبارزات ایشان با الحاد است. این جلسات در بدو پیروزی انقلاب برگزار شد و از طریق سیمای جمهوری اسلامی، به اطلاع عموم ملت ایران رسید. متن این مناظرات در کتاب «گفتمان روشنگر» گردآوری شده است.^۴ شاید همین تلاش های علمی استاد در نقد مارکسیسم بود که سبب شد آقای طبری در اواخر عمر خود، به اشتباه خویش و خطای تئوری های مارکسیسم پی ببرد و به دامان پاک عقیده اسلامی باز گردد.

دیگر فعالیت های استاد در این زمینه، عبارت بود از تألیف مقالات متعددی در نقد تفکرات الحادی که این مقالات در کتاب پاسداری از سنگرهای ایدئولوژیک به چاپ رسیده است. همچنین ایشان در کلاس های درسی که در همین زمینه تشکیل می دادند، به صورت ریشه ای و بنیادین با درون مایه های ایدئولوژی الحاد و

۲. همان، ص ۲۶۹ و ۲۷۹.

۱. همان، ص ۲۶۷ و ۲۶۸.

۴. همان، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.

۳. همان، ص ۴۷۹.

مادی‌گرایی به مبارزه می‌پرداختند و با بیاناتی مستدل و متقن، ایدئولوژی اسلام ناب را به منزله برترین ایدئولوژی، برای جوانان مطرح می‌کردند و تفوق مکتب حیات‌بخش اسلام را بر سایر مکاتب بشری و از جمله مکاتب الحادی، به اثبات می‌رساندند. حاصل این درس‌ها در کتاب‌های مختلفی که ذکرشان گذشت، آمده است؛ برای نمونه می‌توان از کتاب نقدی فشرده بر اصول مارکسیسم و کتاب ایدئولوژی تطبیقی نام برد.

اما در زمینه مبارزه با التقاط دینی و به طور کلی، هرگونه انحراف فرهنگی جامعه، استاد مصباح حساسیت ویژه‌ای داشته و دارند. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، در سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۶، انقلاب روند نسبتاً آرامی داشت و انقلابیون در پی تدوین برنامه‌ای حساب شده برای سرنگون ساختن رژیم شاه بودند، اما در این میان، استاد مصباح بیش از همه چیز، نگران آینده عقیدتی و فرهنگی انقلاب بود. ایشان می‌اندیشید که مبدا انقلاب اسلامی بعد از پیروزی، دچار سرنوشت انقلاب مشروطه گردد و بعد از نثار خون‌های بسیار، به دلیل انحرافات فرهنگی، از درون متلاشی شود و به شکست بینجامد.

این حساسیت در آن دوران، از جمله ویژگی‌های استاد بود و دیگر مبارزان بیشتر بر آن بودند که مبارزات سیاسی را پیش ببرند و بعد از پیروزی انقلاب و تشکیل حکومت اسلامی، به فکر اصلاح و پالایش فرهنگی جامعه بر آیند. آیه‌الله مصباح معتقد بود از همان دوران مبارزه، می‌باید ریشه علف‌های هرز عقیدتی - فرهنگی را خشکاند و اسلام ناب را به منزله ایدئولوژی راستین و حقیقی انقلاب، به ایرانیان و جهانیان معرفی کرد. به این منظور، در مدرسه حقانی با تدریس تفسیر و ایجاد حلقه‌های درس‌های عقیدتی، در صدد پرورش نیروهای کارآمد فکری و فرهنگی برای آینده نظام اسلامی بر آمدند، تا زمانی که یک‌باره موج افکار انحرافی و التقاطی - که آمیزه‌ای از تعابیر اسلامی و تفسیرهای سوسیالیستی و مارکسیستی بود - وارد

فضای فرهنگی انقلاب شد. در این میان، از همه خطرناک‌تر، اندیشه‌های برخی روشن‌فکران غرب‌زده بود که در قالب کتاب‌ها و جزواتی که به وفور در دسترس جوانان قرار می‌گرفت و در آنها بنیادهای اصلی معتقدات اسلامی در پوشش مبارزه با استبداد و استعمار و نفی غرب‌گرایی، همراه با برخی تعابیر معنوی اسلامی که خوشایند توده‌مسلمان و شیعی بود، آماج حمله و تخریب واقع می‌شد. این اندیشه‌ها و نوشته‌ها، هر چند ممکن بود برای پیشبرد مبارزه و تشویق مبارزان، نفعی اندک و کوتاه‌مدت داشته باشد، اما خود خطری به مراتب بزرگ‌تر به شمار می‌آمد به طوری که بسیاری از هواداران آنها - حتی طلاب فاضل و باتقوایی که از این اندیشه‌ها پیروی کردند - در نهایت به گروهک‌های فداییان خلق و مجاهدین خلق پیوستند و تا امروز نیز همراه آن گروه‌های منحرف بر ضد نظام اسلامی می‌ستیزند. برای نمونه، گروهک فرقان که استاد مطهری را به شهادت رساند - به گواهی اظهارات دستگیرشدگان - بر اساس همان افکار و اندیشه‌های منحرف، بنیان گرفته بود.

وانگهی، جز استاد شهید مطهری کسی که بتواند به طور مستدل و مبرهن در مقابل این جریان‌ها بایستد، وجود نداشت. شهید مطهری، یکی دو سال مانده به پیروزی انقلاب، به طور جدی به میدان آمد و عاقبت نیز در این راه به شهادت رسید. اما دیگران یا این مبارزه را به صلاح انقلاب نمی‌دانستند و یا از عمق پیامدهای این جریان‌های التقاطی، اطلاعی نداشتند و تنها به برخی اشکالات جزئی می‌پرداختند.

در چنین اوضاعی، استاد مصباح وظیفه دینی خود دیدند که با این افکار به طور قاطع و آن‌هم یک تنه و تنها و غریبانه به مبارزه برخیزند. اما خطر اساسی - همان‌گونه که خود استاد می‌فرمایند - از جانب مسائل جزئی و سطحی، همچون توهین به روحانیت، تمسخر بعضی مراسم مذهبی و عبادی، زیر سؤال بردن مراسم عزاداری یا نقل داستان‌های تاریخی اسلام از منابع غیر معتبر و غیره نبود، بلکه فاجعه بسیار عمیق‌تر و خطرناک‌تر بود. چه در این اندیشه‌ها، ریشه اعتقاد به خدا، قیامت، نبوت و

امامت، آماج حمله قرار می‌گرفت.

در سخنان و نوشته‌های این روشن‌فکران غرب‌زده، گاه در متن کتاب و گاه در پاورقی‌ها، بارها این مطلب دربارهٔ آخرت مطرح می‌شد که «آخرت وجود عینی ندارد، و بر خلاف آنچه فیلسوفان و متکلمان می‌اندیشند، خدا و آخرت، موجوداتی عینی نیستند، بلکه صرفاً از مفاهیم ارزشی و اخلاقی به شمار می‌روند!» یا «دنیا و آخرت، دو عالم عینی جداگانه نیستند، بلکه تفاوت میان دنیا و آخرت، اختلاف میان سود و ارزش است. کسانی که دنبال سود هستند، اهل دنیا و کسانی که دنبال ارزش هستند و از سود صرف‌نظر می‌کنند، اهل آخرت‌اند». این مطلب اگر آن مقدمه را نداشت، شاید قابل توجیه بود، اما با آن مقدمه و این نتیجه، به خواننده القا می‌شد که دنیا و آخرت صرفاً یک نحوه اعتبار و ارزش‌گذاری است، و گرنه آخرت واقعییتی ندارد و این، در واقع اساس آخرت از منظر اسلام را ویران می‌کرد.

انحراف دیگر، آن بود که «توحید» اسلامی را به معنای یکتاسازی جامعه می‌گرفتند، همان جامعه طراز نوین توحیدی که بعدها مجاهدین خلق مطرح کردند، یا همان جامعه کمونیستی که مارکسیست‌ها می‌گفتند. توحید را به معنای تلاش برای یکپارچه شدن و یکنواخت شدن جامعه و از بین رفتن اختلافات طبقاتی، تفسیر می‌کردند. در حالی که در اسلام، توحید هرگز به این معنا نیست، بلکه به معنای یکتاپرستی و یگانه دانستن خداوند است.

گاه نیز مقدس‌ترین اعتقادات مذهبی و دینی، از قبیل وحی و نزول فرشته وحی را رمان و افسانه می‌خواندند؛ مثلاً می‌گفتند بر ما هم همان چیزی که بر پیامبر وحی می‌شد، نازل گردیده است و گاه این ادعاها را به طور جدی مطرح می‌کردند و گاه این‌گونه نبود، اما عجیب این‌که برخی جوانانی که این مطالب را می‌خواندند، قائل به پیغمبری نویسندگان این افسانه‌ها و رمان‌ها می‌شدند!

در باب امامت نیز می‌گفتند پیامبر، امیر مؤمنان را به امامت نصب نکرد، بلکه ایشان

را به منزله نامزد خلافت به مردم معرفی کرد و قرار شد، مردم رأی بدهند، اما مردم به او رأی ندادند. اساس اسلام بر چنین دموکراسی ای استوار است و امامت، مقامی نیست که از جانب خداوند در اختیار کسی گذاشته شود! این نیز از مطالبی بود که با معتقدات مذهب شیعه در ستیز بود.

گفتنی است در آن زمان، وضعیت به گونه ای بود که برخی علمای وارسته حوزه، نگران جان استاد بودند. حجة الاسلام و المسلمین دکتر آقا تهرانی نقل می کند:
آیه الله بهجت در آن موقع دغدغه جان آیه الله مصباح را داشتند و به ما فرمودند، مواظب ایشان باشید....

خدمات و فعالیت های دینی - فرهنگی

فعالیت های استاد مصباح، اساساً دینی و فرهنگی است به گونه ای که ایشان در زمینه های سیاسی و اجتماعی نیز بیشتر به جنبه های فکری و فرهنگی می اندیشند. آیه الله مصباح در مبارزات سیاسی - که به برخی از آنها اشاره رفت - به طور عمده، نقش جهت دهی فکری و ایدئولوژیکی داشته اند.

در این بخش به برخی فعالیت های استاد مصباح یزدی اشاره می کنیم که در جهت شکوفایی و پویایی حوزه و دانشگاه و به تبع آن، رشد و ترقی فرهنگی جامعه اسلامی صورت گرفته است. گفتنی است استاد مصباح - به پیروی از قرآن کریم و روایات معصومان - رشد فرهنگی و معنوی بشر را اصل اولی در همه تلاش ها و کوشش ها می دانند و سایر فعالیت ها را در راستای همین اصل و هدف اولی، ارزیابی می کنند.

استاد از آن جا که در محیط های حوزوی تحصیل کرده اند، از همان ابتدای ورود به حوزه، دریافتند که در برخی برنامه های درسی، جامعیت و به روز بودن مواد درسی یا حتی برخی اموری که به ساختمان های مدارس ارتباط داشت، مانند احیای موقوفات یا تعمیر و مرمت خرابی ها و فرسودگی های آنها، نابسامانی ها و نارسایی هایی وجود

مصباح یزدی - محمدتقی + ۴۱۵

دارد. از این رو، احساس وظیفه کرده و کوشیدند تا در رفع این معضلات مشارکت کنند، اما فعالیت‌ها و خدمات چشم‌گیر ایشان در عرصه اصلاحات درسی و فرهنگی حوزه با ورود ایشان به حوزه علمیه قم آغاز می‌گردد. اگرچه ابتدا این خدمات برای بهبود وضع درسی حوزه علمیه انجام گرفت، اما ثمرات و نتایج آن، سایر مجامع علمی و دانشگاهی کشور و حتی خارج از کشور را نیز در بر گرفت. گذشته از این‌که برخی فعالیت‌های فرهنگی ایشان، اساساً در جهت ارتباط مجامع دانشگاهی و حوزوی با یکدیگر و ایجاد وفاق و همدلی و همکاری میان این دو نهاد، صورت پذیرفته است.

با این مقدمه کوتاه، به شرح اجمالی برخی از خدمات و فعالیت‌های دینی - فرهنگی استاد مصباح می‌پردازیم:

نامه به آیه‌الله‌العظمی بروجردی و درخواست برگزاری درس اخلاق

در همان سال اول هجرت به قم، استاد کاستی‌هایی در برنامه‌های حوزه ملاحظه کرد. از این رو، ایشان ضمن جدیت در مطالعه و تحقیق خود، سعی کرد تا با برخی بزرگان و دانشمندان ارتباط برقرار کند تا بتواند از طریق ایشان برای برطرف ساختن آن کاستی‌ها، اقدامی صورت دهد. از میان مجموعه کاستی‌ها و نارسایی‌های آن زمان، آنچه بیش از همه اهمیت داشت، از این قرار بود: ۱. نابسامانی در نظام آموزشی حوزه؛ ۲. نارسایی ناشی از مسائل اخلاقی و تربیتی حوزه؛ ۳. کاستی‌های تبلیغی حوزه.

استاد مصباح یزدی از همان اوان طلبگی به فکر اصلاح نابسامانی‌ها و کمبودهای حوزه بوده‌اند. استاد بعد از مشورت با برخی فضلا و بزرگان حوزه درباره مشکلات سه‌گانه مزبور، به این نتیجه رسیدند که عملی‌ترین راه حل در آن ایام، درخواست تشکیل یک کلاس اخلاق در حوزه از محضر آیه‌الله‌العظمی بروجردی است؛ تا بعدها بتوانند از این طریق، به توسعه و تکامل تدریجی اصلاحات دست یابند.

از این رو، استاد - که در آن روزگار طلبه بسیار جوانی بودند -، نامه‌ای تنظیم می‌کند و - چون آیه‌الله العظمی بروجردی، حساسیت بسیاری در برابر خط و ربط‌های سیاسی نامه‌ها و پیشنهادات ارسالی داشتند،^۱ با زحمات بسیار، آن را به امضای دو یست نفر از علمای نخبه حوزه، امثال مرحوم آیه‌الله حاج آقا مرتضی حائری و مرحوم آیه‌الله فکور و مرحوم آیه‌الله زنجانی که هیچ‌گونه شائبه نفاق و فتنه، درباره آنان وجود نداشت، می‌رسانند. سپس نامه با دست خط آیه‌الله مشکینی - که علاوه بر خوش خطی، مورد وثوق اساتید و متنفذان حوزه بودند - نگاشته می‌شود. این نامه که به گفته همفکران صمیمی استاد، به نثر بسیار زیبا و جذابی نوشته شده بود، در سه صفحه بزرگ از نارسایی‌های اخلاقی حوزه یاد کرده و بعضی نمونه‌های عینی از این نارسایی‌ها را که آیه‌الله العظمی بروجردی نیز از آنها مطلع بودند، برای نمونه ذکر کرده بود. افزون بر این، در نامه خاطر نشان شده بود که اساساً ترقی و تعالی اخلاقی طلاب، از بزرگ‌ترین اهداف حوزه علمیه است.

تنظیم چنین نامه‌ای در آن زمان، آن هم به دست طلبه جوانی که تازه به حوزه علمیه پای نهاده بود، کار تحسین برانگیزی بود و مورد توجه فضلا و نخبگان فکری حوزه قرار گرفت و برای ارسال نامه، با مشورت بزرگان تصمیم گرفته شد که از واعظ معروف، مرحوم آقا شیخ علی اکبر تربیتی که فردی با تقوا و اهل تهذیب نفس به شمار می‌رفت و از شاگردان عارف کامل، مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی بود و مرحوم آیه‌الله العظمی بروجردی نیز به ایشان علاقه داشتند، کمک بخواهند. ایشان نیز این مهم

۱. این حساسیت در آن روزگار وانفسا، امر عجیب یا نامطلوبی نبوده است؛ چرا که اولاً نفاق و شیطنت افراد و جریان‌های مختلف، فراگیر بوده است و احتمال سوء استفاده از مواضع آیه‌الله بروجردی و نیز برخورد انحرافی با منویات ایشان در مقام ولی امر مسلمین، بسیار زیاد بوده است. ثانیاً معظم‌له دستگاه اطلاع‌رسانی منظم و کارایی برای شناسایی دقیق افراد و جریان‌ها و باندهای گوناگون در اختیار نداشتند و البته این، خود نشانه فطانت و حسن تدبیر آن مرجع عظیم‌الشان شیعه و ولی فقیه زمان بوده است.

را با آغوش باز پذیرفت و در زمان مناسبی، نامه را به دست مبارک ایشان رساند. حضرت آیه‌الله‌العظمی بروجردی، نامه را مورد عنایت قرار دادند و پس از مشاهده امضاهای ذیل آن، محتوای نامه را تصدیق فرمودند و در جمع علمای تراز اول حوزه که به مناسب عید نوروز به دیدار ایشان آمده بودند، ضمن طرح نامه، از آنان درخواست می‌فرمایند که در زمینه تشکیل درس اخلاق در حوزه، تدبیری جدی بیندیشند. لیکن آنان در قبال درخواست و فرمان معظم‌له، به تصمیم قاطعی نمی‌رسند و آن نامه، عملاً به فرجام نمی‌رسد. اما این نافرجامی، هیچ خللی در عزم راسخ استاد وارد نمی‌سازد و ایشان با همین تفکر به کار خود ادامه می‌دهند تا نوبت به همکاری با دلسوزان دیگری، همچون شهید بهشتی و مرحوم ربانی شیرازی می‌رسد.

همکاری با شهیدان بهشتی و قدوسی در مدرسه حقانی

در راستای تحقق آرمان‌های اصلاحی حوزه، به ابتکار شهید آیه‌الله دکتر بهشتی و مرحوم آیه‌الله ربانی شیرازی، مدرسه نوینی که با یک برنامه درسی جدید بتواند طلاب کوشا و مستعد را در مدتی کوتاه‌تر با بازدهی و ثمردهی بیشتر، تربیت کند، زیر نظر مرحوم آیه‌الله‌العظمی گلپایگانی تأسیس شد. این مجموعه مدتی در یک ساختمان اجاره‌ای کوچک، شروع به فعالیت می‌کند و پس از آن که ساختمان مدرسه حقانی به همت فرد خیری با نام حاجی حقانی و جمع دیگری از خیرین به اتمام می‌رسد، تشکیلات آن مدرسه به این ساختمان انتقال می‌یابد و از مرحوم شهید آیه‌الله قدوسی برای مدیریت مدرسه حقانی، دعوت می‌شود.

شهید قدوسی، شبانه روز در امر اداره برنامه‌های درسی، جذب اساتید ممتاز، پی‌گیری امر تهذیب و تزکیه اخلاقی طلاب و... تلاش می‌کنند به گونه‌ای که گاه نیمه شب‌ها به طور سرزده و بدون اطلاع، به مدرسه می‌رفتند تا کیفیت زندگی و کار طلاب مدرسه را از نزدیک مشاهده کنند.

شهید بزرگوار از روی ذوق و سلیقه عالی و دقت نظرشان در شناسایی استادان کارآمد و خلاق، از استاد مصباح برای ارائه درس‌هایی در مدرسه حقانی دعوت کردند. استاد نیز از آن‌جا که اهداف والاتری را در نظر داشتند و شرکت در برنامه‌های این مدرسه را بهترین موقعیت برای تحقق آن اهداف می‌دیدند، تصمیم گرفتند درس‌های تفسیر و فلسفه و اخلاق را در آن مدرسه ارائه نمایند. به این ترتیب، ایشان در واقع این درس‌ها را در برنامه رسمی مدرسه تأسیس کردند تا فتح بابی شود برای رواج این رشته‌های تحصیلی در کل حوزه علمیه قم.

پس از چهار سال عضویت در هیأت علمی مدرسه حقانی و همکاری صمیمانه با آیه‌الله دکتر بهشتی و آیه‌الله قدوسی، سرانجام استاد بنا به درخواست شهید قدوسی مبنی بر شورایی شدن اداره مدرسه به همراه شهیدان قدوسی و بهشتی و آیه‌الله جنتی، به عضویت هیأت مدیره آن مدرسه درآمدند و مدت شش سال، علاوه بر تدریس و ارائه راه‌کارهای علمی و فکری به منظور رونق امر تحصیل و آموزش، در امور اجرایی نیز مشارکت فعال داشتند و به این ترتیب، استاد مصباح با پذیرش عضویت در شورای مدیریت اجرایی مدرسه حقانی، نشان دادند که اگر وظیفه و تکلیف شرعی ایجاب کند، برای دخالت در امور اجرایی نیز آمادگی دارند و حاضرند با صرف همه سرمایه‌های علمی و فکری خود، به رشد و شکوفایی فرهنگی دینی کمک کنند. ثمره تلاش‌های استاد و دیگر اعضای این شورا، تربیت نیروهای دانشمند و کارآمدی برای آینده نظام اسلامی بود که بعد از پیروزی انقلاب، برخی از آنان در نهادهای مختلف حکومت اسلامی به ایفای نقش و ادای وظیفه پرداختند.

از ثمرات دیگر زحمات استاد با همکاری شهید بهشتی و شهید قدوسی و مرحوم ربانی شیرازی، کسب تجربه و گسترش برنامه‌های مدرسه حقانی به سایر مدارس و بخش‌های حوزه بود که در این امر، حقیقتاً استاد مصباح نقش به‌سزا و منحصر به فردی داشته‌اند.

تأسیس بخش آموزش مؤسسه در راه حق و توسعه آن

مؤسسه در راه حق، سال‌ها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی باهدف پاسخگویی به شبهات مسیحیت که در آن ایام، جوانان دانشجو و نوجوانان دانش‌آموز کشور را تهدید می‌کرد، تأسیس شد و برای تأمین این هدف، دو نوع نشریه تولید می‌کرد: یک دسته نشریاتی بود که جنبه دفاعی داشت و در مقابل شبهات مسیحیت، به دفاع از عقاید اسلامی می‌پرداخت و دوم، نشریاتی که جنبه تبلیغی داشت و در قالب جزواتی با عنوان «اصول دین»، اعتقادات اسلامی را به نسل جوان آموزش می‌داد. تا این‌که در اواخر دههٔ چهل، در پی رواج تبلیغات مارکسیست‌ها در ایران و گرایش روزافزون جوانان به افکار مارکسیستی و ماتریالیستی، گروهی از متدینان تهران که فرزندانشان در دام این افکار گرفتار شده بودند، به مراکز علمی حوزوی، و از جمله مؤسسه در راه حق مراجعه کرده، از مسئولان این مراکز برای نجات جوانانشان کمک می‌خواهند. در پی این استمداد، مسئولان مؤسسه تصمیم می‌گیرند نشریات تازه‌ای در ردّ مارکسیسم، ماتریالیسم و مادیت، منتشر سازند، اما چون از پیش، کار علمی حساب شده‌ای در این زمینه صورت نگرفته بود، از اساتید برجسته‌ای که در زمینه کلام و عقاید اسلامی، اندیشیده بودند و در این باب، کارهای فکری و پژوهشی داشتند و به ویژه از استاد مصباح یزدی در مقام برترین استاد کلام و فلسفه حوزه دعوت می‌کنند. این دعوت به طور رسمی از جانب آیه‌الله خرازی به استاد مصباح ابلاغ می‌گردد و

۱. این تبلیغات از سوی کشورهای خارجی، از جمله آمریکا حمایت و تقویت می‌شد؛ زیرا آنان جای‌گزینی این تئوری‌ها را به جای تئوری اسلام، در راستای تأمین منافع خود می‌دیدند. رژیم شاه نیز گرچه به ظاهر به دلیل مبارز تلقی شدن گروه‌های چپ (به اصطلاح آن روز)، با آنان مقابله می‌کرد، اما این مقابله چندان جدی نبود. شاهد این مدعا، آن است که کتاب‌های مارکسیست‌ها به وفور در زندان‌ها در دسترس زندانیان سیاسی قرار داشت، در حالی که به زحمت می‌شد کتاب‌های اسلامی را فراهم کرد. البته گاهی برای آن‌که قضیه بیش از حد لوٹ نشود، این کتاب‌ها را از سطح زندان‌ها جمع‌آوری می‌کردند.

قرار می‌شود در جلسه‌ای با حضور حدود بیست نفر از علمای بزرگی همچون حضرات آیات آقایان سید موسی شبیری زنجانی، حاج سید مهدی روحانی، احمدی میانجی، یزدی، مظاهری و محمدی گیلانی که در آن زمان از اساتید ممتاز حوزه به شمار می‌آمدند، برای حل این مشکل چاره‌اندیشی کنند.

استاد مصباح بنا بر احساس و وظیفه شرعی، دعوت «در راه حق» را پذیرفتند؛ چه ایشان از همان ابتدای کار در مدرسه حقانی، تصمیم داشتند برنامه‌هایشان را در سطح سایر مراکز حوزوی نیز توسعه دهند و اینک با پشتوانه تجربه‌ای ده ساله، می‌توانستند اهداف فکری و فرهنگی‌شان را به بهترین وجه از طریق «در راه حق»، مطرح سازند و به دیگر محافل حوزه علمیه تسری دهند.

استاد مصباح به منظور تأمین نیروهای فکری و علمی لازم از میان طلاب حوزه علمیه قم برای مقابله با این افکار و به طور کلی، دفاع از عقاید اسلامی در برابر افکار انحرافی، پیشنهاد دادند تا بخش آموزش مؤسسه تأسیس گردد. استاد قبل از شروع کار در بخش آموزش، برای آشنایی با کارهای علمی‌ای که در جهان اسلام در زمینه مواجهه با تبلیغات بیگانگان بر ضد اسلام صورت گرفته بود، به همراه حجة الاسلام و المسلمین دکتر احمدی که در آن زمان با مؤسسه در راه حق همکاری داشتند، به کشورهای مصر، سوریه و لبنان مسافرت کردند.^۱ اما در آن کشورها هیچ کار جدیدی در این زمینه صورت نگرفته بود. از این رو، استاد تصمیم گرفتند به طور مستقل و با تکیه به تجربیات خود، فعالیت‌های بخش آموزش مؤسسه را که در ایران و بلکه جهان اسلام، جدید و بی‌سابقه بود، آغاز کنند.

برنامه درسی بخش آموزش مؤسسه در راه حق، با برنامه درسی مدرسه حقانی متفاوت بود و در واقع، برنامه جدیدی محسوب می‌شد. در مدرسه حقانی مرحوم

۱. گزارش این مسافرت‌ها و دستاوردهای آن را در کتابی که قرار است درباره سفرهای خارجی استاد منتشر شود، خواهیم خواند.

مصباح یزدی - محمدتقی + ۴۲۱

شهید بهشتی یک دوره بلند مدت هفده ساله در نظر گرفته بودند که طلاب مستعد و کوشا از همان ابتدای طلبگی، پذیرفته می شدند و می باید با نظم و برنامه ای متفاوت با برنامه های رایج حوزه به تحصیل می پرداختند، اما استاد مصباح در مؤسسه در راه حق به دلایلی از جمله کمبود بودجه و امکانات لازم و نیز ضرورت تسریع در آموزش مسائل جدید علوم اسلامی، تصمیم گرفتند طلاب علاقه مند و زبده ای را که دروس سطح را به اتمام رسانده و مشغول درس خارج شده بودند، جذب نمایند و در یک دوره هشت ساله، مبانی اندیشه اسلامی و شیوه های دفاع از مکتب اسلام را به آنان آموزش دهند. از این رو، شرط پذیرش در این دوره، آن بود که طلاب، جزوه درسی ای ارائه کنند که نشان دهد دست کم دو سال در درس خارج فقه و اصول شرکت کرده اند و پس از موفقیت در مصاحبه علمی در حضور آقایان مظاهری، یزدی و استاد مصباح، پذیرفته می شدند.

بدین ترتیب، اولین دوره آموزش در مؤسسه در راه حق در سال تحصیلی ۱۳۵۵ -

۱۳۵۴، با حدود بیست نفر دانش پژوه، آغاز شد.

کار آموزش و تحصیل در این دوره تا اواخر سال ۱۳۵۷ و اوایل سال ۱۳۵۸ ادامه یافت. با پیروزی انقلاب اسلامی، شرایط ویژه ای در کشور پدید آمد که استاد و شاگردانش برای مقابله با تبلیغات ضد اسلامی منافقین و گروه های چپ (به اصطلاح آن روز)، ناچار شدند درس ها را تعطیل کنند و به دفاع از ارزش های انقلابی و اسلامی بپردازند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی؛ در سال دوم پس از پیروزی، استاد مصباح به همراه مسئولان مؤسسه در راه حق و آقایان یزدی و محمدی گیلانی، به مناسبتی به دیدار امام شرفیاب می شوند و استاد مصباح قبل از سخنان امام، ضمن ارائه گزارشی از حوزه و برنامه ها تحصیلی و درسی آن، به شرح کمبودها و کاستی ها می پردازند و در پایان این گزارش، چنان که خود ایشان می گویند بدون قصد قبلی به فکرشان

خطور می‌کند که چون ممکن است بیان جهات منفی برنامه‌های حوزه، موجب ناراحتی و نگرانی خاطر حضرت امام، آن هم در آن اوضاعی که ایشان با انواع مشکلات روبه‌رو بودند، شده باشد، گزارشی نیز از کار بخش آموزش مؤسسه در راه حق به منزله کاری مثبت و امیدوارکننده، ارائه نمایند.

سپس امام به ایراد سخنرانی می‌پردازند و در رهنمودهایشان به ضرورت ادامه کار مؤسسه در راه حق و توسعه کار بخش آموزش آن تصریح می‌کنند. ایشان می‌فرمایند: «این جا را توسعه بدهید! من تازه هستم، خودم بودجه این جا را می‌پردازم». این عنایت خاص امام، علاوه بر تأیید و ارزیابی مثبت ایشان درباره اصل کار، نشان از علاقه و حسن اعتماد ایشان به استاد مصباح داشت.

تربیت و اعزام مبلغ در بدو پیروزی انقلاب

هجمه‌های اعتقادی دشمنان به نهال نوپای انقلاب، چنان خطرناک بود که آیه‌الله مصباح در سال اول پیروزی، برای حفظ و تثبیت پایه‌های عقیدتی نظام، برنامه‌های آموزشی تحت مدیریت خود را تعطیل کردند و طلاب را برای دفاع از سنگرهای عقیدتی و اخلاقی انقلاب، بسیج ساختند.

بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، گروهک‌های التقاطی مختلفی به منظور جذب جوانان دانشجوی و تحصیل‌کرده کشور و جدا ساختن آنان از توده مردم طرفدار انقلاب، فعالیت‌های تبلیغاتی همه جانبه‌ای را آغاز کردند و به این ترتیب، فضای فکری و فرهنگی کشور، بسیار مشوش و غبارآلود شد.

در مقابل این تبلیغات مخرب، استاد مصباح به دفاع و حمایت فرهنگی از اسلام و انقلاب برخاستند. ایشان درس‌های بخش آموزش مؤسسه در راه حق را تعطیل کردند و طلاب گروه «الف» را که مشغول تحصیل بودند، برای مبارزه با تفکرات انحرافی مخالفان انقلاب و ترویج اندیشه ناب اسلامی، بسیج کردند. سپس دوره‌های

مصباح یزدی - محمدتقی + ۴۲۳

فشرده‌ای برای آموزش طلاب و آشنا ساختن آنان با مبانی فکری گروه‌های ضد انقلاب و شیوه‌های مقابله با آنها، تشکیل دادند و از محصول درس استاد در آن دوره‌های کوتاه، جزواتی درباره بحث ایدئولوژیک منتشر شد.

به این ترتیب، همه بیست نفر اعضای گروه «الف»، درس‌ها و برنامه‌های حوزوی خود را تعطیل کردند و برای تبلیغ اعزام شدند و عده‌ای دیگر نیز برای کسب آمادگی در دوره‌های آموزشی ویژه شرکت کردند و پس از پایان دوره، به مناطقی که منافقین فعالیت‌های تبلیغاتی بیشتری داشتند، اعزام شدند؛ مناطقی از مازندران، گیلان، گرگان، کردستان، خوزستان و بوشهر.

تأسیس دفتر همکاری حوزه و دانشگاه

از دیگر خدمات ارزنده آیه‌الله مصباح، تأسیس دفتر همکاری حوزه و دانشگاه است. این کار در لیبک به ندای امام برای تحقق اهداف انقلاب فرهنگی، انجام پذیرفته است.

در راستای تحقق فرمان امام از سوی ستاد انقلاب فرهنگی، هیأتی به حوزه علمیه قم و از جمله مؤسسه در راه حق، مراجعه می‌کند و جلسه‌ای با حضور استاد مصباح در مؤسسه در راه حق تشکیل می‌شود. در این جلسه، راه کارهای عملی نیل به هدف مذکور، به بحث و گفت‌وگو گذاشته می‌شود، اما چون هیچ طرح مشخص از سوی ستاد انقلاب فرهنگی پیشنهاد نمی‌گردد، استاد تصمیم می‌گیرد، خود طرحی تهیه کند و با ارسال آن به دبیرخانه ستاد، نظرات آنان را جویا شود و در صورت تصویب، شروع به کار نماید.

مفاد طرح پیشنهادی استاد که با کمک حجة الاسلام محمدی عراقی،^۱ تنظیم شد، به

۱. حجة الاسلام محمدی عراقی از طلاب گروه (الف) مؤسسه در راه حق، مدتی مسئول سازمان تبلیغات اسلامی بودند و هم‌اکنون مسئول سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی هستند.

طور خلاصه از این قرار بود:

۱. تأسیس مرکزی به نام «دفتر همکاری حوزه و دانشگاه»؛
 ۲. انتخاب پنج رشته از رشته‌های اصلی علوم انسانی که از سایر رشته‌ها بیشتر اهمیت داشتند. این رشته‌ها از این قرارند: جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، اقتصاد، علوم سیاسی و حقوق؛
 ۳. ایجاد کمیته‌هایی متشکل از اساتید حوزه و دانشگاه برای بررسی اصلی‌ترین مسائلی این پنج رشته که اسلام با سایر مکاتب بر سر آنها اختلاف نظر دارد. این مسائل در هر رشته، تخمیناً به سی مورد می‌رسید؛
 ۴. تشکیل سمیناری برای هر کدام از سی مسأله اصلی هر یک از پنج رشته که در مجموع، شامل یکصد و پنجاه سمینار خواهد شد؛
 ۵. مدت زمان اجرای طرح، پانزده ماه (ده ماه برای تشکیل سمینارها و پنج ماه برای جمع‌بندی و نتایج کار)؛
 ۶. کلیه هزینه‌ها اعم از هزینه‌های ریالی و تأمین نیروی انسانی، از دانشگاه‌ها و تهیه مکان و وسایل لازم (از قبیل وسایل فیلم برداری)، به عهده ستاد انقلاب فرهنگی است؛
 ۷. طرح مزبور در قالب قراردادی میان ستاد انقلاب فرهنگی و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم منعقد می‌گردد؛
 ۸. مجری طرح آیه‌الله مصباح یزدی است که ایشان با حکمی از سوی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، مأمور به انجام آن می‌گردد.
- این طرح به تصویب ستاد انقلاب فرهنگی رسید و مقرر شد از ابتدای تابستان همان سال تا پایان تابستان سال آینده، انجام پذیرد. در واقع، هدف از اجرای این طرح، تحقیق و بررسی درباره مسائل اساسی رشته‌های پنج‌گانه علوم انسانی و تدوین نظریه اسلامی در زمینه هر کدام از آنها بود. بر این اساس، می‌باید در هر رشته یک کتاب مادر تألیف گردد و نظریه اسلام در آن مطرح شود و بر مبنای آن، به مسائل فرعی بپردازند تا

در مرحله بعد، کتب درسی دانشگاهی در هر رشته تدوین یابد.

برای شروع کار، جهاد دانشگاهی که در آن زمان بازوی اجرایی ستاد انقلاب فرهنگی بود، صد نفر از اساتید دانشگاه راکه مرکب از اساتید پنج رشته و در هر رشته، حدود بیست نفر^۱ بودند گزینش کرد و حدود بیست نفر از اساتید حوزه نیز که بیشتر از همان طلاب گروه «الف» مؤسسه در راه حق بودند، از قم دعوت می‌شوند و برنامه در محل دانشگاه الزهرا تهران آغاز می‌گردد. در مدت سه ماه تابستان، استاد مصباح بر اساس قرآن کریم، یک دوره معارف اسلامی برای اساتید دانشگاه تدریس کردند. این دوره در حدود یک صد جلسه ضبط شد و بعداً از رادیو پخش گردید.

استاد علاوه بر اداره این جلسات، در تمام جلسات دیگر نیز شرکت می‌جستند که هر یک متشکل از حدود بیست استاد دانشگاهی و چهار استاد حوزوی بود و فعالیت هر گروه را از نزدیک بررسی می‌کردند.

تابستان آن سال، برنامه با موفقیت به اجرا در آمد و قرار بر این شد که در قم، ادامه یابد. روند ادامه برنامه در قم به این صورت پی‌ریزی می‌گردد که در هر هفته، پنج روز و هر روز یکی از این گروه‌ها سمینار داشته باشند. همچنین از برخی صاحب‌نظران و فضایی جامعه مدرسین برای شرکت در این سمینارها دعوت به عمل می‌آید. به علاوه، دانشجویان تربیت مدرس نیز در این سمینارها شرکت می‌جستند.^۲ استاد مصباح در هر کدام از این جلسات، حضور فعال داشتند و روزانه علاوه بر هشت ساعت برنامه‌های علمی جاری خود و اداره بخش آموزش مؤسسه، حدود هشت ساعت نیز با این گروه‌ها به تحقیق و بررسی مطالب ارائه شده، می‌پرداختند. به این ترتیب، ایشان هر روز حدود شانزده ساعت کار مفید انجام می‌دادند.

۱. البته تمام رشته‌ها به بیست نفر نرسیدند و بعضاً بیش از ده نفر نبودند.

۲. در آن زمان، دانشگاه تربیت مدرس تازه تأسیس شده و از آن جاکه به قدر کافی استاد نداشت، شرکت در این سمینارها، هر یک به منزله چند واحد درسی محسوب می‌شد.

بیش از نود درصد سمینارها در طول سال تحصیلی برگزار شد و در فصل تابستان، برنامه‌ها در دانشگاه شهید بهشتی ادامه یافت. پایان تابستان که در واقع، پایان مدت اجرای طرح بود، به سبب تعلل و عدم همکاری بعضی از نهادهای مسئول، کار نیمه تمام ماند. البته برخی گروه‌ها کار تدوین کتاب رشته خود را با چند ماه تأخیر به انجام رساندند؛ اما استاد که بر اثر کار طاقت‌فرسا و نیز به دلیل برخی مسائل جانبی که در طول کار پیش می‌آمد، بیمار شده بودند، دیگر توان ادامه فعالیت را نداشتند و با پایان مدت تعهد خویش به جامعه مدرسین، کار را تحویل مسئولان دیگر دادند. هر چند به‌طور غیر رسمی و غیر مستقیم با شرکت در جلسات هفتگی مسئولان دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، تجربیات خود را در اختیار آنان می‌گذاشتند و از هیچ کوششی برای حل مشکلات این نهاد، فروگذار نبودند.

تأسیس بنیاد فرهنگی باقرالعلوم

با حمایت‌های خاص حضرت امام، چندین دوره از دانش‌پژوهان در راه حق از برنامه‌های عمومی بخش آموزش فارغ‌التحصیل شدند. میل این فارغ‌التحصیلان به ادامه تحصیل در رشته‌های مختلف علوم انسانی و بررسی تطبیقی میان نظریات مکاتب مختلف با نظریه اسلام در هر یک از آن رشته‌ها، مسئولان مؤسسه در راه حق و شورای مدیریت بخش آموزش آن مؤسسه و به خصوص، شخص استاد مصباح را بر آن می‌داشت تا مرکز دیگری برای آموزش‌های تخصصی تأسیس کنند. لیکن ایشان صلاح نمی‌دیدند در آن کوران جنگ تحمیلی که همه سرمایه‌های کشور صرف تأمین و تجهیز جبهه‌های جنگ می‌شد، از امام کمک بخواهند. هر چند اگر به ایشان مراجعه می‌کردند، با توجه به جامع‌نگری آن حضرت و توجه اکیدشان به رشد و گسترش برنامه‌های فرهنگی و اسلامی و نیز نظر به اعتماد و اطمینان کاملی که به مدیریت استاد مصباح داشتند، قطعاً این برنامه را مورد تأیید و حمایت قرار می‌دادند.

مصباح یزدی - محمدتقی + ۴۲۷

اما به هر حال، استاد و مجموعه تحت مدیریت ایشان به خود اجازه نمی‌دادند که در آن شرایط، موجبات تصدیع اوقات شریف حضرت امام را فراهم سازند. از این رو، تصمیم می‌گیرند بعضی خیرانی را که از سال‌ها قبل به مؤسسه در راه حق کمک‌های مالی می‌کردند، به لزوم تشکیل دوره‌های تخصصی توجه دهند و آنان را تشویق کنند که برای بی‌نیاز ساختن حوزه از اساتید دیگر مراکز علمی داخلی و خارجی، در امر تدریس مسائل ویژه علوم انسانی و به منظور آشنایی کامل طلاب فارغ‌التحصیل از مؤسسه در راه حق با جدیدترین تحقیقات علمی در رشته‌های مورد علاقه خود، تأمین بودجه برای تأسیس گروه‌های تخصصی را بر عهده گیرند.

این افراد خیر، پس از مشورت‌هایی، مرکزی جدیدی را با نام بنیاد فرهنگی باقرالعلوم به ثبت می‌رسانند تا فارغ‌التحصیلان دوره پنج‌ساله در راه حق بتوانند جذب آن شوند و دروس مورد علاقه‌شان را به صورت تخصصی در یکی از یازده رشته ادامه دهند. این یازده رشته عبارت بودند از: علوم قرآنی، فلسفه حقوق، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، علوم تربیتی، مدیریت، علوم سیاسی، اقتصاد، تاریخ، کلام و دین‌شناسی که بعدها به این مجموعه افزوده شد.

ساختمان بنیاد فرهنگی باقرالعلوم در خیابان حجت، مقابل مدرسه حجتیه قرار داشت که پس از مدتی به دلیل کمبود جا، ساختمان دیگری نیز اضافه شد که درس‌ها و برنامه‌های گروه علوم قرآنی به آن منتقل شد.

تأسیس مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

توسعه امور آموزشی و پژوهشی مؤسسه در راه حق و بنیاد فرهنگی باقرالعلوم و نیز همراه بود با گسترش روزافزون فعالیت‌های طلاب شاغل به تحصیل در گروه‌های مختلف آموزشی و پژوهشی. به همین دلیل، کمبود فضا و امکانات برای ادامه این فعالیت‌ها کاملاً محسوس بود و برپایی مؤسسه‌ای جدید که امکانات وسیع‌تری برای

تمرکز امور آموزشی و پژوهشی داشته باشد، ضروری می نمود. از این رو، استاد مصباح و شورای تصمیم‌گیری تحت اشراف ایشان، بر آن شدند که خدمت حضرت امام برسند و از ایشان تقاضای مساعدت بیشتری کنند. امام با این تقاضا موافقت فرمودند و به امر مبارک ایشان برای احداث ساختمان مؤسسه جدید، قطعه زمینی به مساحت هفت هزار مترمربع از طرف آستانه مقدسه حضرت معصومه به استاد مصباح، واگذار می گردد.

در زمان حیات امام، به دلیل آنکه پروژه نوسازی مدرسه دارالشفاء در دست اجرا بود، بودجه لازم برای ساخت مؤسسه مزبور فراهم نشد تا این که در زمان زعامت حضرت آیه‌الله خامنه‌ای، استاد مصباح خدمت ایشان شرف یاب می شوند و مسأله را با ایشان در میان می گذارند. مقام معظم رهبری از این کار به گرمی استقبال می کنند و می فرمایند: «من مصرم که این کار انجام بگیرد» و بودجه لازم را تقبل می فرمایند.

مؤسسه مزبور با موافقت یادگار گران قدر امام، مرحوم حاج سید احمد خمینی به پاس حمایت‌ها و تشویق‌های امام امت و نیز به جهت این که اختصاص زمین برای ساختمان مؤسسه با عنایت آن بزرگوار صورت پذیرفته بود، «مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی» نامیده شد و مقام معظم رهبری نیز از این نام‌گذاری بسیار خرسند شدند.

افزون بر فعالیت‌های فرهنگی، علمی و سیاسی داخل کشور، استاد مصباح در راستای تحقق اهداف بلند اسلام، مسافرت‌های بسیاری به خارج از ایران داشته‌اند و در این مسافرت‌ها به تبیین، دفاع و تبلیغ مبانی احکام و ارزش‌های والای دین، همت گماشته‌اند. نام کشورهایی که استاد به آنها سفر کرده‌اند (که بالغ بر سی کشور است) و شرح فعالیت‌های علمی - تبلیغی و... در این مسافرت‌ها، مجالی موسع و فرصتی دیگر می طلبد.

مصباح یزدی - محمدتقی + ۴۲۹

مناصب و مسئولیت‌های مهم استاد مصباح در جمهوری اسلامی از این قرار است:
سه دوره نمایندگی مجلس خبرگان (دوره دوم از خوزستان و دوره سوم و چهارم از تهران)؛ عضویت در شورای عالی انقلاب فرهنگی؛ از پایه‌گذاران جامعه مدرسین حوزه علمیه قم؛ رئیس شورای عالی مجمع جهانی اهل بیت علیهم‌السلام؛ عضو شورای عالی حوزه علمیه قم؛ مؤسس و رئیس مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
ایشان در دوران دفاع مقدس و جنگ تحمیلی، نقش مؤثری در اعزام طلاب و مبلغین به جبهه داشتند، ضمن این‌که برای تقویت روحیه رزمندگان، سفری به جبهه فاو داشته و در آن‌جا برای رزمندگان به ایراد سخنرانی پرداختند. ایشان همچنین اقدامات شایسته‌ای در پشتیبانی فرهنگی جبهه‌ها انجام داده‌اند.
معظم‌له در مجلس خبرگان، عضو و مخبر کمیسیون تحقیق و بودجه و در برخی زمینه‌های دیگر نیز فعالیت داشته‌اند.





● نام: علی (رمضانعلی)

● شهرت: معلمی

● نام پدر: غلام حسین

● زادگاه: کلاگر محله جویبار

● سال تولد: ۱۳۲۲

● مسئولیت: مسئول هیأت پاک‌سازی دادگستری مازندران؛ اولین مسئول سازمان تبلیغات اسلامی ساری؛ دبیر شورای هماهنگی نهادهای انقلابی شهرستان ساری؛ بنیان‌گذار نهضت سوادآموزی مازندران؛ مؤسس کمیته امداد امام خمینی جویبار؛ امام جمعه اسبق جویبار؛ نماینده دوره پنجم مجلس شورای اسلامی؛ امام جمعه قائم‌شهر؛ عضو مجلس خبرگان رهبری دوره چهارم.



تولد و نام‌گذاری

در تاریخ بیست و پنجم ماه رمضان المبارک سال ۱۳۶۲ هجری قمری، در کلاگر محله جویبار در یک خانواده مذهبی به دنیا آمدم؛ بدین مناسبت نامم را رمضانعلی نهادند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی که شناسنامه‌ها را تعویض و پیشوند و پسوند اسامی را حذف می‌نمودند، در شناسنامه جدید علی ثبت کردند. تاریخ تولد قید شده در شناسنامه، نهم تیرماه یک‌هزار و سیصد و بیست و دو می‌باشد.

دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی

پدرم مرحوم کربلایی شیخ غلام حسین و جدم مرحوم میرزا محمود، هر دو معلم قرآن و مکتب‌خانه‌دار بودند. این سنت حسنه در خانواده ما سابقه‌دار است، بدین لحاظ شهرت و نام فامیلی ما را معلمی نهادند. چون پدرم مکتب‌خانه‌دار و معلم قرآن بود و من هم اولین پسر خانواده و مورد علاقه پدرم بودم، طبعاً در فضای مکتب‌خانه رشد و زبان باز کردم. تا دوازده سالگی نزد پدر به خواندن و نوشتن فارسی و آموختن قرآن پرداختم. بخشی از مقدمات ادبیات عرب را نیز نزد مرحوم شیخ ابوالقاسم منتظری فراگرفتم.

ورود به مدرسه دولتی

در سال ۱۳۳۴ با دادن امتحان ورودی به کلاس چهارم دبستان سعدی جویبار وارد شدم و در امتحانات نهایی پایان دوره شش ساله ابتدایی، بنده را نفر اول اعلام کردند.

خاطرات تلخ و شیرین

یکی از خاطراتی که از همان دوران نوجوانی و در مسیر ادامه تحصیل در ذهنم مانده است، این بود که معلم ریاضی سال ششم دبستان ما که خیلی هم برای ما زحمت کشیده بود و مورد علاقه ام بود، پس از اعلام نتایج امتحانات، روزی به منزل ما آمد و به پدرم پیشنهاد کرد که پدرم موافقت کند تا با راهنمایی او در دبیرستان شاهی سابق (قائم شهر) برای ادامه تحصیل ثبت نام کنم. از قضا من هم کنارشان بودم، پدرم ضمن تشکر از این معلم، گفت نه خیر، من می خواهم او را به مدرسه قدیمی بفرستم تا از طلاب علوم دینی گردد. آن معلم بلافاصله صریح و محکم گفته بود؛ آقای معلمی این کار را نکن حیف است! ایشان استعداد دارد می تواند در دبیرستان درس بخواند و به دانشگاه برود!

پدرم مجدداً تصمیم خود را تکرار کرد که می خواهم او طلبه باشد. حقیقتاً من متحیر و سرگردان مانده بودم و هاله ای از ابهام سنگین برای دورنمای آینده ام در ذهنم پدید آمده بود. از یک سو به معلم علاقه داشتم و احساس می کردم پیشنهاد او برایم خیر است و از سوی دیگر - بحمدالله - با تأدبی که در برابر پدر داشتم، نسبت به پیشنهاد او نمی توانستم چون و چرا نمایم. در نهایت، معلم ریاضیم مأیوسانه برگشت و پدر خواسته خود را - بحمدالله - جامه عمل پوشانید و مرا به مدرسه مرحوم حاج رضا خان ساری فرستاد؛ جزاه الله خیرا الجزاء و رحمة الله علیه. متأسفانه شرایط عمومی آن زمان بدین گونه بود که بعضی ها تصور می کردند اگر کسی از اندکی

معلمی - علی + ۴۳۵

استعداد برخوردار است نباید به تحصیلات علوم دینی بپردازد و اگر چنین کند، فرصت خود را بیهوده از دست داده است و مردم می‌پنداشتند افراد کم‌استعداد باید به این رشته بپردازند.

الحمدلله برخاستن رهبر کبیر انقلاب؛ امام راحل - رضوان الله علیه - از مدرسه فیضیه قم، مهر بطلان بر آن تصور غلط زد و حوزه‌های علمیه را از انزوا خارج کرده و به آنها عزت بخشید.

مدرسه مرحوم حاج رضا خان و اساتید دلسوز آن

مرحوم علامه حاج شیخ مصطفی صدوقی مسئول و مدیر مدرسه مرحوم حاج رضا خان بود که با جدیت تمام و علاقه وافر و دلسوزی خیرخواهانه، بر تحصیل و تربیت طلاب مراقبت می‌نمود. بیش از دو سال از حضور و تحصیل در آن مدرسه نگذشته بود که پدرم دچار بیماری سختی شد و پس از چندی، بر اثر همان بیماری بدرود حیات گفت.

در ایام بیماری پدر و همچنین چند سالی بعد از فوت او، امکان انتقال از ساری به قم یا مشهد برایم مقدور نبود و در مضیقه مالی قرار داشتیم. پس از فوت پدر، ریش سفیدان محل پیشنهاد دادند و اصرار داشتند که من جای پدر بنشینم و مکتب‌خانه را اداره کنم، اما این بار، دیگر خودم مصمم به ادامه تحصیل بودم و فردی را برای جانشینی پدر انتخاب کردم و آموزش‌های لازم را نسبت به او انجام دادم و خود، راهی همان مدرسه شدم. جمعاً هشت سال در ساری ماندم و از محضر اساتید آن ایام حضرات حجج حاج سید رضا سعادت و حاج شیخ محمد تقی نظری و حاج شیخ عبدالوهاب خلردی استفاده نمودم. پس از آن‌که کتاب‌های شرح لمعه و مباحث الفاظ قوانین الاصول را به پایان بردم، بر خروج از این مدرسه مصمم شدم.

تقدیر الهی مقدم بر تدبیر انسانی

پس از ازدواج، در سال ۱۳۴۴ عازم مشهد مقدس شدم. ابتدا برای خدا حافظی خدمت حاج شیخ مصطفی صدوقی رسیدم. ایشان از تصمیم بنده استقبال نمود و مبلغ یکصد تومان آن ایام که پول کمی هم نبود، به عنوان خرج سفر در اختیارم گذاشت. پس از کسب رخصت از ایشان به محضر مرحوم حاج سید رضا سعادت شریفیاب شدم و عزم خود را به عرض ایشان رساندم، ولی ایشان بر خلاف انتظارم، صریح و محکم گفت: نه خیر! راضی نیستم، اگر زحمتی برایتان کشیدم، راضی نیستم شما به مشهد بروید!

ایشان ادامه داد و گفت اگر به مشهد بروید، ایام محرم و صفر و ماه مبارک رمضان برای منبر رفتن برمی گردید و بخشی از فرصت ایام تحصیلی را هم برای آماده کردن منبر می گذارید، طبعاً کم سواد می شوید! اگر می خواهید درس بخوانید، باید بروید نجف. در آن لحظه اصلاً چنین تصویری در خاطر نداشتم، بنابراین گفتم ما طلبه مبتدی هستیم، وقت نجف رفتن ما نشده است!

ایشان فرمودند: چرا، اگر می خواهید درس بخوانید، همین الان وقتش است بروید نجف. عرض کردم معلوم نیست بتوانیم گذرنامه دریافت کنیم! گفتند: دوستی در تهران دارم، از او می خواهم که برایتان گذرنامه دریافت کند و نامه ای به مرحوم آیه الله حاج شیخ بهاء الدین نوری نوشت. نامه را به تهران بردم و آن آقا هم پی گیری کرد، ولی نتیجه ای نداشت. گفتند فعلاً صدور گذرنامه ممکن نیست! علت عدم صدور گذرنامه بعداً بیان خواهد شد.

به ساری برگشتم، تا به مرحوم سعادت اطلاع داده و راهی مشهد شوم، ولی ایشان دست بردار نبود ایشان که رحمت الهی بر او باد، گفته بود اگر عشق جوار امیرالمؤمنین در سر داشته باشید موفق می شوید؛ «العبد یدبر و الله یقدر». بنابراین، برای یکی از

معلمی - علی + ۴۳۷

دوستان خود در آبادان نامه‌ای نوشت که ایشان واسطه خیر شوند و راهنمایی کنند تا به صورت قاچاق به نجف برویم. بحمدالله همین اتفاق افتاد و به همراه عائله و بدون مشکل خاصی وارد نجف اشرف شدیم. شش سال بدون وقفه به تحصیلاتم ادامه دادم و تتمه سطح (رسائل، مکاسب، کفایه) را در محضر حضرات آیات مرحوم میرزا جواد آقا تبریزی؛ حاج شیخ مجتبی لنگرانی و آیه‌الله راستی کاشانی گذراندم. سه سال هم در درس خارج امام راحل؛ مرحوم حاج سید عبدالله شیرازی؛ آیه‌الله حاج سید محمد شاهرودی و مرحوم آقا میرزا باقر زنجانی حاضر شدم و در نهایت در قضیه تسفیر اجباری ایرانیان، در بهمن ماه سال ۱۳۵۰ از نجف رانده شدیم.

کرامتی از مرحوم آیه‌الله حاج سید محمود شاهرودی

چهار سال از ورودم به نجف گذشته بود که پی در پی نامه‌هایی می‌رسید و از بی‌تابی والدهام حکایت داشت و اصرار داشت که برگردم و من هم در آن ایام هیچ علاقه‌ای برای برگشتن به ایران نداشتم؛ چون با توجه به شرایط سیاسی حاکم بر ایران، مطمئن بودم که اگر برگردم، دیگر برای مراجعت به نجف، موفق نخواهم شد، اما از نگرانی مادر هم بسیار آزرده و متحیر بودم که چه کنم!

در همان ایام بود که به آیه‌الله آقا سید جعفر کریمی عرض کردم: مادرم برای برگشتن من اصرار دارد. اگر به ایران بازگردم، ممکن است دیگر توفیق آمدن به نجف را نداشته باشم. من فعلاً مقلد آیه‌الله حاج سید محمود شاهرودی هستم، ولی تشخیص و تصمیم من این است که بعد از فوت ایشان، به آقای خمینی رجوع کنم. شما به ایشان عرض کنید اگر مصلحت و مناسب می‌دانند، اجازه تصدی و مداخله در امور حسبیه برایم صادر نمایند. فردای آن‌روز حاج آقا کریمی دست خط مبارک امام راحل را به من داد، ولی همچنان متحیر و سرگردان بودم. یک‌باره به دلم افتاد که از مرجع تقلید خود کسب تکلیف کنم. همان شب به بیرونی منزل مرحوم آیه‌الله

شاهرودی رفتم؛ از قضا آن لحظه مجلس ایشان نسبتاً خلوت بود. خدمتشان نشستیم و مشکل خود را با ایشان در میان گذاشتم و گفتم علاقه به ماندن در نجف و ادامه تحصیل دارم، اما از نگرانی مادر رنج می‌برم و نمی‌دانم تکلیفم چیست؟ مقلد شما هستم، برای کسب تکلیف آمدم؟ اول فرمود: بابا اگر می‌توانی درس بخوانی بمان و اگر نمی‌توانی درس بخوانی، برو مادرت را اذیت نکن! عرض کردم: آقا مشکلم دو تا شد! من که نمی‌توانم تشخیص دهم درس خواندن من می‌ارزد که بمانم یا نمی‌ارزد و باید برگردم!؟

ایشان مجدداً شروع به صحبت کرد، ماجرای نسبتاً طولانی از دوران حضور مرحوم حاج شیخ محمد کوهستانی در نجف را بیان کرد و فرمودند: ایشان هم مشکلی مشابه مشکل شما داشتند و ضمناً از کیفیت درس و بحثم جویا شده و در نهایت فرمودند: «بابا به مادرت نامه بنویس، بگو سید محمود به شما سلام می‌رساند و می‌گوید اجازه بدهد شما این جا بمانید». من با خوشحالی از محضر ایشان مرخص شدم و همان شب نامه‌ای به مادرم نوشتم و پیغام آقای شاهرودی را ذکر کردم و فرستادم، ولی قبل از رسیدن نامه من، اخویم به دستور مادر نامه‌ای نوشت و فرستاد و تصریح کرد که مادر دیگر آرام شده است و بی‌قراری نمی‌کند و می‌گوید: اگر می‌خواهی به ماندن در نجف ادامه دهی، بمان و نگران نباش! مادر با توکل به خدا صبر پیشه نموده است. بعد از مراجعت از نجف که خدمت مادر رسیدم، برایم تعریف کرد و گفت: پسر من آن ایام که بی‌تابی داشتم و برای برگشتن اصرار می‌نمودم، شبی در خواب دیدم که درب خانه ما را می‌زنند، من رفتم درب را باز کنم، دیدم سید بزرگوار و پیرمردی پشت درب خانه ایستاده است. من خود را پشت درب گرفتم و تعارف کردم، بفرمایید، ولی ایشان از وارد شدن به منزل خودداری می‌کند و می‌گوید: اگر دوست دارید ما مهمان شما باشیم، چرا اجازه نمی‌دهی پسرت پیش ما بماند. من خجالت کشیدم و گفتم شما صاحب اختیار هستید، اختیار بچه‌ام با شما است. مادرم

معلمی - علی + ۴۳۹

در ادامه گفت: پدرت را صدا می‌زدم که بیاید میهمان رسیده است - توجه به فوت او نداشتم - در همین اثناء از خواب بیدار شده و تصمیم گرفتم که صبر کنم و دیگر بی‌تابی ننمایم. این خواب، دقیقاً همان شبی بود که مرحوم آقای شاهرودی گفته بود به مادرت سلام برسان و بگو اجازه دهد شما این جا بمانید! از آن تاریخ به بعد با جدیت و علاقه بیشتر به درس و بحثم ادامه دادم و بحمدالله با ارائه جزوه اجتهادی در مسئله نجاست اهل کتاب به دریافت مدرک علمی اجتهادی از مرحوم حاج سید عبدالله شیرازی و حاج سید محمود شاهرودی موفق گشتم.

علاقه‌مندی و نزدیکی به امام

در قضیه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و حذف سوگند به قرآن مجید برای نمایندگان مجلس، خصوصاً فرزندم و انقلاب مسخره شاه و مردم که همه مراجع عظام تقلید با صدور بیانیه‌ها و اعلامیه‌ها، شرکت در آن را تحریم کرده بودند. در میان همه آن اعلامیه‌ها، اعلامیه‌های امام راحل بود که توجه‌ام را بیشتر جلب می‌کرد و بر همان اساس، دوست داشتم اعلامیه او را بیشتر به مردم برسانیم، ولی امکانات چاپ و تکثیر آن را نداشتیم. آنچه از تهران و قم می‌آمد، محدود بود. لذا گاهی به اتفاق یکی از دوستان طلبه (حاج شیخ علی نقی ولی‌پور)، شب‌ها می‌نشستیم و اعلامیه امام را به صورت دست‌نویس و به وسیله کاربن، تکثیر و منتشر می‌کردیم. یک‌بار با روحانی کم‌سواد محل که به وسیله ژاندارمری تحریک شده بود و مردم را به شرکت در فراندوم تشویق می‌کرد، درگیر شدم. به او گفتم: مراجع تقلید خصوصاً آقای خمینی شرکت در انتخابات را تحریم کردند! او به همه مراجع توهین کرد و گفت: به آنان چه ربطی دارد که در این‌گونه امور دخالت کنند و تعبیر زشتی به کار برد که آنها نه سر پیازند و نه ته پیاز. گفتم: امام معصوم فرموده است: الراد علیهم کالراد علینا. تو با این کار و سخنت، مرتد شدی و او هم به همان کیفیت به ژاندارمری و ساواک گزارش کرد.

به سبب این فعالیت‌ها تحت تعقیب ساواک قرار گرفتم. چند نفر مسلح برای دستگیری من به منزلمان هجوم آوردند که خوشبختانه در آن لحظه در منزل نبودم. قصه را با استادم مرحوم صدوقی در میان گذاشتم. ایشان تأکید و تکلیف کرده بود که حتماً باید مدتی پنهان بشوی؛ چون صرف نظر از زندان و شکنجه، اگر شما را دستگیر کنند، حداقل کاری که می‌کنند اعزام به سربازی است. لذا به امر او و با خرجی سفر که به من داد، مدتی در روستای سیله بُن از توابع فیروزکوه، در منزل یکی از دوستان طلبه‌ام (شیخ محمد حسن خضری)، مخفی شدم تا قدری اوضاع آرام شود و سپس به منطقه خود برگشتم.

پس از ورود به نجف

بر اساس همان روحیات، پس از ورود به نجف اشرف به منزل امام راحل تردد می‌نمودم و در نماز جماعت ایشان که در مدرسه مرحوم آیه‌الله بروجردی تشکیل می‌شد، شرکت می‌نمودم. در آن روزگار تبعید و انزوای آن عبد صالح خدا که نزدیک شدن به او از دیدگاه هیأت حاکمه ایران و نظام ستم‌شاهی، جرم بوده است و رساله عملیه و عکس مبارک او در مخفی‌گاه‌ها نگهداری می‌شد و شرکت‌کنندگان در جلسات درس او همواره مورد تعقیب بودند، بحمدالله این توفیق نصیب شده بود که سال‌ها از محضر پر فیض ایشان بهره‌مند گردم و حداقل سه سال در درس خارج مکاسب ایشان، شرکت نمایم؛ مخصوصاً در بحث‌های مربوط به ولایت فقیه و دورنمای حکومت اسلامی، حضور جدی و امیدوارانه داشتم و از ترس پی‌آمدهای این نزدیکی و ارتباط با امام، شش سال گرمای تابستان نجف را که گاهی از مرز پنجاه درجه می‌گذشت تحمل کردم و حتی یک‌بار هم به ایران مسافرت ننمودم، تا در قضیه اخراج دسته جمعی ایرانیان از عراق، از حوزه مبارکه نجف رانده شدیم. برای این‌که شرایط سخت آن ایام را آیندگان بدانند، باید عرض کنم ای‌کاش

معلمی - علی + ۴۴۱

مشکل فقط از ناحیه ساواک و نظام ستم‌شاهی می‌بود. علاوه بر آن سخت‌گیری‌ها، سرزنش و ملامت بعضی از کج‌فهمان خودی، بسیار آزاردهنده بود. یک‌بار طلبه‌ای به من گفت: می‌روید سیاست‌های انگلیسی را دریافت می‌کنید! به او گفتم: مؤمن! یک‌بار هم که شده بیا بنشین و گوش کن اگر عقل و وجدانت قضاوت کرد که سیاست‌های انگلیسی و ضد اسلامی است، آن‌گاه ترک کن و هر چه می‌خواهی بگو! فضا چنان فضایی بود، طبعاً پیدا است کسانی که در آن شرایط در نجف به درس، نماز جماعت و بیت مرحوم امام علیه السلام رفت و آمد داشتند، بر اساس علاقه و انگیزه‌های اعتقادی بود و یا عامل دشمن بودند که برای نفوذ و کسب اطلاع و خبردهی می‌آمدند؟ خوشبختانه بعد از پیروزی انقلاب همه چیز هویدا شد. عوامل نفوذی که تعدادشان بسیار اندک بودند، شناسایی و به مردم معرفی شدند. علاقه‌مندان هم پس از مراجعت به ایران مرتب تحت تعقیب و تعرض مأموران ساواک بودند؛ به همین سبب، چندین مرتبه بنده گرفتار شده و منزلم مورد تفتیش قرار گرفت تا سرنخ ارتباط با امام را مستند کنند. از قضا، عنایت الهی شامل حال می‌شد و آنان ضمن بازداشت‌های موقت من، از دستیابی به اهدافشان کور می‌شدند.

خاطره‌ای از عاشورای پنجاه و هفت

دهه عاشورا، شب‌ها در حسینیه بالا محله جویبار که حسینیه‌ای قدیمی و پرجمعیت است، منبر داشتم. عاشورای پنجاه و هفت، حضور جوانان تحصیل کرده، خارق‌العاده و چشم‌گیر شده بود و با شور و شوق فراوان، سخنرانی را استماع می‌کردند و گاهی شعارهای انقلابی می‌دادند. متقابلاً ساواک به کمک ژاندارمری، تعدادی از عناصر بی‌سواد و ناآگاه را تحت عنوان نیروی پایداری متشکل کرده بود و مصمم شدند جلسه سخنرانی ما را بر هم بزنند. شب ششم محرم، جوانی شعار داده بود: «برای سرنگونی ظلم و ظالم و برای برقراری حکومت حق و عدل به رهبری امام

خمینی، صلوات». برادر همان جوان که به وسیله ژاندارمری اغفال و تحریک شده بود، بلافاصله به سمت برادرش آمد و یک کشیده محکم به صورت او زد، جمعیت برخاستند و یک نفر از همان جمع به سمت منبر آمد و دست مراکشید و گفت: بس کنید! شما مملکت را خراب کردید و مرا از منبر به زیر آورد! جوان های انقلابی به سرعت جلسه را ترک کردند و متفرق شدند! فقط عده ای از پیرمردها و همان تعداد نیروهای پایداری شاهنشاهی نشستند. من ضمن این که به یاد مسلم افتادم، سعی کردم خون سردی خود را حفظ کنم. مجدداً به منبر رفتم و بحثم را با این جمله آغاز کردم که اگر ما زمان امام حسین می بودیم، آیا به آن حضرت می گفتیم: شما چرا با یزید مخالفت می کنی و مملکت را به آشوب می کشی یا می گفتیم: ای عزیز زهر ما هم با شما هستیم. جمعی که نشسته بودند، عموماً گریستند، از منبر که پایین آمدم، یک نفر جلو آمد و گفت: آقا امشب اگر شما تدبیری نکنید، قطعاً خون ریزی می شود. این جوان ها رفتند با چوب و چماق و آهن آمدند. الان داخل حیاط تکیه از دحام سنگینی از این جوان ها است، می خواهند با این تعداد از نیروی پایداری مقابله کنند. در دل خیلی خوشحال شدم که جوان ها بی غیرتی نکردند و ما را تنها نگذاشتند، لذا آمدم روی پله های حسینیه ایستادم و از جوان ها تشکر کردم و غیرت دینی و حمیت مذهبی آنها را ستودم و از آنها خواش کردم که آرام متفرق شوند. بعضی ها فریاد زدند: آمدیم از شما دفاع کنیم، این ها به رهبر ما اهانت کردند و باید سزای اعمالشان را ببینند. مجدداً عرض کردم به عنوان شاگرد کوچک امام از شما خواهش می کنم متفرق شوید. این ها اشتباه کردند، نادانی نمودند، قطعاً متنبه می شوند. به هر کیفیتی که بود، جوانان را متفرق کردم و به خانه آمدم. اول صبح قبل از طلوع خورشید، درب منزل به صدا درآمد آمدم درب خانه را باز کردم، دیدم همان فردی که دیشب به برادرش کشیده زده بود، همراه با سه نفر دیگر آمده اند، تا مرادید صدا را بلند کرد و با فریاد گفت: آقا مرا ببخش و افتاد پای مرا ببوسد که من سعی کردم مانع شوم. او می گفت من فریب

معلمی - علی + ۴۴۳

خوردم و نمی دانستم که قصد توهین به شما را دارند. به من گفته بودند برادرت شلوغ می کند او را ادب کن! من اگر می دانستم که میخواهند به شما توهین کنند، خودم با آنها برخورد می کردم و تعبیر نامناسبی به کار برد و ادامه داد: دیشب یک لحظه نتوانستم بخوابم و مرتب در خواب شکنجه می شدم. مرا ببخشید! من پاسخی برای او نداشتم، مگر این که بگویم تو حرّی؛ نگران نباش، این نهضت نیاز به کمک دارد از این به بعد کمک کن. این قضیه باز تاب خوبی ایجاد کرد و بحمدالله مردم یک دست و هم صدا شدند تا این تاریخ، اکثر آن افراد و شاهدان عینی این قضیه، زنده هستند.

شهادت فرزندان

همراهی با انقلاب همواره منخور بوده است؛ قبل از پیروزی، تعقیب و تنبیه از سوی نظام شاهنشاهی و بعد از پیروزی انقلاب، خطرات ناشی از عوامل استکبار و مزدوران منطقه ای آنان، از جمله ترور و ایجاد ناامنی ها و آشوب های داخلی و جنگ تحمیلی و اخیراً تهاجمات گسترده فرهنگی و تهدیدهای آشکار دشمنان اسلام و مسلمین، بوده، هست و خواهد بود! ملت مقاوم و صبور ایران اسلامی در همه صحنه ها مقاومت پیشه نمودند و برای راندن دشمنان از خاک مقدس میهن اسلامی، فرزندان رشید خود را بسیج نموده و به جبهه ها فرستادند و متحمل جانبازی و اسارت و شهادت فرزندان عزیز خود شدند! همراهی با این انقلاب بزرگ و این ملت غیور، ما را نیز به داغ عزیزانمان مبتلا ساخت و دو فرزند عزیزم را که هر دو در نجف اشرف به دنیا آمده بودند برای اعتلای نظام اسلامی، تقدیم کردم. غلامعلی مقابل چشمم به شهادت رسید و غلامرضا در سه عملیات بزرگ شرکت کرده بود و در هر سه نوبت، جراحات سختی برداشته بود که پزشکان او را از کار افتاده اعلام کرده بودند، مع ذلک راهی جبهه شد و کنار دریاچه نمک فاو، روز هفتم محرم به شهادت رسید.

سابقه نمایندگی در مجلس شورای اسلامی

در دوره پنجم مجلس به نمایندگی مردم شریف شهرستان های قائم شهر و سوادکوه و جویبار انتخاب شدم و عهده دار وظیفه نایب رئیس اول کمیسیون اصل نود مجلس شدم و مسئولیت چندین هیأت تحقیق و تفحص از سوی نمایندگان مجلس شورای اسلامی به این جانب واگذار شد و بر حسب اعلام رسمی مرکز پژوهش های مجلس، به عنوان فعال ترین نماینده مازندران معرفی شدم.

در همین دوره بود که با پی گیری های مستمر، موفق شدم بخش جویبار را به شهرستان تبدیل و بعضی از کارهای عمده و مهم را انجام دهم که در ذیل به اختصار اشاره می کنم:

۱. تأسیس مرکز تحقیقات بیماری های طیور در قائم شهر (پروژه نسبتاً مهمی است)؛
۲. به تصویب رساندن تأسیس شهرک صنعتی جویبار که فرصت اشتغال خوبی برای جوانان شده است؛
۳. احداث بیمارستان عزیزی جویبار که با خودیاری اهالی، خصوصاً خانواده مرحوم حاج رمضان عزیزی، ساختمان آن بنا شد و با مساعدت وزارت بهداشت و درمان، تجهیز و راه اندازی شده است.
۴. تأسیس فرمانداری جویبار و بخشداری کیاکلا که هم زمان و در یک جلسه به تصویب رسید.

مسئولیت و کارهای اجرایی

قبل از پیروزی انقلاب، تنها به تبلیغ و تدریس طلاب سرگرم بودم، ولی بعد از پیروزی انقلاب، ابتدا، مسئولیت هیأتی که برای پاک سازی دادگستری مازندران

معلمی - علی + ۴۴۵

تشکیل شده بود، برعهده بنده نهاده شد. بعدها در تأسیس سازمان تبلیغات اسلامی ساری و همچنین در تأسیس نهضت سوادآموزی حضور داشتیم و به مدت دو سال هر دو نهاد را مدیریت نمودم. در دو نوبت؛ قبل و بعد از نمایندگی مجلس، جمعاً به مدت چهارده سال امامت جمعه جویبار را عهده دار بودم و فعلاً قریب به پنج سال است که در جمع مؤمنین قائم شهری نماز جمعه را اقامه می‌کنم و با عنایت الهی و اعتماد مردم شریف مازندران به عضویت مجلس خبرگان رهبری درآمده‌ام. نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و عترته الطاهیرین.

۱۳۸۶/۱۱/۲۴





بیرنجای محمد علی

- نام: سید کرامة الله
- شهرت: ملک حسینی
- نام پدر: سید صدرالدین
- زادگاه: روستای سررود شمالی از توابع بویر احمد
- سال تولد: ۱۳۰۲ شمسی
- مسئولیت: رئیس دادگاه انقلاب در استان کهگیلویه و بویر احمد؛ رئیس ستاد پشتیبانی جنگ در استان؛ نماینده مجلس خبرگان رهبری در دوره دوم، سوم و چهارم؛ نماینده ولی فقیه در استان.



تولد و دوران کودکی

در سوم میزان سال ۱۳۰۳ متولد شدم. پدرم مرحوم آیه‌الله سید صدرالدین ملک‌حسینی و مادرم سیده فاطمه بوده است. اجدادم نیز از علما و سادات مورد احترام و اعتبار بوده‌اند. پدر بزرگم مرحوم آیه‌الله بزرگ سید حبیب‌الله فرزند سید صدرالدین محمد، فرزند میر سید علی شیر، فرزند میر شمس‌الدین محمد، فرزند میر محمد یوسف، فرزند میر سید محمد باقر، فرزند میر سید ملک‌حسین که اخیر در زمان شاه طهماسب صفوی می‌زیسته و میر سید محمد باقر در زمان شاه عباس کبیر زندگی می‌کرده است که شاه طی نامه‌ای به عنوان مقرب الحضرة آغاچاری که از حکام بوده، نوشته و به وی مأموریت داده که خراج مناطق را در این سامان از قبیل کلکل و کنده زار، اخذ و تحویل حضرت میر سید محمد باقر نموده تا صرف بقاع متبرکه کنند و مازاد را برای مدرسه مادرشاه (جده)، به اصفهان ارسال دارند. در هر حال، نسب سلسله سادات به عنوان سادات شاه قاسمی به وسیله عبدالله یا عبیدالله اعرج به حسین اصغر، پسر امام همام زین العابدین علیه السلام می‌رسد.

محیط و محل رشد این جانب در دوران کودکی، در دهی به نام گوشه شاه قاسم که مدفن و بارگاه امامزاده در آن جا است، بود و حدود چهار الی پنج سالگی، بر اثر اعزام امیرلشکر شیبانی از طرف رضاخان، به منظور سرکوبی منطقه و تسلط بر عشیره نیرومند بویراحمد، به مقتضای تصمیم پدرم و اشاره مرحوم صولت الدوله، سردار

عشایر قشقایی که جبراً و قهراً، مقدمه‌الجیش نیروی رضاخانی را تشکیل داده بود، به دهی از دهات مربوط به سردار عشایر به نام دژکرد قسمت چرکس، عزیمت نمود که از ضربات و صدمات قوای رضاخانی در امان باشد. قریب دو سال در ده چرکس زندگی کردیم و آنجا در مکتب مردی ملا به نام ملا باقر بودم و مدتی هم در خدمت کربلایی جواد. پس از مدتی دیگر، نصاب الصبیان و دیوان حافظ و گلستان سعدی را خواندم.

در خلال این مدت، قشون امیر لشکر شیبانی در نبردی وحشت‌زاکه با سران و عشایر بویراحمدی کرد، با تلفات بیشتر قوای دولت و نصب پرچم امان امیر لشکر، باقیمانده نیروی شکست‌خورده، به تهران بازگشت. امیر لشکر که مورد غضب شاه قرار گرفته بود، به فرانسه تبعید شد. سال بعد نیروی دولتی کمی با خیانت بعضی از اهالی محل و کشتن فردی محلی به نام لهراسب و به تعبیر مهنامه ژاندار مری، قهرمان بیرحم، خائنین تسلیم قوای دولت شدند و افسری از تبار قاجار به نام سرهنگ محمد حسین خان جهانیانی از طرف رضاخان وارد منطقه شد و وتل خسرو را که دهی بود با تأسیسات دولتی و اجبار مردم به سکونت در آنجا، مقرر حکومت نظامی کهگیلویه و بهبهان قرار دادند و والد ماجد ما را هم مجبور کردند که در تل خسرو ساکن شود.

وضعیت و موقعیت خانوادگی

خانواده ما در بین طبقات مختلف مردم، آبرومند و محترم بودند و بر این اساس، با نفوذ کاملی می‌زیسته و تبلیغات آنها در جوامع، نقش مهمی ایفا می‌نمود و با داشتن اعتقادات صحیح و ایمان راسخ و اعمال صالحه، خداوند بزرگ به آنها و قر و وزن داده بود به نحوی که در بسیاری از اوقات، محسود زورمندان و خوانین مقتدر آن محال قرار می‌گرفته‌اند و هیچ‌گاه تسلیم میول و هوس‌های نفسانی آنها نبوده‌اند.

ملک حسینی - سید کرامة الله + ۴۵۱

مردم در مورد اجداد ما، عقیده و خلوص باطنی عجیبی داشتند که مظاهری از آن ارادت‌ها و عقیده‌ها را در قسمتی از عمر طولانی پدرم که قریب نود سال بود، احساس و مشاهده نمودم.

تشکیلات طاغوت هم به ملاک عقیده و اخلاص مردم، ناچار بودند رعایت احترامات را بنمایند و بر همان اساس و بنیان بود که بعد از واقعه غدیر خم سال ۱۳۵۷ بنا به دعوت این جانب در مسجد حبیب شیراز که منتهی به درگیری مأمورین طاغوت و مردم شیراز بود که سه الی چهار روز بعد از این ماجرا، منجر به دستگیری این جانب گردید و بر اثر تلگرافاتی که سران منطقه به تهران و خوزستان و کهگیلویه و بویراحمد و شیراز مخابره کردند، تهدید کردند که اگر مرا آزاد نکنند تشنج به وجود می‌آورند و بالمآل روز پانزدهم محرم الحرام ۱۳۵۷، این جانب آزاد شدم. به رغم این که نظر فرماندار نظامی و امرای طاغوت، این چنین نبود.

دوران تحصیل

قبل از هفت سالگی به طوری که در صفحه قبل نوشته شد، در منطقه دژکرد ده چرکس (اهالی آنجا نژادشان گرجستانی و در زمان شاه عباس کبیر به این سامان تبعید شده‌اند. رنگ پوست و چشم و مو بر این وضع کاملاً حکایت دارد) به نحو مکتب قدیمی تانصاب الصبیبان و گلستان سعدی و دیوان حافظ را خواندم و پس از آن که مقرر حکومت نظامی کهگیلویه و بهبهان در قریه تل خسرو تأسیس و به صورت شهرکی در آمد و دبستان پنج کلاسه‌ای در آن تأسیس شد و من به دبستان رفتم.

دبستان دارای مدیر خوب و معلم خوب و جدی بود و شاگردان باکوشش آنها در کلاس سوم که بودیم از «فرائد الادب» دیکته‌هایی که مشتمل بر لغات مشکل بود، می‌نوشتند و در کلاس چهارم و پنجم از «مرزبان نامه» دیکته می‌نوشتند و درس‌ها، از کتاب فارسی و اشعار و حکم و امثال گرفته تا تاریخ و جغرافیا و ریاضیات به غیر از

تمرینات درس‌ها را باید شاگردان حفظ می‌کردند و بر این اساس، شاگردهای زبده و با استعداد می‌توانستند ادامه بدهند. در سال ۱۳۱۵ برای ادامه تحصیل به شیراز رفته و در کلاس ششم ادامه تحصیل دادم و به دلیل فعالیت و کوشش در امتحانات ثلث اول و دوم و امتحان نهایی، شاگرد ممتازی شناخته شدم. سال بعد که وارد کلاس اول متوسطه شدم، کتابی به نام «راه خوشبختی» به قلم دکتر ویکتور هوگو فرانسوی به ما جایزه دادند. دوران متوسطه را تا سیکل اول ادامه دادم و در سال ۱۳۱۹ بر اساس عشق و علاقه به علوم دینی، در منطقه خودمان قسمتی از ادبیات عرب را خدمت پدرم و بیشتر نزد عمویم که در ادبیات بسیار قوی بود، خواندم.

بعد از راندن رضاخان از کشور، در اواخر سال ۱۳۲۰ بود که وارد مدرسه منصوریه شیراز شدم. این مدرسه از مدارس خوب و قدیمی بود که به دست سید صدرالحقیقه و الدین به نام پسرش امیر غیاث الدین منصور^۱ ساخته شده بود و پدرم و جدم و عمویم در آن مدرسه به تحصیل پرداخته بودند.

دروس و مواد درسی

مهمّات صرف و نحو که باقیمانده بود و منطقی (حاشیه و شرح شمسیه و شرح منظومه یکی بعد از دیگری) و معانی بیان و شرح تجرید الاعتقاد را (تجرید الاعتقاد تصنیف محقق کبیر خواجه نصرالدین طوسی و شرح آن به قلم آیه الله علامه حلی است) در محضر فیلسوف بزرگ شهر، مرحوم ملا احمد دارابی (ایشان شاگرد حکیم عباس واحد العین و او شاگرد فیلسوف بزرگ، حاج ملاهادی سبزواری صاحب منظومه و شرح آن است. مرحوم دارابی فوق العاده از استادش تعریف می‌کرد و می‌گفت از حکیم سبزواری نقل شده که گفته هر چه داشتم یک چشم دارابی بود)

۱. در زمان شاه طهماسب صفوی مدتی به عنوان صدر اعظم به وی خدمت کرد که همزمان بود با دوران ورود محقق ثانی؛ الشیخ علی بن عمید العالی الکرکی که به دعوت شخص شاه از لبنان به ایران آمده بود.

ملک حسینی - سید کرامة الله + ۴۵۳

خواندیم. ما سه الی چهار نفر بودیم که این درس را خدمت مرحوم دارابی می خواندیم.

فقه و اصول را هم از محضر یکی از بزرگان علمای شیراز به نام میرزا عبدالکریم یزدی که از نخبه های علما بود (او در نجف تحصیل کرده و در شیراز رحل اقامت افکنده بود)، استفاده بردیم و در نهایت اخلاص و علاقه به ما درس می داد و از تقوا و نفس مهذب او، بسیار بهره می گرفتیم.

اواخر سال ۱۳۲۴ به قم عزیمت و از محضر عده ای از بزرگان، باقیمانده سطح را خواندیم. توضیحاً عرض می کنم قسمت باقیمانده شرح تجرید و معاد شرح تجرید را تا آخر در محضر مرحوم آیه الله آقای سید احمد خوانساری که در محله تکیه خلوص قم، ساکن بود، روزهای تعطیلی (پنجشنبه و جمعه) می خواندیم و در زمستان که در منزل کرسی نهاده بود، چند نفرمان زیر کرسی از گرمای آن استفاده می کردیم.

اساتید

یادم می آید در قم، قسمتی از کفایه را خدمت جناب الشیخ شریعت زنجانی که پدرش مشهور به فیاض زنجانی و صاحب تألیفات بود، خواندیم و قسمتی از سطح را هم خدمت آیه الله مجاهدی خواندیم.

از جمله اساتید بزرگ ما، حضرت آیه الله العظمی بروجردی بودند که مبحث «حجیة قطع» را در درس ایشان شرکت کردم و صبح ها هم در بحث خارج فقه ایشان شرکت داشتم و بسیاری از قسمت های آن مباحث را نوشته ام.

در خلال مدت اشتغال به درس خارج، قبل از درس آیه الله بروجردی، به درس خارج فقه مرحوم آیه الله داماد می رفتم و عصرها هم اصول ایشان را درک می کردم تا وقتی که درس آیه الله داماد از حجره صحن به مسجد امام حسن عسکری علیه السلام، انتقال

یافت. مدتی هم آنجا ادامه دادیم، تا این که آقای داماد برای درمان دخترش که از زن شیرازی (خواهر مؤمن حسین شیرازی که فعلاً یکی از مدرسین محترم یکی از شهرستانها می باشند)، بود به تهران رفت. ما به آقای مجدالدین محلاتی گفتیم در طی چند روز مسافرت آقای داماد به درس حاج آقا روح الله که در مسجد محمدیه تشکیل می شد، برویم.

از قضایای اتفاقیه، درس حضرت امام علیه السلام هم مسأله جواز اجتماع امر و نهی و یا امتناع آن بود. مرحوم آقای داماد سخت امتناعی بودند و این مبنا بر اثر مطالبی که در ذهن این جانب بود، غیر قابل قبول می نمود. مرحوم استاد (امام) قائل به جواز اجتماع بودند که مقدمات ظریفه ای بر اثبات آن تمهید کرده بودند و مهم ترین امر بنا به قول مرحوم آخوند در اختیار امتناع، تضاد الاحکام با سرها بود که این مقدمه، سخت مخدوش و غیر مقبول بود.

مرحوم آیه الله داماد بعد از بازگشت، جلسه درس را به مسجد بازار که خودشان در آن نماز جماعت می خواندند، انتقال دادند. دیگر راه بعد مسافت پیدا کرد. ایشان به رفیقمان گفتم درس آقای آیه الله خمینی را ادامه می دهیم. در مجلس درس که در مسجد محمدیه دایر بود، تعداد شاگردان حدود دوازده الی هفده نفر بود. طولی نکشید جمعیت شاگردان درس امام علیه السلام رو به فزونی نهاد که به مسجد سلماسی انتقال پیدا کرد و درس فقه و اصول ایشان، صبح و عصر تا اواخر عمر مرحوم آیه الله بروجدی در آنجا دایر بود که ما هم در شیراز بساط تدریس را راه انداختیم از جمله اساتید ما در قم، یکی مرحوم آیه الله حجت کوه کمره ای بود که بعد از درس آیه الله بروجدی، مباحثی را از اصول و قسمتی از بیع و معاظاة را از محضر ایشان استفاده می کردیم.

قدری هم به درس آیه الله آقای سید محمد تقی خوانساری و بعد از رحلت ایشان، مدتی اصول آیه الله اراکی را احراز کردم - رحمة الله علیهم اجمعین -

دوستان و معاشران همدرس

دوستان بسیار و معاشران همدرس کثیری داشته‌ام که عده‌ای از آنها در قید حیات هستند. با مرحوم آیه‌الله مجاهدی با این‌که یکی از اساتید سطح عالی ما بود، ارتباط مبتنی بر صفا و صمیمیت داشتیم. یکی از دوستان با صفا و صمیمی ما، مرحوم حاج شیخ غلام حسین دارابی؛ والد بزرگوار آقای حاج شیخ محمدعلی شرعی بود و نیز خود آقای شیخ محمدعلی که در سال ۱۳۴۲ که چهار ماه در قم و چهار ماه در تهران و یک ماه نیز در مشهد مقدس، متواری بودم، بیشتر به آقای شرعی زحمت می‌دادم. خداوند به ایشان و همسر محترمه سیده ایشان، خیر دنیا و آخرت کرامت فرماید.

یکی از معاشران همدرس، آقای مجدالدین محلاتی و آقای شیخ احمد جنتی که در دورانی که در درس فقه و اصول مرحوم امام شرکت می‌کردیم، مدتی را با هم مباحثه می‌کردیم. چند تن دیگر از دوستان من آقای شب‌زنده‌دار، آقای سبحانی و همچنین آقای شیخ عبدالمجید رشید بودند که در درس امام شرکت می‌کردیم. البته از دوستان همدرس، می‌توان از آقایان خزعلی، لنکرانی و آقای نصراللهی مشهدی نام برد. با مرحوم نواب صفوی؛ رهبر فداییان، شخصیت زاهد قوی الروح، عدیم‌الظنیر و فرد دوّم فداییان آقای واحدی، آشنایی مختصری داشتیم.

در درس مرحوم آیه‌الله داماد با عده‌ای از آقایان از قبیل سید موسی صدر و سید موسی شبیری زنجانی و مکارم شیرازی و سید مهدی روحانی و آذری قمی و اردبیلی هم‌درس بودیم که بحمدالله تعالی از علمای به‌نام و آیات عظام و حجج اسلام هستند و عده دیگری که فعلاً مجال شرح حال و اسامی آنها را ندارم.

عوامل مؤثر در شکل‌گیری شخصیت علمی و اخلاقی

مهم‌ترین و اولین شخص در شکل‌گیری شخصیت اخلاقی و روحی، پدرم

روح‌الله بود که از عبادات و کار او در سرسختی در برابر عناصر طاغیه و صلابت اراده در راست‌گویی ولو به ضرر آدمی انجامید و نیز احتیاط او نسبت به مشتبهات، آثار عمیق‌ای در قلب من گذاشت که البته دیدار عده‌ای از اعلام شامخه قم و شیراز، مکمل روحیه این جانب گردید.

دیدارهای بسیاری که از آیة‌الله آقای سید احمد خوانساری و مرحوم آیة‌الله آقای سید محمد تقی خوانساری و مرحوم آیة‌الله حجت و مرحوم آیة‌الله صدر و مرحوم آیة‌الله بروجرودی و آیة‌الله داماد و از همه بیشتر، دیدار مرحوم استاد اعظم آیة‌الله خمینی در محافل درس و غیر درس در روحیه این جانب بسیار تأثیر گذاشتند.

عوامل مؤثر بر شکل‌گیری شخصیت سیاسی و اجتماعی

توجه به سیما و تراجم حال اعلام شامخه از پیشینیان و متأخرین و معاصرین، عامل بسیار مهمی در شکل‌گیری شخصیت سیاسی و اجتماعی این جانب بوده و از همه مهم‌تر در معاصرین، توجه به مبارزات مرحوم آیة‌الله کاشانی با تشکیلات منحط طاغوتی پهلوی و مخصوصاً نبرد مسلحانه او و مرحوم آیة‌الله آقای سید محمد تقی خوانساری و مرحوم آیة‌الله آقای سید اسماعیل مهدوی دشتستانی که از همه بیشتر بود به حکم امام مجاهد، میرزا محمد تقی شیرازی در جبهه جهاد با انگلیسی‌ها بود که منتهی به کشته شدن چهار هزار و هشتصد تن از قوای کفر متجاوز شد و در این درگیری‌ها، حدود هزار و هشتصد تن از قوای مسلمین نیز به شهادت رسیدند و بالمآل عراق به عنوان کشوری در نقشه‌های جغرافیائی سردرآورد.

و از همه این‌ها مهم‌تر، مبارزه امام؛ استاد اعظم از اواخر سال ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ بود که منتهی به زندان رفتن ایشان و عده‌قلیلی از روحانیت و متواری شدن نُه ماهه این جانب شد که شرح مفصلی لازم دارد.

فعالیت‌های علمی

بعضی از رسائل (لقطه) و نگارش بسیاری از تقریرات مرحوم آیه‌الله بروجردی و قدری از بحث‌های علمی آیه‌الله داماد و مقادیر بسیاری از تقریرات مرحوم امام به قلم این جانب نوشته شده و لکن هیچ‌یک منتشر نگردیده است.

قسمت عمده فعالیت‌های علمی این جانب، تدریس بوده و هم اکنون نیز ادامه دارد. در شیراز کتب ادبیه را پیش از ورود به قم، در اواخر سال ۱۳۲۴ درس گفته و به مجرد ورود به قم، به تدریس شرح نظام مبادرت کردم که تدریس آن در قم، معمول نبود. از اصحاب آن جلسه، آقای فشارکی و آقای شیخ محمدرضا آدینه بودند که هم اکنون از مدرسین عالی مرتبه ادبیات در قم می‌باشند. سپس به تدریس مختصر و مطول پرداختم و بعداً لمعه و قوانین و رسائل و کفایه و مکاسب را درس گفتم و یک سال پیش از فوت آیه‌الله بروجردی که در شیراز بساط تدریس را گستردم، در مدرسه علمیه خان که مقرر فعلی تدریس این جانب هم می‌باشد، سخت به تدریس پرداختم و الحمدلله بیش از بیست و پنج سال است که به بحث خارج اصول و فقه اشتغال داشته و در اوایل ورود مرحوم استاد به ایران و تشکیل جمهوری (به یمن عنایات خداوندی و تفضلات حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - و ارشاد و هدایت و رهبری داهیان و خلل ناپذیر ایشان) یک دوره قضا و شهادت را تمام کردم و هنگامی که به ایشان گفتم، چون گل شکفت و مرتب می‌فرمود خداوند تأییدتان کند.

حوزه‌ها و مراکز محل تدریس

مرکز تدریس در شیراز، مدرسه عظیمه علمیه خان بود که دو سال و نیم قبل از سقوط رژیم طاغوت، مدرسه را با زور و اجبار پس از پنجاه و سه روز مقاومت از ما گرفتند، به این عنوان که دکتر سید حسین نصر؛ رئیس دفتر زن شاه باید در مدرس

ملاصدراى این مدرسه، فلسفه تدریس نماید.

بعد از اخراج از مدرسه علمیه خان، مؤمنی به نام حاج رحیم حیدری زاده، قطعه زمینی را نبش دروازه سعدی شیراز برای ساختن مدرسه در اختیار ما قرار داد و پس از چند ماه، سه منزل جنب فاطمیه، نزدیک سه راه احمدی در اختیار ما قرار گرفت و به نام مدرسه الامام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، محل تدریس قرار داده شد. طولی نکشید با امداد غیبی حق متعال و نظر خاصه حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - در مقام بنیان و احداث مدرسه الامام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام برآمدیم و مختصری از پیروزی انقلاب گذشت که تمام شد و تاکنون نیز مرکز تدریس علوم دینی قرار گرفته است و شاگردان ممتازی را تربیت نموده است که بحمدالله تعالی، بعضی از آنها در دانشگاه صدوق قم و بعضی از حوزه ها به تدریس کتب ادبیه اشتغال دارند و یکی از آنها، هم اکنون در مدرسه علمیه خان به نام شیخ مصطفی زمانی، به عنوان مدرس رسمی، دروس حوزوی را تار سائل شیخ اعظم، تدریس می کند و چند سال است خود ایشان در بحث خارج فقه این جانب، کاملاً مشغولند.

در غدیر خم سال ۱۳۵۷، این جانب اعلامیه ای دادم که مردم در مسجد حبیب (الشهید) تجمع کرده و سپس به عنوان عرض تبریک و تهنیت به ساحت مقدس امامزاده واجب التعظیم، احمد بن موسی شاهچراغ علیه السلام، راه پیمایی کنیم. البته بعد از اعلام حکومت نظامی از طرف سرلشگر اسفندیاری که فرماندار نظامی شیراز بود، افسری شقی و شریر به نام سرهنگ عطاءالله قاسمی، مداخله کرد و با طلاب درگیر شد. پس از آن با کمک از هوا و زمین با کمک هلیکوپتر و تانک و زره پوش، مردم را محاصره کردند.

در نتیجه این درگیری، سه نفر شهید و چند نفر مجروح شدند و جمعیت را با ضرب و شتم فراوان، مثل ایادی سبا، متفرق کرده و این جانب را هم گرفته و بعد از محاکمه مفصلی در فرمانداری نظامی، به زندان عادل آباد تحویل دادند. دو شبانه روز

ملک حسینی - سیدکرامة الله + ۴۵۹

در بند مجرد و سپس به بند یک که جمعیتی بیش از بیست نفر داشت، منتقل نمودند که این، خود داستان مفصلی دارد. البته همان طوری که در صفحات ابتدایی اشاره نمودم، با فشاری که به وسیله تلگرافات متعدده از ناحیه سران بویر احمدی به تهران و خوزستان و ساواک کهگیلویه و بویر احمد در گچساران و ساواک فارس وارد شده بود، این جانب را پانزدهم محرم الحرام ۱۳۵۷ آزاد کردند.

پس از آزادی، روز سوم با جمعیتی به سوی مدرسه علمیه خان که مدت دو سال و نیم از ما گرفته شده و در اختیار مأمورین طاغوت بود، عزیمت و مأمورین پلیس و سرباز بدون درگیری و مزاحمت، متواری و مدرسه - بحمدالله تعالی - زیر نظر ما قرار گرفت و پس از اسکان طلاب و تصرف مدرس مآلصدر و قسمتی از حجره های کنار آن، به سوی استان کهگیلویه و بویر احمد رهسپار شدم.

از جمله طلاب با فضیلت و ارزشمند که فعلاً یکی از عناصر فعال و دلسوز انقلاب هستند، جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج سید علی اصغر حسینی، امام جمعه مرکز استان می باشند که توانسته است با حسن تدبیر و اخلاص و سخنرانی های جالب و سودمند، جمعیت متدینین و ملتزمین به انقلاب را تشکل بخشند و بحمدالله تعالی، چند سالی است امام جمعه یاسوج بوده و مورد توجه همگان هستند و نیز از فضیلتی حوزة، حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمد علی جعفری هستند که علاوه بر شرکت در بحث خارج فقه، خود مدرسی ارزشمند و سر سخت در قسمت سطوح عالی هستند که بحمدالله تعالی هر دو نفر، دارای مرتبه اجتهاد می باشند.

در یاسوج هم مدرسه ای به نام الامام علی بن موسی الرضا علیه السلام دایر و مرحوم استاد؛ امام راحل مبلغ یک میلیون تومان توسط مرحوم آیه الله سید صادق لواسانی به عنوان کمک به ساختمان مدرسه علمیه یاسوج، اعطا فرمودند و مدتی است بحمدالله تعالی و با عنایات حضرت ولی عصر - ارواحنا لتراب مقدمه الفدا - بیش از نود نفر از طلاب

ذکور اشتغال به تحصیل داشته و با ارتباط کامل با شورای مدیریت، برنامه‌ها و نظام مقرر، اجرا می‌گردد. در سفر پربرکت رهبر معظم انقلاب، فاطمیه‌ای تأسیس گردیده که فعلاً بیش از نود نفر از خواهران به تحصیل علوم دینی اشتغال یافته‌اند. امید آن که برای آتیه، سرمایه بزرگی برای جامعه باشند.

فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی و اجتماعی

الف) قبل از پیروزی انقلاب اسلامی

۱- به مجرد قیام استاد اعظم در جریان انجمن‌های ایالتی و ولایتی در سال ۱۳۴۱ با عده‌ای از اهل علم، اعلام موافقت و هماهنگی نموده و حتی عده‌ای از اهل منبر را تحریص بر موافقت و تلگراف به قائد اعظم و سه نفر دیگر از علمای تهران و قم نمودیم.

۲- از همه مهم‌تر آن‌که با زمزمه تبعید مرحوم امام در ماه رمضان ۱۳۴۱ به یکی از سه شهر ترکیه غائله‌ای که علل و عوامل متعددی داشت و هسته مرکزی آن در منطقه بوییر احمد بود، به فعالیت پرداخت و کشش و استمرار این غائله که در رأس آن، عبدالله خان ضرغامپور بوییر احمدی و ناصر خان طاهری بوییر احمدی بود - که اولی از اخلاص‌مندان والد ماجد و دومی از سران منطقه بود - و تا حدودی این چنین، به گرفتاری و ناراحتی دولت طاغوت دامن می‌زد و کم‌تر می‌توانستند ضربات مهلکه بر ارکان روحانیت وارد بیاورند. بر این اساس، با ایادی روحانی و غیر روحانی ارتباطات دائمه داشتیم و اعلامیه استاد اعظم که مصدر به این جمله از فرمایشات رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اعزوا ثورتوا ابناءکم مجدا» بود، به واسطه یکی از طلاب به نام آقای سید حمدالله حسینی، ارسال شد که با خواندن آن و تشریح مقاصد حادثه ناگواری را برای سربازان کردی که زیر نظر افسرانی، مأمور سرکوبی غائله بودند، پدید آورد که خود داستان مفصلی دارد.

نزدیک سال تحویل ۱۳۴۲ از شیراز به سوی قم حرکت نمودم. ما را از راه ساوه به تهران بردند. کنار شمس العماره پیاده شدم و بلافاصله از شرکت ترانسپورت بلیط گرفته راهی قم شدم. پنجشنبه بعد از ظهر بود که نرسیده به قم، سال تحویل شد. شب جمعه مصادف با بیست و پنجم شوال، شهادت حضرت امام صادق علیه السلام بود. منزل یکی از رفقا بیتوته کردم. فردای روز شهادت در منزل استاد و مدرسه حجتیه و مسجد امام حسن عسکری، مجلس روضه دایر بود و تعداد بسیاری از زنجیرهای طاغوت به منظور زد و خورد و به همزدن مجالس، به قم آمده و چون در سه مجلس پراکنده بودند، تشنج و زد و خوردی انجام نگرفت. عصر آن روز، از طرف مرحوم آیه الله گلپایگانی در مدرسه فیضیه مجلس دایر گردید. گرچه آقایان ریش سفیدان دیگر با انعقاد جلسه در مدرسه فیضیه توافق نداشتند.

این جانب بعد از صرف نهار در منزل آقای محجوب جهرمی، به سوی مدرسه فیضیه عازم شدم. جمعیت روحانیون بیش از حد معمول و متعارف بود. ما با مرحوم ربّانی شیرازی با فاصله ای از حوض مدرسه، ایستاده و با هم صحبت می کردیم. آقای آل طه منبر رفت. فقط در خلال سخنرانی ایشان، یکی از رنجرهای طاغوت، طلب صلوات کرد. منبر ایشان پایان یافت و مرحوم شیخ مرتضی انصاری؛ واعظ قم به منبر رفت. طولی نکشید یکی از همان رنجرها طلب صلوات کرد. منبری گفت: مستمع باید به حرف منبری گوش بدهد؛ اگر طلب صلوات کرد، صلوات بفرستد. از ناحیه مأمورین طاغوت چند بار صلوات فرستادند. انصاری چند جمله ای روضه خواند و از منبر به زیر آمد. یکی از رنجرها بر منبر قرار گرفت و با صدایی خشن گفت: برای خاندان سلطنت صلوات بفرستید. بار دیگر گفت: برای روح رضاشاه کبیر صلوات بفرستید و به زیر آمد و زد و خورد را آغاز کردند. لباس شخصی ها همان مرحله اول بدون درگیری فرار را بر قرار اختیار کردند. روحانیین هم صدی نود و پنج با شتاب فیضیه را پشت سر نهادند. رنجرها به وسیله میله های آهنی کوتاه و چوب هایی که در

دست داشتند، به جان عمامه به سرها افتادند. یکی از آنها به سوی این جانب حمله ور شد و با بوکس رینگ، ضربه‌ای محکم بر صورت این جانب نواخت که چند دندان طرف چپ فک را مجروح و سه رشته خون فواره وار بر زمین می ریخت. متقابلاً این جانب ضربه‌ای بر مهاجم وارد نموده که چهار یا پنج نفر دیگر مرا محصور، بدون وقفه با مشت و چوب بر سر و پهلو و گردن و پشت می زدند. مرا کهف و پناهی جز خداوند و حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - متصوّر نبود. ناگهان فردی از همان طفای که از نظر لباس و قیافه ممتاز بود با لهجه آمرانه داد زد، سید را نزنید! جلو آمد و عمامه و گونه راست مرا بوسید و گفت بفرمایید و تا دالان مدرسه فیضیه ما را بدرقه نمود. مستقیماً به مدرسه حجّیه رفتم و خون مرتباً بر زمین می ریخت. به ناچار با بستن دستمال، نماز مغرب و عشا را خواندم و با دار و تا مدتی از شب، دو رشته آن قطع و از یک رشته تا صبح، آرام آرام خون بیرون می آمد.

بعد از صبحانه به سوی منزل استاد حرکت کردم. از صحنه‌های فراموش نشدنی، آن‌که امام علیه السلام نشسته بودند و فقط آقای پسندیده؛ برادر ایشان و آقای سید محمد حسین تهرانی لاله‌زاری در خدمت ایشان بودند. با دیدار لبّاده خونین، گفتند شما هم ضربه خورده‌اید؟ شما میهمان هستید! گفتم مهم نیست. ضربه خورده زیاد بودند «و البلاء اذا عمّت طابت»، در این اثنا، یکی از رفقا آمد و گفت آقای شیخ محمد آیه‌اللّهی و آقای محبوب جهرمی هر دو ضربه خورده و بسیار ناراحت هستند. با اصرار از خدمت آقا اذن گرفتم و به سراغ آنان رفتم.

۳- در بازگشت به شیراز، حادثه‌ای بعد از حادثه اتفاق افتاد که موجبات ناراحتی را برای این جانب فراهم آورد و در عین حال، روحیه قوی و با صلابت و ایستادگی داشتم تا این‌که دو روز پیش از پانزده خرداد، باکشته شدن عبدالله ضرغامپور به وجه ناجوانمردانه و سرکوبی غائله و با پانزده خرداد، امام به زندان قصر تحویل شد. این جانب روز شانزده خرداد در مردشت محصور و آن شب، تعدادی سرباز کرد به

ملک حسینی - سید کرامة الله + ۴۶۳

مدرسه خان اعزام و به ایشان دستور داده شده بود ملک حسینی را مشخص و کلکش را بکنید. ما در مرودشت تحت فشار قرار گرفتیم و پس از دو شب، بعد از نیمه شب به سوی زرقان حرکت کردم که تا سحرگاه بیست و هشتم صفر از آن جا به سوی تهران عزیمت نمودم. متواری شدن ما نزدیک نُه ماه به طول انجامید که قسمتی از آن را در قم و قسمتی را در تهران و نزدیک یک ماه در مشهد مقدس بودم.

۴- بعد از بازگشت به شیراز، در عین اشتغال به تدریس، در بسیج و اعزام طلاب به قراء و شهرستان های مختلف در استان فارس و کهگیلویه و بویر احمد، به منظور ارشاد و هدایت امت و روشن ساختن اذهان مردم و سوق آنها به سوی اهداف عالیه مترتبه بر مبارزه روحانیت، مشقت های بسیار متحمل شدم و سال به سال نظر مرحمت امام زمان (عج) بیشتر و عنایت و محبت و اخلاص مردم، عمیق تر و خشونت و سرسختی عمال طاغوتی، وحشت زاتر می گردید.

۵- بیش از هفده بار به ساواک و شهربانی فارس احضار و بازجویی های مفصل از این جانب به عمل آمد. و با شمول لطف خداوندی، بر ارکان اعتقاد و صلابت اراده، رخنه و ثلمه ای وارد که نمی آید، بلکه ورزیده تر و قوی تر به فعالیت تبلیغاتی ادامه می دادم. مشاهده جلد دوم پرونده ساواک این جانب، کاملاً از این جریان حکایت دارد.

۶- بارهبر نهضت اسلامی چه در ایران و چه در عراق، ارتباط دایر بود و مخصوصاً در سال ۱۳۴۶ که بعد از زیارت بیت الله الحرام و انجام مناسک مقرر به سوریه عزیمت و سپس به عراق مشرف شدم و خدمت ایشان در حرم مطهر حضرت ابی الفضل العباس علیه السلام رسیدم که شیخ صالح آقای عبدالعلی قرهی ملازم ایشان بود. چهاردهم محرم ۱۳۴۶ به نجف مشرف شدم و در هر دوره خدمت ایشان می رسیدم و از دیدارشان مستفیض و برخوردار می گشتم. بعداً هم به صورت مکاتبه ای ارتباط دایر و تعدادی از نامه های ایشان از منزل و از حجره تدریس بنده در

مدرسه علمیه خان، به وسیله ساواک اخذ و بعضی از آنها هم اکنون موجود است. با بعضی از مبارزان از قبیل مرحوم ربانی و آقای حاج شیخ محمدعلی شرعی - حفظه الله تعالی - ارتباطات دایر بوده است.

۷- از انواع و روش های مبارزاتی مثبت و منفی فرهنگی و سیاسی، مهم ترین روش مبارزاتی راکه تشخیص دادم، ارشاد و روشن ساختن اذهان مردم، چه در شیراز و مناطق اطراف از قبیل بلوک قره باغ و کوار و زرقان و مرودشت و رامجرد و بیضاء و نواحی دیگر از فارس و مناطق مختلفه استان کهگیلویه و بویر احمد بود. بر این اساس، طلاب و فضلا حوزه با نهایت اخلاص به سوی دهات و شهرستان ها اعزام می شدند و مردم هم با شور و ایمان و حسن استقبال، برخورد می کردند و بالنتیجه مساجد زیادی احداث و در بعضی جاها، علاوه بر مسجد، حسینیه و درمانگاه هم تأسیس می شد و همین خود سبب رشد فکری و هدایت مردمی و آشنایی با مسائل شرعی می گردید که در سال ۱۳۵۷، هنگام جهش و جوشش انقلاب، ثمرات آن محسوس و ملموس بود.

بدیهی است در این صحنه ها، درگیری ها و معارضاتی بین تشکیلات ما و طاغوتیان به وقوع می پیوست و سپاه ترویج و سپاه دانش و بهداشت، مزاحماتی را برای طلاب فراهم می آوردند که چاره ای جز مقاومت و تحمل و استمرار حرکت دینی برای ما نبود و در بسیاری از موارد هم لطف و رحمت و امداد غیبی پروردگار، شامل حالمان می شد.

۸- تهدید و دستگیری از سوی دستگاه امنیتی رژیم شاه، احضار به محاکم امنیتی متعدد و تهدید بسیار و اخذ تعهد متعدد از ناحیه دستگاه امنیتی انجام می گرفت لکن بلااثر بود.

۹- بازداشت، زندان، تبعید و ممنوعیت سخنرانی، از دیگر ثمران مبارزه علیه رژیم طاغوت بود. دو سال قبل از پیروزی از منطقه ای به نام دیل این جانب را بعد از نیمه

ملک حسینی - سید کرامة الله + ۴۶۵

شب دستگیر و به سوی پاسگاه آرو از توابع گچساران حرکت کردند و با دستور ژاندارمری کل کشور و رئیس ساواک کهگیلویه و بویر احمد؛ سرهنگ رحمانی و سرتیپ خسروی؛ رئیس ساواک خوزستان از راه گچساران، ما را اخراج نمودند.

چند ماه قبل از پیروزی، سرلشگر اسفندیاری؛ فرماندار نظامی شیراز، حکومت نظامی اعلام کرد و این جانب برای انعقاد جلسه در روز غدیر خم در مسجد حبیب؛ محل اقامه نماز جماعت این جانب، اعلامیه‌ای صادر و مجلس با جمعیت بسیاری که از نواحی مختلف شیراز و نواحی اطراف شرکت نموده بودند، منعقد شد. در اثنای سخنرانی خطیب، افسری شقی به نام سرهنگ عطاءالله قاسمی با طلاب درگیر شد و طولی نکشید، هلیکوپتر نظامی از بالا و سربازها از زمین، محدوده را تیرباران نمودند و بالمآل، سه نفر شهید و تعدادی زخمی شدند و این جانب به عنوان مسبب و دعوت کننده، دستگیر و به شهربانی و پس از آن به فرمانداری نظامی تحویل شدم و پس از یک روز، محاکمه و به زندان عادل آباد، بند مجرد تحویل گردیدم.

چند روز بعد ما را به بند یک منتقل ساختند که بیش از بیست نفر در آن جا بودند و آقای مهندس طاهری که عضو سرشناس بند یک بود، یکایک افراد را به این جانب معرفی نمودند. از جمله آنان، جعفرزاده و شفیع‌زاده فلاورجانی بودند که اساساً قاتل مرحوم آقای شمس‌آبادی اصفهانی بودند. تاسوعا و عاشورا دوباره این جانب را به بند مجرد بردند و بعد از عاشورا به بند یک منتقل نمودند و بر اثر فشار و تهدید اهالی بویر احمد و تلگرافات به تهران و شیراز و مناطق دیگر، به ناچار این جانب را پانزدهم محرم الحرام آزاد ساختند. به صورت متکرر از سخنرانی ممنوع شده‌ام، لکن دو بار آن در پرونده منعکس گردیده است، یکی در تاریخ ۱۳۴۲/۳/۱۶ و دیگری در تاریخ ۱۳۴۲/۷/۳ بود که دستور دستگیری به علت ممنوع المنبر بودن داده شده بود. در مرحله‌ای هم طبق نوشته ساواک، از رفتن به منبر در مردشت، دستور منع صادر شده بود.

۱۰- اساساً به شهادت پرونده این جانب و پرونده های سایر علما، با دید انصاف حوزه ما؛ یعنی مدرسه علمیه خان، مقرر تدریس این جانب، مرکز مبارزه بر ضد حاکمیت طاغوت بود و شاید هفته ای نبود که اضطراب و درگیری با آقایان طلاب حوزه، چه در شیراز و چه در نواحی آن، انجام نگیرد. بر این مبنا، از تهران به ساواک دستور داده شده بود که مدرسه علمیه خان را از ما بگیرند و آقای دکتر سید حسین نصر؛ رئیس دفتر زن طاغوت در مدرس ملاحظه را برای دانشجویان دانشگاه ها فلسفه اسلامی تدریس کند و این امریه پس از سال ها به وسیله نصر اصفهانی (بعداً وزیر کشور شد)، استاندار شقی فارس، اجرا و پس از مقاومت پنجاه و دو روزه، با خفت و سایل و کتاب های ما و حدود صد و پنجاه طلبه را بیرون ریخته و مدرسه را خالی نمودند.

۱۱- یکی از خاطرات فراموش نشدنی و مهم از دوران قیام حماسه ساز ملت مسلمان ایران تا انقلاب اسلامی، دستگیری این جانب به وسیله سروان خدیویان؛ فرمانده گروهان ژاندارمری دهدشت در منطقه دیل گچساران و حرکت دادن ما در نیمه شب به پاسگاه آرو بود. در این شب، پس از چند ساعت بازداشت، ما را به وسیله مأمورین به سوی گچساران حرکت دادند و از استان اخراج کردند که انصافاً یکی از عوامل نفرت انگیز ملت با شرافت کهگیلویه و بویر احمد نسبت به طاغوتیان بود و خاطرات بسیار دیگر.

یکی دیگر از خاطرات فراموش نشدنی، آمدن عده ای از امرای طاغوت از طرف ارتشبد از هاری به شیراز و درخواست ملاقات با این جانب بود که در نهایت خشونت به آنها گفتم به مدرسه امیرالمؤمنین علی علیه السلام مراجعه و با طلاب گفت و گو کنید! به ناچار مأمورین مخدولین به مدرسه رفته و گفتند خواسته شما، چیست؟

طلاب، در پاسخ آنها گفتند: خواسته ما، خواسته ملت با شرافت ما و خواسته ملت با شرافت ایران، بیرون رفتن شاه از مملکت و حاکمیت قرآن و سیره ائمه طاهرين علیهم السلام است.

ب) بعد از پیروزی انقلاب اسلامی

قبل از پیروزی انقلاب، به مجرد آزادی از زندان عادل آباد شیراز و یکی دو روز دیدار با مردم با غیرت که قبلاً اشاره شد، با عده کثیری برای اخراج مأمورین طاغوت، به سوی مدرسه علمیه خان حرکت کردیم. مأمورین همه فراری و مدرسه را پس از دو سال و چند ماه به تصرف در آوردیم و طلاب را در مدرسه مستقر و به سوی یاسوج، مرکز استان کهگیلویه و بویر احمد، عزیمت کردم و بلامهله تظاهراتی دایر کرده و شهربانی را اسقاط و به ژاندارمری دستور دادم حق ندارند سرود شاهنشاهی را بخوانند. طولی نکشید پس از آن که بر اوضاع مرکز استان مسلط شدم، تلگراف خصوصی امام علیه السلام به نام این جانب واصل شد که در قم، شیراز و یاسوج پخش شد. با امداد غیبی حق متعال و عنایات خاصه حضرت قیم الزمان (عج)، طولی نکشید، امام روز دوازدهم بهمن به ایران وارد شدند و روز بیست و دوم بهمن ۱۳۵۷ پیروزی انقلاب اسلامی، اعلام شد. با قاطبه ملت ایران با شور و عشق و ایمان و اخلاص و قدرت و اعلام هماهنگی، سیل تلگرافات به عنوان تبریک پیروزی انقلاب به نحو بی سابقه‌ای به سوی رهبر کبیر و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، سرازیر شد.

فعالیت های مهم سیاسی و اجتماعی

استان کهگیلویه و بویر احمد، محیطی فوق‌العاده حساس است. بر این اساس، امام راحل تلفنی از پاریس به این جانب فرمودند و خواستند که عشایر بویر احمد و مطلق عشایر، نسبت به جمهوری اسلامی مورد نظرشان هم‌آهنگی و وفاداری ابراز کنند. انصافاً این منظور انجام شد و قاطبه ملت با حفظ آرامش و امنیت منطقه، اخلاص و ایمان و اعتقاد خود را به اسلام و جمهوری اسلامی بارز و ظاهر ساختند و آنچه که فوق‌العاده محط نظر بود، این بود که با قدرت نگذاشتیم منطقه، مرکز تاخت و تاز و

تضارب آرای احزاب و گروهک‌ها و معاندین دین قرار گیرد و اگر هم معدودی منحرف‌الفکر از کمونیست و غیره از نواحی دیگر کشور در این سامان پیدا شدند، باحسن تدبیر و اعمال قدرت، اخراج و زمینه را برای تشکل مخربین و عناصر خائنین به وطن و فاقد اعتقاد صحیح، زیر و زبر ساختیم. الحق استان ما با اقتضائات خاصه‌ای که داشته، سالم‌ترین و وفادارترین منطقه کشور بوده است. خود این جانب و روحانیین استان با ارتباطات گرم با مردم و اقشار مختلفه اداری و انعقاد مجالس سخنرانی در موضوعات مختلف، ملت را امیدوار و مؤمن به انقلاب ساخته و شاهد شرکت عظیم و مهیج آنها در تظاهرات و انتخابات ریاست جمهوری و خبرگان قانون اساسی و غیر این‌ها بوده‌ایم.

مناصب و مسئولیت‌های مهم در جمهوری اسلامی

- ۱- با صدور حکم امام و دادن اختیارات تامه و تأکید بر تأسیس دادگاه انقلاب در استان، بلافاصله دادگاه تأسیس و شروع به کار کرد. مبنای ما بر اعمال رأفت و رحمت انسانی و اسلامی بود. البته احیاناً فرد متجاسر و خیره‌سری پیدا می‌شد که با قاطعیت و بدون مجاهله با او برخورد می‌شد.
- ۲- چند سال در رأس ستاد پشتیبانی جنگ در استان در خدمت نظام جمهوری اسلامی بودم که همین امر، مایه تشویق و ترغیب مردم در عزیمت به جبهه و شدت برخورد در معارک مختلفه بوده است.
- ۳- با اصرار و الحاح خانواده‌های شهدا و اقشار مختلفه، مخصوصاً روحانیان منطقه و جامعه مدرسین قم در دوره دوم، سوم و چهارم نماینده مجلس خبرگان رهبری بوده‌ام.
- ۴- بعد از ارتحال استاد اعظم و رهبری آیه‌الله خامنه‌ای - حفظه‌الله تعالی - به عنوان نماینده ولی فقیه در استان، به انجام وظیفه مشغولم.
- ۵- قبلاً شرح داده شد که اساساً اشتغال این جانب، تدریس فقه و اصول و تربیت طلاب و فضایی است که در رشته قضایی و ارشاد و هدایت مردم مشغول می‌باشند.

خاطرات مهم بعد از انقلاب اسلامی

صحنه های زندگی همه پر از خاطرات است. البته بعضی از آنها را که بعد از انقلاب ناظر بوده ام، تذکر می دهم. ۱- قبل از فتح خرمشهر، همراه با بیست و نه نفر از طلاب و فضایی حوزه، به آبادان رفتیم و در ساختمان بی در و پنجره ای ساکن شدیم. پس از آن که در مقر شهید مصباحی متمرکز شدیم، طلاب به وسیله سازمان تبلیغات به شهر و منطقه خسروآباد و اروندکنار و کوت شیخ و کلانتری ها و بیمارستان شهید بهشتی و طالقانی و شهرداری خرمشهر پخش شده و به وظایف محوله عامل بودند. خودم با دو نفر از آقایان طلاب هم مشغول سرکشی و دیدار از مناطق مختلفه مهرزی، منصورون و دارخوین که نظامیان پر قدرت و با شهامت ما در آن جا مستقر بودند، شدیم. یک روز بعد از دیدار از کوت شیخ و مشاهده سنگرهای انفرادی که عده ای از لبنانی های شیعه در آن جا به فعالیت نظامی برای کمک به نیروی رزمی ایران آمده بودند، به سوی مهرزی حرکت کردیم. نزدیک آن جا ناگهان خمپاره ای که به سوی ماشین ما آمد، اما بدون این که با آن تماس پیدا کند، از بالای ما گذشت و در نزدیکی ما منفجر شد که با امداد غیبی الهی به سلامت حال به مقر ژاندارمری مهرزی که در رأس آنها افسری با نشاط و شوخ طبع که از اهالی فسا بود، رسیدیم و برای آنها پس از معانقه و مصافحه، سخنرانی کردیم.

۲- از جمله خاطرات فراموش نشدنی این که با عده ای به منظور شرکت در جلسه ای که برای دو شهید از شهدای سادات در منطقه جوکان منعقد شده بود، عزیمت نمودیم. قسمتی از جاده کوهستانی بود، به ناچار بر قاطری سوار و بعد از وصول به ارتفاع، مسیر انخفازی را طی کردیم و بعد از گذشت ساعتی، پیش از ظهر در مجلس با شکوه بزرگداشت دو شهید سخنرانی کردم. بعد از نماز و صرف غذا، راه کوهستانی را سوار بر قاطر طی کرده و در ماشین نشسته، راهی را طی نمودیم که

ایلات کنار جاده چادر زده بودند، عکس های شهدا با قیافه های تابناک و دلنشین و مهیج، نظرها را به خود جلب می نمود و هر انسان با وجدان و شرافتمندی را وادار می کرد که در چادری بعد از چادری وارد شده و بعد از تحیت و درود به بازماندگان شهدا، برای ارواح مقدسه آنها فاتحه و سوره قرآنی تقدیم نماید.

۳- از مهم ترین خاطره دوران انقلاب، دیدار زن و مرد و جوان و پیری که در بسیج و اعزام جوان ها به جبهه، بدون مضایقه و با شور و عشق و اخلاص و ایمان در بدرقه شان با قیافه هایی که نمایش گر نهایت خلوص و ابراز ارادت به ائمه علیهم السلام بود، شرکت می نمودند. مخصوصاً دهاتی هایی که بر سرشان نان می آوردند و می گفتند رزمندگان نوش جان کنند و برای نگهداری دین و مملکت، بجنگند. حتی افراد فقیر هم از دادن بز یا بزغاله ای که داشتند، مضایقه نمی کردند. این گونه ایثار و اخلاص و گذشت های منبعث از اعتقاد و اخلاص بود که عظمت و کیان انقلاب و شرف نوامیس را حفظ کرد و نگذاشت یک وجب از خاک این مملکت را غارتگران عراقی که مورد مساعدت و حمایت آمریکا و قدرت های اروپایی و شوروی و نفرت و آحاد عرب و عجم سنی بود، تصاحب کند و هیازت نماید.

۴- نقش حضور و خاطرات از دوران دفاع مقدس، قبلاً گفته شد که این جانب در رأس ستاد پشتیبانی جنگ بودم و مقامات بالا از رئیس جمهور (مقام معظم رهبری فعلی) و فرمانده سپاه و نظار صحنه محاربه در جبهه های مختلف از غرب تا جنوب، متوجه و واقف بودند که رزمندگان کهگیلویه و بویر احمد، قوی ترین و نیرومندترین جهادگران جبهه بوده و خطرناک ترین و موحش ترین سنگرها را این ها در هم می شکستند. مخصوصاً خاطره جنگ ایران با عراقی هایی که در صحنه بازی دراز، ارتفاعات را تماماً تحت قدرت خود درآورده و با سلاح های مدرن و مجهزی که داشتند، فراموش نشدنی است. دلاوران منطقه سفید از بویر احمد که دو نفر از طلاب حوزه علمیه مدرسه خان شیراز به نام های سید امان الله رحیمی که خود سربازی کرده

ملک حسینی - سید کرامة الله + ۴۷۱

و قوت و ورزیدگی خاصی داشت و سید محمد حسین موسوی در رأس آنها قرار گرفته بودند، چنان یورش و هجومی قهرمانانه کردند که تمامی آن ارتفاعات را از عراقی‌ها گرفته و با وارد ساختن تلفات زیادی، غنائم بسیاری از سلاح و مهمات و البسه از آنها استنقاذ کردند.

نمایندگی مجلس خبرگان رهبری

الف) حوزه انتخابیه و دوره‌های مجلس

این جانب از خود کهگیلویه و بویر احمد در دوره اول مجلس خبرگان بر اثر کثرت اشتغال و گرفتاری شرکت نمودم، اما با اصرار خانواده‌های شهدا و روحانیان منطقه و جامعه مدرسین قم در دوره دوم، سوم و چهارم که فعلاً استمرار دارد، شرکت نمودم.

ب) مسائل مربوطه به انتخابات داخلی مجلس (هیأت رئیسه، منشی‌ها، کمیسیون‌ها)

بر اثر بعد مسافت و کثرت اشتغال در درس و بحث در شیراز و کهگیلویه و بویر احمد و اهتمام به رفع گرفتاری مردم به قدر امکان، در هیچ‌یک از عناوین یاد شده نمی‌توانستم شرکت نمایم.

ج) مهم‌ترین واقعه و امر سرنوشت‌ساز در مجلس خبرگان رهبری

بعد از واقعه دردناک ارتحال امام، انتخاب مقام معظم رهبری - حفظه الله تعالی - بود که در دوره اول اتفاق افتاد و در دوره دوم، سوم و چهارم که این جانب یکی از اعضای آن بوده و هستم، قسمت عمده اوقات، صرف اصلاح آیین‌نامه‌های داخلی از سوی کمیسیون تدوین و بررسی قانون انتخابات و آیین‌نامه داخلی می‌گردد.
والسلام.





بیرنجی
محمد
بیرنجی

- نام: حسن
- شهرت: ممدوحی
- نام پدر: محمد حسین
- زادگاه: کرمانشاه
- سال تولد: ۱۳۱۸
- مسئولیت: نماینده دوره چهارم مجلس خبرگان رهبری.



تولد و وضعیت زندگی

این جانب حسن ممدوحی، فرزند حاج محمد حسین ممدوحی و متولد سال ۱۳۱۸ در شهر کرمانشاه می‌باشم و در محیط خانوادگی بسیار گرم و صمیمی و رعایت کامل آداب مذهبی، ایام نوجوانی را طی کردم. پدرم تاجر و دارای تحصیلات حوزوی تا رسائل و مکاسب بود و اوقاتی که در منزل بود، غالباً مطالعه می‌کرد و دارای چندین تألیف بود که بعضی از آنها البرزخ و المعاد؛ الدر و العقیق به چاپ رسیده است. منزل ما مخصوصاً در روزهای جمعه، مجمع علمای بلند پایه شهر بود و محفل انس با خدا و همراه با بحث‌های علمی و گفت‌وگوهای اخلاقی و مفید طی می‌شد و جناب والدم در ایام زندگیش، پیوسته انیس و همدل و مشاور علما بود و از خدمات فراوان نسبت به آن اعظام، هرگز دریغ نمی‌کرد و در ساختن مدرسه آیه‌الله بروجردی در کرمانشاه، عضوی مؤثر، بلکه مؤسس بود و در حفظ حریم روحانیت و رعایت و صیانت از شئون عالیه آنان، سخت متعصب بود. ایشان در ایام عمر پربرکشان، غالباً نماینده مراجع بزرگ زمان، همانند آیه‌الله نائینی و آیه‌الله سیدابوالحسن اصفهانی، در شهر بودند.

دوران تحصیل

تمامی ایام جوانی و زندگی خود را وقف درس کردم و در تمام آن دوران، به یک

سفر تفریحی، بلکه غیر ضروری قدم بر نداشتم. تعطیلی در ایام تحصیلی من، معنی نداشت، بلکه برنامه‌های درسی من در ایام تعطیل، متراکم‌تر بود. پیوسته از دوره و بازبینی دروس گذشته غافل نبودم و پس از رسیدن به تحصیلات عالی، همراه با تحصیل، به تألیف و تحشیه کتاب‌های مورد مطالعه پرداختم و تدریس، شغل همیشگی من بود. همراه با تحصیل و تدریس، در ایام متناسب نیز از تبلیغ دریغ نمی‌نمودم.

علوم جدید

در علوم جدید نیز به صورت آزاد در خدمت اساتید فرهنگی و دانشگاهی، تلمذ داشته و با علاقه فراوان، قسمتی از ریاضیات و فیزیک و شیمی را فرا گرفتم. به فلسفه غرب و روان‌شناسی جدید و حقوق نیز بی‌علاقه نبوده و در کنار سایر مباحث حوزوی، در حد لزوم به فراگیری آنها مشغول شدم.

علوم حوزوی

تمام علوم حوزوی؛ اعم از ادبیات، علوم بلاغی، کلام، اصول، فقه، تفسیر، فلسفه، عرفان و حدیث را نزد اساتید فرا گرفتم. گذشته از فراگیری، در غالب این رشته‌ها به تدریس پرداخته و از مقدمات تا تمامی کفایتین و از کتب فقهی، شرح لمعه و مکاسب را درس گفته‌ام و مدتی به تدریس خارج فقه (کتاب الصوم و کتاب الطهاره) اشتغال داشتم که به توصیه بعضی از اساتید، به تدریس فلسفه روی آوردم؛ زیرا در حوزه، فن فلسفه به توجّه بیشتری به جهت ضرورت زمان نیاز داشت. از این رو، در کنار مباحث فقهی و اصولی، در فنون فلسفی تمرکز بیشتری پیدا کردم و تمامی متون فلسفی از نهایت الحکمه، شرح منظومه سبزواری، شرح اشارات و اسفار را تدریس نمودم و نیز پس از فراگیری متون عرفان نظری، به تدریس آنها پرداختم؛ از قبیل تمهید القواعد،

ممدوحی - حسن + ۴۷۷

فصوص الحکمه، مصباح الانس، رساله توحیدیه، رساله الولاية علامه طباطبایی و رساله مصباح الهدایه حضرت امام خمینی را به بحث گذاردم. پس از آن، به روایات اهل البیت روی آورده و به توحید صدوق (ج ۱)، وافی فیض، کتاب الحجة اصول کافی و بعضی از مجلدات بحار الانوار (ج ۱ و ۳) مراجعه کرده و آنها را مورد تدریس قرار داده‌ام که هم اکنون نیز مباحث عقلانی و اعتقادی را با تمسک به احادیث منقوله از حضرات معصومین - علیهم آلاف التحية و الثناء - که آن حضرات علیهم السلام بر مستوای فراز کرسی استدلال و اثبات عقلی معارف پرداخته‌اند، تبرک جستته و به راستی موجب اطمینان فوق العاده قلبی ما گردید.

محل تحصیل و وضعیت تحصیل

تحصیلات این جانب در حوزه علمیه قم بود که متأسفانه دروس سطح مبتلای به تعطیلی‌های فراوان حوزه علمیه، به جهت ایام انقلاب در دوران طاغوت گردید و موجب آمد در ایام تحصیل، دوران سختی را بگذرانیم و با دغدغه خاطر، آن دوران شیرین تحصیل را همراه اضطراب و تلخی‌های نگران‌کننده‌ای طی کردیم و اگرچه تلاش کردیم که دروس را به طور فردی پی‌گیر باشیم.

حوزه و اساتید بزرگ

در آن ایام، اساتید بسیار بزرگ و هر یک در رشته‌ای، بس دقیق و ماهر به پرورش شاگردان همت می‌گماشتند و سقف علمی آن زمان در حد علامه طباطبایی، حضرت امام خمینی و آیه‌الله بروجردی و مرحوم محقق سید محمد داماد و نظایر آنها بود و از نظر درجات علمی، زمینه برای رشد علم و تخصص همه فنون الهی بسیار فراهم بود. و به راستی، حوزه علمیه قم در آن ایام، طلایی‌ترین عصرها را از نظر شخصیت‌های علمی طی کرد و حریم نورانی آن بزرگواران، آن‌چنان بود که طلاب را به فراگیری هر

چه بیش تر علوم دینی تشویق می‌کرد و دغدغه‌های عارضه آن روزها را جبران می‌نمود و با تمام تفرقه خاطر قبل از پیروزی انقلاب، حوزه علمیه قم به کار تحقیق و تحصیل خود ادامه می‌داد و پیوسته اساتید به طلاب دلگرمی می‌دادند و تحریر به تحصیل می‌نمودند و در پس تراکم ابرهای ظلم و جور و فساد دستگاه جبار و آینده مبهم، از تلاش و کوشش حوزویان و عمل به وظایف کاسته نمی‌شد و همچنان در سنگر علم و مبارزه، مستقر و مقاوم بودند.

اساتید

سطح را در خدمت اساتید معروف، مرحوم آیه‌الله ستوده و آیه‌الله مشکینی و آیه‌الله سلطانی گذراندم و درس خارج فقه را در محضر آیه‌الله العظمی گلپایگانی به مدت پانزده سال، تمام کتاب طهارة - از اول تا آخر - و سپس تمام کتاب حج - از اول تا آخر - و تمامی کتاب قضاء و شهادت - جز کمی به آخر مانده از کتاب شهادت - و قسمت مهمی از مباحث بیع را بحمدالله گذراندم و توانستیم وظایف عملیه خود را از ادله استخراج کنیم تا در بسیاری از مسائل، نیاز به تقلید نداشته باشیم.

قسمتی از کتاب صلاة را در خدمت آیه‌الله سید محمد داماد رحمته الله گذراندم که متأسفانه در بین همان مباحث، مبتلای به کسالتی شدن که منجر به رحلتشان گردید و آن درس پر برکت تعطیل شد.

تقریباً یک دوره کامل خارج اصول را در خدمت آیه‌الله حاج شیخ هاشم آملی، گذراندم و ایشان از شاگردان مرحوم آیه‌الله آقا ضیاء عراقی بوده و آن چنان به مبانی استاد مسلط بود که گویی درس را از خود مرحوم آیه‌الله عراقی تلقی می‌کنیم. مرحوم آقا ضیاء هم به کلمات مرحوم آیه‌الله نائینی ناظر بود که غالب نظرات مرحوم آیه‌الله نائینی، مطرح و نقد و بررسی می‌شد و کلمات و آراء مرحوم آیه‌الله کمپانی اصفهانی را با هم بحث‌هایم مباحثه و مورد لحاظ می‌داشتیم. تهذیب الاصول مرحوم آیه‌الله

ممدوحی - حسن + ۴۷۹

خمینی را که به کلمات آیات نائینی، آقا ضیاء، آقا شیخ محمد حسین اصفهانی، آیه الله بروجردی و آیه الله حائری یزدی، ناظر و به جرح و تعدیل قابل ملاحظه می پردازد، مباحثه می کردیم. البته در مباحث اصولی نیز خود دارای نظر و رأی بودیم؛ الحمدلله رب العالمین.

و اما مباحث فلسفی اسفار را خدمت حضرت آیه الله علامه طباطبایی شروع کردیم که ایشان به جهت کثرت مشغله به تألیف المیزان و کهولت سن، درس اسفار را تعطیل کردند. پس از آن ما درس را در خدمت آیه الله جوادی آملی و آیه الله حسن زاده ادامه دادیم تا دوره درسی اسفار تمام شد.

شکل گیری علمی

همراه با گروهی از طلاب علوم دینی با حضرت آیه الله علامه طباطبایی درسی خصوصی داشتیم. مدت ده سال، هر هفته چهار یا پنج جلسه در منزل آن مرد بزرگ حضور می یافتیم که استفاده علمی در همان جلسات، موجب شکل گیری نظام علمی و تحصیلی این حقیر شد. همچنین با مرحوم آیه الله حاج شیخ عباس تهرانی و حضرت آیه الله خوشوقت در مسائل اخلاقی و تربیتی محشور بوده ایم که به راستی، کلماتی که از جان نورانی آن بزرگواران برمی خواست، موجب انقلاب روحی و دلگرمی به تحصیل و تخلق به اخلاق الهی بود. در آن روزگار، اخلاق به وسیله گفتار و رفتار اساتید بزرگ به طلاب حوزه منتقل می شد و شکل دهی الهی به حوزه علمیه، مرهون توجهات همان اعظام بود که در تربیت شاگردان و طلاب، دقت و امعان نظر داشتند و نسبت به وضع تلامذ خود، بی طرفانه نمی گذشتند. عنایات ویژه اساتید به تلامذ، موجب رشد و پی گیری و تلاش جدی تر آنان می گشت و همین نکته در شکل گیری و تعیین شخصیت مستعد و به فعلیت رسیدن استعدادها بود. از شگفتی های آن زمان، این بود که نبود وسائل لازم و محدود بودن امکانات و هجوم

دغدغه‌ها و اضطراب‌های نشأت یافته از توطئه‌های طواغیت زمان، هرگز مانع شکل‌گیری حوزه و تلاش طلاب نمی‌شد. کتابخانه‌ها تا پاسی از شب گذشته، شاهد جمع چشم‌گیری از فضلا بود. تشویق نظام علمی حوزه علمیه قم، موجب رشد کافی بود و مجلاتی، همانند مکتب اسلام، مکتب تشیع و کتاب‌هایی در رد شبّهات ملحدان، همانند روش رئالیسم و شرح آن و سایر مؤلفات ذی‌قیمت مدرسین و پیدایش تفسیر المیزان و انتشار تقریرات مراجع، همچون تهذیب الاصول حضرت امام و تقریرات دروس علمای نجف، فضای نورانی علمی را در حوزه‌ها، خارج از فضای آلوده و ننگین ساخته شده به دست جباران، حفظ کرده و سیر علمی، چنان بود که توطئه‌ای در مسائل اعتقادی احساس نمی‌شد، جز آن‌که از جانب حوزه جواب محکم و پاسخ‌کوینده را دریافت می‌کردند. آری! جهاد علمی در سنگر عظیم این حوزه با عظمت، برقرار و شوق و شور تحصیل و دفاع از حقایق الهیه همچنان خروشان بود. از همین روی بود که به محض پیروزی انقلاب، فضلا و مدرسین، تمامی خواسته‌های فنی و اعتقادی و شخصیتی انقلاب را اشباع کردند و همین‌ها بودند که از عمق مدرسه فیضیه و دارالشفا طلوع کردند و بر تارک بلندترین پایه‌های نظام دولت جمهوری اسلامی قرار گرفتند و مجلس خبرگان قانون‌اساسی؛ دولت و مجلس شورای اسلامی را به جهت‌گیری مناسب هدایت نمودند.

این جانب نیز در تحصیل و تدریس و خدمات انقلابی متناسب، دارای سهمی متناسب بودم و به یاد دارم که ایام عمر را هرگز به بطالت نگذراندم، به طوری که در هر بُرهه، به مناسبت فضای زمان، به وظایف خود پایبند بوده‌ام و از خدمات لازم به انقلاب عظیم الهی اسلامی در حد توان خودداری نکردم.

یکی از مهم‌ترین عوامل تربیت طلاب، وضع ساده‌زیستی علما و مدرسین آن روز بود که غالباً در خانه‌های محقر و احیاناً اجاره‌ای می‌زیستند و بدون هیچ پیرایه و خالی از هرگونه تعینات غیرمطلوب، با شاگردان و طلاب محشور بودند که این امر، در به

ممدوحی - حسن + ۴۸۱

فعلیت رسیدن مراتب بالقوه و رشد زمینه‌های روحی و معنوی در حوزویان تأثیر به‌سزایی داشت.

فعالیت‌های علمی

آثار مؤلفه این جانب بیش از سی رساله و تحشیه کتب درسی است که شش اثر از مجموعه آثار و مقدار زیادی مقالات به طبع رسیده است و بعضی از مؤلفات دیگر نیز در مرحله طبع و چاپ است.

آثار منتشر شده (شرح و ترجمه):

۱. صحیفه سجادیه، در پنج جلد؛
۲. حکمت و حکومت فقیه در اثبات ولایت فقیه و رد شبهات؛
۳. شناخت انسان و جهان در اسلام، در رد شبهات اعتقادی؛
۴. شرح مصباح الهدایه امام، در عرفان نظری؛
۵. شرح رساله ماهیه الصلوة ابن سینا؛
۶. دو رساله در زمینه اعتقادات شیخ مفید (ره) که ضمن کتب مطبوعه همایش شیخ مفید چاپ شد.

آثار منتشر نشده:

۱. رساله‌ای در زمینه اصطلاحات فلسفی؛
۲. تبدیل کتاب نه‌ایة الحکمه به سیصد و پنجاه سؤال امتحانی؛
۳. رساله‌ای در علم امام؛
۴. راهنمایی در تدوین نمایه‌سازی فلسفه و تمام موضوعات آن در دو جلد؛
۵. راهنمایی و تدوین در نمایه‌سازی علم کلام در دو جلد؛

۴۸۲ + خبرگان ملت / دفتر سوّم

۶. شرح نهج البلاغه؛
۷. حاشیه بر کفایه؛
۸. حاشیه بر شرح فصوص الحکم و مصباح الانس؛
۹. رساله‌ای در تعلیم و تربیت؛
۱۰. رساله‌ای در تقيّه؛
۱۱. رساله‌ای در استطاعت در حج؛
۱۲. رساله‌ای در حقوق اساسی؛
۱۳. حاشیه و شرح بر توحيد صدوق؛
۱۴. حاشیه بر شرح اشارات ابن سینا؛
۱۵. رساله در اسرار دعا که به انگلیسی ترجمه نیز شده است؛
۱۶. حاشیه بر اسفار.

کتاب‌های تدریس شده

تمام کتب درسی که در حوزه تدریس می‌شود، از ادبیات و علوم بلاغی، چندین دوره فقه و اصول، فلسفه شامل تمامی کتاب نهایی، منظومه سبزواری، دوره کامل اسفار اربعه، به صورت مکرر اشارات، عرفان، حدیث، تفسیر، مورد بحث و تدریس این جانب بوده است.

مراکز تدریس، حوزه علمیه قم بوده و از تاریخ ۱۳۴۰ شمسی به تدریس مشغول بوده‌ام و هم اکنون نیز در سال ۱۳۸۶ تدریس و تألیف ادامه دارد. همچنین از سال ۱۳۶۴ تا ۱۳۷۲ در دانشگاه تهران و شهید بهشتی و غیر این‌ها به تدریس فلسفه، کلام، تفسیر، مبانی علوم عرفانی (ادیان و عرفان) در دوره لیسانس و فوق لیسانس اشتغال داشتم.

فعالیت‌های علمی و تحقیقاتی

آنچه در مدت و ایام تحصیلی بر من حاکم بوده، فقط فعالیت‌های علمی، اعم از تحصیل و تدریس و تألیف بوده و بحمدالله در مدت بیش از بیست سال تدریس سطوح عالی، دارای شاگردانی ممتاز هستم که تعداد چشم‌گیری از آنان، خود به تدریس فقه و اصول و فلسفه و تفسیر مشغول بوده و بعضی از آنان به برخی از شهرستان‌ها اعزام گردیده که بحمدالله منشأ اثر قابل قبولی هستند. و تمام آثار علمی و نوشتاری حقیر، فردی بوده و با مجامع و مراکز تحقیقاتی دیگر، رابطه‌ای نداشته‌ام.

فعالیت و مبارزه سیاسی

در دوران انقلاب پیوسته در خدمت پیشبرد این عطیه الهیه انقلاب بوده و از هرگونه فعالیت و سخنرانی در مجامع و مراکزی مانند سپاه و دانشگاه‌ها و در ایام تبلیغ نیز در شهرستان‌های مختلف راجع به انقلاب، فروگذار نکرده و در تبیین مبانی و دفع اشکالات؛ از نوشتن کتاب، مقاله، برگزاری جلسات پرسش و پاسخ، تلاش‌هایی جدی داشته‌ام و این‌گونه فعالیت‌ها را قبل از انقلاب به صورت متناسب با زبان و با حرکتی معقول، شروع کرده بودم که البته منجر به چند بار دستگیری شد که با دادن تعهد، آزاد شدم. یک بار در سمنان و بار دیگر در شیراز و بار سوم در گلپایگان و یک بار نیز در اصفهان مبتلای به جلب دستگاه امنیتی و دستگیری شدم. البته گاهی از طرف ارگان‌های امنیتی آن زمان پیام‌های تهدیدآمیز دریافت می‌شد که معلوم بود کاملاً تحت نظر آنان بوده و نسبت به من حساسیت ایجاد شده و تحت کنترل هستم و از محدودیت‌ها در رفت و آمد خود، با خبر بودم. در ایام تبلیغ هم از گزندهای آنان در امان نبودم. با همه احوال، با حضرت امام به طور شخصی و رخ به رخ جز یکی - دو بار

موفق به ملاقات نگر دیدم، ولی به تمام مرادات سیاسی و علمی و عرفانی او آگاه بوده و در پیشبرد اهداف آن بزرگ‌مرد، کوشش داشتم و راجع به نظرات علمی ایشان، چندین مقاله نوشتم و کتاب سنگین و متین و دقیق مصباح الهدایة را که تألیف معظم‌له بود و پر از اصطلاحات عرفانی و از مشکل‌ترین مؤلفات امام علیه السلام است، شرح نموده که هم اکنون در حال طبع و ان شاء الله به زودی، شاهد نشر آن خواهیم بود.

خاطرات مهم از انقلاب

چندی قبل در جلسه‌ای که به منظور ایام انقلاب تدارک دیده بودند، از من سؤال شد که یک خاطره از انقلاب را بیان کنم. در جواب گفتم: من این سؤال را نمی‌پسندم؛ زیرا انقلاب از اولین روز خروش و فریاد حضرت امام تا امروز که ۱۳۸۶/۱۱/۲۰ است، در مجموع عظیم‌ترین پدیده تاریخی و معجزه قرن بوده است که خدای منان و متعال در این برهه از زمان عطا کرده که به خوبی در انظار آگاهان به زمان، امری محال می‌نمود؛ زیرا دستگاه جبار پهلوی، کشور ما را به حراج گذارده و از افراد زیون و قوی بر این سفره، با آرامش و اطمینان، هر چه می‌خواستند به یغما می‌بردند و یا می‌ربودند و همه مراکز سیاسی عالم بر بقای آن رژیم اصرار داشتند، که با غریو عظیم ملت ایران مواجه شدند و دیوار آتش، از هر جهت ملت ما را محاصره کرده بود و ملت ایران با سلاح‌های روسی، اروپایی و آمریکایی روبه‌رو بود و با پول کشورهای ثروتمند و حرکت بی‌خردانه، صدام حسین به حمله چندین ساله دست زد، ولی با همه توطئه‌ها، مجدداً پیام ﴿یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم﴾ تکرار شده و نمرودیان زمان، همواره در اعجاب و بهت‌زدگی از این واقعه غیرمترقبه به سر می‌برند و به راستی، تمامی جریان‌های این انقلاب به صورت یک واقعه معجز نشان بر تارک تاریخ ثبت شد که بدون هیچ تردیدی، از عظیم‌ترین حوادث عالم بود و در قرن‌های بعد نیز این حیرت به عنوان یک معجزه تاریخی، ثبت خواهد شد.

مناصب و مسئولیت‌ها

در طول انقلاب از پذیرفتن مسئولیت رسمی خودداری کردم و پیش‌نهادهایی که از طرف مسئولین بلندپایه، نسبت به شغل دولتی می‌شد، نپذیرفتم. فقط در کنار درس حوزوی، در دانشگاه‌ها به تدریس مشغول بودم و البته عضویت در جامعه محترم مدرسین را قریب به ده سال است، پذیرفته‌ام و سال گذشته نیز به دعوت جامعه محترم مدرسین و روحانیت محترم مبارز تهران، در انتخاب خبرگان شرکت کردم و با دو بیست و نود و هفت هزار رأی از سوی مردم شریف حوزه انتخابیه استان کرمانشاه انتخاب شدم و در دو کمیسیون مربوط به مجلس خبرگان شرکت دارم: ۱. کمیسیون حراست و پاسداری از ولایت فقیه و ۲. کمیسیون سیاسی - اجتماعی.

در دو اجلاسیه برگزار شده، آنچه برای من مهم بود، توجه دقیق مقام معظم رهبری بود که فرمودند: می‌بایست هدف قطعی و اساسی خبرگان، متمرکز در حفظ نظام بوده باشد و مجلس خبرگان باید پشتوانه‌ای محکم برای حراست و تعیین شخص ولی فقیه در تاریخ انقلاب باشد و با تأکید می‌فرمودند: این دو وظیفه مهم است که می‌بایست با عنایت تمام مورد نظر قرار گیرد و با حساسیت شدید به این دو نکته اصرار می‌ورزیدند که راستی در انقلاب در بین همه ارکان آن، رکن ولایت فقیه، نقش اصلی و عظیم است که محور اصلی انقلاب است که همانند کانون عدسی در گردهمایی و متمرکز شدن ملت، مؤثر است و جایگزین دیگری نخواهد داشت.

به هنگام رحلت حضرت امام راحل، عراق با جرأت تازه‌ای موتور جنگی خود را روشن کرد و دست به تحرک زد که با انتخاب حضرت آیه‌الله خامنه‌ای به ولایت و رهبری انقلاب، به سرعت موتور جنگ را خاموش و به محکومیت آن نیروی متجاوز در جهان انجامید.

از حضرت رب العالمین - جلت عظمته - سلامتی حضرت ولی عصر - عجل الله

تعالی فرجه الشریف - و بقای نظام جمهوری اسلامی و تأیید و موفقیت مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه ای را درخواست دارم.

همچنین سربلندی همه مسلمین جهان و لاسیما پیروان اهل بیت و ملت عظیم و شریف ایران را آرزو مندیم و امید آنکه کفر جهانی و توطئه های شوم آنان به زوال و نابودی محکوم شود - ان شاء الله - .





محمد مهدی
بیربنجی

- نام: حسن
- شهرت: نمازی
- نام پدر: عبدالنبی
- زادگاه: قم
- سال تولد: ۱۳۵۴
- مسئولیت: نماینده دوره چهارم مجلس خبرگان رهبری.



دوران کودکی و تحصیل

این جانب حسن نمازی در آذر ماه سال ۱۳۵۴ هـ ش در شهر قم متولد شدم. پدرم جناب آقای عبدالنسی نمازی هستند که زندگی نامه ایشان در همین مجموعه (نمایندگان مجلس خبرگان) چاپ شده است. مادرم بانو فخرالسادات میرهاشمی؛ زنی پاکدامن، متدین، سخت کوش و مهربان است که فرزند مرحوم سید علاءالدین میرهاشمی از حواشی و شاگردان با سابقه مرحوم آقای گلپایگانی بود.

در ابتدا، متذکر شوم که از نوشتن راجع به خود، مخصوصاً به این زودی بسیار پرهیز دارم، اما به اصرار دبیرخانه محترم مجلس خبرگان، اجمالی از نکاتی را که ممکن است مورد استفاده بعضی از خوانندگان محترم قرار گیرد، تا زمان قبل از ورود به مجلس خبرگان رهبری، (یعنی تا سن ۳۰ سالگی) نگاشتم.

دوران کودکی و مدرسه، تا قبل از ورود به حوزه علمیه قم در حال و هوای کودکی و تجربه و درس خواندن، سپری شد.

شهر زیبای اصفهان محل شروع تحصیل در مقطع اول دبستان گشت و ادامه آن را تا پایان پنجم دبستان در تهران سپری شد. پس از آن به همراه پدرم جهت ثبت نام و ورود به حوزه علمیه، به قم رفتم، اما مانع قانونی مبنی بر عدم پذیرش داوطلبان زیر مقطع سیکل باعث شد تا ورود رسمی به حوزه به بعد از اخذ این مدرک موکول شود. اما اولین درس از درس حوزوی، در واقع در سال ۱۳۶۶ با درس جامع المقدمات و

با حدیث اول العلم آغاز گشت.

به هر حال، پس از پایان دوره به طور رسمی وارد حوزه علمیه قم شدم. از همان ابتدا و شاید در سال دوم حوزه بود که دورنمای اصلی انتظاری که از خود داشتم، همان جامعیت عمیق و گسترده بود و این تصویر ذهنی روز به روز پررنگ تر می شد، اما موانع خیلی بیشتر از انتظار بود. شرایط برای کاری با کیفیت و سرعت بیشتر مهیا نبود، نه از لحاظ روشها و نه از لحاظ استاد و هم‌مباحثه و امکانات و نه از حیث قوانین و فرهنگ حاکم و در دسترس بودن مشاوره جامع، دلسوز و مورد اعتماد. به همین جهت و به مرور زمان، پذیرش مسئولیت تصمیم‌گیری‌های بسیار مهم و حساس در زمینه پیشرفت علمی و عملی و اجرای آنها، برایم به یک عادت تبدیل گشت.

آشنایی با هر علم، طلوع افق تازه‌ای در فکر و ذهنم بود، ضمن آن‌که در ابتدای راه، مطیع تصمیم بسیار سخت و عجیب مبنی بر فراگیری علوم مختلف (از ادبیات تا فقه و از منطق تا فلسفه و عرفان) تا حد اجتهاد در آن علم شدم. لذا گستردگی و عمق کارهای علمی فوق برنامه‌ای که به طور شخصی و تنها انجام می‌دادم، به حدی بود که دروس جاری حوزه در مقابل آنها به مانند کارهای جنبی شده بود. تصمیم فوق الذکر، اگرچه تا حدودی آرمان‌گرایانه بود و در اصطکاک با واقعیت موجود تلطیف شد، اما توانست منشأ دمیدن روح علمی در فراگیری علم و همچنین بهره‌وری بیشتر در کارها شود.

آزادی عمل در طول مدت شش ساله مقدمات و سطح یک که می‌بایست در داخل مدرسه تحت برنامه سپری می‌شد، محدود بود و به هر صورت، این دوره، پنج سال طول کشید و پس از آن مزایای جو باز حوزه و وجود فرصت‌های بی‌شماری که گاهی تبدیل به تهدید هم می‌شد، استفاده برده شد و دوره‌ای که اتمام آن به طور کامل و مفید در حدود چهار تا پنج سال طول می‌کشید، در مدت دو سال و چند ماه به اتمام رسید. بیست و یک ساله پائیز را پشت سر گذاشته بودم که در درس خارج حاضر شدم.

نمازی - حسن + ۴۹۱

در چند سال اولیه درس خارج، اگرچه پا به پای فضیلتی موفق در فقه و اصول، حرکت می‌کردم، ولی بدون آن که خود نیز متوجه آن باشم، اولویت اول کاری را به فلسفه و عرفان داده بودم که ذخیره ارزشمندی از آن دوره به جای مانده است. اما اندکی پس از ورود به مؤسسه تخصصی فقه و اصول، تمرکز اصلی بر روی علوم اصول، فقه، رجال و تفسیر، قرار گرفت و این روند تا تکمیل حدود ده سال خارج ادامه یافت.

اساتید

در سطح عالی، بیشتر از محضر آقایان مرحوم احمدی میانجی، موسوی تهرانی و علی محمدی استفاده شد. از جمله اساتید درس خارج فقه و اصول و فلسفه و عرفان و تفسیر نیز می‌توان به مرحوم آقای تبریزی، مرحوم آقای فاضل و آقایان سبحانی، سید محمود هاشمی شاهرودی، سید کاظم حائری، شاه آبادی، جوادی آملی و محمد مهدی شب‌زنده‌دار اشاره داشت.

تدریس

در مورد تدریس نیز، اگر چه اصل آن از سال سوم یا چهارم دبستان به صورت کمک به کسانی که نیاز به تقویت درس‌ها داشتند، تجربه شده بود، اما تدریس علوم حوزوی از سال دوم حوزه آغاز شد و با تجربه‌ای که در سال‌های بعد، از تدریس عمومی کسب شد، به این نتیجه رسیدم که برای بهره‌وری بیشتر، فقط به تدریس خصوصی با یک یا دو شاگرد اکتفا کنم. همچنین سعی کردم تا تمام دروس مهمی را که در حال فراگیری بودم، در اولین فرصت ممکن، تدریس کنم که این تلاش نیز ثمرات بی‌شماری را در پی داشت، بخشی از اوراقی که تا سن بیست و نه سالگی سیاه کرده‌ام، در قالب پنج نوشته در فقه، اصول فقه و احکام موجود است.





- نام: مصطفی
- شهرت: نورانی
- نام پدر: ملاً شکر الله
- زادگاه: روستای تقی دیزج (از توابع اردبیل)
- سال تولد: ۱۳۰۵ شمسی
- مسئولیت: نماینده دوره سوم مجلس خبرگان رهبری.



تولد و دوران تحصیل

آیة الله مصطفی نورانی در سال ۱۳۰۵ شمسی در روستای تقی دیزج از توابع اردبیل، در یک خانواده روحانی دیده به جهان گشود. پدرش به نام ملا شکرالله از علمای بزرگ آن سامان و استاد اولش بود که الفبای علوم را از وی فراگرفت و پس از ایشان، از برادر بزرگش به نام ملا عیسی که وی نیز از علمای دین بود، استفاده کرد. پس از آنها صرف و نحو را نزد یکی از علمای آن سامان به نام میرزا عبدالحسین واعظی بهره برد، سپس در اردبیل نزد علمایی مانند: شیخ ابراهیم کلانتر، شیخ محمد صادق نمینی، حاج شیخ غفور، شیخ غلام حسینی مجتهد و سید ناصر مشکینی، دروس سطح را به پایان برده و بعد از آن در سن بیست و پنج سالگی در قم از آیات ثلاثه، آقای حجت، آقای صدر و آقای خوانساری استفاده نمود. پس از آنها در درس آیة الله بروجردی حاضر شده و در همین وقت در درس بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت امام خمینی علیه السلام حاضر می شد و نیز در درس مرحوم محقق داماد نیز شرکت می کرد.

حوزه نجف

در این میان، توفیقی به معظم له رو کرد و در تاریخ ۱۳۳۳ شمسی به حوزه نجف اشرف راه یافت و از دروس آیات عظام آیة الله حکیم، آیة الله خوئی، آیة الله

سبز واری، آیه‌الله شاهرودی، آیه‌الله استنباناتی و آیه‌الله حلّی، علی التناوب استفاده نمود. وی پس از مدتی به قم بازگشت و از آیات عظام آیه‌الله بروجردی و حضرت امام خمینی علیه السلام بهره‌ها برد و اقدام به نگارش تقریرات درس معظم‌له نموده و با اشاره مرحوم امام، ایشان شرح مکاسب را حدود چهل سال قبل تألیف و منتشر نمود.

فعالیت‌های علمی

آیه‌الله مصطفی نورانی با تأسیس مؤسسه‌ای به نام «مکتب اهل بیت علیهم السلام» بنیان یک حرکت علمی و تحقیقاتی را از حدود چهل سال قبل، پایه‌گذاری نمودند، البته قبل از تأسیس مؤسسه، وی شبانه روز مشغول تحقیق، تألیف و تدریس بوده‌اند.

کارهایی که در این مؤسسه صورت گرفته، در سه بخش خلاصه می‌شود. بخش اول، کتب حوزه را تشکیل می‌دهد که از قبیل: صرف، نحو، منطق، بلاغت، درایه، قواعد فقه، فلسفه، اصول، فقه و غیره می‌باشد.

بخش دوم، علوم اسلامی است که با علوم روز تلفیق شده است که شامل اقتصاد، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، ریاضیات، علوم انسانی، حقوق بین‌الملل، معارف اسلامی، قوانین اسلامی، طبیعیات و طب می‌باشد که از جمله دائرة المعارف طب اسلامی است که با آیات و روایات و تطبیق طب قدیم و جدید با روش علمی انجام گرفته و بیش از ده هزار صفحه در این زمینه جمع‌آوری شده است. این دائرة المعارف در سه بخش بهداشت، گیاهان دارویی و امراض و معالجات، جمع‌آوری شده و مجموعه بی‌نظیر و یاکم‌نظیری است که اثرات اعجاب‌انگیزی در آنها مشاهده می‌شود. وزرای کشاورزی، آموزش و پرورش و نیز بهداشت و درمان و آموزش پزشکی و غیر آنها از این مطالب دیدن کرده‌اند که ان شاء الله با نشر این امر حیاتی، می‌توان از خروج ارز کاست و به استقلال و خودکفایی کشور کمک نمود و چهره دین و انقلاب را روشن‌تر بنمایاند. فارسی این مجموعه در سیزده جلد و عربی در دو جلد

می باشد.

بخش سوم این مؤسسه، دائرة المعارف علوم اسلامی است که از قبیل: عقاید، اخلاق، احکام، تاریخ فلسفه و چهره‌های فراموش شده و غیره برای عموم جامعه تألیف شده است. آثار عالم بزرگوار حضرت آیه الله مصطفی نورانی، برخی چاپ و نشر داده شده و برخی آماده انتشار بوده و یا در دست نشر است. بعضی از آثار ایشان نیز در آینده منتشر خواهد شد.

فعالیت‌های قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی

مهم‌ترین موضوعی که باید مورد بحث و دقت قرار گیرد، ارزش دین و انقلاب است و اگر خطری آنها را تهدید کند، باید با جان و دل از آنها دفاع نمود. چنان‌که در سال‌های قبل از آن، دفاع گردید و اکنون نیز نیاز مبرم بر حفظ آن داریم؛ زیرا حفظ و نگهداری انقلاب، لازم‌تر و سخت‌تر از به دست آوردن آن است. اکنون استکبار جهانی و ایادی آن، دین و انقلاب، مخصوصاً ولایت فقیه را هدف قرار داده‌اند و هر روز نغمه‌ای از گوشه و کنار بلند می‌شود. بدین جهت، همه باید احساس خطر کنند. حضرت آیه الله مصطفی نورانی این خطر را احساس کردند و با دعوت گرم علما و اعضای محترم دارالارشاد استان اردبیل، ثبت نام در مجلس خبرگان را پذیرفتند. اگر چه در سال‌های پیش از این، فعالیت‌های علمی و تحقیقاتی را در زمینه تألیف کتاب و تدوین نوشتارهای علمی را بر قبول مسئولیت‌های اجرایی و قضایی ترجیح داده بودند، همان‌طور که پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، او هم همانند دیگران در مورد دفاع از انقلاب بارها به زندان افتاد که زندان بروجن، شهرضا، نجف آباد، اصفهان، قم، گنبد کاووس، قیدار و بازداشت‌گاه‌های اردبیل و دیگر شهرها، شاهد آن است.

تألیفات

الف) تألیفات و آثار منتشر شده

۱. آشنایی با مکتب اهل بیت و انقلاب علمی؛ ۲. قواعد الصرف؛
۳. قواعد النحو؛ ۴. قواعد البلاغه؛ ۵. قواعد المنطق؛ ۶. شرح مکاسب ج ۱؛
۷. شرح مکاسب ج ۲؛ ۸. الفقه الجامع ج ۱؛ ۹. القواعد العلمیه؛ ۱۰. العقد و
الحل؛ ۱۱. منطق فارسی؛ ۱۲. تسع رسائل؛ ۱۳. سعادت خانواده در ازدواج؛
۱۴. دورنمای طب اسلامی؛ ۱۵. راهنمای درمان طبیعی؛ ۱۶. طبیب معنوی؛
۱۷. مکتب اهل بیت (اردو)؛ ۱۸. جهان بینی توحیدی؛ ۱۹. بررسی عقاید و
ادیان؛ ۲۰. بهداشت؛ ۲۱. مناسک حج؛ ۲۲. وهابیت؛ ۲۳. اخلاق پزشکی؛
۲۴. شناخت فلسفه و فلاسفه ج ۱؛ ۲۵. شناخت فلسفه و فلاسفه ج ۲؛
۲۶. شناخت فلسفه و فلاسفه ج ۳؛ ۲۷. شناخت فلسفه و فلاسفه ج ۴؛
۲۸. شناخت فلسفه و فلاسفه ج ۵؛ ۲۹. محرمات و کیفر آنها در اسلام ج ۱؛
۳۰. محرمات و کیفر آنها در اسلام ج ۲؛ ۳۱. محرمات و کیفر آنها در اسلام ج ۳؛
۳۲. محرمات و کیفر آنها در اسلام ج ۴؛ ۳۳. محرمات و کیفر آنها در اسلام ج ۵؛
۳۴. طب اسلامی ج ۱؛ ۳۵. طب اسلامی ج ۲؛ ۳۶. ندای شرق ج ۱؛ ۳۷. ندای شرق
ج ۲؛ ۳۸. محرمات اخلاقی؛ ۳۹. قواعد الاصول ج ۱؛ ۴۰. قواعد الاصول ج ۲؛
۴۱. قواعد الاصول ج ۳؛ ۴۲. الفلسفة الاسلامیه؛ ۴۳. قواعد الحدیث؛ ۴۴. فروع
دین (فارسی)؛ ۴۵. چهره های فراموش شده ج ۱؛ ۴۶. چهره های فراموش شده
ج ۲؛ ۴۷. در پرتو قانون اساسی؛ ۴۸. انقلاب علمی؛ ۴۹. دو فریضه خمس و
زکاة؛ ۵۰. خداگرایی؛ ۵۱. فلسفه اقتصاد اسلامی ج ۱؛ ۵۲. فلسفه اقتصاد اسلامی
ج ۲؛ ۵۳. ترجمه امام علی (به زبان های اردو و غیره)؛ ۵۴. قوانین اسلام.

ب) تألیفات و آثار در دست انتشار

۱. الفقه الجامع ج ۲؛ ۲. الفقه الجامع ج ۳؛ ۳. الفقه الجامع ج ۴؛ ۴. الفقه الجامع ج ۵؛ ۵. الفقه الجامع ج ۶؛ ۶. الفقه الجامع ج ۷؛ ۷. الفقه الجامع ج ۸؛ ۸. الفقه الجامع ج ۹؛ ۹. الفقه الجامع ج ۱۰؛ ۱۰. الفقه الجامع ج ۱۱؛ ۱۱. الفقه الجامع ج ۱۲؛ ۱۲. الفقه الجامع ج ۱۳؛ ۱۳. الفقه الجامع ج ۱۴؛ ۱۴. الفقه الجامع ج ۱۵؛ ۱۵. طبقات الفقهاء ج ۱؛ ۱۶. طبقات الفقهاء ج ۲؛ ۱۷. منابع الفقه؛ ۱۸. ولایة الفقیه؛ ۱۹. اصول اولیه فلسفه؛ ۲۰. قواعد الفقه ج ۱؛ ۲۱. قواعد الفقه ج ۲؛ ۲۲. طبقات الرجال ج ۱؛ ۲۳. طبقات الرجال ج ۲؛ ۲۴. طبقات الرجال ج ۳؛ ۲۵. مدیریت اسلامی؛ ۲۶. دایرة المعارف طب اسلامی ج ۱؛ ۲۷. دایرة المعارف طب اسلامی ج ۲؛ ۲۸. دایرة المعارف طب اسلامی ج ۳؛ ۲۹. دایرة المعارف طب اسلامی ج ۴؛ ۳۰. دایرة المعارف طب اسلامی ج ۵؛ ۳۱. دایرة المعارف طب اسلامی ج ۶؛ ۳۲. دایرة المعارف طب اسلامی ج ۷؛ ۳۳. دایرة المعارف طب اسلامی ج ۸؛ ۳۴. دایرة المعارف طب اسلامی ج ۹؛ ۳۵. دایرة المعارف طب اسلامی ج ۱۰؛ ۳۶. دایرة المعارف طب اسلامی ج ۱۱؛ ۳۷. دایرة المعارف طب اسلامی ج ۱۲؛ ۳۸. دایرة المعارف طب اسلامی ج ۱۳؛ ۳۹. جامعه شناسی؛ ۴۰. روانشناسی؛ ۴۱. جهان شناسی؛ ۴۲. مقدمه بر اقتصاد؛ ۴۳. فلسفه اخلاق؛ ۴۴. ریاضیات؛ ۴۵. صرف فارسی؛ ۴۶. صرف مختصر؛ ۴۷. مقام علی علیه السلام؛ ۴۸. مقام علی علیه السلام (اردو)؛ ۴۹. مقام علی علیه السلام (انگلیسی)؛ ۵۰. فروع دین (روسی)؛ ۵۱. مکتب اهل بیت علیهم السلام، ج ۱؛ ۵۲. مکتب اهل بیت علیهم السلام، ج ۲؛ ۵۳. مکتب اهل بیت علیهم السلام، ج ۳؛ ۵۴. مکتب اهل بیت علیهم السلام (انگلیسی)؛ ۵۵. سیره المعصومین علیهم السلام (عربی)؛ ۵۶. فلکیات؛ ۵۷. قوانین زراعت؛ ۵۸. علم الانساب؛ ۵۹. شیمی تطبیقی؛ ۶۰. حقوق بشر و قانون اساسی؛ ۶۱. مجموعه تقریرات آیات؛ ۶۲. علم جرّ

الاتقال؛ ۶۳. تفسیر موضوعی ج ۱؛ ۶۴. تفسیر موضوعی ج ۲؛ ۶۵. تفسیر موضوعی ج ۳؛ ۶۶. سیاست در اسلام؛ ۶۷. معارف اسلامی؛ ۶۸. طبیعیات در اسلام؛ ۶۹. اصول نخستین در اسلام؛ ۷۰. چهل حدیث؛ ۷۱. المقایسات؛ ۷۲. آیات الاحکام؛ ۷۳. اختر شناسی؛ ۷۴. دعا و اثرات آن؛ ۷۵. المسائل المستحدثة؛ ۷۶. مجربات؛ ۷۷. علم هندسه؛ ۷۸. ادبیات قرآن؛ ۷۹. داستان های قرآن؛ ۸۰. ادبیات عالیہ؛ ۸۱. ترجمه فارسی قرآن؛ ۸۲. ترجمه ترکی قرآن؛ ۸۳. وهابیت (اردو)؛ ۸۴. طب (عربی) ج ۱؛ ۸۵. طب (عربی) ج ۲؛ ۸۶. انسان شناسی سیاسی؛ ۸۷. تفسیر قرآن (عربی) ج ۱؛ ۸۸. تفسیر قرآن (عربی) ج ۲؛ ۸۹. تفسیر قرآن (عربی) ج ۳؛ ۹۰. تفسیر قرآن (عربی) ج ۴؛ ۹۱. تفسیر قرآن (عربی) ج ۵؛ ۹۲. تفسیر قرآن (عربی) ج ۶؛ ۹۳. تفسیر قرآن (عربی) ج ۷؛ ۹۴. تفسیر قرآن (عربی) ج ۸؛ ۹۵. علم الحیات؛ ۹۶. اقتصاد اسلامی ج ۱؛ ۹۷. اقتصاد اسلامی ج ۲؛ ۹۸. سه رساله استدلالی؛ ۹۹. پرسش ها و پاسخ ها.



محمد باقر
بیرنجی

- نام: حسین
- شهرت: نوری همدانی
- نام پدر: ابراهیم
- زادگاه: همدان
- سال تولد: ۱۳۰۴
- مسئولیت: نماینده خبرگان دوره اول.



زندگی و دوران تحصیل

بنده در سال ۱۳۰۴ شمسی در یک خانواده روحانی، در شهر همدان به دنیا آمدم و در سن هفت سالگی، نزد پدرم که یکی از علمای همدان و معاصر با آقای آخوند - همحجره با آیه الله آخوند ملا علی همدانی - بوده؛ درس خواندن را شروع کردم. ادبیات فارسی، کتاب گلستان، انشاء، نصاب و دروس دیگری را تا معالم، پیش ایشان خواندم. بعد از معالم، آمدم همدان مدرسه آقای آخوند. باید اضافه کنم که من هیچ درس کلاسیک، نخواندم؛ از الفبا، پیش پدرم خواندم و هیچ به دبستان و دبیرستان نرفتم.

مرحوم پدرم، برای درس خواندن بنده، اهتمام زیادی داشت و یکی از موضوعاتی که خیلی به آن اهتمام داشت، موضوع اتقان در درس خواندن بود که باید خیلی پاکیزه درس بخوانم. او می گفت هر چه پایه محکم تر باشد، ترقی انسان بهتر و زودتر انجام خواهد گرفت. امروز درس می گفت - از همان صرف میر و مقدمات - فردا گوش می کرد و تحویل می گرفت. اگر خوب خوانده بودم، تشویق می کرد و اگر خوب نخوانده بودم، تنبیه. من، از همان درس عوامل به آن طرف، ملزم بودم هر درسی را سه مرتبه مطالعه کنم؛ یک دفعه از اول تا آخر درس، از لحاظ صرفی؛ کلمه کلمه صیغه ها را از من پس می گرفت. دفعه دوم، همان درس از لحاظ نحوی، از لحاظ اعراب و جمله بندی - تجزیه و ترکیب - از من تحویل می گرفت و مرتبه سوم از لحاظ محتوا و

مطالب که باید کتاب را روی هم بگذارم، از اول تا آخر درس، مطلبش را هر چه بوده، بگویم. به طوری بود وقتی که سیوطی می خواندم، صیغه ای نبود که ریشه اش را ندانم؛ حتی قرآن را باز می کرد، از اول صفحه تا آخر صفحه، صیغه ها را باید، کلمه به کلمه می گفتم، حتی باید ریشه کلمه ها را هم فوراً بگویم، بدون معطلی. این باعث شد که در صرف و نحو، خیلی کامل پیشرفت کردم. در سال ۱۳۲۱ شمسی بود که ایشان من را بردند نزد آیه الله آقای آخوند که در مدرسه آخوند، درس بخوانم. دو سال هم تا قوانین در مدرسه آخوند درس خواندم.

خصوصیات مرحوم والد

از خصوصیات مرحوم والد، یکی این بود که از مصرف و جوهر، امتناع داشت. زمان رضاخان که برای آخوندها سخت گیری می شد، ایشان ناچار شد برای حفظ لباسش - چون عمامه ها را بر می داشتند - به یک روستایی در دوازده فرسخی همدان، به نام «پاینده» بروند. ایشان با این که امام جماعت بود و به وعظ و ارشاد مردم مشغول بود، در عین حال، از گرفتن و مصرف کردن و جوهر برای خود امتناع می کرد و دکانی برای کسب دایر کرد و از درآمد آن، هم خود امرار معاش می نمود و هم به مردم کمک می کرد.

یکی از مزایای دیگر ایشان، این بود که خطش بسیار عالی بود. ما را ملزم می کرد که علاوه بر درس خواندن، اقلاروزی سی - چهل سطر، مشق بنویسیم؛ با آن قلم هایی که در قدیم مشق می نوشتند. من و اخوی را در نوشتن، خیلی تشویق می کرد. ایشان، خطش بسیار زیبا بود و الآن نمونه هایی از آن را داریم.

یکی دیگر از مزایای ایشان، این بود که اخلاص زیادی به حضرت ابی عبدالله - علیه الصلاة والسلام - داشت که من یادم نیست که اسم امام حسین علیه السلام برده باشیم و اشک در چشمش حلقه زده باشد. بارها می گفت: بنده همیشه از خدا خواسته ام که در

نوری - حسین + ۵۰۵

دودمان من، دو چیز باقی بماند: یکی عزاداری سیدالشهداء علیه السلام، یکی هم فقه. بله؛ این خصوصیات ایشان بود.

حوزه علمی همدان و ویژگی های تحصیلی و مدیریتی آن

بنده، از آن وقتی که به همدان آمدم و شروع به درس خواندن کردم، درس هم می گفتم. در سال ۱۳۲۳ شمسی، مطابق با ۱۳۶۳ قمری، به قم آمدم. در این جا لازم است از آیه الله العظمی آخوند ملا علی همدانی، مطلبی بگویم:

آیه الله العظمی، آقای آخوند، مرد بسیار بزرگی بود. از آیه الله العظمی حاج شیخ خواسته بودند یک نفر را برای اداره امور علمی و تبلیغی همدان و اطراف همدان بفرستند، آن بزرگوار هم آقای آخوند را فرستاده بود. ایشان دارای فضائل بسیاری بود؛ یکی این که مرد جامعی بود؛ یعنی معلومات ایشان، در فقه و اصول فقه، منحصر نمی شد، در تاریخ و تفسیر و انساب و ادبیات عرب هم، بسیار بسیار وارد بود. جامعیتش کم نظیر بود. دوم این که خیلی خوش معاشرت و خوش مجلس بود و به همین وسیله، در اعماق دلها، نفوذ می کرد و تربیت و موعظه اش، مؤثرتر می شد. خیلی هم خوش بیان بود؛ لذا منبرش هم بسیار خوب بود. ماه رمضان و محرم، در پای منبرش غوغا می شد. مطالبش در منبر، چون از دل بر می خواست، بسیار مؤثر بود و انسان را منقلب می کرد و تحولی به وجود می آورد.

یکی دیگر از مزایای آخوند، این بود که خیلی قدر اوقات را می دانست؛ جدی بود؛ از پنج دقیقه وقت هم استفاده می کرد. معمولاً هر جا می رفت، کتابی زیر بغلش بود.

آقای آخوند خیلی به من عنایت داشتند. همیشه نصیحت می کردند حالا یکی از نصیحت هایش را عرض می کنم: سال ۱۳۴۵، پس از آن که بنده از زندان قزل قلعه که در آن مدتی زندانی بودم، آزاد شدم، به مشهد رفتم. آقای آخوند هم آمده بودند مشهد و

وارد منزل آقای میلانی شده بودند. رفقا در مدرسه نواب، برای بنده جلوسی ترتیب داده بودند. علما برای ملاقات بنده آمدند؛ آقای میلانی و آقای آخوند نیز تشریف آوردند. بنده برای بازدیدشان رفتم منزل آقای میلانی. پس از انجام ملاقات، به من فرمودند: چند دقیقه‌ای باشید، خلوت شود، با شما کار دارم. صبر کردم تا مجلس خلوت شد. بنده را به اطاق خودشان بردند. (آقای میلانی یک اطاقی در اختیار آقای آخوند گذاشته بودند؛ چون ایشان وارد بر آقای میلانی بود.) این را عرض نکردم، بنده آن وقت که همدان رفتم و درس می‌خواندم، چون طبع شعر داشتم، گاهی شعر می‌گفتم. ایشان این موضوع را شنیده بودند و به حجره بنده تشریف آوردند و فرمودند: آمدم نصیحتی بکنم و آن این است که شما مشغول درس خواندن باشید و وقت خود را با گفتن شعر تلف نکنید. من از آن تاریخ، دیگر از گفتن شعر و صرف وقت در آن، خودداری کردم. تا این‌که در مشهد، در منزل آقای میلانی، وقتی خلوت شد، در اطاقشان به من فرمودند: یادتان هست که آن سال که آمدی همدان، به شما یک نصیحتی کردم، حالا هم چون به شما خیلی علاقه‌مندم، می‌خواهم یک نصیحتی بکنم و آن نصیحت این است که شما به مور و ملخ، کار نداشته باشید. بعداً توضیح دادند که من می‌بینم شما مقاله‌هایی می‌نویسید درباره زنبور عسل و موریانه و مورچه و... این نه این‌که خوب نباشد! خوب است؛ قلم داشتن خوب است؛ ولی ما سعی کنیم در آینده یک فقیه کامل، مفسر و رجالی داشته باشیم. از شما انتظار داریم چنین باشید. این‌ها که شما درباره مور و موریانه و زنبور عسل می‌نویسید، دانشگاه رفته هم می‌تواند بنویسد؛ اما از شما که استعداد رسیدن به مقام فقاهت را دارید، حیف است. بنابراین، از این بعد دور مور و ملخ را خط بکش. در این موقع، بنده از ایشان نیز تقاضا کردم که مرا نصیحت و موعظه بفرمایند. در پاسخ حقیر فرمودند: تا می‌توانی به طلاب علوم دینی خدمت کن! این‌ها بالاخره منسوب به امام عصر (عج) هستند، خدمت به این‌ها موجب توجه امام عصر (عج) به شما می‌شود.

نوری - حسین + ۵۰۷

یکی از شیوه‌های مرحوم آخوند، این بود که با طلاب، خیلی گرم می‌گرفت. این عجیب بود که شهریه آنها را خود می‌داد. مقسم داشت؛ ولی بیشتر خودش شهریه می‌داد؛ چرا؟ برای این که هر طلبه‌ای که می‌آمد شهریه بگیرد، از درس و بحث سؤال می‌کردند؛ از مشکلاتش سؤال می‌کردند و وقتی می‌دید طلبه‌ای نیازمند است و احتیاج بیشتری دارد؛ بیشتر شهریه می‌دادند.

آخوند، بیشتر به غربا توجه داشت. خیلی عجیب، بعضی از طلبه‌ها در قم بودند، در سال دو سه مرتبه می‌رفتند و از ایشان پول می‌گرفتند و می‌آمدند! علی‌ای حال، خیلی با طلبه‌ها گرم می‌گرفت. به حجره‌ها می‌رفت؛ می‌نشست؛ صحبت می‌کرد؛ عجیب بود. کم‌تر کسی است که این طور باشد. ایشان، وقت، معین نمی‌کرد. صبح که می‌شد، ساعت هفت - هشت، بلکه هفت، درب حیاط باز بود. هر کس، هر وقت می‌آمد، ایشان می‌نشست و اگر سؤالی داشت، می‌پرسید و ایشان پاسخ می‌داد و اگر مشکلی داشت، بیان می‌کرد و ایشان برای رفع مشکل اقدام می‌کرد. این نشست تا ظهر ادامه داشت. بعد نماز را می‌خواند و ناهار می‌خورد و باز از ساعت سه بعد از ظهر، درب را باز می‌گذاشت؛ تا هر کسی هر کاری دارد، مراجعه کند. این خیلی عجیب است. کم‌تر شخصیتی است این قدر مردم‌دار باشد. تلفن می‌کردند، استخاره می‌خواستند، ایشان جواب می‌داد.

خلاصه، ایشان از لحاظ اخلاقی و اخلاص و توجه به خدا و ائمه اطهار خیلی عجیب بود. وقتی حوزه را اداره می‌کرد، همیشه قبل از درس فقه و اصول، نیم ساعت تفسیر می‌گفت. از ساعت نه تا دوازده، هر سه بحث را تمام می‌کرد. سیره‌اش، این جور بود. البته آخر درسش هم به بعضی از شاگردهایش، می‌فرمود، مصیبت بخوانند. یکی از آقایان نیز می‌فرمود: حاج شیخ عبدالکریم، در اول درس‌هایش می‌فرمود: مصیبت بخوانند، این هم از خصوصیات درس ایشان بود. درسش خیلی خوب بود. مدرسه مرحوم آخوند، کوچک بود. ایشان کتابخانه درست کردند؛

کتابخانه ایشان، الآن هم هست و یکی از کتابخانه‌های عالی و مهم ایران است. متأسفانه باید عرض کنم، هم اکنون تألیفی از ایشان، در دست نیست. در آخرین ملاقاتی که با آیه‌الله‌العظمی آقای آخوند داشتم - چون گاهی تابستان‌ها به همدان می‌رفتم، به محضرشان شرفیاب می‌شدم - به ایشان عرض کردم به من نصیحتی بفرمایید. ایشان فرمودند: نصیحت به شما این است که تا می‌توانید به کار طلبه‌ها برسید؛ به آنها کمک کنید و مضایقه نکنید؛ چون آنها منسوب به امام عصر (عج) می‌باشند.

خصوصیات اخلاقی و علمی اساتید

بنده که در اوایل شهریور ۱۳۲۲ شمسی (۱۳۶۲ قمری) به قم آمدم، نزد حضرت آیه‌الله سید محمد باقر سلطانی طباطبایی، رسائل و مقداری از مکاسب را خواندم و در محضر حضرت آیه‌الله‌العظمی آقای داماد، مقداری از سطح، مکاسب و کفایتین، را خواندم و یک مقداری از رسائل را نزد شیخ احمد مجاهدی، که مرد ملائی بود، خواندم. یکی دیگر از اساتیدم، میرزا مهدی تبریزی بود که پیش این مرد محقق، قسمتی از سطح (کفایه) را خواندم. این مرد بزرگ، انصافاً در عبارت فهمی ممتاز است. این شخصیت اکنون مجهول‌القدر است.

آن زمان که من به قم آمده بودم، زمان آیات ثلاث بود: آیه‌الله‌العظمی حجت، آیه‌الله‌العظمی آقای سیدمحمدتقی خوانساری و آیه‌الله‌العظمی آقای صدر. یکی از خاطرات من مربوط به سال ۱۳۶۴ قمری و ۱۳۲۴ شمسی است که نماز باران به امامت آیه‌الله‌العظمی خوانساری برگزار شد. آن سال، باران کم آمده بود و مردم قم، در مضیقه بودند و ایشان، نماز مغرب و عشا را در مدرسه فیضیه می‌خواند. نماز تقریباً یک ساعت طول می‌کشید. خیلی با حال نماز می‌خواندند. از لحاظ عبادت، ایشان خیلی ممتاز بودند. عده‌ای از مردم قم - کشاورزان - آمدند و گفتند: باران نیامده است و

نوری - حسین + ۵۰۹

زراعت ما دارد می سوزد. اول ایشان فرمودند، اعلام کردند، اعلامیه زدند در بازار که مردم روزه گرفتند. دفعه اول که رفتیم برای نماز، مردم روز چهارشنبه و پنجشنبه را روزه گرفتند. روزه گرفتیم و روز جمعه حرکت کردیم به طرف خاکفرج که آن وقت ها بیابان بود. آن جا نماز خواندیم. مردم قم هم بودند. روحانیون عباها را وارونه پوشیده و پاها را هم برهنه کرده بودند و به همان ترتیب، مردم قم آمده بودند؛ با لباس های وارونه. آن جا قبل از نماز، خطیب بسیار مبرز؛ مرحوم آقای محمدتقی اشراقی، منبر رفتند و صحبت کردند و به مردم گفتند: ما وظیفه داریم نماز بخوانیم، حالا باران آمد یا نیامد، آن دیگر با خداست. ما می خواهیم به وظیفه عمل کنیم.

به هر حال، نماز باران خوانده شد و وقت برگشتن، ما را مسخره می کردند که عباهایتان را جمع کنید که گل آلود نشود. روز جمعه آقای خوانساری نماز جمعه می خواندند. آمدند مسجد امام و نشستند و ما هم نشستیم. قبل از این که خطبه بخوانند، صحبت می فرمودند با آنها که نشسته بودند که بله ما عوض شدیم؛ خدا عوض نشده است؛ ما بد شده ایم و...، خلاصه آن روز گذشت. دو روز بعدش، ایشان اعلام کردند فقط سه روز روزه بگیرند و فقط طلبه ها بیایند. دفعه دوم، پشت قبرستان حاج شیخ عبدالکریم، قبل از قم نو، سمت راست جاده اراک، که آن موقع بیابان بود، نماز برگزار شد. این دفعه آقای خوانساری خیلی منقلب بودند. نماز ایشان که داشت تمام می شد، ابرها پیدا شدند. خلاصه قبل از این که برگردیم، وارد بشویم به قم، باران شروع شد. بارانی آمد که دوباره همان کشاورزها آمدند، گفتند بس است دیگر. ممکن است سیل بیاید.

در این جا به دو قضیه، در ارتباط با حضرت آیه الله العظمی خوانساری، اشاره می کنم:

۱. در موقعی که حضرت آیه الله حاج سید محمدتقی خوانساری، تصمیم به خواندن نماز باران، به شرحی که گفته شد، گرفتند، از قراری که در آن هنگام مسموع

گردید، آية الله العظمی آقای سید محمد حجت و آية الله العظمی آقای صدر، به ایشان پیغام دادند که ما هم حاضریم در نماز باران شرکت کنیم. ایشان، در پاسخ آنها پیغام فرمودند: نه، شما شرکت نکنید. من نماز باران را می خوانم، اگر خداوند دعای ما را مستجاب کرد و باران آمد، مردم آن را به حساب همه روحانیت می گذارند و موجب عزت و عظمت روحانیت می شود، ولی اگر باران نیامد، مردم این را به حساب من می گذارند؛ اما موقعیت و وجهه شما محفوظ می ماند. بگذارید اگر لطمه ای به وجهه کسی وارد شد، آن من باشم و وجهه و موقعیت شما محفوظ بماند.

۲. از جمله موضوعاتی که از آية الله خوانساری با چشم خود دیدم، این بود که ما چند نفر می خواستیم خدمت ایشان شرفیاب شویم. نزدیک منزل ایشان که رسیدیم، دیدیم ایشان دارند از جایی به طرف منزل می آیند. به در منزل که رسیدند، سائلی سر رسید و به ایشان عرض کرد که من پیراهن ندارم. آقا وارد اطاق شد. ما هم پشت سر ایشان وارد اطاق شدیم. دیدیم قبای خود را از تن بیرون آوردند و بعد پیراهن را از بدن درآوردند و به آن سائل دادند و سپس قبای خود را پوشید و همان طور بدون پیراهن نشست و به کار مردم می رسید و به سؤالات ما پاسخ می داد.

اما آقای حجت، من در درس ایشان خیلی شرکت می کردم. در آن زمان، درس آقای حجت در قم ممتاز بود.

آقای حجت استاد بسیار بزرگی بودند؛ خیلی خوش بیان بودند. در درس گفتن سلیقه خوبی داشتند؛ مطالب را دسته بندی می کردند. دسته بندی مطالب به گونه ای بود که نوشتنش خیلی راحت بود. روش آن مرحوم باید برای ما درس باشد که مطالب را تنظیم کنیم؛ مثلاً بیع فضولی که می گفت، در بیع فضولی چند تا مبناست: مبنای شیخ انصاری، مبنای آخوند خراسانی - در حاشیه آخوند بر مکاسب استفاده می شود - مبنای سید محمد کاظم یزدی، مبنای مرحوم شیخ محمد حسین کمپانی اصفهانی و مبنای خودش، پنج - شش تا مبنا بود. از اول بیع تا آخر، هر روز مطلب هر کسی را

روی مبنای خودش، به طوری تنظیم می‌کرد که انسان از این بیان و دسته‌بندی تعجب می‌کرد. درس را به این ترتیب می‌گفت و مقتضای مبنای هر کس را در مسأله، بیان می‌کرد یا مثلاً در صحت و نفوذ در اجازه، در کشف و در نقل.

آن روزی که ایشان در آستانه احتضار قرار گرفته بود، رفتم منزل ایشان که نزدیک مدرسه حجتیه بود. من در حیاط بودم؛ در اطاق، اشخاصی دیگر بودند؛ آنها ناراحت بودند. یک نفر آمد گفت: برای ایشان مقداری تربت سیدالشهدا علیه السلام آوردند، تربت را با آب قاطی کردند؛ تا ایشان بخورند. ایشان هم برداشت و نزدیک لبش آورد و گفت: «آخر زادی من الدنيا تربت الحسين». و آن‌گاه نوشید و «اشهدان لا اله الا اله الله» را گفت و رو به قبله، به جوار حق پیوست.

بعد از آن، یکی از اساتید مهم ما، آقای سید محمد داماد است. بنده دوازده سال، فقهاً و اصولاً به درس آقای داماد رفتم. چند نفری در حوزه بودیم که به شاگردان داماد معروف بودیم. ایشان، مرد بسیار دقیقی بود. دقت نظر ایشان، انصافاً خیلی خوب بود. در تربیت شاگرد و عنایت به شاگرد هم ممتاز بود. بنده نوشته‌هایی از درس آن مرحوم، دارم. من درس‌های ایشان را می‌نوشتم؛ بعداً خدمت ایشان می‌دادم؛ مطالعه می‌کردند و با دقت در حاشیه‌اش یک چیزهایی می‌نوشتند که اکنون وقتی نگاه می‌کنم، برای من یک یادگار مهمی است.

ایشان در تواضع، اخلاص و ساده‌زیستی، کم‌نظیر بود. این را فراموش نمی‌کنم، یک روز درس می‌گفتند، در مسأله وضو به این جا رسیدند که در موقع گرفتن وضو، باید انسان خودش آب بریزد و خودش وضو بگیرد و کسی کمک نکند. البته کمک هم مراتب دارد. بعضی مراتبش، باطل می‌کند، بعضی مراتبش مکروه است. روایتی خواندند از «وسائل»: حضرت امام رضا علیه السلام وارد شد در مجلس مأمون، مأمون داشت وضو می‌گرفت. یک نفر آب می‌ریخت تو مشتم مأمون و مأمون وضو می‌گرفت. حضرت امام رضا علیه السلام به مأمون فرمودند: «لا تشرک بالله یا امیر المؤمنین». این کلمه را

که ایشان خواندند، که حضرت رضا به مأمون، این جوری گفته، فرمود: این حدیث، ممکن است سنداً مخدوش باشد. مخدوش هم هست؛ چون ما نداریم در روایت صحیح که ائمه علیهم السلام به خلفای جور، امیرالمؤمنین گفته باشند. در کتاب «الامام الصادق و المذاهب الاربعه» تألیف اسد حیدر، این بحث است که هیچ وقت ائمه به بنی عباس و خلفای جور، امیرالمؤمنین نگفته‌اند و اگر در یک جا داشته باشیم، سند ضعیف است. امام صادق علیه السلام هم به منصور هرگز نگفته است و آن جا که گفته، سند ضعیف است. آن جا بحث این کلمه امیرالمؤمنین، ایشان را منقلب کرد به طوری که به شدت گریه کرد و آن روز نتوانست درس بگوید. وضع طوری باشد که امام رضا علیه السلام، به مأمون بگوید امیرالمؤمنین! دارم اخلاصش را می‌گویم که آن روز با گریه‌اش همه را منقلب کرد؛ نتوانست درس بگوید. عبايش را بر سرش گرفت و جلسه درس را ترک گفت.

خلاصه، دوازده سال هم بنده نزد ایشان درس خواندم. باز از جمله کسانی که خدمت ایشان درس خواندم، آقای علامه طباطبایی بود که پنج سال بنده به درس اسفار ایشان رفتم. البته چگونگی آقای علامه طباطبایی از لحاظ اخلاق و تربیت شاگرد، معلوم است.

یکی از اساتید بزرگ ما حضرت آیه‌الله العظمی بروجردی بود. بعد از این که چند سالی - که مقدارش دقیق یادم نیست - آقایان ثلاث آیات عظام حجت و خوانساری و صدر، این سه بزرگوار، حوزه را اداره می‌کردند، آقای بروجردی هم که از علما و فقهای بزرگ و معروف بود و در بروجرد زندگی می‌کردند، روزی برای معالجه نقاهتی که داشتند به تهران تشریف آوردند و در بیمارستان فیروزآبادی بستری شدند. علما اطلاع پیدا کردند و عیادت کردند و نامه‌هایی نوشتند و رفت و آمدهایی انجام شد. آن وقت از ایشان تقاضا شد به حوزه علمیه قم تشریف بیاورند و ایشان هم پذیرفتند. یادم هست که استقبال شایانی - که آقایان ثلاث هم بودند - از ایشان شد. بعد

از ورود، درس فقه را شروع کردند. اولین کتابی که شروع کردند «اجاره» بود. ایشان علم اصول را خیلی خوب بلد بود و اهمیت می داد و در مورد علم اصول هم یک مجتهد کاملی بود. ارزش زیاد برای اصول قائل بود. منتها در بحث اصول هم مانند فقه، مسائل اصلی را اهمیت می دادند. خلاصه، ایشان به علم اصول اهمیت می داد؛ اما ایشان فروع فقهیه را نوعاً از شکم احادیث در می آورد که حتی الامکان، نوبت به این نرسد که بخواهیم بر اساس اصول مطلب را استوار کنیم.

این دلیل نمی شود که ما بگوییم علم اصول، علم زائدی است و این را هیچ وقت نباید ما بگوییم. حضرت امام هم که نظر به فقه سنتی دارند و درس های سنتی، این است که این ها، باید محفوظ باشد. خوب این یک مهارتی بود در ایشان که سعی می کردند مسائل فقهی را از همان متن خبر در بیاورند، مثل شیخ طوسی.

شیخ طوسی در اول «مبسوط» نوشته اند: «فقه های عامه بر ما طعن می زنند که شما به قیاس و استحسان عمل نمی کنید. در تفریع فروع مثل ما نیستید و به همان احادیث اکتفا می کنید و لذا فروع فقهی کم تری دارید. من خواستم به آنها نشان بدهم که از همین احادیثی که در دست ما هست، ما می توانیم چقدر مسائل فقهی استخراج کنیم و این «مبسوط» را نوشتیم که نشان بدهم ما که به قیاس و استحسان عمل نمی کنیم، می توانیم از دل همین احادیث، بیش از فروع فقهی شما به دست بیاوریم.

نکته دیگری که لازم می دانم عرض کنم، این است که آقای بروجردی، خیلی به اقوال قدما و شهرت قدما، اهمیت می دادند. ایشان می گفتند: اینان در زمانی بوده اند که کتب بیش از آنچه که الآن در دست ما هست، وجود داشته و در دسترس بوده است. به علاوه به زمان معصوم علیه السلام نزدیک تر بوده اند. از این جهت، اگر ببینیم آنان به یک مطلبی فتوا داده اند و لو این که ما مدرکی درباره آن فتوا و آن مسأله در دست نداشته باشیم؛ نمی توانیم به این آسانی بر خلاف آنان فتوا دهیم.

فقهها و بزرگانی امثال شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی، مسلماً بدون مدرک،

فتوا نمی داده‌اند و در مقام فتوا دقیق بوده‌اند؛ اورع بوده‌اند. از این جهت، ما نمی‌توانیم بر خلاف شهرت قدما فتوا بدهیم و چون ایشان، قائل بودند به این‌که حجیت اخبار آحاد، از جهت بنای عقلا است؛ بنای عقلا هم بر اساس اطمینان است. از این جاست که اگر خبری ضعیف باشد، ولی قدما به آن خبر اعتماد کرده باشند و بر طبق آن فتوا داده باشند، اطمینان حاصل می‌کنیم که قرائنی در بین بوده است که دلالت بر صدور آن خبر داشته‌اند و باید به آن عمل کنیم و به عکس، اگر خبری در اعلى درجه صحت باشد و ببینیم که فقهای بزرگ، از آن اعراض کرده‌اند و بر طبق آن فتوا نداده‌اند، در این جا اطمینان به صدور آن نداریم که از معصوم صادر شده باشد. ممکن است معارض بوده به «اقوی منها» یا «ادل منها»؛ از این جهت، دیگر آن برای ما حجت نیست. خلاصه آن‌که، ایشان اهمیت زیادی برای شهرت متقدمین قائل بودند.

آیه‌الله بروجردی، در نتیجه سبک تدریس که گفته شد، تحولی در طرز درس فقه در حوزه مقدسه قم به وجود آورد؛ زیرا به کتب و اقوال عامه و ادله‌ای که آنان دارند، توجه دادند و سیر تاریخی مسأله را در طی قرون و اعصار، بیان کردند. علاوه بر این‌که توجه دادن به این نکته که ائمه علیهم‌السلام در تمام روایاتشان، روی اقوال عامه و ادله آنها نظر داشته‌اند؛ زیرا این اقوال از ائمه در زمانی صادر شده که فتاوی فقهای عامه بدون توجه به مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و فقط بر اساس کتاب و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، آن‌هم آن اندازه که آنها در دست دارند و با آن اساسی که آنها در دست دارند (قیاس و استحسان)، صورت می‌گرفته است. در آن زمان، ائمه آن اخبار را فرمودند در برابر آنان. پس باید ببینیم در دسترس آنان چه بوده و چه می‌گفتند که امام این روایت را در برابر آنان گفته است. می‌فرمودند: بدون توجه به فقه عامه و روایات عامه، اگر کسی بخواهد استنباط کند، فقهش فقه کاملی نخواهد بود. موقعی استنباط ما کامل خواهد بود که تسلط و توجهی به فقه عامه داشته باشیم. خودش هم، این جوری بود. بنابراین، تحولی در حوزه قم به وجود آمد، و الحمدلله تاکنون باقی است.

ایشان عظمت داشتند و دستگاه طاغوت، در مقابل قدرت آقای بروجردی، نمی توانست اظهار قدرت کند؛ تا ایشان خود را با آن قدرت، هماهنگ کند و یا بخواهد صلح و سازشی بکند. شاه، آن زمان تصمیم داشت کارهایی انجام دهد از جمله تساوی حقوق زنان در انتخابات، تقسیم اراضی و... دکتر اقبال نزد ایشان آمد و پیغامی از طرف شاه آورده بود که این کارها می خواهد بشود. آقای بروجردی فرموده بودند که این، خلاف اسلام است. دکتر اقبال گفت اگر مخالف اسلام است، چرا در بعضی از کشورهای اسلامی این امور پیاده شده است؟ آقای بروجردی فرموده بودند: کدام کشور؟ دکتر اقبال گفته بود: مصر. آقای بروجردی فرموده بودند: در مصر اول رژیم سلطنتی را عوض کردند و آن گاه دست به این کارها زدند. این جواب، آن قدر محکم بود که دکتر اقبال، نتوانسته بود چیزی بگوید و از حاضر جوابی حضرت آیه الله بروجردی مبهوت گردیده بود.

یکی دیگر از اساتید بزرگ ما، حضرت امام بود. راجع به حضرت امام، باید عرض کنم اولین وسیله آشنایی من با ایشان، در ابتدای ورودم به قم در سال ۱۳۶۳ قمری در درس اخلاق ایشان بود که روزهای جمعه، عصرها تقریباً یک ساعت به مغرب مانده، در مدرسه فیضیه، زیر کتابخانه، درس اخلاق می فرمودند. بعد توسط حضرت آیه الله خوانساری، نماز جماعت اقامه می شد. بنده هم در این درس اخلاقی، عرفانی و علمی ایشان، شرکت می کردم. این درس، بسیار سازنده و کامل بود. آیات و احادیث، آمیخته با برداشت علمی، عرفانی و اخلاقی، با بیان بسیار رسا و وافعی، از دل بر می خاست و بر دل می نشست. تحولی عمیق در شنونده ایجاد می کرد. مَدْرَس، مملو از جمعیت می شد. صفا و معنویت، فضای مجلس را فرا می گرفت.

حضرت امام در همان موقع هم یکی از علمای بزرگ و مشهور بودند که در تیزبینی و ژرف اندیشی و واقع بینی و وسعت نظر ممتاز بودند. یکی از چیزهایی که در معرفی فکر ایشان، خیلی مؤثر بود، کتاب «کشف الاسرار» ایشان بود. آن موقع، این

کتاب چاپ شده بود و در دسترس بود؛ البته هنوز هم این کتاب بسیار ارزشمند و عالی است.

شخصیت ایشان دارای ابعاد مختلفی است. یکی از جهت بعد فلسفی که شاید بتوان گفت الآن مثل ایشان، کسی را سراغ نداریم. اگرچه در آن زمان در تهران، مرحوم آشتیانی را داشتیم. علامه طباطبایی آن موقع در نجف بودند. همچنین استاد علوم معقول حضرت امام، مرحوم آقا سید ابوالحسن قزوینی، معروف به رفیعی بودند که چند ماهی قم تشریف آوردند و درس معقول می فرمودند و بنده هم به درس ایشان می رفتم.

اما اکنون در سطح مملکت، کسی مانند ایشان را در این فن نداریم. از لحاظ بعد فلسفی، شخصیت امام، تاکنون شناخته نشده است. شخصیت بسیار کاملی است از این جهت. در بعد عرفانی هم ایشان منحصر به فرد هستند و از لحاظ قلم، چه فارسی و چه عربی، به آن قدرت ممتاز هستند. در همین انقلاب، یکی از چیزهایی که مؤثر بوده است، قطعاً قلم ایشان است. پیام ها و اعلامیه های ایشان به هر جاکه رفت، تحول ایجاد کرد و موج عظیمی برپا ساخت. حالا هم همین قلم در پیشرفت انقلاب خیلی مؤثر است. همین پیام بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ که اگر نبود این پیام مهم، پذیرش قطعنامه به این ترتیب جا نمی افتاد. بیان ایشان هم، خیلی عالی و ممتاز است. بعضی ها اهل بیان بوده اند و اهل قلم نبوده اند و یا بالعکس، ولی در حضرت امام هر دو خصلت جمع شده است، هم قلم قوی است و هم بیان، عالی و نیرومند.

اما سبک درس ایشان در فقه و اصول که بنده سه سال شرکت کرده ام، با یک وسعت نظری بحث می کردند؛ یعنی تمام ابعاد مسأله را مورد بحث قرار می دادند که این یکی از امتیازات درس ایشان بود. کتاب هایی که خودشان در این زمینه نوشته اند، یا دیگران بحث های ایشان را نوشته اند، نشان می دهد که از آنچه پیرامون یک مطلب به ذهن علما آمده یا می آید، فروگذار نشده است. دقت نظر ایشان، خیلی خیلی زیاد

است؛ مثلاً حاشیه ایشان بر عروه، از حواشی دیگر مفصل تر است؛ زیرا ایشان در اکثر مسائل حاشیه دارند. این حاکی از دقت نظر ایشان است که یک یک مسائل را هر چه دقیق تر بررسی می کردند. دقت نظر و وسعت نظر دو چیز است و هر دو در حضرت ایشان، جمع است.

درباره شخصیت ایشان، از جهات مختلفی می شود صحبت کرد که از نظر بنده، آنچه مهم است، مسأله «شناخت زمان» است. در متون دینی ما هست که عالم باید عارف به زمان باشد. ایشان از لحاظ شناخت جریانات و مقتضیات زمان، دارای امتیاز خاصی است و در میان علمای بزرگ، هر یک از آنان که فکر و فعالیتشان، با زمان هماهنگ بوده است، توانسته است تحولی ایجاد کنند.

برای نمونه، شیخ مفید در زمانی می زیسته است که خلفای بنی عباس، هر چند مانند اسلاف خود، تقویت کننده مذهب تسنن بوده اند و کتاب ها و بحث های همه آنان، متوجه کوبیدن شیعه بوده است؛ ولی چون آل بویه که از ایران حرکت خود را آغاز کرده بودند، شیعه هستند احساس کرد زمان برای تأسیس مدرسه علمی شیعه خیلی مناسب است تا جوابگوی سؤالاتی باشد که پیرامون تشیع وجود دارد. لذا حوزه علمی شیعه را در بغداد تأسیس کردند و مباحثات و مجالس و تألیفات زیادی در این زمینه داشتند و شاگردان زیادی نیز تربیت کردند، مانند مرحوم سید مرتضی، سید رضی، شیخ طوسی و امثال این ها که خودش خیلی مهم است. یا مرحوم صدوق، به تأسیس حوزه در قم و ری دست زدند. همین مکتب شیخ مفید است و همین حوزه است که شیخ طوسی را تربیت می کند و ایشان مؤسس حوزه نجف می شود و دنباله کار شیخ مفید ادامه پیدا کرد. از آن پس در دنباله همین موضوع، مدرسه ای در حله تأسیس می گردد که تربیت کننده محقق و علامه حلی و فخر المحققین و امثال اینان می شود و در حوزه بغداد، سید مرتضی، کتاب شافی را نوشت که ابن ابی الحدید، مباحثات سید مرتضی را که با علمای اهل سنت داشته، در شرح نهج البلاغه ذکر کرده

است. همین کار بزرگ است که سید مرتضی، شافی می نویسد و شیخ طوسی، تلخیص شافی می نویسد. از آن به بعد، سلاجقه می آیند و مذهب تسنن را تقویت و ایجاد اختلاف و تحریکات می کنند. در نتیجه، کتابخانه شیخ طوسی را آتش می زنند و در محله کرخ بغداد تعداد زیادی از شیعیان، قربانی این تفرقه افکنی می شوند و کرسی درس ایشان را آتش می زنند و نزدیک بود شیخ طوسی را بکشند.

این جاست که شیخ به نجف می رود و حوزه نجف را تأسیس می کند. این ها، همه همراه مقتضیات زمان حرکت کردن است. اگر این آقایان در همان حوزه خودشان، فقط مشغول درس و بحث بودند و به دفاع از حریم تشیع و موضع گیری در برابر طاغوت های آن زمان نمی پرداختند، کسی به ایشان، کاری نداشت و این مسائل، پیش نمی آمد و این همه تحول پیش نمی آمد. به وجود آمدن این تحول و پیشرفت تشیع که همان اسلام حقیقی است، در نتیجه همین عارف به زمان بودن است که پیش آمده است. شیخ طوسی، پایه گذار رشته حقوق تطبیقی است. کتاب «خلاف» ایشان، مجموعه ای از حقوق تطبیقی است. یک عبارتی در آغاز کتاب «تلخیص الشافی» است که در این جا بیان می کنیم:

«كان شيوخنا - رحمهم الله - المتقدمون منهم و المتأخرون، بلغوا النهاية القصوى فى استقصاء ما اقتضت ازمنتهم من الأدلة و الكلام على المخالفين»؛

شیوخ و اساتید ما - که خداوند همه آنان را رحمت کند - به نهایت درجه رسیدند در این که آن چیزی که زمانشان اقتضا می کرد، از ادله کلام در برابر مخالفین، اعمال کردند.

از این جا معلوم می شود که اساتید شیخ طوسی که تحولی در شناساندن مکتب اهل بیت ایجاد کردند، به جریانات زمان، کاملاً آشنا بودند.

امام هم در یک زمانی واقع شده بودند که حس کردند اسلام واقعی دارد منزوی

نوری - حسین + ۵۱۹

می‌شود و قدرت‌های بزرگ، اسلام واقعی را منزوی می‌کنند. در چنین زمانی، لازم بود به هر وسیله‌ای که ممکن است برای معرفی اسلام واقعی، گام برداشته شود. اگرچه منتهی به این شود که درگیری‌هایی به وجود بیاید. برای این که اسلام واقعی با منافع قدرت‌های بزرگ منافات دارد. آنان در مقابل خودنمایی اسلام واقعی، ساکت نمی‌نشینند.

آن اسلامی که آنان می‌دیدند، منافاتی با منافع آنان نداشت؛ زیرا منافاتی نمی‌دیدند که کشوری اسلامی باشد و مشروبات الکلی، فساد و فحشا در آن رواج داشته باشد و منافاتی نمی‌دیدند کشوری اسلامی باشد و مستشاران خارجی، در آن جا تاخت و تاز هم بکنند؛ منافاتی نمی‌دیدند که کشوری اسلامی باشد و منابع ثروت و فرهنگ و اقتصادش، در دست ابرقدرت‌ها باشد؛ اسلامی باشد، ولی مصرف‌کننده فکر و فرهنگ و صنعت بیگانگان باشد. در چنین زمانی که می‌رفت فرهنگ غنی اسلامی، روح غیرت و سلحشوری اسلامی و روحیات عالی اسلامی، به دست فراموشی سپرده شود، وارد میدان شدند و روح تازه‌ای در کالبد مسلمانان دمیدند.

در مشروطیت، علما قیام کردند، ولی کم‌کم، علما کنار زده شدند و امور دست آنانی افتاد که ضد اسلام بودند. هر کسی که توانسته است در برابر قدرت‌های استکباری و ضداسلام تحولی ایجاد کند، عارف به زمان بوده است؛ مثلاً مرحوم میرزای شیرازی که در جریان تحریم تنباکو، گام مهمی برداشت، عارف به زمان بود. شاگردان مرحوم میرزای شیرازی نیز، این درس را از استاد خود فرا گرفتند. شیخ فضل‌الله نوری یکی از شاگردان میرزای شیرازی است. میرزای شیرازی، در سال ۱۳۱۲ قمری وفات کرد و شیخ فضل‌الله در سال ۱۳۲۶ در نتیجه مبارزات ضد اسلامی، به دار زده شد. سید عبدالله بهبهانی که از رهبران مشروطیت بود، از شاگردان مرحوم میرزا بود و در سال ۱۳۲۸ وفات کردند. سید محمد طباطبایی؛ یکی دیگر از رهبران مشروطیت، از شاگردان مرحوم میرزا بود که در سال ۱۳۴۱ درگذشت. آخوند

خراسانی، که طرفدار مشروطیت بود، شاگرد میرزای شیرازی است. وفات ایشان، ۱۳۲۹ است. میرزا محمد تقی شیرازی که در عراق علیه استعمار مبارزه کرد از شاگردان ایشان بود که در سال ۱۳۳۸ در گذشت. از این جا معلوم می شود که استاد وقتی مبارز باشد، در شاگردان چه قدر اثر می گذارد. امام هم با یک واسطه، شاگرد میرزای شیرازی است؛ زیرا ایشان شاگرد آقا شیخ عبدالکریم هستند و شیخ عبدالکریم هم شاگرد میرزای شیرازی است.

بالآخره، عظمت کار حضرت امام، در این است که تحولی بر اساس جریانات زمان ایجاد کرد که روز به روز طنین انداز تر می گردد. هر عالمی که توانسته است با احتیاجات و جریانات زمان گام بردارد، منشأ خدمات بزرگ تری گردیده است.

در رابطه با موضوع زمان، سه نفر از علمای بزرگ، سید حسن صدر، حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی و محمد حسین کاشف الغطا، به گونه ای دیگر به مقتضای زمان، کار کردند؛ زیرا در آن تاریخ، جرجی زیدان کتابی نوشته بود به نام «آداب اللغة العربیة»، که در آن، شیعه را طائفه ای کوچک شمرده بود و نوشته بود که شیعه، کاری نکرده و اکنون در شرف انقراض است.

این سه بزرگوار، تصمیم گرفتند در برابر آن فکر، هر کدام از یک طریق شیعه را معرفی کنند. سید حسن صدر، متوفای ۱۳۵۴ است و شیخ محمد حسین کاشف الغطا متوفای ۱۳۷۳ و شیخ آقا بزرگ تهرانی ۱۳۹۰. شیخ آقا بزرگ «الذریعه» را نوشت که در آن حدود شصت هزار از مؤلفات شیعه را معرفی کرده است. این کار، بسیار کار مشکلی است؛ چون باید انسان راه بیفتد تمام کتابخانه ها را زیر و رو کند؛ بامؤلفین و علمای شهرها آشنا بشود؛ تا چنین کتابی را بنویسد و نام مؤلف و خصوصیات کتاب و عصر مؤلف را ثابت کند.

کاشف الغطا هم تاریخ «آداب اللغة العربیة» را رد کرد و اشتباهات ادبی و تاریخی اش را گرفت و کتاب «اصل الشیعة و اصولها» را هم نوشت. سید حسن صدر

نوری - حسین + ۵۲۱

هم کتاب «تأسیس الشيعة لعلوم الاسلام» را نوشت و ثابت کرد که شیعیان در تمام علوم اسلامی، پیشتاز، مؤسس و مبتکر بوده‌اند. ولی شخصیت حضرت امام، آن قدر بزرگ است که من بیش از این نمی توانم درباره ایشان صحبت کنم.

سفرها

من در سال ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ که نماینده حضرت امام در اروپا بودم و به آن دیار رفت و آمد داشتم و سفرهایی به پاکستان و یک سفر هم به تایلند و بنگلادش و هندوستان انجام دادم؛ جریانات زیادی دیدم. یکی از این جریانات این است که در کشورهای اروپایی از من سؤال می کردند یک کتابی در اقتصاد اسلامی، در مقابل اقتصاد کمونیستی و سرمایه داری، به ما معرفی کنید. من چنین کتابی سراغ نداشتم. کتاب آقای صدر در رد آن دو نظام است که آنان مثبتش را می خواستند و جلد دوم هم که خیلی مختصر است و نمی شود بر اساس آن، اقتصاد جامعه را بنا کرد. هماهنگ با زمان، حرکت کردن اقتضا می کند که چنین کاری انجام بشود و در قم، لجنه ای باید باشد که در بعد اقتصاد اسلامی، کتابی تنظیم کند. باز در رابطه با زمان، عرض کردم به خاطر ارتباط مرحوم بروجردی با شلتوت، کرسی درسی برای تدریس فقه جعفری در جامع الازهر برقرار شد؛ ولی از همان زمان تاکنون این کرسی خالی است و کسی نیست که فقه جعفری را تدریس کند. باید برای این امر مهم، فردی تربیت شود و به آن جا اعزام شود و فقه جعفری را تدریس کند. این ها مسائلی است که اقتضای زمان، آنها را ایجاب می کند.

بعضی از مسائل کلامی که در شرح تجرید مطرح است، امروز مطرح نمی شود. بعضی از آنها مورد ابتلا نیست؛ بعضی از بحث ها که مورد ابتلا هست، باید با بیان روز مطرح شود. بعضی از بحث هایی که درباره جبر و اختیار و اعتزال و... مورد ابتلا نیست و نباید مطرح شود، ولی بعضی از بحث ها مثل اثبات صانع، مهم است که

باید مطرح شود. بعضی از مسائل جدید است که باید درباره آنها آگاهی داشته باشیم و افرادی را در این زمینه تربیت کنیم.

فعالیت‌ها و مبارزات در رژیم پهلوی

من از جمله کسانی هستم که توفیق داشتم چند سالی در مکتب پر فیض حضرت آیه‌الله‌العظمی امام خمینی درس بخوانم و علاوه بر مطالب علمی، از سجایای اخلاقی ایشان نیز بهره ببرم. در طول این سالیان، با توجه به متون و موازین اسلامی، دریافته بودم که مسئولیت روحانیت، در درس خواندن و درس گفتن خلاصه نمی‌شود. به این جهت، از آن روز که حضرت ایشان انقلاب و تحول را آغاز کردند، من سعی کردم که پشت سر ایشان به قدر توانم گام بردارم.

در آن زمان، جلسات مرتبی با رفقای همفکر خود داشتیم که در آن، نسبت به مسائل جاری گفت‌وگو می‌شد و برای پیشبرد امور، تصمیماتی اتخاذ می‌گردید. گاهی اعلامیه‌هایی علیه رژیم و شاه امضا می‌کردیم. البته متن بعضی از آن اعلامیه‌ها را نیز گاهی من تنظیم می‌کردم. در نشر و توزیع آنها نیز، همکاری نزدیک داشتم. افرادی را به این منظور به نقاط مختلف کشور می‌فرستادیم.

بعد از این که حضرت امام را به ترکیه تبعید کردند، اعلامیه‌هایی که علیه رژیم از قم صادر می‌شد، امضای من را نیز داشت. به همین جهت، در آن زمان چند نفر مأمور از طرف ساواک به منزل ما ریختند و به‌طور دقیق همه جا را گشتند، حتی یادم هست که کتاب‌ها را نیز ورق می‌زدند. مقداری از کتاب‌ها را برداشتند بردند و مرا نیز، دستگیر کردند و به ساواک قم که در خیابان راه آهن بود، بردند. شبی را آن‌جا به سر بردم و بعد به زندان قزل قلعه در تهران منتقل شدم.

قزل قلعه یکی از زندان‌های رژیم شاه بود که افراد را در آن زمان به آن‌جا می‌بردند. در زندان، متوجه شدم که آقایان دیگری نیز آن‌جا هستند از جمله: آیه‌الله منتظری،

نوری - حسین + ۵۲۳

مرحوم آقای ربانی شیرازی، آقای مروارید، آقای جنتی، آقای آذری قمی، فرزند آیه الله منتظری و بعد مرحوم آقای قدوسی و آقای حیدری را هم آوردند. البته همگی ما در سلول های انفرادی بودیم و فقط روزی سه مرتبه صبح، ظهر و شام در سلول را باز می کردند و ما حق داشتیم برای تجدید وضو از آن خارج بشویم. هنگامی که مرا برای دستشویی می بردند از دور این آقایان را دیدم و فهمیدم که این آقایان هم آن جا هستند.

داخل سلول ها لامپ نبود و تنها از روزنه کوچکی که بالای درها وجود داشت، شعاع کم سویی از روشنایی داخل سالن به درون سلول می تابید. این سلول ها به اندازه ای کوچک بود که اگر دست هایمان را باز می کردیم به دیوارهای دو طرف می رسید. کف سلول ها را با آجرهای ناهموار فرش کرده بودند به گونه ای که موقع خوابیدن، پشت و کمر انسان را به سختی می آزد.

حدود سه ماه، بدون محاکمه و ممنوع الملاقات با این وضع، در این سلول ها بودیم و به جز هنگام تجدید وضو، نمی توانستیم از آن خارج شویم. بعد از محاکمه، روزی فقط ده دقیقه ما را به عنوان هواخوری داخل حیاط زندان می بردند که قدم بزنیم. هنگامی که مرا برای بازجویی بردند، مهم ترین حرف آنان این بود که شما طرفدار حضرت امام هستید و به پشتیبانی از ایشان اعلامیه می نویسید و امضا می کنید. نزدیک دو ماه که از تاریخ محاکمه گذشت، من آزاد شدم.

چند ماه از آزادی من نگذشته بود که مسافرتی به همدان داشتم. در همدان، علما و غیر علما به دیدن بنده آمدند. تابستان بود و من در مدرسه همدان، درسی شروع کردم که مورد استقبال واقع شد. ساواک همدان از این موضوع که جوان های شهر و مردم با من رابطه داشتند و به درس و بحث می آمدند، نگران بود. به این جهت، مرا به بهانه ای گرفتند و به تهران فرستادند. دوباره روانه زندان قزل قلعه شدم و چندین ماه در آن جا زندانی گشتم.

بعد از آزادی از زندان، مدت زیادی به اصطلاح ممنوع المنبر بودم و حق نداشتم به وعظ و خطابه بپردازم. در همین ایام از من دعوت شد که مسافرتی به رفسنجان داشته باشم. من دعوت را پذیرفتم و برای ایراد سخنرانی به رفسنجان رفتم. بعد از دو - سه منبر، ساواک کرمان مطلع شد و از ادامه جلسات سخنرانی جلوگیری کرد. از آن تاریخ به قم برگشتم و مشغول درس و بحث شدم و در فرصت‌های مناسب و موقعیت‌های گوناگون، هدف خود را تعقیب می‌کردم تا این که جریان نوزدهم دی ۱۳۵۶ به وجود آمد.

در روزنامه اطلاعات هفدهم دی ۱۳۵۶، مقاله توهین آمیز و تندى علیه حضرت امام که آن زمان در نجف تشریف داشتند، چاپ شد. انتشار این مقاله، خشم آقایان اساتید و فضلاء حوزه قم را برانگیخت. به همین مناسبت، جلسه‌ای در منزل این جانب برگزار شد که در آن، آقایان مشکینی، مکارم و وحید خراسانی نیز حضور داشتند. در آن جلسه، تصمیم گرفته شد که به عنوان اعتراض به انتشار چنین مقاله‌ای، حوزه قم تعطیل شود. حوزه قم که تعطیل شد، بازار هم تعطیل شد. فضلاء حوزه و آقایان بازاری‌ها به منزل مراجع و اساتید بزرگ می‌رفتند که در آن جا جلسات سخنرانی در اعتراض به رژیم برگزار می‌شد. روز نوزدهم دی که قبل از ظهر آقایان به منزل بعضی از اساتید رفته بودند، قرار گذاشته بودند که بعد از ظهر منزل ما تشریف بیاورند. این قرار را در نماز جماعات هم اعلام کرده بودند.

از حدود ساعت یک بعد از ظهر عده‌ای از آقایان آمدند و چندین بلندگو داخل منزل و کوچه نصب کردند. رفته رفته جمعیت می‌آمد منزل و کوچه از جمعیت متراکم شد؛ به گونه‌ای که جمعیت به خیابان رسیده بود.

بنده آن روز لازم دانستم صحبتی بکنم. به نظر خودم، سخنرانی جامع و تندی علیه جنایت‌های رژیم شاه انجام دادم. البته قبل از من، داماد این جانب، آقای سید حسن موسوی تبریزی، سخنرانی جامعی کردند.

نوری - حسین + ۵۲۵

در آن سخنرانی من لازم دانستم که انگشت روی مرکز و منبع اصلی جنایت‌ها بگذارم. از این رو، مرکزیت را هدف قرار داده و شاه را به سگ تشبیه کردم و این اشعار را در ضمن صحبت خود خواندم:

| | |
|-------------------------------|------------------------------|
| مه فشانند نور و سگ عو عو کنند | هر کسی بر طینت خود می تند |
| چون تو خفاشان بسی بینند خواب | کاین جهان ماند یتیم از آفتاب |
| کی شود دریا ز پوز سگ نجس | کی شود خورشید از پف منظمس |
| کارک خود می گذارد هر کسی | آب نگذارد صفا بهر خسی |
| خس خسانه می رود بر روی آب | آب صافی می رود بی اضطراب |
| در شب مهتاب مه را بر سماک | از سگان و عو عو آنان چه باک |
| ای بریده آن لب و حلق و دهان | که کند تف سوی ماه آسمان |
| مصطفی مه می شکافد نیمه شب | ژاژ می خوابد زکینه بولهب |
| آن مسیحا مرده زنده می کند | آن جهود از خشم سُبِلت می کند |

و این اشعار را که از مولوی است، تطبیق کردم بر جریان آن روز.

مردم از این صحبت جامع و منطقی و کوبنده، شارژ شدند و با شعارهای تند از منزل حرکت کردند. من خودم نیز لازم دانستم که با مردم بروم. آمدیم بیرون. از کوچه که گذشتیم و وارد خیابان شدیم، ابتدای جمعیت به چهار راه مقابل کلاتری رسیده بود. در این جا مزدوران رژیم، مردم را به گلوله بستند و با سلاح گرم به مردمی که هیچ‌گونه وسیله دفاعی نداشتند، حمله کردند. عده‌ای از مردم شهید شدند، عده‌ای مجروح و زخمی و عده‌ای هم توانستند جان سالم به در برند. همین جریان موجب حرکت و قیام مردم در دیگر شهرهای مختلف ایران شد. به بهانه بزرگداشت شهدای این روز، قیام فراگیر ملت ایران از تبریز آغاز و رفته رفته تمام ایران را فرا گرفت.

به همین مناسبت، کوچه ما کوچه قیام نام‌گذاری شد و وقتی حضرت امام به قم مشرف شدند، به منزل ما نیز تشریف آوردند و به محضر ایشان عرض شد که انقلاب

اسلامی از این خانه آغاز شده است.

بعد از این جریان سخنرانی در روز نوزدهم دی، در انتظار این بودم که ساواک دنبالم بیاید و دستگیرم کند. به این جهت، وقتی که برای انجام کاری به تهران رفته و در منزل نبودم، مأموران وقتی شبانه به منزل ما ریخته و همه جا را گشتند. وقتی از تهران برگشتم، جریان را به من گفتند. من بعد از خداحافظی و آماده شدن، به ساواک تلفن زدم و گفتم: اگر با من کاری دارید از تهران برگشته‌ام. حدود نیم ساعت بعد آمدند و مرا بردند. نیم روزی در شهربانی قم معطل شدم و بعد مرا به خلخال تبعید کردند.

تبعید من در خلخال چندین ماه به طول انجامید. در این مدت، نسبت به من سخت‌گیری فراوان شد. هر روز لازم بود به شهربانی رفته و دفتری را امضا کنم. منزل ما را شدیداً کنترل می‌کردند، حتی رفت و آمدهای عادی را زیر نظر داشتند. تهیه ارزاق عمومی را برای ما مشکل کرده بودند و به کسبه سفارش می‌کردند که از فروش اجناس مورد لزوم به ما خودداری کنند.

یک روز صبح که برای امضای دفتر رفته بودم، به من گفته شد که دیگر به منزل برنگردم؛ چون می‌خواستند مرا به سقز ببرند. هر چه اصرار کردم که بروم و حداقل خبر بدهم، پذیرفته نشد. مرا به همراه چند مأمور به سقز منتقل کردند.

در سقز چند نفر دیگر از آقایان نیز تبعید بودند از قبیل آقای احمدی خمینی شهری، آقای سید علی دستغیب شیرازی و آقای فهیم کرمانی.

دوران تبعید را با مشکلات فراوان آن سپری کردیم. دولت شریف امامی که روی کار آمد، برای کسب و جاهت - به اصطلاح - زندانی‌های سیاسی را آزاد کرد و تبعیدی‌ها را بر می‌گرداند. همان زمان، آیه‌الله‌العظمی منتظری و مرحوم آیه‌الله طالقانی آزاد شدند. در این زمان نیز من از تبعیدگاه آزاد شدم.

بعد از آزادی، به قم آمدم و برای زیارت حضرت امام، که آن موقع در پاریس تشریف داشتند، به پاریس رفتم. بله، این مروری بود کلی، بر جریان‌های آن زمان که

بر ما گذشت.

دومین بار که به زندان رفتم نیز در سلول زندانی شدم. سلول هایی بود شبیه حمام های نمره که دو ردیف سلول در یک سالن مسقف بنا شده بود. مدتی که ما در آن جا بودیم، رنگ آسمان و خورشید را ندیدم، مگر همان چند لحظه ای که در اواخر ما را برای هواخوری بیرون می آوردند.

تنها دو تا پتوی خشک و خشن به ما داده بودند. داخل سلول را هم به گونه ای ساخته بودند که به قدر امکان بتواند انسان را ناراحت کند. درون سلول، تاریک و رنج آور بود. تا مدت زیادی هیچ چیز برای مطالعه در اختیار ما نمی گذاشتند. تنها بعد از محاکمه بود که تا حدودی از این مشکل کاسته شد و می توانستیم بعضی از کتاب ها را مطالعه کنیم، که متأسفانه به علت کمبود نور، فقط در روز آن هم با مشکل فراوان می توانستیم مقداری مطالعه کنیم.

غذای آن جا نیز بسیار نامناسب بود. غذایی بود شبیه به آش، همچنین از نظر بهداشت، حمام و غیره هم مشکلات فراوانی داشتیم. علاوه بر این، افرادی را در آن جا شکنجه می کردند که صدایشان می آمد و بسیار دردناک و ناراحت کننده بود. مجموعه این امور، نوعی شکنجه روحی بود که عمداً برای زندانیان فراهم شده بود.

مرجعیت و علمیت امام خمینی

از جمله جریان هایی که در آن دوران پیش آمد، جریان فوت مرحوم آیه الله حکیم بود. ما به لحاظ خصوصیات علمی و دیگر خصایص روشن و بارزی که در حضرت امام سراغ داشتیم، تصمیم گرفتیم کاری کنیم که چهره ایشان، خارج از حوزه های علمیه نیز برای مردم بهتر و کامل تر شناخته شود. از این جهت، تصمیم گرفتیم اعلامیه ای بدهیم که بعد از مرحوم آقای حکیم، مردم به حضرت امام مراجعه کنند. دوازده نفر از مدرسین حوزه علمیه قم، این اعلامیه را در تأیید مرجعیت حضرت امام

بعد از مرحوم آقای حکیم امضا کردند. از جمله آقایان آیه‌الله منتظری، مشکینی، ربانی شیرازی، ابراهیم امینی، انصاری شیرازی، فاضل، خزعلی، جنتی، صالحی نجف‌آبادی و این‌جانب، اعلامیه را صادر کردیم. علمای شهرستان‌ها از این اعلامیه استقبال خوبی کردند و در بعضی از مراکز، آقایان اعلامیه را روی منبر برای مردم خوانده بودند و تأثیر زیادی گذاشته بود. بعد از صدور این اعلامیه، منتظر بودم که دنبال بیایند، چرا که می‌دانستم صدور چنین اطلاعیه‌ای بی‌عاقبت نیست. همین‌طور هم شد. یک روز ظهر، مأمورین ساواک ریختند منزل ما، منتها در آن جریان من دستگیر نشدم، چرا که منزل ما دو در داشت و آنها نمی‌دانستند من از در دیگر خارج شده و به منزل همسایه رفته‌ام. بنابراین، آنها موفق به دستگیری من نشدند. در همان روز، دنبال همه امضاکنندگان اعلامیه رفته بودند که موفق به دستگیری عده‌ای هم شدند. در این جریان، دو - سه ماه متواری بودم. رفتم همدان برای زیارت آیه‌الله آقای آخوند و بعد رفتم مشهد. در این جریان، ساواک نتوانست مرا دستگیر کند. ما می‌دانستیم که راه حضرت امام و اندیشه ایشان درست و اساسی است. به این جهت، دوست داشتیم ایشان در این راه تقویت شوند. عکس‌العمل آن هم بحمدالله خوب بود، چرا که در ایران مردم زیادی مقلد آقای حکیم بودند.

تصور ما این بود که با امضای دوازده تن از مدرسین حوزه علمیه قم، مردم ایران احساس وظیفه می‌کنند و به حضرت امام مراجعه خواهند کرد.

در سال‌های ۱۳۴۲ و جریان‌های آن دوران نیز، عموماً شاگردان حضرت امام، پشت سر ایشان گام بر می‌داشتند و در تقویت راه ایشان، کوشش لازم را داشتند. نکته‌ای را متذکر شوم که حضرت آیه‌الله منتظری و مرحوم آیه‌الله ربانی شیرازی جزء افرادی بودند که نسبت به بسیاری از آقایان دیگر، بیشتر زندان رفته و تبعید شده بودند. می‌توان گفت که مرحوم آیه‌الله ربانی شیرازی، اکثر عمر خود را یا در زندان بود و یا در تبعید به سر می‌برد. روحیه‌ای پرخاشگر و تند نسبت به رژیم داشت. در

نوری - حسین + ۵۲۹

همان زندان قزل قلعه که بودیم، چنان بر سر مأمورین داد می زد که واقعاً از او می ترسیدند. اگر می توانست در سلول را می گشود و بیرون می آمد. اگر اتفاقاً در سلول باز می ماند، حتماً این کار را می کرد. به سخت گیری هایی که برای این کار بود، هیچ توجه نداشت.

نکته دیگری که تذکرش بد نیست، مقارن بودن سال فوت مرحوم آیه الله حکیم با سال شهادت مرحوم آقای سعیدی در ساواک شاه بود. مرحوم سعیدی در همان سال بر اثر شکنجه بسیار، به شهادت رسید. امیدواریم خداوند متعال او را با اجداد طاهرینش محشور کند.

خاطرات دوران تبعید در خلخال و سقز

در آن دوران، رسم بود که به دیدار آقایان تبعیدی می رفتند، که این، خود یک نوع مبارزه با رژیم به حساب می آمد. به دیدن من هم می آمدند؛ به خصوص آن زمان که در سقز بودم، دوستان زیادی تشریف می آوردند. عموماً سعی من این بود که در این مجالس، دیدار، نوعی تبلیغ و روشنگری نیز باشد. تا حد امکان، سعی می کردم مطالبی را برای آقایان داشته باشم. گاهی از آیات قرآن کریم و بعضی از احادیث، در رابطه با فرجام ظلم و ستم و عاقبت صبر و استقامت، کمک گرفته و نسبت به روحیه مقاومت و امید ورزیدن، مطالبی بیان می کردم و چون طبع شعری هم دارم، در خلخال که بودم، قطعه شعر نسبتاً بلندی گفته بودم که در آن، نمایی از ظلم و جنایت های رژیم منفور پهلوی و قیام مردم شهرهای ایران و چگونگی سرکوب این قیام ها بیان شده بود. علاوه بر این، با تکرار کردن «امید به پیروزی»، سعی شده بود نمایی از روحیه قوی و خستگی ناپذیر مردم انقلاب ما در مقابل وحشی گری های رژیم، عرضه شود. در آخر هم مضامینی بود که می رساند شخص تبعیدی؛ یعنی، خود من با تمام سختی هایی که برایم فراهم شده، هیچ احساس خستگی نمی کنم. دوستانی که به

دیدن بنده می آمدند، بسیار مایل بودند که آن اشعار را بشنوند و عموماً آن را یادداشت کرده و به عنوان نوعی ارمغان با خود می بردند.

فعالیت های علمی - پژوهشی

مقدمتاً یکی از موضوعاتی که لازم است به آن توجه داشته باشیم، موضوع نویسندگی و داشتن قلم است. افراد زیادی بودند که سالیان درازی زحمت کشیدند و درس خواندند؛ ولی چون قلم نداشتند، محصول آنچه زحمت کشیدند، در سینه هایشان باقی مانده و از دنیا رفتند و از آنها آثاری باقی نمانده است. بسیاری از علما اسمشان برده می شود، ولی آثاری از آنها باقی نیست. ولی آنها که اهل قلم بودند و در فن نویسندگی مهارت داشتند، توانسته اند دست به تألیف بزنند و آثار علمی خودشان را بنویسند. با این که قرنهاست از دنیا رفته اند؛ اما آثارشان هست و از آنها استفاده می شود و نامشان جاودان است. در کلام امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه نیز هست که ایشان فرمودند:

یاکمیل: معرفة العلم دین یدان به، به یکسب الانسان الطاعة فی حیاة و جمیل الأحدوثة بعد وفاته و العلم حاکم و المال محکوم علیه.

مرحوم والد ما از ابتدای تحصیل بنده، عنایت زیادی داشتند که با فن نویسندگی آشنایی پیدا کنم. خدمت آن بزرگوار بود که با قلم آشنا شدم.

راجع به کتاب هایی که بنده نوشتم، آنچه چاپ و منتشر شده است عبارت است از:

۱. کتاب انسان و جهان؛ موضوع این کتاب، نوعی خداشناسی با توجه به

شگفتی های آفرینش جهان و انسان است.

۲. شگفتی های آفرینش؛ که مربوط به عالم گیاهان و جانوران است.

۳. جهان آفرین؛ که به عجایب منظومه شمسی مربوط است.

۴. کتاب دانش عصر فضا؛ که موضوع آن ستارگان ثابت است با مقدماتی جامع.

۵. کتاب داستان باستان.

۶. کتاب ما و مسائل روز؛ قبل از انقلاب، چند سالی در حوزه علمی قم پنجشنبه‌ها در مدرّس مدرسه فیضیه، درسی داشتم به نام «جلسات علمی پرسش و پاسخ». در آن جلسات، سؤالات کتبی و شفاهی زیادی مطرح می‌شد که به آنها پاسخ می‌گفتم. مجموع این پرسش و پاسخ‌ها، موضوع این کتاب را شکل می‌دهد. عده‌ای از فضایی حاضر در آن جلسه، که نامشان نیز در پشت جلد کتاب هست، با نظارت بنده، این کتاب را تنظیم کردند. دو نفر از تنظیم‌کنندگان آن کتاب به شهادت نائل گشتند. البته بعدها سه جلد کتاب کوچک هم به نام «جلسات علمی پرسش و پاسخ»، چاپ شد که این‌ها هم محصول همان جلسه روزهای پنجشنبه چندین ساله است.

۷. خوارج از دیدگاه نهج البلاغه؛ در این کتاب چهره خوارج ترسیم شده است.

۸. آغاز یک حرکت انقلابی در مصر؛ که مربوط به عهدنامه مالک اشتر است.

۹. بیت‌المال از دیدگاه نهج البلاغه؛

در این سه کتاب، برخی از مطالب درس نهج البلاغه چاپ شده است. این درس، در مسجد اعظم قم با شرکت صدها نفر از فضایی محترم حوزه علمی قم، برگزار می‌شد. من در ضمن مطالعات این درس، مطالب نهج البلاغه و شروح چهارگانه آن را؛ یعنی شرح ابن ابی‌الحدید، شرح خوئی، شرح بحرانی و شرح فی ظلال را دسته‌بندی کردم، که به نظر من، کتاب جامع و جالبی را تشکیل داده است؛ ولی هنوز موفق به چاپ آن نشده‌ام. البته ساواک مانع ادامه این درس شد.

۱۰. اقتصاد اسلامی (در دو جلد)؛ این کتاب مجموع سلسله مقالات مختلف و

متنوعی است که قبلاً در مجله پاسدار اسلام به چاپ رسیده بود.

۱۱. منطق خداشناسی؛ این کتاب محصول درس‌هایی است که در حوزه مقدسه

قم، پیرامون مسائل خداشناسی داشتم.

۱۲. جمهوری اسلامی؛ وقتی که انقلاب پیروز شد، برخی شبیهاتی پیرامون آن

مطرح می‌کردند که چه می‌شود و چه خواهد شد؛ روزنامه‌ها هم مطرح می‌کردند. من این کتاب را نوشتم که پاسخ‌گوی بعضی از شبهات آن روز باشد.

۱۳. جهاد؛

۱۴. آمادگی رزمی و مرزداری در اسلام؛

۱۵. امر به معروف و نهی از منکر. این کتاب درس خارج فقه بنده، در حدود سال ۱۳۵۰ است که پس از تنظیم و تبویب، خواستم چاپ کنم، ولی ساواک مانع شد و نگذاشت؛ تا این که مسافرتی برای من به کشور پاکستان پیش آمد. در ضمن سفر، چون کتاب را همراه داشتم، دادم تا به طبع برسانند که در لاهور پاکستان چاپ شد. متأسفانه چون خودم بر چاپ نظارت نداشتم، زیاد غلط دارد. اکنون که نسخه‌هایش تمام شده، باید در فرصتی تجدید چاپ گردد. البته این کتاب را نویسنده محترم، آقای محمدی اشتهاردی، به فارسی ترجمه کرده و اکنون زیر چاپ است.

انگیزه مسافرتم به پاکستان این گونه بود که حدود پانزده نفر از علما و فضیلابی پاکستان با چند نفر از مشاهیر آن کشور، به قم آمده بودند. در ضمن به منزل ما هم آمدند و گفتند: ما آمده‌ایم که یک نفر از مجتهدین حوزه قم را به پاکستان ببریم؛ چون در آن جا حدود سی میلیون شیعه هستند که رهبر و سرپرستی ندارند، که از لحاظ علمی و آگاهی‌های لازم، وزنه‌ای باشد و بتواند شیعه را در مقابل وهابیت و کمونیست‌ها، حفظ و تقویت کند.

به من نیز برای رفتن به پاکستان پیشنهاد کردند. من گفتم: شما با آقایان دیگر نیز صحبت کنید. من نظرم را روز آخر به شما می‌گویم. این افراد، حدود پانزده روز این جا بودند و در درس آقایان شرکت می‌کردند. جلسه درس ما هم چند دفعه آمدند. اواخر آمدند و گفتند: نظر شما چیست؟ گفتم: آقایان چه گفتند؟ گفتند: افراد مورد نظر ما عذرهایی داشتند و هیچ کس تاکنون جواب مثبت نداده است. من گفتم: حال من می‌آیم پاکستان، تا اوضاع آن جا را ببینم. گفتند: همین هم برای ما مغتنم است.

نوری - حسین + ۵۳۳

آنجا احساس کردم که ما طلبه‌ها و حوزه‌های علمیه، در رابطه با پاکستان که در حدود سی میلیون شیعه دارد، مسئولیت شدید داشته و داریم؛ چرا که سی میلیون شیعه هستند در مقابل سیل انبوه شبهاتی که از طرف وهابیان، بهائیان و کمونیست‌ها القا می‌شود و حمایت‌های بی‌اندازه‌ای که اجانب و مستکبرین در مقابل شیعیان از آنان به عمل می‌آورند، مخصوصاً کمک‌های مادی عربستان سعودی.

من حدود بیست و پنج روز آنجا ماندم و در جلسات آنان شرکت کردم. شیعیان پاکستان، مردمی با صفا و صمیمی و خوش‌عقیده هستند. متأسفانه، آب و هوای پاکستان با وضعیت مزاجی من سازگار نبود؛ لذا بنده هم به آنان جواب منفی دادم.

آثار منتشر نشده

اما کتاب‌هایی که چاپ نشده، عبارتند از:

۱. راهنمای نهج‌البلاغه و شروح آن؛ موقعی که نهج‌البلاغه را بحث می‌کردم، چهار شرح مورد نظر بود: شرح ابن ابی‌الحدید، شرح خوئی، شرح ابن‌میشم بحرانی و شرح فی‌ظلال، تألیف محمد جواد مغنیه. در این شروح، مطالب به گونه‌ای متفرق آمده است. مطالب این شروح را طبق حروف تهجی دسته‌بندی کردم و مشخص کردم هر کدام از این شروح، موضوعات را (اعم از مطالب یا اعلام) در کجا بحث کرده‌اند.

۲. طبقات الرجال و تقاتهم و فقهایهم؛

۳. قضاء و شهادات (در دو جلد)؛

۴. ارث؛

۵. خمس و انفال (در سه جلد)؛

۶. مضاربه؛

۷. صلاة المسافر؛

۸. دیات (در دو جلد)؛

۹. مکاسب محرّمه؛
۱۰. احکام النساء؛
۱۱. یک دوره کامل اصول فقه؛
۱۲. تراجم و احوال علمای اسلام (در شش جلد)؛
۱۳. اخلاق و عرفان؛
۱۴. سیاست، حکومت و بیت المال در نهج البلاغه.

فعالیت‌ها و اشتغالات

اکنون، کار عمده بنده، تدریس فقه و اصول در حوزه علمیّه قم است. مقداری از اوقات خود را نیز صرف نوشتن مطالبی که از نظر بنده مهم است، می‌نمایم. این نوشته‌ها کم به صورت کتاب در می‌آید که هم اکنون بسیاری از آنها به طبع رسیده و مقداری هم به طبع نرسیده است.

یکی دیگر از کارهای بنده، اداره مدرسه مهدی موعود - عجل الله تعالی فرجه الشریف - است که در حدود دویست نفر از طلاب محترم با برنامه مخصوص در آن جا مشغول درس خواندن می‌باشند. تأسیس مدرسه، به این شرح است که بنده، با آیه الله شهید حاج شیخ محمد مفتاح همدانی، که از آغاز طلبگی، مدتی هم حجره و تا هنگامی که آن مجاهد بزرگ به شهادت رسیدند، با هم در ارتباط بودیم؛ تصمیم داشتیم یک مدرسه علمیّه که پایگاه تعلیم و تربیت باشد، با هم به وجود بیاوریم. آن شهید بزرگوار، در این رابطه، پولی در حدود یک میلیون و دویست هزار تومان، فراهم کرده بودند، که بعد از شهادت ایشان، فرزندان و خانواده آن شهید مجاهد به محضر مبارک حضرت امام شرفیاب شدند و جریان آن پول را به عرض محترم ایشان رساندند. ایشان فرمودند: آن پول در اختیار این جانب قرار بگیرد تا اقدام مقتضی به عمل بیاید. این جانب نیز، با بعضی افراد خیراندیش، مطلب را در میان گذاشتیم تا

نوری - حسین + ۵۳۵

بالآخره پس از فراهم شدن مقدار قابل توجه دیگری، یک نفر خیراندیش، حاضر شد هشتصدمتر زمین در اختیار بگذارد و پانصد هزار تومان نیز کمک کرد.

بالآخره، این مدرسه در چهار طبقه، با یک سرداب بزرگ و چندین مَدْرَس و کتابخانه تأسیس گردید. در این چند سال که دفاع مقدس بر پا بود، همیشه یک سوم از طلاب محترم آن حوزه به نوبت در جبهه بودند. از این آقایان، ده نفر به شهادت رسیدند و چهل - پنجاه نفری هم زخمی و جانباز به اسلام تحویل دادند. هم اکنون طلاب این مدرسه با جدیت تمام مشغول تحصیل می باشند.





محمد باقر
بیربنجای
مجلس

● نام: عباس

● شهرت: واعظ طبسی

● نام پدر: غلامرضا

● زادگاه: مشهد

● سال تولد: ۱۳۱۴

● مسئولیت: تولیت آستان قدس رضوی؛ عضویت در مجلس خبرگان قانون

اساسی؛ عضویت در مجمع تشخیص مصلحت نظام؛ عضویت در چهار دوره مجلس

خبرگان رهبری؛ نماینده ولی فقیه در استان و مدیریت عالی حوزه‌های علمیه خراسان.



دوران کودکی و تحصیل

آیةالله عباس واعظ طبسی در بهمن ۱۳۱۴ در خانواده‌ای روحانی، دیده به جهان گشود. مادرش زنی متقی و پرهیزگار بود و پدرش حاج شیخ غلامرضا واعظ طبسی از مشهورترین واعظان عصر و مبلغان اسلامی آن دوره بود که آوازه منبرهای پرشورش در سراسر جهان تشیع پیچیده بود. این خطیب توانا، یک سال بعد از تولد فرزند، در راه سفر به تهران به قصد برپایی منابر افشاگرانه علیه حکومت تازه تأسیس رضاخانی، دارفانی را وداع گفت؛ به گونه‌ای که به دلالت بسیاری از علمای آن روزگار، او را به شهادت رساندند.

آیةالله واعظ طبسی، تحصیل دانش را در مشهد آغاز و تا سطح دبیرستان در مدارس جدید ادامه داد، اما شور و اشتیاق تحصیل علوم دینی و علاقه به درس حوزوی، باعث شد که با وجود کسب موفقیت‌های فراوان، به حوزه روی آورد. وی در حوزه علمیه مشهد از محضر اساتیدی همچون مرحوم ادیب نیشابوری (ادیب ثانی)، حاج آقا مدرس یزدی، حاج شیخ مجتبی قزوینی، حاج شیخ هاشم قزوینی و مراجع عالی قدری همچون آیةالله میلانی کسب فیض کرد.

آیةالله واعظ طبسی در مصاحبه‌ای که از او در سال ۱۳۶۲ در مجله پیام انقلاب چاپ شده است، به خاطرات خود از محضر درس ادیب نیشابوری اشاره می‌کند و می‌گوید: «یادم می‌آید که ماه مبارک رمضان، مصادف با تابستان بود، بعد از ظهرها،

مثل باران عرق می ریختیم و به تنها چیزی که فکر نمی کردیم، گرمای هوا بود. توجهمان به درس بود. مجذوب گفتار ادیب بودیم و ایشان در هر زمینه‌ای که شروع به تدریس می نمود، ما را علاقه‌مند به همان رشته می کرد. گاهی اوقات که بحث می کرد و برداشت‌های جالبی را از بعضی مراجع و فقهای بزرگ اسلام و شخصیت‌های بزرگ علمی به ما معرفی می کرد، ما بیشتر نسبت به درس خواندن مشتاق می شدیم».

شروعی برای مبارزه

سال ۱۳۳۰ در زندگی آیه‌الله واعظ طبسی اتفاق مهمی افتاد. اتفاقی که مسیر زندگی او را تغییر داد. در این سال، شهید سید مجتبی نواب صفوی در سفری که به مشهد داشت، با سخنان پر شور خود در مدرسه علمیه نواب، شور و شوقی نو در دل طلاب جوان ایجاد کرد و این سرآغازی بود برای سال‌ها مبارزه با ظلم و استبداد. آیه‌الله واعظ طبسی خود می گوید: «مبارزه علنی بنده و جمع دوستان، تقریباً از سال ۱۳۳۵ شروع شد. در آن موقع، برادرمان جناب آقای خامنه‌ای (مقام معظم رهبری) در مشهد تشریف نداشتند و شهید هاشمی نژاد هم در قم بودند. بنابراین، در آن زمان، من تنها بودم و خیلی سخت می گذشت. به جهت آن که در حوزه هم افکار خاص ضد مبارزه حاکم بود. بعدها با پیوستن این دو بزرگوار، محور واحدی را در خراسان تشکیل دادیم. در اوایل نشست‌هایمان از هم جدا بود، اما بعداً تصمیم گرفتیم مرکزی داشته باشیم و دوستان مشترک به آن جا مراجعه کنند».

آیه‌الله واعظ طبسی نخستین بار در سال ۱۳۳۹، هنگامی که در سرای محمدیه درباره عدل زمامداران صحبت می کرد، مورد اعتراض ساواک قرار گرفت و با تعطیلی جلسات سخنرانی اش، ممنوع المنبر شد. این ممنوعیت، البته بیش از هفت ماه به طول نیانجامید و با فشار اقشار مختلف مردم، شکسته شد. در همین سال، دومین اتفاق مهم

واعظ طبسی - عباس + ۵۴۱

در زندگی آیه‌الله واعظ طبسی رخ داد. او در همین سال با بنیان‌گذار نهضت اسلامی، مرجع عظیم‌الشان حضرت امام خمینی علیه السلام آشنا شد و این آشنایی زمینه یک عمر عشق و دلدادگی را فراهم آورد.

سال ۱۳۴۱ پس از برگزاری رفراندوم فرمایشی محمدرضا پهلوی و به دنبال ایراد چند سخنرانی بر علیه این رفراندوم، آیه‌الله واعظ طبسی دستگیر و به تهران انتقال یافت.

چند ماه بعد از قیام پانزده خرداد، به عنوان نماینده حوزه علمیه مشهد به محضر حضرت امام خمینی علیه السلام رسید و به پیشنهاد ایشان در مجلسی با حضور علما و طلاب حوزه علمیه قم، به ایراد سخن پرداخت و ابعاد مختلف قیام پانزده خرداد را تشریح کرد. به دنبال این سخنرانی در قم، دستگیر و به زندان قزل قلعه تهران منتقل می‌شود. آیه‌الله واعظ طبسی، سال ۱۳۴۴ پس از یک سلسله سخنرانی در رفسنجان، بار دیگر ممنوع‌المنبر شد. او در این سال‌ها با دیگر یاران انقلاب، همچون شهید باهنر، شهید مطهری، شهید بهشتی و... آشنا شد و در سایه راهنمایی‌های امام خمینی علیه السلام، به همراه دیگر روحانیان مبارز، کوشید زمینه شکل‌گیری تحولی اساسی در قالب انقلاب اسلامی را فراهم کند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی

با پیروزی نهضت اسلامی در بهمن ۱۳۵۷، امام خمینی علیه السلام که نسبت به دستگاه مقدس امام رضا علیه السلام حساسیتی فوق‌العاده داشتند، در نخستین احکامی که صادر فرمودند، سرپرستی آستان مقدس و ملکوتی ثامن الحجج علیه السلام را به آیه‌الله واعظ طبسی سپرده و دو سال بعد، در حکمی تاریخی، تولیت آستان قدس رضوی را به ایشان واگذار نمودند. آیه‌الله واعظ طبسی همچنین به افتخار نمایندگی ولی فقیه در استان خراسان نایل شدند.

وی همچنین از نخستین پایه گذاران کمیته انقلاب اسلامی و نیز سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در استان خراسان است.

علاوه بر این، آیه الله واعظ طبسی در مجلس خبرگان قانون اساسی به نمایندگی از استان خراسان حضور یافته و پس از آن در هر چهار دوره مجلس خبرگان رهبری نیز به عنوان نماینده مردم خراسان حاضر هستند.

آیه الله واعظ طبسی همچنین در سال ۱۳۷۵ به حکم مقام معظم رهبری به عضویت مجمع تشخیص مصلحت در آمدند تا کماکان در خدمت نظام مقدس اسلامی و اهداف والای آن باشد. این عضویت در سال ۱۳۷۹ تجدید شد و هم اکنون آیه الله واعظ طبسی علاوه بر دارا بودن افتخار خدمت‌گزاری در بارگاه منور رضوی و عضویت در مجلس خبرگان رهبری و مجمع تشخیص مصلحت نظام، مدیریت عالی حوزه‌های علمیه خراسان را نیز بر عهده دارند.



محمد باقر
بیربنجای

- نام: سید محمد
- شهرت: واعظ موسوی
- نام پدر: سید احمد
- زادگاه: روستای قره تپه منطقه شبستر
- سال تولد: ۱۳۴۳
- مسئولیت: نماینده دوره چهارم مجلس خبرگان رهبری.



تولد و محیط خانوادگی

در خرداد ماه ۱۳۴۳ هجری شمسی در خانواده‌ای روحانی و در روستای قره تپه منطقه شبستر آذربایجان شرقی متولد شده و در محیط خانواده و تحت تربیت پدری دلسوز و فرزانه، با اسلام و قرآن و درس محبت به اهل بیت پیامبر اعظم علیهم‌السلام آشنا شد.

تحصیلات کلاسیک

دوران طفولیت و نوجوانی را در روستای محل تولدش گذراند و با وجود مشکلات و محرومیت‌های منطقه و عدم برخورداری از امکانات لازم، مشغول به تحصیل گردید. دوره ابتدایی را در دبستان ابراهیمی و راهنمایی را در مدرسه ابوذر قره تپه و متوسطه را در دبیرستان شهدای طسوج سپری کرده و در سال ۱۳۶۲ موفق به اخذ دیپلم تجربی گردید و همان سال چون از ورود به حوزه علمیه مأیوس شده بود، با شرکت در کنکور سراسری و قبولی در دانشگاه به ادامه تحصیل پرداخت، ولی از آن‌جا که علاقه و آفری به علوم دینی و تحصیلات حوزوی داشت، پس از دو سال، از تحصیل در دانشگاه منصرف شده و به قصد تحصیل علوم دینی، زادگاه خود را ترک نمود و برای فراگیری معارف و علوم اهل بیت علیهم‌السلام، راهی شهر مقدس قم شده و مجاور آستان کریمه اهل بیت علیهم‌السلام گردید.

تحصیلات حوزوی

تحصیلات حوزوی خود را در سال ۱۳۶۵ آغاز کرده، دوره ده ساله سطح را در مدت چهار سال به پایان رساند و در سال ۱۳۶۹ موفق به اتمام سطح گردید. مقدمات و ادبیات عرب را از محضر اساتیدی همچون استاد فشارکی و استاد آدینه‌وند و کتاب شریف لمعه را از محضر استاد ارجمند مرحوم وجدانی فخر و رسائل را از محضر استاد اعتمادی و مکاسب و کفایه را از محضر اساتیدی همچون مرحوم پایانی، نورانی و ستوده کسب فیض نمود.

از بدو ورود به درس خارج، مباحث فقهی را نزد مرحوم آیه‌الله العظمی تبریزی و مباحث اصولی را در درس آیه‌الله العظمی وحید خراسانی فراگرفت و از محضر حضرات آیات عظام بهجت، فاضل لنکرانی، مکارم شیرازی و شبستری نیز بهره‌مند گردید.

تدریس

از سال دوم طلبگی به عنوان مدرس در مدرسه محل تحصیل خود (مدرسه علمیه عترت) برگزیده شد و با توفیق الهی در تدریس و تحصیل و خدمت به طلاب حوزه‌های علمیه، از جمله مدرسه عترت، معصومیه و همچنین مدرسه امام خمینی علیه السلام گرگان، به موفقیت‌های چشم‌گیری نائل شد و هم‌اکنون با سابقه‌ای بیش از بیست سال به عنوان مدرس سطوح مختلف در حوزه علمیه قم، شناخته می‌شود و نیز حدود ده سال است که در مقطع سطوح عالی حوزه علمیه قم در مدارس دارالشفاء و آیه‌الله گلپایگانی به تدریس اصول (رسائل و کفایه) و فقه (مکاسب) اشتغال داشته و روزانه بیش از هشتصد نفر از طلاب و فضیلاب حوزه علمیه در درس ایشان حاضر می‌شوند.

فعالیت‌های دیگر

در کنار اشتغال تمام وقت به مباحث علمی، از همان اوان جوانی از مسئولیت‌های سیاسی و اجتماعی خویش نیز غافل نبوده و بارها به عنوان بسیجی به مناطق جنگی اعزام و در واحدهای مختلف از جمله، زرهی، توپخانه، تعاون، بهداری و گردان‌های پیاده، همگام با سایر رزمندگان جان برکف، به دفاع از کیان میهن اسلامی پرداخته و بیش از یازده ماه در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل حضور داشته و نیز در موقعیت‌های مقتضی جهت تبلیغ مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و ترویج افکار انقلابی امام علیه‌السلام به مناطق مختلف کشور، مسافرت کرده است.

تألیف

هر چند اشتغال تمام وقت به تحصیل و تدریس، فرصتی باقی نمی‌گذارد، اما کتاب «الفوائد الادبیه فی شرح الصمدیه» در بیش از پانصد صفحه، آماده چاپ بوده و نیز مباحث کفایة الاصول به صورت جزواتی تنظیم شده که در اختیار طلاب و دانش‌پژوهان قرار می‌گیرد.





محمد تقی
بیرنجی

- نام: محمد تقی
- شهرت: واعظی
- نام پدر: فرج الله
- زادگاه: تهران
- سال تولد: ۱۳۳۰
- مسئولیت: نماینده ولی فقیه و امام جمعه زنجان و نماینده دوره سوم و چهارم مجلس خبرگان رهبری.



تولد و محیط رشد و نمو

این جانب محمد تقی واعظی، بیست و دوم دیماه ۱۳۳۰ شمسی در تهران متولد شدم. پدرم مرحوم حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ فرج الله واعظی و جد پدری ایشان، مرحوم حجة الاسلام و المسلمین آقا شیخ علی اصغر واعظی از علمای هیج و سخنوری توانمند بودند. جد پدر از دوستان حکیم هیدجی - رضوان الله علیه - به شمار می آیند.

مرحوم پدرم از شاگردان برجسته آية الله العظمی حجت کوه کمره ای - طاب ثراه - بودند و در آثار علمی باقیمانده از مرحوم آقای حجت، تقریرات درس اصول ایشان که به قلم مرحوم پدرم نگاشته شده، می باشد. البته ما از خود ایشان مسأله تقریرات بحث اصول آية الله حجت را شنیده بودیم، اما نمی دانستیم این اثر کجاست. بعدها حضرت آية الله العظمی شبیری زنجانی فرمودند که من وقتی آثار علمی باقیمانده از مرحوم آقای حجت را می دیدم، آن جا نوشته بود تقریرات بحث اصول ایشان که این تقریر را پدر بزرگوار من انجام داده بودند.

ایشان بسیار وارسته بود و به حق، در وارستگی مثال زدنی بود و تمام دوستان ایشان و بزرگان، آن بزرگوار را با همین چهره می شناختند و ایشان هرگز فریب دنیا را نخوردند و تحصیل رضای خداوند سبحان برای ایشان اولویت تعیینی داشت. ایشان نقل می کردند یک روزی مرحوم آقای فلسفی؛ خطیب شهیر به من گفتند که از طرف

دولت از من قاضی عسکر خواستند و من شما را در نظر گرفتم؛ چون مرحوم آقای فلسفی در علم و عمل به ایشان معتقد بودند، اما ایشان این پیشنهاد مرحوم آقای فلسفی را نپذیرفتند و امتناع ایشان در زمانی صورت می‌گرفت که از نظر معیشت، زندگی بسیار سختی داشته‌اند. حال در آن زمان یا نزدیک به آن زمان که آقای فلسفی این پیشنهاد را به ایشان داده بودند، می‌فرمود گاهی که می‌خواستم در درس مرحوم آیه‌الله کاشانی شرکت کنم، کرایه ماشین نداشتم و راه طولانی را پیاده می‌رفتم. با این وضعیت، این بزرگوار آن پیشنهاد را که می‌توانست وضع زندگی ایشان را متحول کند، نپذیرفتند و از پانزده خرداد، امام و انقلاب اسلامی امام را همراهی کردند. در پانزده خرداد دستگیر شدند و خودشان نقل می‌کردند وقتی که من را به زندان می‌بردند، من در این فکر بودم که مثل مرحوم واحدی مقاومت کنم و کشته شوم و یا مثل مرحوم نواب عمل کنم و باز از خاطراتی که برای آن شب نقل می‌کردند، می‌فرمود هم‌زمان با شهید مطهری در زندان از اتومبیل پیاده شدیم و به یکدیگر سلام دادیم که مأمورین گفتند این جا جای سلام نیست. دوره اول، ایشان نماینده مردم ابهر در مجلس شورای اسلامی بودند و اگر کسی در همان زمان زندگی ایشان را می‌دید، باور نمی‌کرد که این زندگی مال کسی است که حدود چهل سال به عنوان یک منبری مشهور و مطرح در تهران و زندگی یک نماینده مجلس باشد.

اما جد مادریم، مرحوم آیه‌الله حاج شیخ بهاء‌الدین مهدوی که از شخصیت‌های برجسته علمی و عملی در حوزه علمیه زنجان بودند که بعد هم به قم هجرت کردند و این بزرگوار که حضرت آیه‌الله شبیری از ایشان به عنوان یکی از اساتید خودشان نام می‌برند، بیش از نیم قرن قبل از این، در حوزه علمیه قم به تدریس کفایه مرحوم آخوند خراسانی اشتغال داشتند و به‌طور کلی، خانواده ما، یک خانواده روحانی متعبد بود.

تحصیل در حوزه

دوره ابتدایی و دبیرستان را در تهران سپری کردم، البته در دوره دبیرستان تا کلاس نهم، یعنی سیکل بیشتر نخوانده‌ام و حدود سال ۱۳۴۶ بود که با ارشاد مرحوم پدرم، برای تحصیل علوم حوزوی به قم مشرف شدم. ابتدا به مدرسه حقانی رفتم و مدت زیادی در مدرسه حقانی نبودم و اشتغالم در آن مقطع صرفاً ادبیات بود. بعداً وارد حوزه علمیه شدم و بعد از فراغت از سطح در درس خارج حضرت آیه‌الله شبیری و همچنین مرحوم حضرت آیه‌الله گلپایگانی - طاب ثراه - شرکت می‌کردم و مقدار کمی هم در درس حضرت آیه‌الله وحید خراسانی. در این بین، یعنی از زمان اشتغال به سطح با علوم عقلی آشنا شدم و به درس شرح منظومه می‌رفتم و این شوق به تحصیل مباحث فلسفی، هر روز در من بیشتر می‌شد، مخصوصاً وقتی که با بعضی از مباحث فلسفی آشنا می‌شدم و این علاقه به ادامه تحصیل فلسفه اسلامی منجر شد و اسفار را در محضر حضرت آیه‌الله علامه جوادی آملی بودم و از محضر ایشان مستفیض می‌شدم و همچنین الهیات شفا و شواهد ربوبیه را نزد آن استاد به نام تلمذ کردم. از درک محضر حضرت آیه‌الله علامه حسن زاده آملی هم بی‌بهره نبودم، گرچه عمده تحصیل فلسفیم با حضرت آقای جوادی بود. بعد که شهید سعید علامه بزرگوار حضرت آیه‌الله مطهری تدریس هفتگی را در قم شروع کردند، با علاقه در درس ایشان حاضر می‌شدم، اما این مباحث فلسفی که مقارن تحصیل جلد نهم اسفار بود، به آموختن مباحث عرفانی منجر شد و بحث‌های عرفانی را در خدمت حضرت آیه‌الله جوادی از کتاب شریف «تمهید القواعد» شروع کردیم که البته این کتاب، خیلی طول نکشید. بعد از این مقطع، ایشان کتاب عرفانی شرح فصوص قیصری را شروع فرمودند که البته آن کتاب شریف، خیلی طول کشید تا تمام شود.

هفته‌ای دو روز روزهای پنجشنبه و جمعه به محضر علامه بزرگوار علامه

طباطبایی مشرف می‌شدم و شرکت در این جلسه فوق‌العاده مبارک و ثمرات زیادی داشت. پرسش و پاسخی که در محضر ایشان انجام می‌شد، البته تا زمانی که وضعیت مزاجی ایشان اجازه داد و این از بهترین خاطرات زندگی تحصیلی من است. بعد برای این‌که در دانشگاه تدریس می‌کردم آنها یک مدرک رسمی می‌خواستند، در امتحان خبرگان بدون مدرک شرکت کردم و موفق به اخذ مدرک استادیاری شدم و علاوه بر تدریس حوزوی، در مدرسه عالی شهید مطهری، در دانشکده الهیات، در جامعه الصادق علیه السلام و همچنین دانشگاه تربیت مدرس به تدریس فلسفه اشتغال داشتم و به عنوان یک اثر علمی فقهی، در بحث قواعد فقهیه مطالبی را در قاعده لاضرر نوشتم که منتشر نشده و بحثی منطقی در باب استقرا منطقی دارم. تألیفی در این خصوص که طرف بحث من شهید سعید مرحوم سید محمد باقر صدر - رضوان الله علیه - است و همچنین بحث‌های فلسفی در باب حرکت و در باب وجود که اگر ان شاء الله خداوند توفیق مرحمت بفرمایند، این‌ها چاپ و منتشر شوند.

فعالیت‌های اجتماعی قبل از پیروزی انقلاب

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در مجالسی که تشکیل می‌شد در تهران شرکت می‌کردم و آن‌جا سخنرانی داشتم و با شخصیت بنیان‌گذار نظام جمهوری اسلامی ایران ابتدا از طریق پدرم آشنا شدم، چون از سال ۱۳۴۲ او امر حضرت امام - رضوان الله علیه - نصب‌العین مرحوم پدرم بود و ایشان دو نوبت هم دستگیر و روانه زندان شد، تا کم‌کم خودم توانستم با شخصیت بی‌نظیر امام در آگاهی و در اخلاص و تصمیم، آشنا شوم و در تاریخ ۱۳۸۲/۱/۲۰ به امر مبارک مقام معظم رهبری - دامت برکاته - به عنوان نماینده جناب ایشان و همچنین امام جمعه مرکز استان به استان زنجان اعزام شدم و در آخرین انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس خبرگان رهبری، این توفیق را از ناحیه خداوند سبحان پیدا کردم که به این مجلس محترم راه پیدا کنم.



بیرنجی‌های
محمدعلی

● نام: محمد

● شهرت: هاشمیان

● نام پدر: میرزا عباس

● زادگاه: رفسنجان

● سال تولد: ۱۳۰۷

● مسئولیت: نماینده ولی فقیه و امام جمعه رفسنجان؛ رئیس دانشگاه آزاد

اسلامی رفسنجان؛ نماینده دوره اول و سوم مجلس خبرگان رهبری و...



کودکی و دوران تحصیل

این جانب محمد هاشمیان، فرزند مرحوم حجة الاسلام و المسلمین میرزا عباس هاشمیان، به شماره شناسنامه ۲۲۲۵، صادره از رفسنجان، متولد پنجم فروردین ۱۳۰۷ شمسی می باشم.^۱

مدارج علمی این حقیر، خارج دوم - معادل دکترا - بوده و دارای اجازه اجتهاد از آیه الله فاضل لنکرانی هستم. این جانب نماینده ولی فقیه و نماینده خبرگان رهبری از استان کرمان و امام جمعه رفسنجان نیز می باشم.

ریاست دانشگاه آزاد اسلامی و مسئولیت مدارس علمیه امام خمینی علیه السلام و فاطمیه رفسنجان علیه السلام و ظهیر الدوله کرمان نیز به عهده این جانب می باشد و فعالر وزی دو درس مکاسب، یک درس کفایه و یک درس خارج اصول در حوزه علمیه حضرت امام خمینی علیه السلام و در دانشگاه های آزاد و کار و ولی عصر (عج)، تدریس می کنم.

به دلائلی در سن هفت سالگی از شهر رفسنجان - زادگاه خود - به بهرمان نوق، هجرت کردم. حقیر از همان هفت سالگی عبادات واجب را انجام می دادم و تاکلاس چهارم، قرآن و نصاب الصبیان را در محل، تلمذ کردم و چون وضع مردم از حیث

۱. زندگینامه آقای محمد هاشمیان، برگرفته از نشریه رویداد، اردیبهشت ۱۳۸۴، شماره ۳۸.

دینی بسیار بد بود، به فکر افتادم که مکتب‌خانه‌ای باز کنم و از راه شاگردان مکتبی، در مردم نفوذ کرده و آنها را امر به معروف و نهی از منکر کنم و این روش بسیار مؤثر افتاد. روزه‌خواری علنی و فحشا و منکرات تا حد زیادی کاهش یافت و والد خود را به تبلیغ و اقامه نماز جماعت تشویق می‌کردم تا این‌که جوّ مذهبی که خوب شد، عشق رفتن به قم به سرم زد.

تحصیل در حوزه

چند سال قبل از رفتنم به قم، در لباس روحانیت در آمدم. با استقامتی که مرهون لطف خداوند می‌باشم، در زی طلبگی ماندم و جامع‌المقدمات را خدمت ابویم خواندم. با اصرار زیاد، ابویم را برای فرستادنم به قم راضی کردم و با پسر عمویم آیه‌الله هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۲۷ شمسی به قم آمدم. پنج‌ساله سطح را تمام کردم و آن را نزد اساتیدی چون ستوده، اعتمادی، سلطانی، سید حسن برقی، آیه‌الله مشکینی، آقای شیخ جواد اصفهانی، مجاهدی، علامه طباطبایی، زاهدی، آقای سید عبدالعلی شیرازی و آیه‌الله نوری همدانی به اتمام رساندم و خارج فقه و اصول را به مدت هفت سال نزد اساتیدی چون مرحوم داماد، حاج شیخ عباسعلی شاهرودی، آیه‌الله شیخ محمد تقی بروجردی، آقای شیخ علی کاشانی، امام خمینی و آیه‌الله بروجردی تلمذ کردم تا این‌که شهید آیه‌الله سعیدی بدون اطلاع این‌جانب برای عزیمت به قریه نوق، از طرف مردم طوماری خطاب به آیه‌الله بروجردی نوشتند که ایشان حقیر را برای ارشاد مردم آن زمان، به نوق بفرستند.

من ناراحت شدم، چون در عنفوان تحصیلم بود و حیغم می‌آمد که تحصیل را رها کنم و از طرفی نمی‌خواستم مخالفت امر آیه‌الله بروجردی را بنمایم. به فکر افتادم که استخاره کنم. طبق عادت، بعد از نماز مغرب خدمت آیه‌الله اراکی رفتم و از ایشان تقاضای استخاره کردم. ایشان بر خلاف عادت، نگاه عجیبی به من کردند و گفتند: بعد

از نماز عشا بیا. بعد از نماز عشا رفتیم، فرمودند: تا صحن حضرت معصومه علیها السلام با هم می‌رویم، اگر نیاز به استخاره بود، استخاره خواهیم کرد. من تعجب کردم، ایشان عادتشان این بود که نمی‌گذاشتند کسی همراهشان دو قدم راه برود. بالاخره اسم حقیر را پرسیدند. بعد فرمودند: آقای هاشمیان حضرت ولی عصر (عج) از اغلب آقایان در حوزه گله‌مند هستند. عرض کردم: چرا؟ فرمودند: دشمنان اسلام و گرگ‌های استعمار یا مردم را توده‌ای می‌کنند یا بهایی یا صوفی و یا شیخی‌گری و این دشمنان، سخت به جان ایتم آل محمد افتاده‌اند و آقایان هم مشغول اصطلاحات علمی‌اند. من عقیده‌ام این است، هر کس که توانست مطالب علمی را با مطالعه به دست آورد، دیگر جایز نیست در حوزه بماند. باید برای نجات ایتم آل پیغمبر صلی الله علیه و آله از حوزه خارج شود. بعد فرمودند: من از خدا می‌خواهم که مردم به من تلگراف یا طوماری بفرستند که از من بخواهند برای تبلیغ به سوی ما بیا. متأسفانه کسی از من چنین تقاضایی نکرده. بعد وارد صحن حضرت معصومه علیها السلام شدیم و بر سر قبری جهت فاتحه رفتیم که ایشان هر شب بر سر این قبر می‌آمدند و نمی‌دانستم که این قبر از کیست. ایشان به من فرمودند: آیا می‌دانی این قبر مطهر از کیست، که هم من و هم مرحوم آیه‌الله خوانساری هر شب به زیارتش می‌آییم؟ عرض کردم، خیر. فرمودند: این قبر آیه‌الله سید میرمطلب رشتی است. از او تاد نجف بوده، آمده به رشت، بعد موقع برگشتن به نجف در قم مریض شد و به رحمت خدا رفت. ایشان مطلبی سری را به من و مرحوم خوانساری فرمودند که در نجف اشرف شنیده بودند (منظور سید میرمطلب رشتی است) که یک نفر پینه‌دوز، هر شب جمعه با طی الارض از نجف به کربلا آمده و زیارت می‌کند و با طی الارض بر می‌گردد. با او آشنا و رفیق شدم تا یک شب جمعه، نامه‌ای به او دادم و گفتم این نامه باید نیم ساعته به دست یک نفر از خدمه حرم امام حسین علیه السلام برسد و جوابش را می‌خواهم. نامه را از من گرفت و نیم ساعت نگذشت که جواب نامه را آورد. با تعجب گفتم: این مقام را از کجا پیدا کردی؟ او (پینه‌دوز) هم

با تعجب به من گفتم: سید! تو اهل این خانه هستی. اشاره کرد به قبر مطهر حضرت امیر علیه السلام و گفتم: من هر چه دارم از صاحب این قبر دارم. شما که اهل این خانه هستی از من می‌پرسی این مقام را از کجا پیدا کردی؟ به این جا که رسیدند، فرمودند: استخاره لازم است؟ عرض کردم: خیر.

تحت تأثیر این فرمایشات قرار گرفتم و همان شب به منزل رفتم و وسائل زندگی را جمع کردم و با عیالم که تازه ازدواج کرده بودم، بدون خدا حافظی از آیه‌الله بروجردی به قریه نوق آمدم و از نوق به آیه‌الله بروجردی نامه نوشته که چون شب بود، نتوانستم از حضرت تعالی خدا حافظی کنم. حال آن اجازه در امور حسبیه که بنا بود به من بدهید به وسیله پست بفرستید که آن نامه را فرستاد که موجود است و من وکیل آیه‌الله العظمی بروجردی بودم تا ایشان رحلت فرمودند.

بعد از فوت ایشان، آیه‌الله سید عبدالهادی شیرازی مرجع شدند و حقیر وکیل ایشان و وکیل در توکیل ایشان هم بودم و بعد از فوت ایشان، خودم و مردم منطقه را ارجاع دادم به مرحوم آیه‌الله العظمی امام خمینی.

مبارزات قبل از انقلاب

در قضیه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در عین این‌که با یکی از فئودال‌های استان که مانند شاه خائن قدرت داشت، درگیر مبارزه بودم، فرامین حضرت امام را هم حتی المقدور انجام می‌دادم تا این‌که بعد از دستگیری حضرت امام با آیه‌الله صدوقی و آیه‌الله صالحی کرمانی با مشایعت روحانیت کرمان و رفسنجان و یزد برای استخلاص حضرت امام به تهران آمدم که در آن زمان، آقای هاشمی - عموزاده ام - در خدمت سربازی بود. مرحوم آیه‌الله صدوقی برگشتند و در تهران نماندند. بنده در منزل آیه‌الله صالحی کرمانی ماندم تا این‌که همان روزها جلسه‌ای سری در حسین‌آباد ری تشکیل شد که مرحوم آیه‌الله حاج سید احمد خوانساری هم تشریف آوردند و

آن روز آیه الله العظمی میلانی سخنرانی غرایبی در عظمت حضرت امام ایراد کردند که همه مهاجرین که حدود نود نفر بودند، اختیار تام را به ایشان و آقای شریعتمداری و آیه الله نجفی مرعشی و آیه الله آملی دادند که این چهار نفر به نمایندگی از علمای مهاجر در جهت استخلاص حضرت امام کوشش کنند و هر پانزده روز، اقدامات خود را گزارش دهند و این جانب قیدی را اضافه کردم، مشروط به این که آقایان با شاه ملاقات نکنند و این جمله هم در قرارداد نوشته شد و انتخابات در همان جلسه اول، تحریم شد و قرار شد بعد از پانزده روز خدمت حضرت آیه الله میلانی برویم.

صبح روزی که بنا بود خدمت آیه الله میلانی برویم، نیم ساعت به طلوع آفتاب، پسر آیه الله صالحی خبر داد که دکتر بقایی و آقای غلامرضا آگاه، پشت درب منزل اند و می خواهند خدمت آیه الله صالحی برسند، فوری به من الهام شد که این دو نفر راجع به امام آمده اند و اگر من در اطاق باشم یا مرا بیرون خواهند کرد یا به اطاق دیگری می روند. بهتر این دیدم که به بهانه ای از اطاق بیرون آمده و پشت پرده قرار گیرم تا بفهمم توطئه ای علیه امام و انقلاب نباشد و اگر هست، چاره ای کنم. خدمت آقای صالحی عرض کردم که من با «آگاه» قهرم و آیه الله صالحی فرمودند: شما را آشتی می دهیم. به ایشان عرض کردم: من با او آشتی بکن نیستم... از اطاق بیرون آمده و پشت پرده قرار گرفتم. من تا آن زمان بقایی را ندیده بودم. آن وقت هم صدایش را شنیدم، اما خودش را ندیدم. وقتی نشستند، بقایی شروع کرد به سخن گفتن، اول گفت: من سه نظریه دارم، امروز لازم دانستم که این سه نظریه را به شما عرض کنم و خودتان امروز که باید به خدمت ایشان (آیه الله میلانی) و سایرین برسید، این سه نظریه را به عنوان خودتان اعلام کنید. ضمناً کسی نفهمد که من نظریه ام این بوده؛ اول، شاه تصمیم دارد که امام خمینی علیه السلام را اعدام کند، صلاح روحانیت این است که در اعدام خمینی علیه السلام سکوت کنند؛ زیرا روحانیت اهداف مقدسی دارد که هزاران خمینی ها باید فدای آن اهداف شود و خمینی علیه السلام به منزله فرش کهنه ای است که ما

بخواهیم آن را در مقابل سفته‌های کلان به گرو برداریم و اگر روحانیت سکوت کند، بعداً شاه به حرفشان توجه می‌کند و اگر سکوت نکنند، شاه با قدرتی که دارد، روحانیت را هم از بین خواهد برد و اهداف روحانیت از بین خواهد رفت، مگر این که علما بنویسند که خمینی علیه السلام مرجع تقلید است که حتماً نمی‌نویسند، مخصوصاً آیه‌الله شریعتمداری که قطعاً نمی‌نویسند.

نظر دوم هم این است که تحریم انتخابات به مصلحت نبود، باید این تحریم انتخابات را بشکنید و اگر دو نفر هم بتوانید وارد مجلس شورای ملی کنید، این دو نفر کار خودشان را می‌کنند و نظر سوم این است حالا که مهاجرین، اختیاراتی به آیه‌الله میلانی و آن سه نفر دادند، علما پراکنده شوند و به محل خود برگردند.

در واقع، تمام سعی‌شان این بود که آیه‌الله صالحی این سه نظریه را به عنوان خودش اعلام کند. من بر خودم لرزیدم، بعد به نظرم رسید که اگر آیه‌الله میلانی موضعش را عوض نکرده است، توطئه‌ای نیست و اگر ایشان موضعش را عوض کرده، قطعاً توطئه خطرناکی در کار است. این دو نفر رفتند و حقیر با آیه‌الله صالحی ساعت هشت، طبق وعده قبل آمدیم منزل آیه‌الله میلانی که آن روز در امیریه منزل آقای سید عیسی جزایری بود.

آقای شریعتمداری که بنا بود او هم بیاید، نیامد. بقیه علما آمده بودند. آیه‌الله میلانی شروع به سخنرانی کرد. صد و هشتاد درجه از سخنرانی پانزده روز قبل پایین آمد و همان سه نظریه بقایای را که پشت پرده استماع کرده بودم، اعلام کرد. فقط اعدام امام را مطرح نکرده و فرمودند: آنهایی که در سیاست واردند، انسان‌های خوبی هستند و عقیده‌شان این است که صلاح روحانیت در این است که راجع به حضرت آیه‌الله خمینی علیه السلام سکوت کنند و صلاح است تحریم انتخابات را بشکنیم و حال که آقایان اعظام اختیار تام را به ما چهار نفر دادند، به محل‌های خود برگردید. متن نامه‌ای هم به بلاد تنظیم شد که کارت‌های الکترونی (رای‌گیری) را اخذ کنید.

علما آن را امضا کردند. پدر بنی صدر، پهلوی من بود. وقتی آن نامه را امضا کرد، داد به من که امضا کنم، ولی من امضا نکردم. ایشان و تعدادی من را مسخره کردند. بعد من بلند شدم در گوش آیه الله میلانی آرام عرض کردم: حضرت آقا! من راجع به مطالبی که امروز فرمودید، نکاتی متوجه شدم که اگر نفهمید، بعداً پشیمان خواهید شد و این مطالب هم بسیار سری است. ایشان آرام به من فرمودند: آقایان که رفتند شما بیا من تنها هستم، مطلبت را بگو. من آیه الله صالحی را به منزل بردم و فوری برگشتم. دیدم آقا سید محمد علی؛ فرزند آیه الله میلانی درب خانه آمد و به من گفت: آقا منتظرت هستند. رفتم در اطافی که آیه الله میلانی در انتظار من بودند و عرض کردم: چطور شد جناب عالی صد و هشتاد درجه سخنرانی امروزتان با سخنرانی پانزده روز قبل فرق کرد؟! فرمود: عرض کردم آنهایی که در سیاست واردند و انسانهای خوبی هم هستند، نظرشان این است. گفتم: چه کسی این نظریه را داده؟ آیا شما بقایی را آدم خوبی می دانید؟ فرمود: آن که از خبیث هاست، ولی این مطلب را به آقای سید عیسی جزائری که از اقوام من است، گفته. عرض کردم: حضرت آقا، بقایی امروز صبح این مطالب را به اضافه این که شاه تصمیم دارد امام خمینی را اعدام کند به آیه الله صالحی گفت و من به نظرم رسید اگر جناب عالی سر موضع باشید، توطئه ای نیست و اگر شما را به تغییر موضع وادار کرده باشند، توطئه خطرناکی در کار است که باید آن را خنثی کرد. عرض کردم: اگر امام را اعدام کرده و خدای نکرده علما سکوت کنند، مردم، روحانیت را از بین خواهند برد و دیگر احتیاجی به ساواک نیست و اگر روحانیت در انتخابات شرکت کنند، شکست می خورند و بعد منتشر می کنند که روحانیت رأی نیاورد و اگر این مهاجرین به محل خود برگردند، قضیه از ابهت می افتد و به نظرم اکثر مهاجرین را دیده اند.

ایشان فرمودند: با ده نفر ملاقات کن و ببین آنها را چه کسی دیده و به من خبر بده. من تا منزل آنها را پیدا کرده و با آنها ملاقات نمایم، پنج روز طول کشید. معلوم شد که آنها را هم افراد متعدد دیگری دیده بودند. خدمت آیه الله میلانی آمدم و خبر دادم که

آنها را دیده‌اند. ایشان فوری مهاجرین را قبل از موعد دعوت کردند و شریعتمداری این دفعه هم نیامد. بعد آیه‌الله میلانی، همان سخنرانی اول را عالی تر تکرار کردند و فرمودند: بنا بود اشتباهی بکنیم که تا ابد شرمنده باشیم، الحمدلله خداوند - جل و اعلیٰ - ما را هدایت کرد... و بعد، مجدداً انتخابات در این جلسه تحریم شد، نامه‌ای هم به بلاد تنظیم شد که اگر کارت‌های الکتروال را گرفته‌اید، به کسی رأی ندهید. اتفاقاً این دفعه هم پدر بنی صدر کنار من بود. نامه را به من داد تا امضا کنم. به او گفتم: دیدید این درست است نه آن نامه هفته قبل. نامه دیگری هم تنظیم شد مبنی بر این که چهار نفر از علما امضا کنند که امام خمینی علیه السلام از مراجع تقلید است. برای احترام، قرار شد که اول شریعتمداری امضا کند. نامه به آقای منتظری داده شد تا او امضا را از شریعتمداری بگیرد و بعد از آن، آقای میلانی، نجفی مرعشی و آملی امضا کنند. آقای منتظری نامه را گرفت. بیرون که آمدم در کوچه، آقای منتظری نامه را به من دادند و به من گفتند: تو برو این امضا را بگیر. من گفتم: شریعتمداری با من مخالف است و مرا راه نمی‌دهد. بحث اعدام امام است. او به من گفت: حوصله کل کل کردن با شریعتمداری را ندارم که این هم به نظرم از امدادهای غیبی بود، چون منتظری در همان روز دستگیر و سخت زیر شکنجه قرار گرفت و ساواک از او مطالبه این نامه را کرده بود. چون دست ایشان نبود، نامه را پیدا نکردند. من هم برخلاف میلم عازم ری شدم. بعد از نماز مغرب، نامه را دادم به شریعتمداری که امضا کند. او گفت: من این را امضا نمی‌کنم. گفتم: اگر خون مؤمنی با یک دروغ حفظ شود، آیا این دروغ واجب نیست. او گفت: اگر من این نامه را امضا کنم، مطابق با هدم اسلام است. من ناراحت شدم، نامه را گرفتم و فردا به خدمت آقای میلانی آمدم. ایشان فرمودند: پس منتظری کجاست؟ قضیه را عرض کردم؛ آیه‌الله میلانی با عصبانیت فرمودند: تکلیف چیست؟ عرض کردم: من کوچک تر از آنم که تکلیف را معلوم کنم، به نظر من آقای شریعتمداری احترام لازم را ندارد، شما سه نفر امضا کنید، من امضای چهارمی را از او می‌گیرم. آیه‌الله میلانی،

نجفی مرعشی و آملی امضا کردند. من هم عصر آن روز مجدداً به ری رفتم و بعد از نماز مغرب در باغ ملک، نامه را به شریعتمداری دادم و به ایشان گفتم: آن سه نفر امضا کردند، اگر شما امضا کنید آبروی خود را حفظ کرده‌اید و اگر امضا هم نکنید، آبروی شما از بین می‌رود. پس از اشکالاتی، بالاخره امضا کرد و من نامه را گرفتم و با شجاعتی و صف‌ناپذیر گفتم: شما عادل نیستید. گفت: چرا توهین می‌کنی؟ گفتم: شما دیروز فرمودید؛ اگر این نامه را امضاکنم هدم اسلام است، یا راست گفتید یا دروغ؛ در صورت اول، اسلام را هدم کردید و در صورت دوم، دروغ گفتید!

آمدیم طوماری به نام شورای امنیت و سازمان ملل نوشتیم و استناد قانونی کردیم که شاه بر خلاف متمم قانون اساسی، می‌خواهد امام را که مصونیت دارد (چون مرجع است)، اعدام کند. هفتاد و شش نفر از مهاجرین که مانده بودند، آن را امضا کردند و طومار را بردم و به نماینده سازمان ملل دادم. یک هفته بعد، حضرت امام خمینی علیه السلام بدون قید و شرط آزاد شد و در این بین، دکتر بقایی هم اعلامیه‌ای به نفع امام صادر کرد. آیه‌الله میلانی من را خواستند و فرمودند که بقایی طرفداری عجیبی کرده! عرض کردم: چون قضیه لو رفته، او می‌خواهد خودش را پاک جلوه دهد و ثابت کند که مخالف امام نیست که آیه‌الله میلانی قانع شدند.

بعد طبق بررسی‌ها، وقتی این طومار در شورای امنیت مطرح می‌شود، چون نماینده پاکستان در شورای امنیت بوده - جلسه شورا علیه شاه متشنج می‌شود و نماینده پاکستان که به پاکستان بر می‌گردد، پاکروان هم در پاکستان بود - نماینده پاکستان پاکروان را مأمور می‌کند که فوری پیش شاه برود و دستور آزادی امام را بدون قید و شرط بگیرد و بگوید که صلاح شاه در این است که امام فعلاً آزاد شود. پاکروان روز پنجشنبه نزد شاه رفته و هر چه شاه اصرار می‌کند که بگذارد شنبه که ادارات باز می‌شود، طبق برنامه‌ای آزاد شود، پاکروان می‌گوید: صلاح اعلا حضرت در این است. بعد از سه روز آزادی، امام در خانه‌ای در قیطره ممنوع الملاقات می‌شود که وکالت و

اجازه امور حسبيه و شرعيه را از همان خانه به اين جانب مي دهند که در صحيفه امام، موجود است. بعد از آن که حضرت امام به نجف منتقل مي شود، در سال ۱۳۴۶، حقير را به عنوان وکیل در توکيل هم تعيين مي فرمايد که آن هم به اضافه نامه های ديگر در صحيفه امام مکتوب شده است و اکثر نامه های امام که پيش من بود، زير آب رفت و خراب شد. امام از همان اول، حکم حکومتی به حقير داده بودند. نامه ای پيش حقير موجود است که روی جهاتی در صحيفه امام چاپ نشده است که اين نامه، گواه بر اين است که اين جانب بسياری از مشکلات اقتصادی امام را در نجف حل مي کردم. در سال ۱۳۵۷، در رفسنجان عليه شاه و دربار، سخنرانی کردم و با هجوم مردم به طرف مجسمه شاه، تيراندازی شروع و پسر انصاری که هفده سال داشت، شهيد شد. بعداً در مسجد جامع رفسنجان، تحسن کرديم و ده شبانه روز عليه شاه خائن در مسجد جامع در حال تحسن، سخنرانی مي کردم و سه ماه قبل از پيروزی انقلاب، نماز جمعه را در رفسنجان شروع کردم و اداره شهر رفسنجان را از مأمورين گرفتم و احکامی قبل از پيروزی انقلاب برای اعدام عوامل شاه صادر کردم که به وسيله افراد حزب اللهی اجرا شد و با حضور در روستاهای رفسنجان و انجام سخنرانی، طرفداران شاه کاهش يافت و دادگاه انقلاب قبل از پيروزی در رفسنجان به وسيله اين جانب مشغول به کار شد و عوامل ضد انقلاب و منافقين، دستگير شدند و شهر رفسنجان قبل از پيروزی انقلاب از وجود عوامل ضد انقلاب، پاکسازی شد.

تا سال ۱۳۶۵، حاکم شرع دادگاه انقلاب بودم و تا سال ۱۳۶۸، رياست دادگستری به عهده اين جانب بود. قبل از پيروزی انقلاب، رئيس دبیرستان و مدارس در سه قریه بودم و امور دینی را تدریس مي کردم و درس های حوزوی را به پسران و دختران تعليم می دادم و پس از پيروزی انقلاب، حوزه علمیه امام را جهت پسران و مدرسه فاطمیه را برای دختران تأسیس و موقوفاتی که به طور غصب، به دست طایفه شیخی بود، طبق قانون و شرع اسلام، از يد غاصبانه آنان خارج کردم و الآن به وسيله

این جانب به مصارف شرعیه می‌رسد. تا به حال هم دیناری حقوق از دادگاه، چه دادگاه انقلاب و چه دادگستری و حق التولیه نگرفته‌ام و از سهم امام (عج)، دیناری استفاده نکرده‌ام و با مختصر ارثیه والدینم، امرار معاش می‌کنم و الآن هم برای دومین بار، نماینده مجلس خبرگان هستم و در حوزه و دانشگاه‌های رفسنجان هم تدریس و با توافق روحانیت رفسنجان به راه پر فیض خود ادامه می‌دهم.

نسبت به آقای شریعتمداری هم بعد از روشن تر شدن قضایا اقداماتی کردم که حائز اهمیت است. بعد از امضا گرفتن از ایشان در ری، نامه‌ای به ایشان نوشتم و پانزده دلیل اقامه کردم که شما که به تهران آمدید و علما را جهت یاری امام دعوت کردید از طرف شاه بودید و به دو منظور به تهران آمدید: ۱- اعدام امام را با حضور علما فراهم کنی؛ ۲- از آن شوری که در اثر جمع آوری علما در تهران در مردم ایجاد شده بود، بکاهید. به منظور دوم نائل شدی و در منظور اول شکست خوردی و امام، جان سالم به در برد. داشتیم می‌رفتم که نامه را بدهم، آیه‌الله میرمهدی در تهران فرمودند: کجا می‌روی؟ گفتم: می‌روم حقایقی را که برای آقای شریعتمداری نوشتم، به ایشان بدهم. ایشان (آیه‌الله میرمهدی) تصور کردند چیزهای خوبی نوشتم. گفت: من هم می‌آیم. با هم آمدیم ری در باغ ملک. من نامه را که به شریعتمداری دادم، آیه‌الله میرمهدی به آقای شریعتمداری گفتند: آقای هاشمیان، عادل است، آنچه نوشته توجه بفرمایید - بعد نامه را که مطالعه کرد، آیه‌الله میرمهدی به من فرمودند: چرا شریعتمداری نگاه غضب‌آلود به من می‌کند؟ من عرض کردم نمی‌دانم، بعد شریعتمداری به من اشاره کرد که جلو بیا. رفتم، آرام به من گفت که مگر تو عقیده به قیامت نداری که به من این تهمت را می‌زنی؟ من گفتم: شما نباید عقیده به قیامت داشته باشی! شما یکی از دلیل‌های من را باطل کن، خاک پایت را به چشمم می‌کشم. گفت: دکتر بقایی به تو چیزی گفته، گفتم: من دکتر بقایی را هنوز ندیده‌ام و او حرفی به من نگفته. بعد آرام گفت: هیچی ما، هیچی شما!

شش روز که از این ماجرا گذشت، بنده که در خانه آیه‌الله صالحی هر شب ساعت ده شب و در حیاط خانه می‌خوابیدم، شنیدم که پسر آیه‌الله صالحی به ایشان گفت: اجازه بدهید آقای هاشمیان امشب پشت بام بخوابد. من تعجب کردم. نزد خودم گفتم: امشب خبری است. رفتم پشت بام خوابیدم، اما خواب نمی‌رفتم. احساس کردم خبر مهمی است. دیدم آیه‌الله صالحی هم که ساعت ده می‌خوابید تا ساعت دوازده شب توی حیاط خانه نشسته است. یک دفعه پسر آیه‌الله صالحی با پای برهنه آمد پشت بام که ببیند من خوابم یا بیدار، من خودم را زدم به خور و پف کردن، گوش داد و آرام گفتم: خوب خوابه، به مجرد این که رفت پایین، زنگ خانه زده شد. وقتی در را باز کردند دیدم شریعتمداری آن موقع شب از ری آمد و وارد خانه شد و رفت در اطاق. آقای صالحی هم به اطاق رفت. یک ربع بعد، مجدداً زنگ خانه زده شد. پسر آقای صالحی درب را باز کرد و گفت: آقای دکتر بقایی، چرا دیر کردید؟ فهمیدم این دکتر بقایی است. او هم رفت در اطاق. من هم حس کنجکاویم تحریک شد. گفتم دوباره چه توطئه‌ای در کار است؟ با پای برهنه آمدم و رفتم پشت همان پرده نشستم که ببینم امشب چه خبر است. دیدم شریعتمداری نامه من را در آورده به بقایی می‌گوید: تو رفتی قضیه را لو داده‌ای که هاشمیان این اهانت‌ها را به من کرده. بقایی قسم می‌خورد من هاشمیان را ندیده‌ام. آیه‌الله صالحی می‌فرمود: آهسته‌تر صحبت کنید، ایشان پشت بام خواب است. بالاخره شریعتمداری قانع شد که بقایی چیزی نگفته. بعد با هم، هم قسم شدند که از این تاریخ، بدون ارتباط فیزیکی، هر کاری شریعتمداری کرد، بقایی اطلاعیه و اعلامیه به نفع او صادر کند و هر کاری بقایی کرد، شریعتمداری انکار نکند. روی یکدیگر را بوسیدند و از هم جدا شدند. من فردا که نماز صبح را به آقای صالحی اقتدا کردم بعد از نماز عرض کردم: من دیشب خوابی دیدم. فرمود: چه خوابی دیدی؟ گفتم: خواب دیدم یک سگی این‌جا نشسته و یک روباهی آن‌جا، این دو گاهی به هم حمله می‌کنند، گاهی رفیق می‌شوند، عاقبت هم روی هم را بوسیدند و

از هم جدا شدند. خدا شاهد است دیدم اشک‌های آیه‌الله صالحی جاری و به پسرش فرمود: بابا خواب‌های آقای هاشمیان حقیقت دارد.

بعد از این که من آمدم رفسنجان، شنیدم که ساواکی‌ها طلبه‌ای را در بیرونی منزل شریعتمداری ترور کردند و آقای شریعتمداری سه روز از منزل بیرون نیامده. بعد دکتر بقایی یک اعلامیه طولانی به نفع شریعتمداری منتشر کرده و مرجعیت و رهبری را به ایشان اختصاص داده و بقایی در اعلامیه‌اش گفته که ایشان با این که یکی از فرزندان را در بیرونی خانه کشتند، برای حفظ خود مردم و مصلحت جامعه، کظم غیظ کرده و سه روز از خانه بیرون نیامده و در این اعلامیه به امام و طرفداران امام طعنه می‌زد که خون مردم را به ناحق می‌ریزند.

من وقتی این اعلامیه را دیدم، نامه نوشتم به شریعتمداری و لاک و مهر کردم و مرحوم شیخ حسن احمدیان را فرستادم و گفتم: این نامه را می‌دهی به دست آقای شریعتمدار. احمدیان که برگشت، ناراحت بود، گفت: اول من را احترام و تعارف کردند، نامه را که خواندند با لگد مرا از منزل شریعتمداری بیرون انداختند.

متن نامه این بود که نوشتم: آقای شریعتمداری به قم می‌آیم و آیه‌الله صالحی هم هستند، علما را جمع می‌کنم و آن توطئه که آن شب در منزل آیه‌الله صالحی با بقایی کردی، افشا خواهم کرد، مگر آن که شاه مرا اعدام کند. بعد آمدم قم از آقای محمود هاشمی که عموزاده‌ام و فرماندار قم بود، پرسیدم ساواکی‌ها که با شریعتمداری خوب بودند، چرا طلبه‌ای را در بیرونی خانه کشتند؟ او به من گفت: پسر عمو، رئیس ساواک شب قبل آمد همین جا و تلفن شریعتمداری را گرفت و گفت: فردا ما می‌خواهیم برنامه‌ای را در بیرونی خانه‌ات انجام دهیم. تو باید تا سه روز از خانه بیرون نیایی و با توافق خودش بود که این کار انجام شد. اگر شرح حال من را می‌نویسید، این‌ها را بنویسید که مطالب ارزنده‌ای می‌باشد، ضمناً مطالب زیاد است که آنها را به صورت مختصر نوشتم.





● نام: سید محمود

● شهرت: هاشمی شاهرودی

● نام پدر: سید علی

● زادگاه: نجف اشرف

● سال تولد: ۱۳۲۷

● مسئولیت: عضو فقهای شورای نگهبان؛ عضو مجلس خبرگان رهبری؛ عضو

شورای عالی مدیریت حوزه علمیه قم؛ نائب رئیس جامعه مدرسین حوزه علمیه قم؛

ریاست قوه قضاییه؛ ریاست مؤسسه دایرة المعارف فقه اسلامی.



تولد و محیط خانوادگی

آیة الله سید محمود هاشمی شاهرودی، فرزند مرحوم آیة الله سید علی حسینی شاهرودی، از سلسله سادات حسینی شاهرود، در مردادماه سال ۱۳۲۷ در شهر نجف اشرف و در بیت علم و دانش، دیده به جهان گشود. مادر ایشان، فرزند مرحوم آیة الله العظمی حاج سید علی مددی موسوی قایینی است که سالهای متمادی در شهر مقدس مشهد به تدریس و تربیت طلاب و اقامه جماعت در حرم مطهر رضوی می پرداختند. مرحوم والد آیة الله هاشمی شاهرودی از وارستگان حوزه علمیه نجف و نخستین کسی بود که تقریرات بحثهای فقهی - اصولی آیة الله خوئی را به رشته تحریر درآورد.

تحصیلات حوزوی

آیة الله شاهرودی تحصیلات ابتدایی را در مدرسه علوی - که مخصوص ایرانیان مقیم نجف اشرف بود - به پایان رساند و در همان سن نوجوانی، تحصیلات حوزوی را آغاز کرد. از آنجا که نبوغ علمی و استعدادی سرشار در فراگیری علوم دینی داشت، در کوتاهترین زمان ممکن، دروس مقدمات و سطح را با موفقیت به پایان رساند و به حوزه درس خارج فقهای نامدار آن زمان پیوست.

وی با حضور در درس خارج فقه و اصول حضرت آیه الله العظمی شهید سید محمد باقر صدر، حضرت آیه الله العظمی امام خمینی و حضرت آیه الله العظمی خوئی، سال‌ها به کسب علم و دانش پرداخت.

امتیازات استاد

از مهم‌ترین ویژگی‌های ممتاز و مزایای برجسته ایشان، بهره‌گیری و الهام از اندیشه‌های مبتکرانه استادان خود، مانند امام خمینی و شهید صدر است که با اسلوبی جدید و نگاهی نو به مباحث پرداخته و با توجه به نیازهای روز حکومت اسلامی، مبانی فقهی اهل بیت علیهم‌السلام را عرضه می‌دارد. وی از شاگردان برجسته و نخبگان درس خارج حضرت امام و شهید صدر بود و همواره مورد توجه ویژه آن بزرگواران قرار داشت.

امام خمینی به دفتر و مسئولان وقت شهریه حوزه علمیه نجف اشرف دستور داده بودند، نسبت به تأمین امور معیشتی و نیازهای مالی ایشان عنایت ویژه‌ای شود و شهید صدر نیز با آن‌که در خصوص دادن اجازه اجتهاد، فوق‌العاده محتاط بودند، به آیه الله هاشمی اجازه اجتهاد داده و در نوشته خود، تعابیر بسیار بلندی را درباره ایشان به کار برده‌اند.

آیه الله هاشمی شاهرودی در حالی که در سن جوانی به سر می‌برد و هنوز سی سال از عمر شریف خود را سپری نکرده بود، از جانب استاد خود بدین‌گونه توصیف می‌شود:

«امروز ایشان از مجتهدینی است که اسلام و مسلمین به او چشم دوخته و امید بسته‌اند... از خداوند بزرگ مسئلت دارم، ایشان را که ذخیره‌ای برای شریعت و اسلام است، در پناه خود محفوظ نگه دارم.»

همکاری در مبارزات

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و در اوج مبارزات مردم ایران به رهبری امام امت علیه رژیم ستم‌شاهی، حکومت بعث عراق در سال ۱۹۷۴م (۱۳۵۳) به حوزه علمیه نجف یورش برده، جمعی از علمای ایرانی و شاگردان شهید صدر را دستگیر و به زندان انداخت.

آیة‌الله هاشمی شاهرودی از جمله کسانی بود که در پی این یورش، دستگیر و روانه زندان شد. تا این‌که پس از مدتی که تحت شکنجه‌های بدنی و روحی قرار داشت، با وساطت مراجع و علمای وقت، آزاد شد. بار دیگر، در پی تظاهرات مردم عراق پس از پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی و قیام مردم نجف اشرف، رژیم بعث، ایشان را تحت پیگرد قرار داد که با بازگشت وی به وطن اسلامی، رژیم عراق موفق به دستگیری ایشان نشد.

آیة‌الله شاهرودی پس از ورود به ایران با نظر حضرت امام، ارتباط میان نیروهای خارج از کشور به ویژه شهید صدر و حوزه علمیه نجف اشرف با ایشان را به عهده گرفت و در این راستا، تلاش بی‌وقفه‌ای را آغاز کرد. وی با بسیج نیروهای متعهد و مؤمن به انقلاب در اندک زمانی توانست با دستور حضرت آیة‌الله خامنه‌ای - که در آن زمان از سوی امام خمینی مسئولیت نهضت‌های اسلامی را به عهده داشت - تشکیلات جامعه روحانیت مبارز و مجلس اعلای اسلامی عراق را سازماندهی و مدیریت کند.

تدریس در حوزه

در یکی از ملاقات‌های اعضای مجلس اعلی با حضرت امام، با توجه به شناختی که معظم‌له از آیة‌الله هاشمی داشتند، به وی خطاب نموده و از ایشان می‌خواهند که

تدریس در حوزه علمیه قم را بر هر چیزی ترجیح دهند و به بررسی مسائل فقهی - به ویژه احیای فقه حکومتی، استوار بر ادله و استنباط صحیح جواهری - مشغول شوند. ایشان نیز با توجه به توصیه استاد، از همان آغاز ورود به کشور (اول فروردین ماه ۱۳۵۸)، به تدریس خارج فقه و اصول پرداختند.

عناوین کتب تدریس شده

برخی کتاب‌های فقهی - اصولی که در بحث‌های خارج ایشان، تدریس شد عبارت‌اند از:

- حقوق جزا در اسلام؛ (فقه حدود و تعزیرات).
 - خمس؛ (که با عنوان کتاب انجمن در دو جلد تألیف و چاپ شده است).
 - اجاره، بیع، مضاربه، شرکت، مساقاة، مزارعة، صوم و ...
- تدریس دو دوره خارج اصول همراه با تألیف تقریرات خارج اصول شهید صدر در یک مجموعه هفت جلدی با عنوان بحوث فی علم الاصول، یکی دیگر از کارها و خدمات علمی ایشان طی سال‌های گذشته است.

خدمات علمی - فرهنگی

ایشان دارای اندیشه‌های جدید فقهی و متناسب با نیازهای روز جامعه اسلامی هستند و با تکیه بر همین ویژگی، اقدامات فرهنگی مهمی را شکل داده‌اند که از آن جمله است:

- برگزاری کنگره نقش زمان و مکان در اندیشه‌های امام خمینی.
- برگزاری اولین کنگره دایرةالمعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت. هر دو کنگره در سطحی وسیع، مورد استقبال بزرگان و فضلالی حوزه و دانشگاه قرار گرفت.
- انتشار سلسله مقالاتی پیرامون مسائل و موضوعات مستحدثه از قبیل: ضمان،

هاشمی شاهرودی - سید محمود + ۵۷۷

کاهش ارزش پول، دیات ششگانه، علم شخصی قاضی، محارب و مفسد فی الارض، استبداد در استیفای قصاص و... از دیگر فعالیت‌های فقهی - فرهنگی ایشان است. مقام معظم رهبری حضرت آیه‌الله خامنه‌ای با آگاهی و شناختی که از مراتب علمی ایشان داشتند، در حکم تأسیس مؤسسه دایرة المعارف، خطاب به ایشان می‌فرمایند:

«جناب عالی راکه چهره درخشانی در علم و عمل بوده و بحمدالله از مقام والایی در فقه و علوم مرتبط به آن برخوردارید برای انجام این اقدام بزرگ، شایسته دانسته، مسئولیت ایجاد و اداره مؤسسه‌ای برای تهیه این دائرة المعارف را به جناب عالی محول می‌کنم...».

مسئولیت‌ها

آیه‌الله هاشمی شاهرودی همواره در کنار تدریس، عهده‌دار مسئولیت‌های مهم و متعددی بوده که در هر یک از آنها، سوابق درخشانی از خود بر جای گذاشته است. برخی از مسئولیت‌های مهم ایشان پیش و پس از تصدی ریاست قوه قضاییه چنین است:

۱. عضو فقهای شورای نگهبان؛
 ۲. عضو مجلس خبرگان رهبری؛
 ۳. عضو شورای عالی مدیریت حوزه علمیه قم؛
 ۴. نائب رئیس جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- مهم‌ترین مسئولیت ایشان طی سال‌های اخیر، تأسیس مؤسسه دایرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت است که به موجب فرمان رهبر معظم انقلاب، حضرت آیه‌الله خامنه‌ای با ریاست ایشان تأسیس و راه اندازی شد.
- با همت و تلاش آیه‌الله هاشمی شاهرودی این مؤسسه توانسته است ده‌ها اثر

ارزشمند فقهی - کلامی را در راستای وظایف خویش و به منظور خدمت به فقه اهل بیت، تدوین و منتشر کند.

در کنار تدوین کتاب، انتشار دو فصلنامه «فقه اهل بیت» به زبان فارسی و عربی و فصلنامه «المنهاج» که در نمایندگی مؤسسه دایرة المعارف فقه اهل بیت علیه السلام در لبنان تدوین و منتشر می شود، از دیگر کارهای فرهنگی همسو با نیازهای روزگار ماست. حوزه کاری این فصلنامه، بررسی و تبیین جدیدترین دیدگاه های فقهی و معرفتی شیعه و بیان مسائل مستحدثه است که در این مسیر، موفقیت های چشم گیری نیز داشته است.

ایشان در سنگرهای مقدسی مانند: شورای مدیریت حوزه علمیه قم و جامعه مدرسین، طرح های جدیدی را برای افزایش کارایی حوزه علمیه قم ارائه کردند و در شورای نگهبان نیز اقدامات و پیشنهادات اصولی و مفیدی برای ارتقای سطح کار آمدی شورای نگهبان، ارائه کردند. پس از تصدی ریاست قوه قضاییه، اندیشه بدیع توسعه قضایی را مطرح کرده و تاکنون حضور ایشان در این پست حساس، برکات زیادی برای جامعه و نظام قضایی اسلام در پی داشته است. اندیشه توسعه قضایی در جغرافیای افکار آیه الله هاشمی شاهرودی، زیر ساخت اصلاح دستگاه قضایی و رسیدن به نظام قضایی توسعه یافته بر مبنای تعالیم و آموزه های خاندان وحی است.

آثار منتشر شده

تاکنون آثار متعددی از ایشان به چاپ رسیده است که فهرست زیر به عناوین برخی از این کتاب ها اشاره دارد:

۱. بحوث فی علم الاصول (دوره هفت جلدی)؛

۲. کتاب الخمس (دوره دو جلدی)؛

۳. مقالات فقهیه؛
۴. قاعده فراغ و تجاوز؛
۵. حکومت اسلامی؛
۶. جهان بینی اسلامی؛
۷. تفسیر موضوعی بخشی از نهج البلاغه؛
۸. تفسیر آیه «مودة ذی القربی»؛
۹. ذبح با دستگاه های پیشرفته؛
۱۰. احکام فقهی کاهش ارزش پول؛
۱۱. کاوشی نو در اقسام دیه و چگونگی آن؛
۱۲. آنچه بزهدکار علاوه بر دیه باید پردازد؛
۱۳. اختیار ولی امر در عفو کیفرها؛
۱۴. علم شخصی قاضی؛
۱۵. پیش بها یا بیعانه؛
۱۶. محارب کیست و محاربه چیست؛
۱۷. حکم پیوند عضو قطع شده در قصاص؛
۱۸. استقلال در استیفای قصاص.





● نام: هبة الله

● شهرت: یکتایی

● نام پدر: عبدالخالق

● زادگاه: خلخال

● سال تولد: ۱۳۰۲ شمسی

● مسئولیت: امامت جمعه شهرستان خلخال؛ نمایندگی دوره اول مجلس خبرگان

رهبری از استان آذربایجان شرقی.



دوران کودکی و تحصیل

این جانب هبة الله یکتایی، فرزند مرحوم شیخ عبدالخالق یکتایی، در ایام تشریق ۱۳۴۱ قمری برابر با سال ۱۳۰۲ شمسی، در یک خانواده روحانی در خلخال متولد شدم. ادبیات فارسی و صرف و نحو عربی را از پدرم استفاده نمودم. بخش عالی نحو و معانی، بیان و منطق را در حوزه زنجان تحصیل کردم و در سال ۱۳۵۹ قمری به حوزه قم رفتم. اکثر سطوح عالی فقه و اصول را از محضر آیه الله نجفی، آیه الله زنجانی و آیه الله مجاهدی تبریزی تلمذ نمودم. در درس خارج فقه و اصول، بیشترین استفاده ام از محضر آیه الله حجّت و آیه الله بروجرودی - اعلی الله مقامهما - بوده است. در فلسفه، اغلب از محضر علامه طباطبایی رحمته الله علیه و مقداری هم از حضرت امام رحمته الله علیه استفاده نمودم. پس از رحلت آیه الله بروجرودی در سال ۱۳۴۰ شمسی، دعوت اهالی خلخال را اجابت نموده، مصمم شدم در این سامان اقامت نمایم. در رابطه با انجام وظایف روحانی و فعالیت های مبارزاتی و انقلابی، اگر نیازی باشد بهتر است اطلاعات لازم را از طریق دیگر اخذ بفرمایید.

ISBN 978-964-8071-14-6



9 789648 071146



"رهبری" رکن اصلی هر نظامی است و در جامعه اسلامی در عصر غیبت، بر عهده "فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبّر" است.

برای انتخاب رهبر، "برگزیدگان ملت" در "مجلس خبرگان رهبری" گرد می آیند تا فرد شایسته ای را با کاوش و بررسی برگزینند. در این مجموعه کم نظیر، خود زندگی نامه نوشت نمایندگان مجلس خبرگان رهبری ارائه شده و در آن به بسیاری از حوادث تاریخی اشاره گردیده است که می تواند محققان را در شناخت انقلاب اسلامی ایران، به ویژه اوضاع حوزه های علمی شیعی، یاری رساند.